

اصول شریعت

اعتقادات  
تذکرة النفس  
قطعات  
قصص  
عمادات

144

96  
mugy 84

96  
97

98

99

100











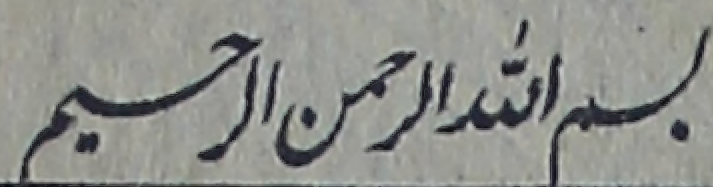
وَمِنْ مِثَالِ الْقَدْرِ وَفِيهِ مَحَامِدُ مُنِيرُ السُّنَنِ  
بَعْدَ نَبِيِّنَ رَسُوْلِي مَعْشَرِ بَيْنِ سُنَنِ

الحمد لله  
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

١٢٥٤

در مطبخ مشی بون کندر تنور و نذر و نذر





عالم کردن لفظ و معنی ۱۲



شاه عالم بهادر کرده ای پدر رفته ام همین پور خلافت فرزند سعادت تو ام محمد معظم حفظ الله تعالی وسلم اعلی حضرت  
 فردوس منزلت گرفتار لایت بلخ و بدخشان خراسان هرات ملک نیم موروئی توجیه مفرط داشتند و مکرر  
 افواج پادشاهی بسر کردگی مرا بخشان نصب فرستادند چنانچه اکثر آن لایت فتح هم شد لیکن بسبب کم هوصلی  
 آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد و با ستالت ایامی و اکابران یار پنداخت ملک مقبوضه و مفتوحه دست  
 رفت و محنت و زحمت گشت از اینجا است که گفته اند از سر بخلف دختر بهتر نظر باین فوجیه مصرعه اگر در نظر اند  
 پس تمام کند این فانی را آید و قیامت تدبیرش غیر از نیکه نبیره آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان با دست  
 بفرستیم دیگر از آنچه می آید با وجود تاکیدات حضور شما قندهار را نگرفته اند تا باین هم چه در ظاهر کار را از شما  
 عارف بخود پر عارفست این نوع دلی بود خود افتاب سرگوست بدست آمد چه و نیاید شما فکر خود کنید که در اینجا  
 چه رو خواهد نمود و در اینجا بکفرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی رفته ام فرزند سعادت تو ام محمد معظم  
 حفظ الله تعالی وسلم از عرض بنوعی ظاهر شد که امسال جشن نوروزی بطور اهل ایران تکلیف کرده اند  
 آنگاه عقاید خود درست دارند این عبت تازه از که آموخته اند ظاهر آن عرب که خود را سید میگویند مصرعه  
 بدنام کننده نگویند چندی تعلیم کرده باشد بهر حال چون این روز از عیاد مجوسست با اعتقاد کفار مندر و  
 جلوس کن باجیت لعین و مبتدیان تاریخ هند سن بعد بعمل نیاید چنین جهالت بفعل نگراید بیت گفته گفته  
 شدم بسیار گوید از شما یک تن نشد اسرار جوید استغفر الله ربی من کل ذنب التوب لیه رفته ام همین پور  
 سلطنت برای اضافه پس چارچین که ظاهر بسیار دست میدارند عرض شد شتیکه نوشته بودند بمطالعه  
 بیشی مراتب خود بر بزرگ مکان ندارد و طرفه تر اینکه آنفرزند که خبر خانه خود دارند خبر برداخت پس از کجا  
 یافتند بهر حال مصرعه عمرت دراز باد که اینهم غنیمتست به پاس خاطر آنفرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد  
 رفته ام همین پور خلافت بعضی سید که آنفرزند نگا داشت سپاه یمینند و نوکران پیش موخگاه میدارند  
 ظاهر قصد قندهار داشته باشند خدا توفیق رفیق سازد اما استدعای آمدن السلطنت لاهور که در مولا کرده اند  
 موجب آن معلوم نشد پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن دیویش را از نوکری بطور عام از آنچه باقی  
 رفته ام همین پور خلافت با وجود سلا نفس شتم الله خان چنان خوش گردید مادر ایام پادشاهی ادگی با اهل

شاه عالم بهادر کرده ای پدر رفته ام همین پور خلافت فرزند سعادت تو ام محمد معظم حفظ الله تعالی وسلم اعلی حضرت  
 فردوس منزلت گرفتار لایت بلخ و بدخشان خراسان هرات ملک نیم موروئی توجیه مفرط داشتند و مکرر  
 افواج پادشاهی بسر کردگی مرا بخشان نصب فرستادند چنانچه اکثر آن لایت فتح هم شد لیکن بسبب کم هوصلی  
 آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد و با ستالت ایامی و اکابران یار پنداخت ملک مقبوضه و مفتوحه دست  
 رفت و محنت و زحمت گشت از اینجا است که گفته اند از سر بخلف دختر بهتر نظر باین فوجیه مصرعه اگر در نظر اند  
 پس تمام کند این فانی را آید و قیامت تدبیرش غیر از نیکه نبیره آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان با دست  
 بفرستیم دیگر از آنچه می آید با وجود تاکیدات حضور شما قندهار را نگرفته اند تا باین هم چه در ظاهر کار را از شما  
 عارف بخود پر عارفست این نوع دلی بود خود افتاب سرگوست بدست آمد چه و نیاید شما فکر خود کنید که در اینجا  
 چه رو خواهد نمود و در اینجا بکفرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی رفته ام فرزند سعادت تو ام محمد معظم  
 حفظ الله تعالی وسلم از عرض بنوعی ظاهر شد که امسال جشن نوروزی بطور اهل ایران تکلیف کرده اند  
 آنگاه عقاید خود درست دارند این عبت تازه از که آموخته اند ظاهر آن عرب که خود را سید میگویند مصرعه  
 بدنام کننده نگویند چندی تعلیم کرده باشد بهر حال چون این روز از عیاد مجوسست با اعتقاد کفار مندر و  
 جلوس کن باجیت لعین و مبتدیان تاریخ هند سن بعد بعمل نیاید چنین جهالت بفعل نگراید بیت گفته گفته  
 شدم بسیار گوید از شما یک تن نشد اسرار جوید استغفر الله ربی من کل ذنب التوب لیه رفته ام همین پور  
 سلطنت برای اضافه پس چارچین که ظاهر بسیار دست میدارند عرض شد شتیکه نوشته بودند بمطالعه  
 بیشی مراتب خود بر بزرگ مکان ندارد و طرفه تر اینکه آنفرزند که خبر خانه خود دارند خبر برداخت پس از کجا  
 یافتند بهر حال مصرعه عمرت دراز باد که اینهم غنیمتست به پاس خاطر آنفرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد  
 رفته ام همین پور خلافت بعضی سید که آنفرزند نگا داشت سپاه یمینند و نوکران پیش موخگاه میدارند  
 ظاهر قصد قندهار داشته باشند خدا توفیق رفیق سازد اما استدعای آمدن السلطنت لاهور که در مولا کرده اند  
 موجب آن معلوم نشد پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن دیویش را از نوکری بطور عام از آنچه باقی  
 رفته ام همین پور خلافت با وجود سلا نفس شتم الله خان چنان خوش گردید مادر ایام پادشاهی ادگی با اهل

از انشای عمر و زندگانی باب  
 دست بی عالم که روز اول ماه  
 فرودین اعنی رسیدن افتاب  
 بنظر اول پنج عیادت دوم  
 که ششم فرودین ماه بود باب  
 پید کردن با لکسم چیری نور دین  
 ششم باسن و احوال سالان بادوا  
 که پند ۱۲ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۳ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۴ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۵ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۶ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۷ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۸ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۹ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۲۰ و اوقات از پیش رستان بودی

از انشای عمر و زندگانی باب  
 دست بی عالم که روز اول ماه  
 فرودین اعنی رسیدن افتاب  
 بنظر اول پنج عیادت دوم  
 که ششم فرودین ماه بود باب  
 پید کردن با لکسم چیری نور دین  
 ششم باسن و احوال سالان بادوا  
 که پند ۱۲ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۳ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۴ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۵ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۶ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۷ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۸ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۱۹ و اوقات از پیش رستان بودی  
 ۲۰ و اوقات از پیش رستان بودی



ميوه در اين طباق  
ببرنج آتش طبق  
سبب و نقت گویند ۱۲  
نقاس اللغات ۱۳  
کرون ۱۴  
طعام ۱۵  
نقاس اللغات ۱۶



سید روشن گردن ۳۳  
ملاقات کرده ۱۲  
شماره جهان ۱۲  
سرشت راز خست

پندیده در انظار خجسته  
جان خونین زلفی زلف

بوقت خود خواندم ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحيم  
بني افزون آئیده  
صاحب

یک سر مو رفت + سیاهی ز مو رفت و از روز رفت **رقعه ۱۱** فرزند علیجاه احمد شد که فرزند زاده بهادر خوب  
برآمد و کار و دلش ترقی روز به روز + حالا از تربیت **الاجاه** غافل بنام بود و صوبه مالوه و صورت اقبال مهمی  
و تنبیه جان بنام فرزند زاده بهادر بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از راجه پوتان محمد راجه بن سنگه چنوا  
را همراه خود دارد + و تو پخانه و غیره اسباب بطلبیده این مهم از قطعه دارا کبر الیو بگیر دو و الیو بزرگوار از روی  
زنده دیده راه راست با سلام آبا و عرف متحرک **رقعه ۱۲** فرزند سعادت توام علیجاه من علی حضرت میفرمود  
که کار کار بیکار است + انسان اگر با مو عقیبتی نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدست که دنیا مزه **الآخره**  
واقع شده خود بدولت بنفس نفیس چهار گهری آخر شب خوابگاه برآمده با بشا توفیق و ضو کرده با در و دوا  
می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوٰه با جماعت فضلا نماز صبح ادا کرده بجهت که در شرف  
می آوردند و در شرف السعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد بر آمدن چهار گهری روز دیوان عام میفرمودند  
در آن مجلس جمیع منصفان از آن جزو کل بار مجرب یافته دیوان علی و میر بخشی تجویز اهل خدمات و حقائق حشمت  
و جانفشانی ناظران فوجداران اینان که وریان صو بیات بعض رساینده دامن امید هر کدام  
با نجات مرادم بر ساخته دلگرمی دیگران نمیبودند و بعد ملاحظه معناد **رقعه ۱۳** فیلان خاصه کپاش دو گهری روز زنده  
از دیوان عام بدیوان خاص **رقعه ۱۴** من می بخشیدند و در آن مقام بخشیان عظام احوال نو مر از آن منصب معروض نموده عرض  
حکم مکرر و نظراتی حاصل میکردند و انتخاب قانع و سوانح به صوبه عرض کرده فراخور هر مقدمه صدور حکام و فرامین  
حکم ناطق میکردند تا قریب به این معاملات در پیش می بود + من بعد بر غبت طعام خاصه که ناکیده از وجه طلال  
مرتب میشد متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و ادگستری بقدر رسد رفق نوس جان فرموده و خبر کل شهر  
و طیفه خواران را به داران که اکثری از آن علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غریبا و یتیمان بیکسان بپارایان بودند  
بسیاری را از آنها در نظر کمیما اثر و شناس می داشتند استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی  
باجل بیدار قیلوله کرده بعد از قضای دو پاس چهار گهری روز از خوابگاه برآمده ضو کرده و نماز خانه تلاوت  
قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر و ادب رب تسبیح در دست در آبرج آمده می نشستند دیوان  
در اینجا حاضر شده بعض معروض مطالبی و کلی پرداخته اکثر کاغذها بدستخط الویر ساینده و چهار گهری و زمانه باز

۵  
 و در آمدن پیش  
 باشد خصوصاً ب  
 شاه یعنی سلام  
 شاه ای دیگر از ما  
 یکدو تری آنها را  
 ۶ فصل مطلبیست  
 از آمدن کتابت از  
 عیش شدن است  
 عباد از این بنا  
 عادت کردن  
 ۷ فصل از خاص  
 خاصان دولت  
 لیده شود عام  
 ۸ فصل از  
 عظیم یعنی بزرگ

[illegible]







لا محبت بخشودن و ...  
میرانی کردن ۱۲ بخشیدن امر  
و موجب یک بخشیدن و استخوان کسی را  
نیکی دید و فایده کردن حق کسی را  
توبه تمام کردن ۱۳  
جمع جمعیت مردم و معمر که بازگشتان  
وصف خوانان ۱۴ آب ۵ جلد  
چندل دادن بهر حال ۱۶  
آوردن بهر دو معنی  
اضافت متعلق زوده بدون  
پایه معرفت و مجهول  
از پیشگاه

از ششزاری حمت شود لیکن چون دکار دست از دست او برآید پاسخا طر آن زند علاوه آن لند اودم  
 از همان بای مرتهبا که از اینجا آورده یکی بگریه و شکر این شکر عظمی که مافوق مرتبه اوست بجا آورد <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۵</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳۵۷</sup> <sup>۳۵۸</sup> <sup>۳۵۹</sup> <sup>۳۶۰</sup> <sup>۳۶</sup>

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴

دشمن به بابا ایمن ۱۲  
منتخب ۱۲  
کردن و گردیدن ۱۲  
از نزد و معنی آمدن ۱۲  
کسی را ۱۲  
راه عام و بزرگ ۱۲  
باشد که از یکی ملک دیگر ۱۲  
انجام کار یا رام باد ۱۲  
و پادشاهان چیر ۱۲







و با خبر رسید  
 هست با کس و کس  
 قصد آنگاه ۱۲  
 چراغ معجزه گناه ۱۲  
 نگاه داد و خدای بزرگ  
 سلامت دار ۱۲  
 قمار و مقام و مقام کبریا  
 باختن ۱۲  
 سیاهی باز یاده هست  
 خانک در سلطنتی بر جایت  
 جمع آورده شد در زبان  
 که صدر است اسحاق پاک  
 ۹  
 مصدري غنی نواید ۱۲  
 کتاب از نوین و  
 توصیف یارین کی ای  
 شاید هر کار توصیف کلان  
 پیش شما یکنزد و افعال  
 شاز اینکو ظاهر می نمایند ۱۲  
 کتاب کلنگ بضم اول ف  
 ثانی برنده است که بودند  
 در از گردن بوزنم از دل  
 که اورا شکار کنند  
 خوردند و پویدند  
 اورا اسیر کردند ۱۲  
 کتاب ناست از  
 که از دست



حاجه شیده گفتند که این کتاب است که در میان  
بزرگان و اعیان عالم مشهور است



جہانگیر

کتابت من آید و بیایم

نصف اولیٰ منہجہ تعلیم

۱۲. مضاف

وہ

۳۵۰ فرزند عالیجاه شغل عالم محال جا آید عالم که بسیارست نیست نیست خبر آدم درین عالم که بسیارست نیست + خان کور آید بجا آورد

چو اصرعه داد و از دست غفلت داد در قفسه فرزند عالیه  
فریاد ۱۲

بیر میدیم ر جسم بد رخ خوب ترا خدا حافظ محمد بیگ خان را بغیر کن دن شیر انداز خان را فوج داری  
مورط دادن عجب عجب خواتم امور از شخصیت مشعور آدمی سمت ظهور دارد ع سیمای آواز مآذره اطنست

نجا پنجر اریان سپاهی گمنامش مثل قطب الیرقان بوده اند اگر شما سید کمال و سید مراد را که در آن صوبه

شان محرم شد ما ز نوکران فدویت نشان خود هر کز لائق دانند بر گمارند آمان است دیگر و بسیار دیگر

و ان را در دین از ان نور الالبصار اختیار کنند ظاهر آنست که این کار تواند شد دینت اری و واقف  
و اعظم نظم معاملات ملکی و نیست ضائع کاران مطلب جو موجود و خوش کاران را که کم نیست

یانی که نوکران خوب باشند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات متکاثره میفرمودند آناد و عمر اعلی حضرت

تقدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه بطن ظاهر می نمودند و در کرد و رند گامی

حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجاناب ملجم مخصوص نمودند دیوان فوج مطلوبی در حالت تجویز  
ت کسان اهل کار و بی کار همه شدند حالیکه سیراء و از آنرا که در آن وقت

میرم یافته نشود از نایابی آدم کار آه **قصه ۳** فرزند عالیه ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این

عالمی مقامات نمودن آن فرقه ضالیه چراغ اعلی میباشند در باره حاجی پور دین پور و دیگر تهاجمات  
ری که هر روز دار و گیر و جور خطیر میشود و از مکر گنج و قوس لشاکر و از این

رأبته میسرند اما ان الشد بگزاروغه تو بخانه و دیوانخانه را فویدار اواح کرده اند و او کھا سجات

و چون میگذرد و طعن انبای دنیا و خوف این دجل و علا از خاطر میسرود

[illegible][illegible]

۱۲۴۰  
 من المداوکیه  
 والذایب  
 یفقیق  
 بر اصله  
 جمع ابی  
 الله ابی  
 لودن  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵



۱۰۱۱ ای آقا صاحبزاده که در مرقی  
 ادب همیشه کوشند ۱۲  
 ۱۰۱۲ جمع شمع ۱۳  
 غارت کردن بمعنی مسازدن ۱۴  
 ۱۰۱۳ راه را به قطع لایق  
 کفایت میکند ۱۵  
 ۱۰۱۴ کفایت میکند ۱۶  
 ۱۰۱۵ کفایت میکند ۱۷  
 ۱۰۱۶ کفایت میکند ۱۸  
 ۱۰۱۷ کفایت میکند ۱۹  
 ۱۰۱۸ کفایت میکند ۲۰  
 ۱۰۱۹ کفایت میکند ۲۱  
 ۱۰۲۰ کفایت میکند ۲۲



استغفار قاراده شدن  
از برای کار اسم ربوبیت  
بسیار خدایند ۱۲

چهار عنصر جوهر است  
یعنی بی باطن و صورت  
یعنی بی باطن و صورت ۱۲

ای باب در صورت  
یعنی بی باطن و صورت  
یعنی بی باطن و صورت ۱۲

استغفار قاراده شدن  
از برای کار اسم ربوبیت  
بسیار خدایند ۱۲

استغفار قاراده شدن  
از برای کار اسم ربوبیت  
بسیار خدایند ۱۲

بستجو کردن قابلان با استعداد و بارز دادن پیش خود بمردم جمال دادن باریاب استحقاق بقدر توفیق پیش از  
سوال گرفتن داشتن بل فضل محروم نبودن مزاج بعدل میل نکردن بوال غیر عقائد خیر نبودن از احوال  
متوکلان بی مکارند غنیمت است در جو دیکانگان که می گمانه از خلق باشند پیش داشتن جمعی که مصالح امور دنیا  
و عقیقی بودند درین عصر هم مردم خوب بسیارند اول متفحص و توفیق پیش آوردن آنها کو ظاهر البعد چند  
بدتر ازین خواهد شد فرد من وضع زمانه در فکرم بود که مبادا ازین تیر گرد و دوشما که داعیه جهان بینی در  
بجوید و بخواهید و بگیری و نگا بدارید **قعه ۲۲** فرزند عالیجا گلشن وان نام سبب پهلوانی که آن  
عالیجا برای سواری مافرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش بلال جمال همه صفات فرسیت ارد بر سب  
نیلو فرو چو چندان که توار سوار میشوند ظاهر از سواری آنها مخطو طند و استی کی بنام خوشترام صبار قرار  
پیشکش امانت خان که در استامان با خان طیار شده اند برای آن فرزند می فرستادیم اما اخته بیگلی مسکین  
میرزید که سپان ب چرامید بند بهر حال خواهیم فرستاد **قعه ۲۳** فرزند عالیجا تفصیل مطلقا  
یساق که از نوشته وکیل الطاهر جواسیس شنیده باشند حالت نادیدنی محنت ناکشیدی بر سلامیان یا  
گذشت که صعب است این یساق میرا با مشاق بسیار بود و خود مراد معاد و شد اگر چه چنین دت از کار  
سیات کائنات میگویند اعمالی در انفع و ضرر خلق اند تا تیرگی دارد و ان اشارت بر تمامت این بچاره کار  
میرود قلعه ستاره بهم عظم تازه موسوم شد شادان فتح بنوازند و حرف انام طفولیت یاد دارند که بابا جی چون بود  
قلعه بر نالایم نول تار موسوم شد تفصیل بورش مار از کنیزان خود پرسند **قعه ۲۴** فرزند عالیجا در احمد آباد  
میر عزت پیش دیده اند البته باز بروند و سلام این شرمند عقیقی طلب نیار ابلغ نمایند و خیر عواقب امور و سلام  
ایمان از دل جان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی جل و دوری از حسن عمل عمر این غافل بی حاصل گذشت قدر  
که مانده نیز حاصل میرود قدم حیات پیش و د فکر نجات پس فردا آنچه کردیم بر خود هیچ نماند کرد  
در میان خانه کم کردیم صاحب خانه را **قعه ۲۵** فرزند عالیجا با برای بی ادبی و ناهمواری میرید مگو که از  
و قانع کاتب آن عالیجا مفصل انکشاف گرایید بیت مولوی معنوی مصداق حال دست بیت لطف حق  
با تو مواسا کند چون که از حد گذرد و سوا کند معاتبه ختن از نظر انداختن او سمیت جو داشت که بر حقوق  
لغنه واجب بود ۱۲

۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰



[illegible]



از این که بسیار فواید بسیار  
می یابد ای اراد  
میل فواید بسیار  
به خدا که جوهر پاک  
فواشش نونی  
کرده شود هم می رسد  
هر قدر که فواشش  
محل یعنی نونیا  
کردن و افق  
کرده و انتظار  
مکنه و تحریک دارند  
محل ملک بولک  
عین داده شده ۱۲۰  
عینات جمع  
از این



[illegible]

براستال شجاعت با یمناید  
و کارهای نایان میکنند  
بخیال ننگ در میان آنها  
از جمل میزند ۱۲  
کونه و نوع اصناف و فنون  
جمع ۱۲ ام  
بافتن شتاب زدن  
شتاب زدن و پیش  
و در یون جانانه و کوه  
شانه کردن و چسب  
۱۶

دو ضن ۱۲  
بفتح ثالث و سکون  
داو معدوله بمغه  
لا این و سنا دارا  
وقا اینجا جمله  
مغضه اند ۱۲  
آنکه سعید خان تفر  
کرد ۱۲  
اچند عرض گناه دیند  
دوراد اینجا عرض مطلق  
است ۱۲  
بهر سرگشت داو دور  
میان دو چیز و دور  
نیز یکبارگیه ام

گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر داد اگر دسعد الله خان از حق نگذشته گفت خوشحال سعید خان  
که چنین آدم را پیش می کند و عرض خوش کردارش می دهد بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر کنایند  
کار شما پیش آوردن مردم خوب کار مار و فلق کارهای است صاحبان ساله این منت هرگاه گذارند که دبیر  
خوش نخر بر تفریر و عاقل آبادان کار و سپاهی قبیلکه دارا بسیار میخواستیم هر جا باشد بهمرسانند و از نظر اشراف  
گذرانند امیرالاور را عرض نمود که اوم هر صنف در عصر اقدس مشق حسن عمل که میکند آخر کار منصب در عطا  
خلعت فاخره میباید حکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان  
بهادر در کفاره انیمه حسن توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقیر او صلی و غریبا تقسیم نمود در  
فرزند عالیجاه روزی چهار ایل یوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک  
روپیه بابت طلب و ت ایام نابین سرکار دالا طلبست بهنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعید الله خان  
فرمودند که از روی سر رشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعضی رساند خان مذکور فی الفور التماس نموده که از  
زرها از خزانه تنخواه نمیشود ثانی احوال در مطالبه تصرف حسابی محسوب میگردد و داراشکوه بعد برخواست در بار  
بادیوان اعلی کلمات تند گفت چون روی فرد مسئله مشغول غمگینانه بمسامع علیا رسید بهانوقت شقه برادر نامهربان  
نوشته و این فرد هم بقرار آوردند و با صاف دل مجادله با خویش و شنیدست به هر کس شد بر آینه خنجر بخود کشد به  
در یافت صدق و بطلان خاصه بنای ملکوت پهار ایل کفایت خانه شهادت سعید الله خان طایانت مال ما  
میخواهد هرگاه فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعید الله خان مملکت محسوبست یا نه  
بلول ساختن بند های پادشاهی خصوص سعید الله خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب  
مضاح کار آن صاحب جوهر و اسطر افرایش مال خوش نامی صاحب الله اندا آخر روز چند تنان محمودی نور و دوزی بکنگ  
و سه هزار دینار نقد بسعد الله خان العام فرمودند در قعر  
رسیده بود در رشته تخریب شده شد که مبهوش آن فرزند هم بر سر دوزی اعلی حضرت علی مردان خان  
و سعید الله خان را در خلوت خاص غرض خاص کشیده از زبان گوهر نشان فرمودند که رقوق و  
فتق ملک مال منحصر در نعم و انصافست نعوذ بالله اگر بادشاه بی جوهر بر تبه خلافت سازد آید

وہو ان کا بیٹا حسن ۱۲۸۵

میان دو چیز در درختان  
از کبریا ام **ع** ای  
ببین سال یعنی کمی و  
بیشی یکوز در هر ماه ۱۲  
جمع کردن مال بعبیر بے  
خون و بفارسی گنج گویند  
فری تو شش اطلاع **ع**  
این حال کرد **ع**  
بامراسه حضور بر آید  
امور ضروری بویستند







دعای عینی

از انستایان  
نسبت داشتن  
بکسی ام  
اقبال خان  
بر آن کار مورا  
ه ای آنکه  
بسنده اند  
واضاح دارد  
که از ان پند  
آن باشد  
یعنی فرد  
حاجت اندیش  
در کار  
خیال مرد  
چ  
مکتب نبی پناه  
سب  
بقع اول  
تانی مقابل  
اب  
بیای سوز  
۴

صاحبزادہ ای پٹنہ ستاون  
اغراض مہج غرض خواست و  
قصدا



و در هر کلامی که در این کتاب  
 آمده است جای جملاتی که در این  
 کتاب آمده است  
 و در هر کلامی که در این کتاب  
 آمده است جای جملاتی که در این  
 کتاب آمده است  
 و در هر کلامی که در این کتاب  
 آمده است جای جملاتی که در این  
 کتاب آمده است















**قوله** و محو در خالکات جلیانی گفتند **ع** یعنی شمار را الواو الکبریا در و بعد ما بدین کن **ع**







که عده شکرش بدو آید به تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد حسونت سنگه نام در پیش از جنگ  
 و شب که نزد غنیم آمده منزل کردیم اگر بخت بطرف کبر آباد رفت ظاهر اوطین خود بود و خسار دنیا و آخره و لکن خسار  
 المبین باید که آن عصبه اختلافت بمجر اطلاق بر مضمون این منشور الا لوازم سر و شادمانی به تقدیم رسانیده  
 بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صدقه متعلقه او قرار واقع بود از ذیل فرزند بجان پویند محمد سلطان  
 رابعاقب آن نافع شناس تعین می نمودیم و ما عنقریب بکبر آبادی آئیم **۹۲** بنام عده الملک اللهم  
 اسد خان حسب العرض آغدوی خدمت بخشیدگی دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید  
 و برین عطیه اکی بخشید و تا آمدن او آن مزاجدان را ازین فتر هم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال طلبید  
 نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد کار صدق نکند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد به آئینه خویش را  
 جلا خواهد داد به هر جا که شکسته بود و دستش گیر به بشنو که همی کل صد خواهد داد به آن فدوی بجان جهان  
 بهادرنوبید که سوداگران اسپان و غیره استغاثه نمایند و خبر صحیح است الظلم ظلمات یوم القیامه از چه رو  
 منظور نداشت و یاد موت که قریب از شهر گل و ست چرا گذاشت از خط الهی و غضب پادشاهی تبرسد و امانا  
 رضا مند کند **بیت** حلم حق با تو مواساها کند به چونکه از حد بگذرد و رسوا کند به در خانه خود و یوان کرده  
 می نشیند چند گوئی خانه و این خوان من به آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلب که نگین  
 باد و محبت میشود لیکن تمام خطاب فامین کند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کند و منفور کرده عنایت کنیم **بیت**  
 دانی که بر نگین سلیمان نقشش بود به خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد به فقر که اعر و روح اسد خان  
 دیدیم بطور اجلاف نه بشو به سلاف بر چنین کس پسند میان عجب لطیف قدس ستره اشرف بیاد آمد که  
 روزی با این عاصی فرمودند شما فقر را نمیدید به شاید گفتیم ما وینا داران غرق عصیان اگر خط هم بدید  
 فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشوم حال با چه شد و بجا رسد گفتند نهی برای نیست که درویشان حال بر  
 روش بزرگان باضی نمائند و چون ایشان را به بینید بد باطن تر شوید و این خوب نیست لغو باشد  
 منه آن فدوی بان عزیز بگوید که حکم شده است استغفار لوجه الله تعالی العظیم و امنه لا اله الا الله  
 الکریم هر جا که باشد اختیار دارد بعد ازین ما را خود را از ملاقات نیاز دارد و طیفه آنچه مقرر شده خواهد رسید

غنیمت گزیده و شکرش بدو آید به تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد حسونت سنگه نام در پیش از جنگ  
 دیشب که نزد غنیم آمده منزل کردیم اگر بخت بطرف کبر آباد رفت ظاهر اوطین خود بود و خسار دنیا و آخره و لکن خسار  
 المبین باید که آن عصبه اختلافت بمجر اطلاق بر مضمون این منشور الا لوازم سر و شادمانی به تقدیم رسانیده  
 بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صدقه متعلقه او قرار واقع بود از ذیل فرزند بجان پویند محمد سلطان  
 رابعاقب آن نافع شناس تعین می نمودیم و ما عنقریب بکبر آبادی آئیم **۹۲** بنام عده الملک اللهم  
 اسد خان حسب العرض آغدوی خدمت بخشیدگی دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید  
 و برین عطیه اکی بخشید و تا آمدن او آن مزاجدان را ازین فتر هم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال طلبید  
 نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد کار صدق نکند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد به آئینه خویش را  
 جلا خواهد داد به هر جا که شکسته بود و دستش گیر به بشنو که همی کل صد خواهد داد به آن فدوی بجان جهان  
 بهادرنوبید که سوداگران اسپان و غیره استغاثه نمایند و خبر صحیح است الظلم ظلمات یوم القیامه از چه رو  
 منظور نداشت و یاد موت که قریب از شهر گل و ست چرا گذاشت از خط الهی و غضب پادشاهی تبرسد و امانا  
 رضا مند کند **بیت** حلم حق با تو مواساها کند به چونکه از حد بگذرد و رسوا کند به در خانه خود و یوان کرده  
 می نشیند چند گوئی خانه و این خوان من به آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلب که نگین  
 باد و محبت میشود لیکن تمام خطاب فامین کند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کند و منفور کرده عنایت کنیم **بیت**  
 دانی که بر نگین سلیمان نقشش بود به خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد به فقر که اعر و روح اسد خان  
 دیدیم بطور اجلاف نه بشو به سلاف بر چنین کس پسند میان عجب لطیف قدس ستره اشرف بیاد آمد که  
 روزی با این عاصی فرمودند شما فقر را نمیدید به شاید گفتیم ما وینا داران غرق عصیان اگر خط هم بدید  
 فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشوم حال با چه شد و بجا رسد گفتند نهی برای نیست که درویشان حال بر  
 روش بزرگان باضی نمائند و چون ایشان را به بینید بد باطن تر شوید و این خوب نیست لغو باشد  
 منه آن فدوی بان عزیز بگوید که حکم شده است استغفار لوجه الله تعالی العظیم و امنه لا اله الا الله  
 الکریم هر جا که باشد اختیار دارد بعد ازین ما را خود را از ملاقات نیاز دارد و طیفه آنچه مقرر شده خواهد رسید

غنیمت گزیده و شکرش بدو آید به تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد حسونت سنگه نام در پیش از جنگ  
 دیشب که نزد غنیم آمده منزل کردیم اگر بخت بطرف کبر آباد رفت ظاهر اوطین خود بود و خسار دنیا و آخره و لکن خسار  
 المبین باید که آن عصبه اختلافت بمجر اطلاق بر مضمون این منشور الا لوازم سر و شادمانی به تقدیم رسانیده  
 بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صدقه متعلقه او قرار واقع بود از ذیل فرزند بجان پویند محمد سلطان  
 رابعاقب آن نافع شناس تعین می نمودیم و ما عنقریب بکبر آبادی آئیم **۹۲** بنام عده الملک اللهم  
 اسد خان حسب العرض آغدوی خدمت بخشیدگی دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید  
 و برین عطیه اکی بخشید و تا آمدن او آن مزاجدان را ازین فتر هم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال طلبید  
 نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد کار صدق نکند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد به آئینه خویش را  
 جلا خواهد داد به هر جا که شکسته بود و دستش گیر به بشنو که همی کل صد خواهد داد به آن فدوی بجان جهان  
 بهادرنوبید که سوداگران اسپان و غیره استغاثه نمایند و خبر صحیح است الظلم ظلمات یوم القیامه از چه رو  
 منظور نداشت و یاد موت که قریب از شهر گل و ست چرا گذاشت از خط الهی و غضب پادشاهی تبرسد و امانا  
 رضا مند کند **بیت** حلم حق با تو مواساها کند به چونکه از حد بگذرد و رسوا کند به در خانه خود و یوان کرده  
 می نشیند چند گوئی خانه و این خوان من به آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلب که نگین  
 باد و محبت میشود لیکن تمام خطاب فامین کند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کند و منفور کرده عنایت کنیم **بیت**  
 دانی که بر نگین سلیمان نقشش بود به خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد به فقر که اعر و روح اسد خان  
 دیدیم بطور اجلاف نه بشو به سلاف بر چنین کس پسند میان عجب لطیف قدس ستره اشرف بیاد آمد که  
 روزی با این عاصی فرمودند شما فقر را نمیدید به شاید گفتیم ما وینا داران غرق عصیان اگر خط هم بدید  
 فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشوم حال با چه شد و بجا رسد گفتند نهی برای نیست که درویشان حال بر  
 روش بزرگان باضی نمائند و چون ایشان را به بینید بد باطن تر شوید و این خوب نیست لغو باشد  
 منه آن فدوی بان عزیز بگوید که حکم شده است استغفار لوجه الله تعالی العظیم و امنه لا اله الا الله  
 الکریم هر جا که باشد اختیار دارد بعد ازین ما را خود را از ملاقات نیاز دارد و طیفه آنچه مقرر شده خواهد رسید

غنیمت گزیده و شکرش بدو آید به تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد حسونت سنگه نام در پیش از جنگ  
 دیشب که نزد غنیم آمده منزل کردیم اگر بخت بطرف کبر آباد رفت ظاهر اوطین خود بود و خسار دنیا و آخره و لکن خسار  
 المبین باید که آن عصبه اختلافت بمجر اطلاق بر مضمون این منشور الا لوازم سر و شادمانی به تقدیم رسانیده  
 بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صدقه متعلقه او قرار واقع بود از ذیل فرزند بجان پویند محمد سلطان  
 رابعاقب آن نافع شناس تعین می نمودیم و ما عنقریب بکبر آبادی آئیم **۹۲** بنام عده الملک اللهم  
 اسد خان حسب العرض آغدوی خدمت بخشیدگی دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید  
 و برین عطیه اکی بخشید و تا آمدن او آن مزاجدان را ازین فتر هم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال طلبید  
 نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد کار صدق نکند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد به آئینه خویش را  
 جلا خواهد داد به هر جا که شکسته بود و دستش گیر به بشنو که همی کل صد خواهد داد به آن فدوی بجان جهان  
 بهادرنوبید که سوداگران اسپان و غیره استغاثه نمایند و خبر صحیح است الظلم ظلمات یوم القیامه از چه رو  
 منظور نداشت و یاد موت که قریب از شهر گل و ست چرا گذاشت از خط الهی و غضب پادشاهی تبرسد و امانا  
 رضا مند کند **بیت** حلم حق با تو مواساها کند به چونکه از حد بگذرد و رسوا کند به در خانه خود و یوان کرده  
 می نشیند چند گوئی خانه و این خوان من به آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلب که نگین  
 باد و محبت میشود لیکن تمام خطاب فامین کند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کند و منفور کرده عنایت کنیم **بیت**  
 دانی که بر نگین سلیمان نقشش بود به خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد به فقر که اعر و روح اسد خان  
 دیدیم بطور اجلاف نه بشو به سلاف بر چنین کس پسند میان عجب لطیف قدس ستره اشرف بیاد آمد که  
 روزی با این عاصی فرمودند شما فقر را نمیدید به شاید گفتیم ما وینا داران غرق عصیان اگر خط هم بدید  
 فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشوم حال با چه شد و بجا رسد گفتند نهی برای نیست که درویشان حال بر  
 روش بزرگان باضی نمائند و چون ایشان را به بینید بد باطن تر شوید و این خوب نیست لغو باشد  
 منه آن فدوی بان عزیز بگوید که حکم شده است استغفار لوجه الله تعالی العظیم و امنه لا اله الا الله  
 الکریم هر جا که باشد اختیار دارد بعد ازین ما را خود را از ملاقات نیاز دارد و طیفه آنچه مقرر شده خواهد رسید







فانی و راضی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست بطریق و مصایا گفته میشود که بسیار باید ازان صاحب عیب که  
با فروختن نایب و قتال و لست اجمعت گذاشته و عمر بخانی بسو برده جان بندامت داده اند یکی از انجمله داراشکو بود  
که نصاح اعلی حضرت می شنید چاره روز بد میدید و حق بطرف او هم بود اما عرض می رانمیکند که می چند  
بآسایش آورد اللهم صلح امته محمد و ارحم امته محمد صلی الله و اله فی الاولی الاخر و السلام **قعه ۹۶** فرد فرستاده  
محمد خان متضمن بی عتد الیهای نواسهای امیرالامرا و پسر محمد مظفر بخش پیش آنفدوی فرستاده شد  
محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب حکم در باب قید نمودن مفسدان داراخللافه و آینده نغافل نکرد  
چنین امور ضروری دینوی که فی تحقیقت نیست بزرگارد و فرمان هم میفرستم اگر چه در کائنات فرد و چشمی  
رنجی عالمی در نظر است به دیگر چه معلوم و کتابت باید به از نوشته عزیز می ظاهر شد که محمد عظم کسان خود را در  
بهره بطریق ذاک چوکی نشاند چه معنی دارد با آنکه افراد و قانع پیش و میرسد عجب این مقدمه بعرض ما  
سایند شاید که تاغ یاری نداده باشد اگر در کار ما رسائی نیست چرا در مقدمات پادشاهی که نمونه معاملات  
گاه الهیست می آید با و نبوسید که این بحث خانگی را که در راه چیده است بردارد داشته خواهد شد استغفر الله  
من کفی نوبت لبه یسیت بسکنیم وزیر کان این است به بانک و کردیم اگر در ده کسست به  
تری نگین مر که شب برای قلیح خان علحه شده نهاده است اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب او چنین  
خان است بدار و نه جواهر خانه بگوید که عمر کل طلیبیده تمام خطاب کند بخان مذکور رساند **قعه ۹۷**  
که روح الله خان آنفدوی فرستاده بود با طوابع بطالع و آردا امور تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود  
سند و استدعای بحالی کمی عبد الله خان کرده بی آنکه کاری از و نطلب و آید پذیرائی چه حساب رد میکن  
خان مذکور بر سر کار است عرض مقبول شد آن الله برزق من بشمار بغیر حساب حالا از و کار دست بسته  
این عایت گرانی ننگد و کاریکه برای او دلپس است کرده اگر پیش از رسیدن او را و این قلع چه را میبگفت و جلد  
چنین عایت جاد داشت حالا که خود رسیده دلپس چه رواند که بخاطر او بافضل محض **قعه ۹۸** امیر خان  
الی نذر بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیز با ضائع بر آید نبوسید که زود و دار سال میداشته شد اگر چه در کار  
قیل نفع نیست بیدل و رسا سببش به آنچه دارد کار داریم اکثری در کائنات **قعه ۹۹** آنفدوی را غر ایا انک  
۱۲

فانی و راضی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست بطریق و صایا گفته میشود که بسیار زیاداران صاحب عیبه که  
 با فر و ختن نادره ققان و لک ابجرت گذاشته و عمر بخانی بسیر برده جان بندامت داده اند یکی از انجمله داراشکوه بود  
 اگر نصاح اعلی حضرت می شنید چاره روز بد میدید و حق بطرف او هم بود اما عرض می رانمیکند ارد که می چند  
 با سایشن آرد اللهم اصلح امته محمد و ارحم امته محمد صلی الله و آله فی الاولی الاخر و السلام **قعه ۹۶** فرد فرستاده  
 احمد خان متضمن بی اعتدایهای نو اسهای امیرالامرو پسر محمد مظفر بخش پیش آنفدوی فرستاده شد  
 محمد یار خان همچون از خدا غافل حسب حکم در باب قید نمودن مفسدان دارا خلفه و آینده غافل نکرد  
 چنین امور ضروری دنیوی که فی تحقیقت نیست بزرگارد و فرمان هم میفرستم اگر چه در کانیت فرد چشمی  
 ارنمی عالمی در نظر است به دیگر چه معلوم کتابت باید از نوشته عزیز می ظاهر شد که محمد عظم کسان خود را در  
 ظاهره بطریق ذاک چوکی نشانده چه معنی دارد با آنکه افراد و قانع پیش و میرسد عجب که این مقدمه بعرض ما  
 رسانیده شاید که داغ یاری نداده باشد اگر در کارها رسانی نیست چاره و مقدمات پادشاهی که نمونه معاملات  
 گاه الهیست می آید با و نموسید که این بحث خانگی را که در راه چیده است بردارد داشته خواهد شد استغفر الله  
 من کل ذنب انوب الیه بعیت بس کنیم وزیر کان این است به بانکه در دیم اگر در ده کسبت به  
 شتری نگین مر که شبای قلیج خان علحه شده نهاده است اکنون چنین طر میرسد که خطاب او چنین  
 خان است بدار و نه جوهر خانه بگوید که مهر کرم طلبیده تمام خطاب کند به خان مذکور رساند **قعه ۹۷**  
 یک روح الله خان آنفدوی فرستاده بود با طو مار بمطالعه آرد اما مورث تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود  
 سند و استدعای بحالی کمی عبد الله خان کرده بی آنکه کاری از و نظم و آید پیرانی چه حساب رد میکن  
 خان مذکور بر سر کار است عرض مقبول شد آن الله بزرگ من بشمار بغیر حساب حالا از و کار دست بسته  
 با این عایت گرانی نکند و کاریکه برای او دلپذیر است کرده اگر پیش رسیدن او را و این قلعچه را میبگفت و جلد  
 چنین عایت جاد داشت حالا که خود رسیده دلپذیر چه رواند که خاطر او با فضل محض **قعه ۹۸** امیر خان  
 فی الی نذر بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیز با ضائع بر آید بنویسد که زود زود ارسال میداشته شد اگر چه در کار  
 عقل نفع نیست بیدان رنساب معاش به آنچه یاد کار داریم اکثری در کانیت **قعه ۹۹** آنفدوی را غایب

۱۲  
 کفایت بدان زندگانی  
 حاضر شد ۱۲  
 مأمور بود او خود  
 در نجف رفت ۱۲  
 در کتب بزرگ قمار  
 ای برین کمال  
 ای برین کمال  
 ای برین کمال







اگر خاطر آن مخلص زین مراتب جمع باشد چه مضائقه والا بودن او در رکاب است **فصل ۱۰** فدی  
با اخلاص بانی محله اخلاص بت الشخان عرض نمود که همین <sup>در تشریح آن</sup> خلافت مقروضند و طلب بسیار شده جای  
اینقدر مناصب مناسب جهت موافقت و ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود و این همه نه امانت رعایات  
بجا بطور رسد چنانچه حافظ قرآنند و قابل بقرآن لایزال و زبیر ایام با دارند و تفسیر این گاهی سهو هم  
نمی خوانند بدین چشم باز و گوشان زاین <sup>بیشتر</sup> خیره ام در چشم بندنی خدا و دیوان هم مجهولست کشته و طغیان  
باید کرد و دیوانی تجویز نمود مسلم خان غیبت **فصل ۱۱** فدی با اخلاص شهاب الوفا عرض کرد که اسباب جانناز خانه  
مستعمل و فرسوده شد دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه طیار دانی مندرش و از مسلمانان عبید  
بخوانسان نزد حکم رساند که هر چه در کار باشد باظهار دارد و غم سرانجام نماید عیض صدحیف که دیر خبر دارا  
**فصل ۱۲** فدی شنبه بجه از علم دار و زاهد خشاک معلوم میشود شاید که اینم بریا باشد و اکثر اقوال خال  
و که یکی از اسناد فتوحات خلایق شرع بود خلیفه وقت این بیت الماست هر چه کسی بدرد خلا و اگر از محصل  
خنده که فتوای علمای ملت مشورت امرای شریک ملک دولت برای خود اختیار نموده و آنرا صرف خاص را داده  
روت کنند نیز خلایق خاصه بدرویش بی پروبال چه طور خرام تو انگفت جشن سپرد اگر معقول گوید عرض  
اید تا این مخلوق نفس هم معقول خود کند و الا همچو مبتدیان <sup>بسیار</sup> که از خود چیزی را تراشند و نسبت بشرع دهند تنبیه  
بیکر سلطان محمود و غیر آنکه ذنبه است نه بیان مبتدیان در محراب نمیداد بل ولایت خود نمایند او تا دیگر  
نمار ایضوت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم یا الصراط المستقیم و اسلام علی الکر  
**فصل ۱۳** فدی با اخلاص فتح الشخان السحانی شته اند و وقت خصیت خان کو رسیدیم که صحبت این فاضل  
دشانه را ده برابر خواهد آمد اما چه کنیم با بطور اینک دارند و در ادب مطلب خوب ابرام میکنند باری یا پند ذات فتح الشخان  
صد سوار تابنیان کم باید کرد و سیاه کمی یا بطرفی خطاب در بی بدتر بخشی و م داد و حسب حکم این یاده گوئو  
س حلالی همین معنی دارد که مشد زاده را از خود از رده کند و بالقای منت خدمت فردی که وضع سفله رویا  
مردان جان بناموس همین بود ولی نعمت سرگران بدیاسنی باین سیکه بزرگ رضای بدست آوردی و  
س ایشان ضافه گرفتاری حالام اگر تلافی مافات کند خوبست این ارشاد در حق او بدید و شاید عر ضه







۱۱ شکست خورد  
 دیوار آقا ده شنبه ۱۲  
 ۱۲ ای هر که  
 عمارت کت ناشایسته که  
 در سرای آن خندید  
 باید که سنگ از کوفه  
 سخت تر است ۱۲  
 چشم پوشید  
 ۱۳ اگر آفر  
 ۱۴ خواست شد  
 ۱۵ چراغ قاری  
 ۱۶ ز نامور بدین کار  
 ۱۷ ایندو بود  
 ۱۸ تنای خود آریه  
 ۱۹ ای بار علی پد  
 ۲۰ خود تکلیف بین  
 ۲۱ غنی می درازد و غنی  
 ۲۲ دو غنی فرستد  
 ۲۳ ای بدنام ز  
 ۲۴ جمع  
 ۲۵ درخت  
 ۲۶ جمع نه می توان  
 ۲۷ ای  
 ۲۸ بنمودم  
 ۲۹ جبالضم بیکی

کودن ۱۲  
آه بیست و نه  
آه کودن بیست  
پس نه آه بیست  
میکنه آه کردن  
بازی پس آه  
را در بازی و  
کودم زندگانی  
دیده ایم ۱۲  
خارج  
نظام ای چنان  
دکونی ۱۲



در دل ما هست  
زبان ازین  
داده است تا تو را  
گویم یادیه تقدیم  
لا اله الا الله  
عبدالله

کسی را بخت نماند  
 که در این فتنه  
 حاصل این نظر  
 آنکه برای هر دو طرف  
 طرف فدا باید داشت  
 و خیال نتوان کرد  
 از من این کار است  
 شد ۱۲  
 مادی بر طرف فدا شد  
 کند ۱۲  
 ما از آن فدایم و ما  
 بسو او باز فدایم کرد  
 بندگی است سبوی او  
 بیا به بویست ۱۲  
 منصف  
 استماع از نصیب  
 حمایت کردن باری  
 وادان ۱۲  
 ای نابایب  
 فزاینده باری  
 نمودن ۱۲  
 بنویس گداشتن  
 بنویس گداشتن  
 بنویس گداشتن

هشیاری نیست. در داکه امید خوشنویسی اری نیست. گفتیم که چو بیدار شوم روز بود به بهیسات که در دست  
و بیداری نیست. قید دمی که خلاف شرع است آنها را از دست این بایند ربانی باید داد و لفاظی بقضا  
رجوع کرد تا موافق شریعت غرافصل بدو حیف میل کرنی و او محمد شد که قاضی مامندین است و صاحب متقی چشم  
بر این آن ندارد و در انفصال قضایا حق حساب منظور میدارد از خواجک القاضی شجاعت خان ناظم صواب احمد  
باضافه هزاری هزار سوار سرفراز شده با و باید نوشت فردا بنقدر با که دیده خبر نیست. کار ملی هنوز در قدرت  
اگر در کار پادشاهی همین قسم فدویت جانفشانیست و در تنبیه مفسدان استمالت زمینداران همچنین سعی  
بغایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلندتر ازین مرتقی خواهد گشت قطعه نزد بان اینجهان باو نیست  
عاقبت زمین نزدان اقتاد نیست. هر که بالاتر رود ابله ترست. استخوانش خرد تر خواهد شکست  
شجاعت خان در گذشت انا لله و انا الیه رجعون آدم کار دان بود و در کجرات عمل درست داشت صوبه  
جست آن ملک تجویز باید کرد و دو سه بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر پادشاه اردگی  
را کار فرمایند و بهتر از دیگران سرانجام خواهند کرد میتوان داد و باستد التوفیق و الیه الرشد و تمقدمه بهتر از  
خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش را گرفته باری او را یاد دیگری را مقرر نمایند عتیق اند خان  
هم بد نیست مقدمه بر ابراهیم خان کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و مال بدیشی را داخل نداده بدست حیف  
بر این الش و آیتان. کور شده دیده حق بدین. در باب ینداری تحقیق حق از دست دادن معنی  
دارد از اینجا است گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب باید کرد که بیک قرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انفصال  
قضا با اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جهت غالب منظور ندارد از تقسیم مردم بیشتر هم کم بودند در نیت که ایمان  
ضعیف و شیطان قویست خود کار ۱۹ در امثال حکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود و هزار سوار  
نابینان اکرم باید کرد و بویل هم چشم نمائی نمود و علم ماکار را بر هم میکنند خفت عم است ناید و اجلی بایندگی  
روح الله خان درخواست صدور احکام بنام دیوان کن قلعه داران انظر کرده است تا از سرشته کیفیات  
پرگنات آن ضلع چه خالصه چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغییر مسعود خان بنیت ضبط شده دریافتی بعرض رساند آنچه  
مقرر شود برای آن امین کرد و ری تعیین نماید و آنچه جاگیر قرار یابد پروانه بدو هنگام ضرورت حقس سچانه

عبارت از تندیدو **جله** یکی بادگیری فطانت **جله** برای ابن صدور **جله** دلیوان منجلید **جله** دیگر شده باشد **جله** ابن صدور حکم **جله** بنام قلعه **جله** باید **جله**



ازینجا خطاب  
مکتوب الیه است



نکته بمعنی سخن یارید  
در طیف ۱۲  
برادر رضا

[illegible]

باضافت ای پیر خرابی بود خواستگار  
مکار آن کندار **حله**  
بسبب اظلمایست که از ظاهر  
بن التفات عالم کار رفت  
نیکند **حله** پر آینه منافقین  
یک انداز فن و دلیج **حله** شصت هجده  
تو نفس کشیدن که در میان  
درد بکوی تست **حله** اسی نفدن که کوشت  
خواهد گذاشت کرد **حله** بیست و دو  
بیست و یک کی فتنه سید  
**حله** و در باب  
پیش



اول بر وزن هم معنی ۱۲  
میکارست که کار برود  
کردن باشد و بمعنی بزود  
دیزد دست بمکارده ۱۳  
از آن زیاده است ۱۴  
عبارت نفول  
عبارت نفول  
عبارت است و نفول  
عبارت است ۱۵  
عبارت است ۱۶







و با صواب  
اول است که کار از او  
کردن باشد و بمعنی بزود  
دین بدست می آید  
از آن زیاده است  
فعلی است و تفویض  
میل من اراده



سورة قاف است  
دینایم قاف است

[illegible]

یہاں پر ایک شخص نے لکھا ہے کہ



[illegible]







کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام  
در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام  
در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام  
در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام

که خدمت کرده باشند گنجانند بعد از آنکه خانی در اینجا نیکو راتی مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا بحسی باید  
فرمود که جوهر کار دانی و دماغ معامله آرائی داشته باشند علیک عرض **رقعه ۱۱** آن فدوی مدار المهاد  
حسب حکم قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعضی رسید که شاه سپهران قدیم  
خود را بر آورد و بدینم و دکامی رسا دار یک مختارید حالا فضائل خان میرا دی فرزند عتابت الله خان را  
واسطه المطالب ایشان کردیم بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان در حین نظامت دکن روح الله خان  
هنگام صوبه داری جید را با دمسدر بعضی ادایا نامنا سبده بودند مصلحه چندی معایتی شستیم و آخر نظر  
بر قدم خدمت با نهاد رسا ختم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که عرش شیان اکبر بادشاه روزی مینمود  
که خود را بر تل برای فقیر و غنی و سوار ملک مال و شعور تندی دار و اما غرور من خوش نمی آید الباقی فضل با و بد بود شکایت  
گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را نمیتوان برانگشت لکن با آدم کار چارناچار باید ساخت فرمود خدای رحمت  
مسلم بزرگی و الطاف به که حرم بنید و نان برقرار میدارد در **رقعه ۱۲** خان فیروز جنگ را خود را تمام گذشت  
با وجودیکه فرزند زاده از برهان پور آمده بدینش نرفته روانه برار شد و لفظ سیه لا که مینویسد از نوشته ویر  
معلوم شده یا خیر نصبت درین داده نه فرمان رفته و نه ما گفته ایم بنماید که منصب پهلاری از کجا پیدا  
گردد **رقعه ۱۳** محمد باقر و دروغه کجری دیوانی در گذشت و شکا خان از زبان مرزومو است روزی در سوار  
شنیدیم که این را نسبت او مردم چه قدر میگویند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود  
نگرد و جزای اعمال حقست خود بهتر میدانند که بر سران رفته چه گذشت و بر سر این رفتی چه خواهد رفت **رقعه ۱۴**  
نمیگذارند که آدمی محل صلاح بکند و زاده جنتی بر دارد و گرنه همه میدانند که ظلم کردن بدست و پیش آوردن  
بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن غریب را گشتن است و دیده و دانسته از عمده باز پرس خرت که در شکایت  
بر آمدن مشکل چه جایقین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد و داد از دست غفلت داد و داد  
غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکالی چیده بدروشی متهم گردیده بر آوردنش ضرورت نیست این نه  
مردانند اینها صورت بدست نمانند و مرد و شهوتند و جملای مبتذل مزاج مختل احوال طعن از ندایمان  
و اسلام کجاست **رقعه ۱۵** عالیجاه تهمی طلبت سرکار والا دارند التماس میخواه بر پرگنه لوده می کرده اند باید نوشت  
بای میخواند

دانه خدای از روی وید  
تندی در روی وید  
در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام  
در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام  
در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام  
در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام

در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام  
در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام  
در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام  
در کتابخانه منسوب به حضرت امام رضا علیه السلام







و کدام نظر شده نماید که اسبادت خان را بنیاده فرستادیم تا چشم بپسیند و اظهارانی الضمیر کند از میوه کا  
نورس آنچه انچه به هم میرسد انگور است اما اطباء یونانی برای آن عمده مخلصان منرا جلدان مضر میگوند و لند از خود  
هم نالو کردیم انتشار الله تقدس بعدت کاین شفای عاجل یجای میجویم فرود یارین رزوی من چه  
خوش است تو بدین آرزویم ابرسان **رقعه ۱۵۸** **۱۵۸** خان فیروز جنگ یکرنگ من تفریق فوج  
لا اعلایست فدوی زاده راز و دج صحر کرمست گنجور بفرستد که بالغات ادرارات اینناز یافته باز پیش آن  
دو نخواه خواهد رسید و بان مشونو مید چون اقف نه زاسرا غیب باشد اندر پرده یار سپاه پنهان غم خوره  
فر و آنچه دل ز فکر آن میسوخت بیم بخر بود به آخر از بی مهری گردون بان هم ساختیم **رقعه ۱۵۹** **۱۵۹** خان  
فیروز جنگ یکرنگ من آمدند دوری قلبی نیست بدیت گرد زیننی با منی پیش منی و در پیش منی بی منی  
در زیننی از احوال شیار وری اکثر اطلاع میداده باشد تا که موصلت صورت بدخانه زاد عنایت الله خان  
راندیده ایم جای او خالیست مصرعه شاخ گل هر جا که دیدیم گلست رقصات بنام ذوالفقار خان بها  
نصرت جنگ **رقعه ۱۶۰** **۱۶۰** نصرت جنگ بگر تو و رنگ من در اول بن ملک قلم و فرماندهان ملی بود  
بر پنهان متغلب از نصرت اینها بر آوردند ایشان را منک و مستملک بلذات نفسانی و مستغرق امور دنیائی  
دیده فرصت از دست ندادند و تحت جبر بر امی خود ساختند هر چه کرده بودند مکافات آن از پیشگاه حق  
یافتند یعنی همان بیوفائی و نکر امی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند سید و اخیر بانها  
سلوک بد نمودند بدیت دریاب کنون که دولت مست بدست به کاین لست ملک میرود دست بدست  
**رقعه ۱۶۱** **۱۶۱** در لایت رخص بدست این کافر حربی خواجه دشمن چه بگذاریم و فغانل ایمر ملکن بحصول بی مانع ظاهر  
چون کنیم فضیلت غزا و زمین بگر خزانده ام یا سلیقه ملک گیری و فساد سیری نداریم **رقعه ۱۶۲** **۱۶۲** خان نصرت جنگ  
را و دیوبند متعینان خود را اسوا ملتقت خان پیش پادشاه زاده عالیجاه بگذار که آنجا هم بسیار است و  
انها اگر کوتاه باشد و در کار خلافتش و بها که بعضیها بارانای بیجای یک کسان تیری اندازند و نمی فهمند که  
خود را نشانه تیر و بال آخرت میسازند ابیاست گندم از گندم بر وید جو جو به از مکافات  
عمل غافل مشو به صبا بلطف بگو آن غزال غار به که سر بکوه و بیابان تو داده مارا  
بالکسر با دشمنی ۱۲



تو با افاضت  
بدون نون هم  
مالک نومی  
دارنده زمین و  
بدون نون کما  
در بیدار  
پنهان گشته  
دیده زریک در غل  
ممنون بخارست  
خون من و  
ممنون غلام  
نقش ۲ بهر  
لغز

[illegible]

البحاقه بالاعافیه **فصل ۱۶۳** نصرت جنگ بر بود رنگ سن چون گرفتند کن که ابرم بود تمام ممت مصر و  
آخر و پایان ۱۲ ای سیدن ۱۱ ای عید دل نیست  
همین کار شد صورت یافت اما خرجی که درین سفر خیریت افروخته میشود مداران برخیزانه هندوستان  
میکنند کلی طلبیداران شده و شود و کرنا ناک فنیهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشوند رسیدار بجا پور که  
ای تمام از خزانه ۱۲ تنخواه ۱۲  
بی صلاست بتخلت متصرف است و نیزه سپید و یوای جنمی است ملکش ظلم هر چند ان سخاکام ندارد دحاش بگفته  
جواب شده ۱۲ است انبار ۱۲ نه ترا ده ۱۲  
سیدی مسعود خان متوفی بمقتاد هشتاد و یک سال فوت چادر نصرت او با حقیقت ملک بدبیر نزاع اردو از تاجک  
وفات یافته ۱۷  
که او دخان باشد ستفسار نماید چرا اغماضی تغافل و در **فصل ۱۶۴** خان نصرت جنگ سن ریاکی رتجار حال  
مرم مندرین کم میکنند زیرا که از اینها لو اخلع آنها از اول آخر نمی آید و سفاکان در گرفتن دادن پاک اندازند  
بیان خواستن ۱۲ چشم پوشیدن ۱۲  
یعنی آن دریا بخشیدن نخل بخواند خلاف امر است دشوار نمیدانم روز جزا برین چه خواهد گذشت و بعد ازین  
بر سر بند ما خدا چه مصیبت خواهد شد فکر شبته تلخ دارد جمعه الحفال را به عشرت امر وزنی اندیشه فرواخو  
جمع طفل ۱۲  
به حال ریاکی ذوی الاعتبار را در همه حال بهر اسان ترسان باید بود و هر خطه کفایت والا مان باید گفت  
**رقعات بنام میرزا صدرالدین محمدخان صفوی بخشی دوم فصل ۱۶۵** میرزا بخشی اخلاص کیش نیجانی  
دو صد و پنجاهی سرفراز شده در دیوان تسلیمات بجایاند **فصل ۱۶۶** میرزا بخشی محمد ابراهیم نجالت ندیم  
بمنصب پیروی و دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای ده هزار روپیه بحرین یکم سرمایه  
عز و افتخار انداخته حسب حکم مشغولین عطا یا باب و نگار و من عفا و اصلح فاجره علی الشکر **فصل ۱۶۷** بنام  
عاقلخان قلعه دار صوبه دار اختلاف شاهجهان آباد عرض داشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده  
گوشت گزینی و استعفای منصب است هرگاه گوشه خاطر اقدس منظور خاص پرورده لطفاست با و سپرده بایم  
دیگر کدام گوشه بهتر ازین میجواید در صورت مباذله القبه منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را در حبه  
پذیریاتی خواهد شد و یک هزار روپیه در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود نقد مقر خواهد گشت **فصل ۱۶۸**  
بنام حمید الدنجان بهادر حمید بداند حرف چند روز است که شاه عالیجاه عرض نمود دست  
کس دشمن جانی من اند حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نیکذاخت است  
ای سخن ۱۲ ای اعظم شاه ۱۲  
با کسی شمشیر نیست خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برین مجهول محمول باری نفس خود  
ظالم ۱۲ جابل ۱۲ ای معلوم نیست ۱۲

تغییر سختی اندک  
رسانده یکجای مصائب  
عالم خجالت  
شمرنده شدن و در خجالت  
عامه که خجالت از خطای  
صواب عجل  
بافتن  
تغییر که در پیش دارد  
یعنی فلقه جهان  
استغفار بسیار  
و میگوید راضی بخیر  
و میگوید نیست ناچار  
خداوند



درستی آید  
 ای خوب کردند  
 ای ای نمایند  
 ناز نالی میخایند  
 ملاج دایم کردند  
 ای ای میخایند  
 که در حقیقت  
 داد و ایستاد  
 عذر و زینهار



بخط خنوبید رباعی آتش بد و دست خویش دشمن خویش بد من خنج دزده ام چه نام از دشمن خویش  
 کس دشمن من نیست منم دشمن خویش بد ای من دست من دشمن خویش **قعه ۱۶۲** میرجلال الدین که از شاه  
 عالیجاه جدا شده ظاهر همیشه زاده مهبت خانست که بخشی با بود سید زاده کریم الشکبجی که سبب آچار آورد  
 از وکیل سپرد **قعه ۱۶۳** نوشته معتمد خان حی نیست که خواه مجواه بران عمل توان کرد و بند و بست  
 ازین چیز نایمیرود بهر حال چون او خود بخود بیزارت مستعفی شده بنویسد که بدیوانی الکر آباد آمده خبردار  
 باشد **قعه ۱۶۴** اسد خان پسرش بجزو نوشته اند که پادشاهزاده بجاییت رانای حربی کمر بسته اند و میخواهند  
 بقاعه در آیند چنانچه یک وزیر همین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند از امید مردم و از خبر داری بند  
 پادشاهی نتوانست از قلعه برآمد و ایشانرا بر دماخیزد فتح قلعه بهمین سبب است حکم در باب فطت پادشاهزاده و  
 مفتوح ساختن قلعه بآنها باید نوشت مگر تعلیم آورده حواله یار علی بیگ نمود که بداک بفرستد نشود که مثل پادشاهزاده  
 مرحوم و مغفور بخالفت پیوند و کار پادشاهی برهم شود و فرد حقوق خدمت صد ساله لعین طفل است که بخت  
 در و کودکان خداوندند به شریف که در هندوستان دولت بسیار شنیده هر سال بر آملی جلب نفع خود می  
 میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای تحقیق نیست بجهت افکری بجا باید نمود که بان جماعت برسد و دست این  
 مشایخ حق بان نرسد بسود اگر ان عمده و مالداران تجار بندر مبارک سورت از طرف خود بنویسد که اگر بطور  
 معرفت آنها بمردم اهل استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته اند خواهی نخواهی  
 منحصر در اطهار و شهرت نذر سرکار و الا هم نیست بطلب بخوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب علما و حبیب  
 اوست صلی الله علیه و آله و صحابه و در صورتیکه انهم متعذر باشد چرا بمستحقان این یکتا پیرسانند که در همه مقامات  
 جلوه ادب و سجاانه اظهار نمائند اقرب الیه من جبل الودید رفعات بنام اسد خان **قعه ۱۶۵** انهمین بوج خلافت  
 محمد معظم مبادر بنویسد بلکه عرض داشت کند که تجویز خدمت فوج داری جلال باد بشیخ کریم الله بسیار بجا شد  
 پیرش سپاهی بود و هم مقصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب پست بزرگانند از خارج بعرض رسیده  
 که وکیل منصبدار یک درصوبه کشمیر جاگیر دارد بنا بر قضیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر و طین میخواهد در کچری دیوان  
 از مدتی رجوع داد بر رعایت طین اری حق آن منصبدار از ان کشمیری بی پیر نمیدانند در این صورت

نوده فلک که هنوز از آفتاب جدا نشده است  
 لعل من  
 در خواست که بخواهد بفرماندهای  
 و ناکار که بخواهد بفرماندهای  
 ملک بودن با جمیع  
 بیکنند  
 حمایت کردن از گزند یار  
 ۲۳  
 با فتح و فتح اول کشانی  
 بازی با اب  
 واد و سکون خون و دل صاف  
 وزیر خانه که ازانی البیان یعنی  
 جاسک طفلان مالک شوند محنت  
 سالها بر باد کنند  
 نکست یعنی رسول و پیغمبر  
 این آیه که در بیان عوالت  
 کرد همه مقامات انحراف باشد چنانچه  
 این رت قرب بیان منفر با  
 این رت بهر سوی افراز  
 نزدیک است ای عالم که  
 او نمیدانست



بخشندگان ۱۲  
ای دانشگران ۱۲  
کرامت ۱۲  
نهی ۱۲  
ای دانشگران ۱۲  
کرامت ۱۲  
نهی ۱۲  
ای دانشگران ۱۲  
کرامت ۱۲  
نهی ۱۲

چنانچه اگر عزت جلال و بیعلی کنند شاید که اگر مالا که بین کرم کند اما عالمان را چه عزت مکرر با و از بلند گفته اند  
و باز میگویم که اگر در حق حق رفع تعدی متعدی رود و یکی هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه در هیچ  
مرصع بهر امر که محبت شده غیر از روز مبارک بختنه نه بند و بهمان اتفاق کند و از خود و نسا در **قعه ۱۶۴**  
بفرزند عزیزها در نبوبد که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد چنانکه باید که خواهد ماند و بکار خواهد آمد و بهر آنکه خواهد  
خواهد رفت همین امروز که عبارت از باقیات صاحبانست امر و زور و فرمای فتگان باید دانست عاقل  
که وقت حال را که بین الماضی الاستقبال غنیمت اند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند فوراً بعمل آورد و حال  
رفته و آینده را شده پیدا روزی که حال را در رفتن است و آینده را روی در آمدن فرود سعدی هر روز  
پند مردم میگوید و خود میکنند گوش **قعه ۱۶۵** که در با اخلاص که بدیده او فرستادیم و جهت تنبیه بدو  
اعتبار او را فرودیم طاهر بر نخوت و پند او را فرود و قدر خود را کم کرد و متغیر شد لازم آنست که لوازم اعتدال او  
استغفار بر خود واجب شمرده بدیده فرصت جنگ برود و عذر را بخوابد خود را از زمره پیشداستان بدرش  
انکار و ذالقه کانه کچو فراموش نسا و نظم هیچ دانی که شیر مردی چیست شیر مرد در زمانه دانی کیست  
آنکه با دشمنان تواند ساخت و آنکه با دوستان تواند زیست **قعه ۱۶۶** که بفرزند علیجاه عرضداشت  
کند ایشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که سید سعد الله در ویشتر نوشته باشد نبوبد که  
عبد القادر بیدل درین مقام دو مصرع و بچسبیده فرد و بر سر راه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت  
از در حق بهر استقبال می آید بنام ابوالقاسم خان که بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد فو  
امیر خان بامیر خان مخاطب شده دار وخته خواصان آن حضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس را داشت و لطیفنا  
حساب و بموقع بعضی میرسانید صادر شد **قعه ۱۶۷** که بمحمد اعظم شاه باید نوشت که ما فرقیته حسن باینت و  
جو بهر شعور ایشانیم زاید بانو آنکه بیچاره تا چند بحال تباه در دمنده خواهد ماند بر بوشما حق دارد و الله  
حق موجب ناخشنودی خالقست نمیدانند که فضل سرشار حضرت آفریدگار امرزگار چه قدر عفو جباریم  
عاصیان بگردار میفرماید برای خدا و خاطر پاکینه دیرینه و غبار پیشینه از سینه بردارد و آن ضعیفه را که  
از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانند و اسبابشرا نچه کردند در سراسر ای آن روز بدیدند دنیا گذشت  
جمع عاطفت ۱۲

و کتب مشهوره از آن  
منتخب  
چرا که باید از نبیانه  
ای و دیگران را  
نصبت میکنند خود  
نمیکنند و همین حال  
با کتب دیگر  
و کتب منتخب  
میخواهم از خدا  
بمعنی دیگر  
چونکه  
کنایه از مردم نجاش  
و کتب  
عظمت معانی است در مگاه  
فی رایاس مظلومان  
اینقدر است که در ملس  
شان خواه و نخواه قبول  
میکند یا حکوم و مراعات  
نمایند یا آنکه اگر یاد اس  
مظلومان ازین عالم  
بر اندامی بد در حق میکنند  
مظلومان بگویند و در

دانشگران ۱۲  
ای دانشگران ۱۲  
کرامت ۱۲  
نهی ۱۲  
ای دانشگران ۱۲  
کرامت ۱۲  
نهی ۱۲  
ای دانشگران ۱۲  
کرامت ۱۲  
نهی ۱۲



مختارستان که همراه  
روید یا نه ۱۲

ای خاموش ماند ۱۳

سلام ۱۴ یعنی جواب

اعظم شاه ۱۵

شیر بر دوزن تقصیر  
نام شیر است مشهور که  
مثال خوب از این  
آورند اب ۱۶

در اجاره و تعهد بدل ۱۷

یعنی نمون ۱۸

در کاغذ نوشتن است ۱۹

نسب ۲۰

بر وزن فریب ۲۱

به معنی جبین ۲۲

س ۲۳

به زبان فاسطه ۲۴

س ۲۵

شنبه میشود ۲۶

\* \* \*

بعد حمدی کائنات تحت سرفتر موجودات علیه الصلوات وکمال التحیات مخفی مباد که درین هنگام الشای  
دلپذیر گوهری نظیر موسوم بر قعات عالمگیر لقب کلمات طیبات که بحکم کلام الملک ملک الکلام سر آمد کلام  
سخنوران دره التاج بلاغت و بیانیست بحسن سعی کار گزاران مطبع علیا صاحب مجد و احتشام صدر  
فیض انعام نشی نول کشور لازل بالفرح والسرور رونق طبع و ضیاء اختتام پذیرفت

طبع گردید نسخه و بخش بهره یاب است هر صغیر کبیر گفت اشرف برای تا بخش سخن پاک و صاف مطلق



إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْقَوِيُّ



كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِإِذْنِهِ  
وَرَأَوْا دَعْوَةَ بَاهِتًا مَرِئَانًا



فهرست

فهرست مضامین مندرجہ کتاب مع نامہ کہ مشتمل بر پنج باب یکجا تمت

۵

باب اول در اسماء الہی کہ تحریر عبارت و مضامین مختلفہ موقوف بر دستن بہا است

۶

باب دوم و مشتمل بر اقسام لغات مختلفہ مع الفاظ و معنی متجانسہ لغت و در آن گوی چار فصل است

فصل اول در اسماء کونین

فصل سوم در اسماء شایکہ بہا تعلق داند

فصل پنجم در اسماء عامی اوقات

فصل ہفتم در اسماء شو قمری کہ از ماہ عمر ہم گویند

فصل نهم در اسماء سنین بد و متعلقات آنہا

فصل یازدہم در اسماء قہام خلقت عالم

فصل سیزدہم در اسماء دوازده برج

فصل شانزدہم در اسماء جانوران آبی

فصل ہفدہم در اسماء چیز ہائیکہ از ہام المہام تعلم

فصل نوزدہم در قعدہ افکار و عمر و ہند و قمر و غیرہ

فصل بیست و یکم در اسماء یگانگت و اقربا

فصل بیست و دوم در اسماء شیا آرشن

فصل بیست و پنجم در اسماء طعام و غیرہ شیا خورد

فصل بیست و ہفتم در اسماء شیا یکہ بنیاد بر کار

فصل بیست و نهم در لغات بعضی روزمرہ کہ متفراند

فصل سی و یکم در اسماء گلشن و صبن نامی اشجار و غیرہ

فصل سی و دوم در اسماء خلقت آتش

۱

۲

۳

۴

۵

۶

۷

۸

۹

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

فصل دوم در شرح اسماء متعلقات عالم

فصل چہارم در اسماء جہات یعنی اطراف

فصل ششم در اسماء رایام ہنہگانہ

فصل ہشتم در اسماء شہور کہ از زبان فارسی

فصل نهم در اسماء موسمی ہای مختلفہ

فصل دوازدهم در اسماء خلقت سما

فصل چہار دہم در اسماء خلقت ہوا و طیور

فصل شانزدہم در اسماء اجزاء و اعضا

فصل سجدہم در اختلاف حالات و حرکات و قعدہ

فصل ستم در اسماء قومہا و اہل حرفہ

فصل بیست و دوم در اسماء تشادہا

فصل بیست و چہارم در اسماء غلات و غیرہ

فصل بیست و ششم در اسماء آلات تحریر و غیرہ

فصل بیست و ششم در اسماء طرف و غیرہ

فصل سی و ام در اسماء آلات لوازمات سلاح و شکار و غیرہ

فصل سی و دوم در اسماء بعضی اشیا ضروریہ

فصل سی و چہارم در اسماء خلقت و آلات

کلمات و جملات

کلمات و جملات



باب سوم در بیان قوانین علم صرف و بیان مصاد و خبر و ترکیب اشتقاق  
صیغها از مصاد و متضمن بر دو صد و هفتاد و پنج مصدر

۱۹	صفحه	باب الف شتمبله چهل مصدر	باب الباء الموحده شتمبله بیست مصدر
"	"	باب الباء الفارسی شتمبله بیست مصدر	باب التاء الفوقانیة شتمبله ده مصدر
"	"	باب الجیم العربی شتمبله شش مصدر	باب الجیم الفارسی شتمبله هفت مصدر
"	"	باب الخاء شتمبله بیست و یک مصدر	باب الدال شتمبله دوازده مصدر
"	"	باب الزاء المملیه شتمبله چهاره مصدر	باب الزاء المعجمیه شتمبله هفت مصدر
"	"	باب الهمله شتمبله چهاره مصدر	باب الشین المعجمیه شتمبله هیجده مصدر
"	"	باب اطاء غیر منقوط شتمبله سه مصدر	باب الغین المعجمیه شتمبله چهاره مصدر
"	"	باب القاف شتمبله بر نه مصدر	باب الکاف العربی شتمبله شانزده مصدر
"	"	باب الکاف الفارسی شتمبله بیست و یک مصدر	باب اللام شتمبله پنج مصدر
"	"	باب المیم شتمبله پنج مصدر	باب النون شتمبله بر هیجده مصدر
"	"	باب الواو شتمبله بر چهاره مصدر	باب الحاء المعجمیه شتمبله سه مصدر
"	"	باب لیاء التختانیة شتمبله بر دو مصدر	حرف کبیر یک مصدر لازمی
۲۳	باب چهارم در آداب القاب خرد و بزرگ مساوی تمام اقسام از زن و مرد و کبر و گاش و		
۲۹	باب پنجم در اقسام قعات و غرائض و پروانجات و رسید شایر و تمامی معاملات هرگز شتمبله پنج فصل		
۳۰	فصل اول در شکایات عدم رسال خطوط انبیا	۳۱	فصل دوم در تحریر پروانجات شفقات
۴۷	فصل سوم در طریق تحریر مبارکباد و هر نوبه	۴۹	فصل چهارم در مفاد و ضایعات تعزیت
۵۰	فصل پنجم در رقعات شوقیه و طلب شایر مختلفه و رسید اخبار و دیگر مطالب متفرقه		
۵۴	خاتمه کتاب بر دستور العمل و یو که منشایان و تصدیان را در نسبتن آنها لازم شتمبله پانزدهمین		



[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد خالق عالم و درود بر سرور نبی آدم صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> جمیع الطیبین الطاهرین مسکونین  
بنده شاه محمد زاهدی و لدیج الزمان با تسبیح خاک اهل کمال محمد رسول الله علیه و آله الصلوٰۃ و السلام که  
اگر چه کثرت تصانیف او ستادان بنبر پرورد بزرگان نیکو سیر کار بجای رسانیده که بتالیف قوتی  
مأموم خوشه چین احتیاجی نماند فاما ترتیبی که بخاطر فاتر این عاصی بر معاصی آمده بر افایده عموم باریقا  
آورده بمفید نامه موسوم ساخت تا مبتدیان بزبان فارسی مهارتی حاصل نمایند و از روز مره  
ضروری بهره یافته این عاجز را بدعای خیر یاد سازند بعون المستعان مرین نسخه افادت نصاب مرتب  
ست به پنج باب<sup>اصح</sup> اول در اسماء الهی که اکثر در تحریر و تقریر اهل عالم می آید و فیض هر یکی از این  
اسماء ب رحمت بر روی عالم میکشاند باب دوم در اسماء عالم و مواضع و اوقات و اشیای  
عالم باب سوم در حرکات و سکونات و کارهای عالمیان و اوزان و گردان آنها که اینها افعال  
گویند بطریق آمد نامه باب چهارم در ادب و اوقات عایت مرآت علی فادنی و اوسط باب  
پنجم در رقعات و پروا خات و دیگر تمامی که اغذات ضروری هر قسم و قاعده این نسخه بر مبر که  
بنظر حقیر حنیان نیکومی نماید که چون مبتدی را بر خواندن روان یک نخ قوتی و قدر حاصل آید اول این را  
بیادش دهند بعد انشای مسیح و انشای محمدی که از تالیف والد مرحومست و مضامین سلیس موجب فهم

بسیاری وافر و نیک  
در و انکی بسیار  
هر چیزی باشد  
تفصیل سازگاری  
دادن و خبر و

مردم اکثر از فارسی بعضی مال و دیار به استعمال میبردند و در



۱۲۱

[illegible]







لا انبام طارم سقف کنگره محراب پیر استون ارکان دروازه درسم در حلقه غره در تپه تابان سوانه دشمنان

پرده سارمیده سراقات متوق جلایب کتم حجاب نقاب مجله استان آستانه عقبه سده  
بالافانده ۱۲۰۰ قلیبافه ۱۲۰۰ متوق جلایب کتم حجاب نقاب مجله استان آستانه عقبه سده  
بالافانده ۱۲۰۰ قلیبافه ۱۲۰۰ متوق جلایب کتم حجاب نقاب مجله استان آستانه عقبه سده

۱۲ میدان ۱۳ انگلستانی ۱۴  
 ۱۵ بختی کفاده ۱۶ هفتونی چهارم  
 ۱۷ بزرگ روی ۱۸ پرنال  
 ۱۹ آبادان بخدی پرنال  
 ۲۰ بختی کفاده ۲۱ هفتونی چهارم  
 ۲۲ انگلستانی ۲۳ میدان ۲۴

رون اندرون بیرون بدین کینج زاویه گوشه کوی کوچ بر زن طریق تسبیل جاده طرق منج شایع سک

مسک مساکت هفت است بگذر منفذ مثلث مخروطی مربع خمس مسدوس پنج گرد و در مستطیلین باقی  
جمع ۱۲ ۱۳ ۱۴ سه گوشه شکل گلبرگی چهار گوشه شش گوشه گول

پست زیر قشيب پائين فرو و قرار غوک مناک غار گریوه منار گنبد هموار نامور فصل چهارم  
نیچا ۱۳ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ بلند ۱۳ گز ۱۲ ۲ سم سیلا ۱۲ مناره ۱۳ برابر ۱۲ اد چای نیچا ۱۲

اسکات جہات جہت سمت سو طرف جانب جوان صوب شرق غرب مشرق مغرب جنوب شمال  
طرف ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ جمع ۱۲  
طرف ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
طرف ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
طرف ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

تسبیح کج کثر مقابل رو برو است یمن میمید چپ بسیار برابر پیش سر عقب قلب قبل سابق خستین  
 یدها ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵

ت بعد شش جنت فوق تحت پائین مسیر خلف قدام فصل پنجم در اسمای اوقات

وقت صبح شگام آوان زمانه دوردوران دهر روزگار عصر یوم ایام الحظ ساطره العین آن پاست  
۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ زمانه ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ جمع ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ طری ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

نهار شب لیل لیل القدر لیل البدر یصبح گاه سحر علی الصبح بایراد بایرادان شام مسا امروزی و  
 رات ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲

فصل ششم در اسماء و افعال

مجلس و علم کونین  
از فیاض و اولاد  
الکلیه و ایشان  
و بنفهم اول







بَابُ فَخْشِ كَلَامِ  
وَسَائِرِ أَهْلِ الْوَحْيِ  
الْمُحَرَّرِ

بالکشف کند  
و سواد خودی است  
که راست ابرسان  
فروغش و غم  
دیندین و دین  
و از غم و غم  
شون عرف دراز  
ایل و باقی و غایت  
از درختهای خرم  
و بالهای اسبان  
و باجای خرم  
و منکر است میان  
و درخت و درخت  
و درخت و درخت  
افق احالی است  
تغیبات

سدره المنتهی کرسی بهشت جنّت فردوس عدن ارم نعیم دارالقرار و جنة رضوان دار السلام اعرف  
نام گلان نام گلان جای ارم

اسکا دوزخ جہنم محمداویہ سقر نارد دوزخ دار البوار اسفل السافلین جہنم نہر را سفا فرشتگان مع اصحاب

که باو شان تعلق دار و پشت ملک ملک روحاقدوس سبکو روی جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل اسمائیل  
حق سبحانهم ویزایه جمع مکسر هم

جنت کو شریعتیں تین نامیں آسمانی مقامات ناموت ملکوت جبروت لاموت باہوت سماجیم

آفتاب خورشید خورشید شمس ماه تاب قمر بدر بلال نجم اختر کوکب عطار دوبرنا امید چرخ نیز زیر مرغ  
انوار ۱۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶

بهرام مشتری بر حبیب بن حل کیون قطب سبیل پروین نبات النعش کهکشان فرقدان کواکب نجم فصل سیر اهرام

اسمای برج محل ثور حوزا سلطان سندسند میزان عقرب قوس جدی دل و حوت فصل چهار دهم در

ما خلقت هو ایا ان صبا صر صوم گرد باد مرغ طائر برنده چهارده ققنس عتقا موسیقار کیک تندر

یابی و راج طاووس مرغ حروس کلنگ کیاں گنجشک صعو ه میرچی موسیچ کبوتر حمام بط سنبرک عندلیب هزار

دستور ۱۱ مرغان ۱۲ جریا ۱۳ معمولاً ۱۴ پیچیده ۱۵ اتلخ ۱۶ نیل گنجه ۱۷ بیل ۱۸

۱۹ رستان طوطی صاصل قاز فاخته خفاش شیرشیرک سمنج باز شهباز خره شاهین قمری شکوه بحری تیمار

۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰

کلاغ غراب غن غلیو از خاد بوم خفد بلخ نگین فی باب مشبه مور و خرچه لال مینا شارک کرم شبتاب کیک

مل پانزدہم در اسماء جانوران آبی ماسک حوت غول خفید سرطان کشف باز سنگ شیت

[illegible][illegible][illegible][illegible]



عطف با شرحی که در وی  
آمده ۱۲ منقوب  
که از بی بی که در وی  
دکترای

دوای است در بار کبریا

فمنه دال لا يكون فون  
فمنه دال لا يكون فون  
فمنه دال لا يكون فون  
فمنه دال لا يكون فون

۱۲۵۰  
مجلس ریش  
تأسیس بر خلافت  
مجلس ریش

۱۰  
کشت او را در این روز

معنی کہ آراطوق  
کوئی دین  
معنی  
محبوب  
محبوب  
محبوب

میان باطن از سرفه  
میان که در آن سر حلق  
میخیزند و ناخوشند  
ست و

کس و باقی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

پیشین ابی  
خاکان



پاشنه پای کف پا پشت پای فصل هفتم در اسمای بعضی چیزها که از اجسام اهل عالم تعلق دارد  
از کف پا تا پشت پا ۱۲

تسمیع سماعت سامعه بصیرت باصره دوق ذائقه لمس لامسه شامه خطر فکر ذکر خیال و هم قیاس خط  
شنیدن ۱۲ قوت شنونده ۱۲ بینایی ۱۲ قوت بینش ۱۲ چشیدن ۱۲ معلوم کردن چیزی از دور ۱۲  
نفت رقیق براق آواز نازک صوت اصوات صد الحان الحان فصاحت بلاغت فصاحت حوا  
۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

هوش ادراک خرد عقل دانش سنش نظر گاه ششم خنده مقدمه غمزه ایما رمز ناز بر تو که شمر عشق انداز  
هوش ۱۲ دریافت ۱۲ عقل ۱۲ نظر ۱۲ شکار ۱۲ غمزه ۱۲ ایما ۱۲ رمز ۱۲ ناز ۱۲ بر تو ۱۲ شمر ۱۲ عشق ۱۲ انداز ۱۲  
اشع طسیر ابرو غ جش افاره تشاب و خمیازه تمطی بکف افاق شش زره غلغله غشایان شکم خال شود لول  
نشان ۱۲ جیشک ۱۲ کلار ۱۲ جامی ۱۲ اکرانی ۱۲ پچی ۱۲ بحریری ۱۲  
آتش دنبل دندار تجمار آبد اسمای بعضی اشیا که از اجسام انسان و حیوان براید غایط پراز بر  
۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

بول حدت ضراط گوز شک بل سرگین میل چرخ فصل هفتم در بعضی حالات اهل موجودات متولد  
گوز ۱۲ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

کائنات خوشی خرمی لبشاشت نشاط انبساط فرحت راحت طرب سرور مسرت افراح  
خوشی ۱۲ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

انشرار ارتباح خرسندی بهت تفریح تشیط شاد و ما بهت شبارت مژده نهد مبارکی فرخی فرخنده  
۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸







عصم جی سے ملائے گئے موٹے لکڑی کے ٹوکروں پر

ماہر  
چانزہ

56

22

200

۱۳

22/5/21

هشتاد و یک هشتاد و دو هشتاد و سه هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت هشتاد و هشت هشتاد و نه هشتاد و ده

اعداد و احداثان ثلث اربع خمس سبعة ثمانی تسع عشر عشرين اثنين وعشرين تسعين مائة  
یک ۱۲ دو ۱۳ سه ۱۴ چهارم پنج ۱۵ شش هفت ۱۶ بشت نه ۱۷ ده ۱۸ یازده ۱۹ بیست ۲۰ یکم ۲۱ دوم ۲۲ چهل ۲۳ پنجاه ۲۴ شصت ۲۵

تسعین بائع الف چند حیدین خندان بسیار کثیر فراوان افزون زیاده بیش تمام حبله سیر کم اندک نیم انبوه از دوحام  
نود و ۱۲ صد و ۱۲ هزار و ۱۲ گشتی ۱۲



قائم باد و دایم باد و در راه است و بختین  
چو کسی بود باشد خوشتر و با کمال  
خواستن و با کمال کردن خسر و زن  
شدن و با کمال تنگ و با کمال  
تنگی از هزار پادشاه و با کمال  
و با کمال آن دو گشت یک کس و با کمال  
یاره از هر چیزی

گروه هجوم طایفه جماعه فوج لشکر خورو عسکر ضعیف ناتوان پیر شیخ برنجوان شاب جمعه کلان همسر برنجوان

اولی شمشاد شمشاد پادشاه شاه سلطان ملک شیره خاقان تاجدار جهاندار سال شیره یارتاج و کشور  
۲ پادشاه ۱۲ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴

وزیر نایب منیب میر الامیر بخشی الممالک صدر الصدور ناظر شعبه کو تو ال حسن خواجہ مولی مولی مندر غلام کثیر  
دیر ۱۲ نائب ۱۳ سردار ۱۴ بخشی ۱۵ سردار قاضیان ۱۶ ناظر ۱۷ کو تو ال ۱۸ صاحب ۱۹ غلام ۲۰ مندر ۲۱ غلام کثیر ۲۲

کنیز خاتون دانا بنیا کو راعی مایا اصرم اکرم گنگ لنگ شل کل دستگیر محبوب تشنه گرسنه گد افضل  
آبی بی ۱۲ عاقل ۲۱ لڑیا ۲۲ سہرا ۲۳ گونگا ۲۴ لنگڑا ۲۵ لنگھا ۲۶ گنجا ۲۷ قیدی ۲۸ پیاسا ۲۹ ہوکا ۳۰ فقیر ۳۱

در اسماق و اهل حروف کاوان باز رگان میر سید شیخ منغل مرزا افغان زرناد و اقبال بادشاه  
 قافلہ ۱۳ سید ۱۴ منغل ۱۵ پشخان ۱۶ برہمن ۱۷ بکات ۱۸

میوه فروش تره فروش سبزه فروش معلم حکیم دیوان ششی بخشی قانوگوی باغبان کدو فروش باغور

صاف نساج نفاق حلاج عطار و غنک زگر در دگر بخار معارضه اطی حجام آمینک گاذر فصا و حیا طبر

کمان گریصیل گرچونہ کر کلان خشت پزیری فروش چوڑی فروش شیشہ گریه ای گیر صلاح نبر از زرگر ریخمد و

گلخن افروز چرم دوز شتریان ساریان قصاب بنوی سنگ اش حاک سکاک مطرب مغنی طابخ نان نیز لکشر

مداد ساز کاغذی فصل یکم در اسمایگانگت قریب تبار دودمان خاندان خاندان خوشنما

خمس پورہ خوشیما و والدہ پد قبلہ گاہ ابو الخ اخ اخی اخوان برادر برادر زاده دختر صبیحہ بنت پسر فرزند

خلف ابن تثنیٰ بمشیرزاده خواهرزاده غیره بنسب جد جد فاسد جد فاسد شومیر  
 سال ۱۳ داماد سال ۱۴ باپ سال ۱۵ پدر برادر سال ۱۶ بیجا

۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰

[illegible]



خوردنی هستند گندم قمیج حفظ بر مرغ نخود حصّ شاشلوک شاش با جره جاورش طحیف جودری جربت قلت  
گیون ۲۰ چانول ۱۲ چنار ۱۲ دمان ۱۲ ماش ۱۲ جوار ۱۲ لوبیا ۱۲  
گرسنه ششک ماش زغیر کال ارزن قسماح کنجد ۲۰ سمسم کودم شامخ معصفر حسک داره پنبه دانه شرف ترواز  
مش ۱۲ موش ۱۲ چنار ۱۲ مته ۱۲ کودون ۱۲ ساوان ۱۲ بنول ۱۲ سرس ۱۲



شعر سبوس نخار فصل سبت و پنج در اسما طعام و غیره طعام نان شیرین جغرات و نوع قیام

مزوره مالیده چیکاله لقمه نبات شکر تری شکر سفید سرخ قند سیاه و غن زرد و غن سیاه و غن تلخ

نکین شیرین ترش شور انگبین ته عسل جاشنی دار خاکبه تلخ فصل سبت و ششم در اسما آلات تخم

و غیره لوح قلم خامه کلک کاغذ قرطاس مداد سیاهی شکر کافور قلمه اش کز یک خایسک و فش سوزن و غیره

تبرقشه سندان شانده آره زنده بره کسی درج سبزه مقراض نقاره کوس پل خمک طبیک فصل

سبت و هفتم در اسما متفرقات طناب سن عروجه جیل مسمار منج چراغ مصباح فتیلہ شمع مشعل کلید

مقالید مفتاح قفل عراده غربال پر ویزن آسیابادکش بادبزن با بزن دیگران اجاغ کانون گزغان

زنجیر قلبه جواز دوک قطار جوال خرواز خلیک خاروب پاکد شتی پاک صحرانی کف میزان بله شاهین

دلو باون دسته دیک کلند شتعالک و قفس گردون بلچ شک خیک مشکیزه فلاخن منجینق عمر

منقل قلیان جرس ناقوس جلاجل غلہ افشان بادیه موجک چین فصل سبت و هشتم در اسمای

ظروف و غیره خم آوند خوان سبوم جل طشت سیوچه کاس سیالہ سبد صراحی ساغر جام سیانه کیل لکن

گلاب باش فصل سبت و نهم در اسما بعضی روزمره که مقرر است و دیگر نخیل قطار شتر قنفذ کمان حلقه

بالکسر سبت و حرکت و مژده  
قرطیس و نیز بالکسر شانه  
سفید رنگ کون و خمر  
مهریز و زرافه و جوان و دود  
مصری ۱۲ منج  
بالکسر یک پوت  
مقدار هزار دینار است  
و از محاذین جیل منقول  
که قطاریه بکمر اردو است

مفت و نیمه شتالست  
و بعضی گفته اند یکصد و سبت  
رطل انطلا و تقو و مقدار  
چهل و فیه انطلا یا خزان  
و دویست و نیا یا شتاد  
بالکسر با غنم  
کشتش دران کنند و خور  
بوی خوش دران سوزان  
بالکسر شتران قطار  
بالکسر شتران و خور  
بالکسر شتران و خور  
بالکسر شتران و خور



سب مکوه بادیان خردل اصل الموس کلقتد بهی دانه نغناع رب السوس انار دانه بلبله زرد  
سولف ۱۲ رانی ۱۲ بلشی ۱۲ کلقتد ۱۲ سدهانه ۱۲ لودنا ۱۲ دانه انار ۱۲

۱۵ بالفقه معوی دوم  
 و ششصد و شصت و شصت  
 و یکصد و شصت و شصت  
 کنار و یکصد و شصت و شصت  
 و ششصد و شصت و شصت  
 فاضلای شریعت و شصت  
 باشد مانند شصت و شصت  
 ششصد و شصت و شصت  
 ۱۶ بالفقه معوی دوم  
 و ششصد و شصت و شصت  
 و یکصد و شصت و شصت  
 کنار و یکصد و شصت و شصت  
 و ششصد و شصت و شصت  
 فاضلای شریعت و شصت  
 باشد مانند شصت و شصت  
 ششصد و شصت و شصت  
 ۱۷ بالفقه معوی دوم  
 و ششصد و شصت و شصت  
 و یکصد و شصت و شصت  
 کنار و یکصد و شصت و شصت  
 و ششصد و شصت و شصت  
 فاضلای شریعت و شصت  
 باشد مانند شصت و شصت  
 ششصد و شصت و شصت  
 ۱۸ بالفقه معوی دوم  
 و ششصد و شصت و شصت  
 و یکصد و شصت و شصت  
 کنار و یکصد و شصت و شصت  
 و ششصد و شصت و شصت  
 فاضلای شریعت و شصت  
 باشد مانند شصت و شصت  
 ششصد و شصت و شصت  
 ۱۹ بالفقه معوی دوم  
 و ششصد و شصت و شصت  
 و یکصد و شصت و شصت  
 کنار و یکصد و شصت و شصت  
 و ششصد و شصت و شصت  
 فاضلای شریعت و شصت  
 باشد مانند شصت و شصت  
 ششصد و شصت و شصت  
 ۲۰ بالفقه معوی دوم  
 و ششصد و شصت و شصت  
 و یکصد و شصت و شصت  
 کنار و یکصد و شصت و شصت  
 و ششصد و شصت و شصت  
 فاضلای شریعت و شصت  
 باشد مانند شصت و شصت  
 ششصد و شصت و شصت















۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵  
 ۱۵۹۶  
 ۱۵۹۷  
 ۱۵۹۸  
 ۱۵۹۹  
 ۱۶۰۰  
 ۱۶۰۱  
 ۱۶۰۲  
 ۱۶۰۳  
 ۱۶۰۴  
 ۱۶۰۵  
 ۱۶۰۶  
 ۱۶۰۷  
 ۱۶۰۸  
 ۱۶۰۹  
 ۱۶۱۰  
 ۱۶۱۱  
 ۱۶۱۲  
 ۱۶۱۳  
 ۱۶۱۴  
 ۱۶۱۵  
 ۱۶۱۶  
 ۱۶۱۷  
 ۱۶۱۸  
 ۱۶۱۹  
 ۱۶۲۰  
 ۱۶۲۱  
 ۱۶۲۲  
 ۱۶۲۳  
 ۱۶۲۴  
 ۱۶۲۵  
 ۱۶۲۶  
 ۱۶۲۷  
 ۱۶۲۸  
 ۱۶۲۹  
 ۱۶۳۰  
 ۱۶۳۱  
 ۱۶۳۲  
 ۱۶۳۳  
 ۱۶۳۴  
 ۱۶۳۵  
 ۱۶۳۶  
 ۱۶۳۷  
 ۱۶۳۸  
 ۱۶۳۹  
 ۱۶۴۰  
 ۱۶۴۱  
 ۱۶۴۲  
 ۱۶۴۳  
 ۱۶۴۴  
 ۱۶۴۵  
 ۱۶۴۶  
 ۱۶۴۷  
 ۱۶۴۸  
 ۱۶۴۹  
 ۱۶۵۰  
 ۱۶۵۱  
 ۱۶۵۲  
 ۱۶۵۳  
 ۱۶۵۴  
 ۱۶۵۵  
 ۱۶۵۶  
 ۱۶۵۷  
 ۱۶۵۸  
 ۱۶۵۹  
 ۱۶۶۰  
 ۱۶۶۱  
 ۱۶۶۲  
 ۱۶۶۳  
 ۱۶۶۴  
 ۱۶۶۵  
 ۱۶۶۶  
 ۱۶۶۷  
 ۱۶۶۸  
 ۱۶۶۹  
 ۱۶۷۰  
 ۱۶۷۱  
 ۱۶۷۲  
 ۱۶۷۳  
 ۱۶۷۴  
 ۱۶۷۵  
 ۱۶۷۶  
 ۱۶۷۷  
 ۱۶۷۸  
 ۱۶۷۹  
 ۱۶۸۰  
 ۱۶۸۱  
 ۱۶۸۲  
 ۱۶۸۳  
 ۱۶۸۴  
 ۱۶۸۵  
 ۱۶۸۶  
 ۱۶۸۷  
 ۱۶۸۸  
 ۱۶۸۹  
 ۱۶۹۰  
 ۱۶۹۱  
 ۱۶۹۲  
 ۱۶۹۳  
 ۱۶۹۴  
 ۱۶۹۵  
 ۱۶۹۶  
 ۱۶۹۷  
 ۱۶۹۸  
 ۱۶۹۹

[illegible]



آدمه شده آدمه شدگان آدمه شده آدمه شدگان  
آیا گیا ہو غنم آگے ہو غنم آگے ہو غنم آگے ہو غنم

باید نوشت که جمله این تصاریف که بیان این راصف کبیری می نامند و اگر یک یک ضمیمه اول از  
سر هر تصرف گرفت جمع نماید آنرا صرف صغیر می نامند صرف صغیر آمده است آمده بود آمده  
مطابق مافقی و غیر مطابق مافقی

[illegible]

وگردان بعضی الفاظ و کلماتست که در هر صیغه که شامل شوند معانی متغایره و مضامین مختلفه موجب

غرض تقرر و تحریر از آن حاصل آید اول بیان کلماتیکه کردن بهم بطوریکه شود و سیرلی ازین  
که بیان میشوند مخصوص برای یک ماده معین الفاظ مخصوص برای بنیای ماضی و  
تص لفظ است اندام اندام الفضا الفاظ دیگر که از افعال متعدی تعلق دارند شد

شد شدید شدم شدیم الفاظ مخصوص برای بنای ماضی بعید بود بودند بودی بودید  
مواضع استخوانه مواضع استخوانه

بودم بودیم کلمات اثبات که بماند حال تعلق دارد هست هستند هستی هستند  
 خدایین ۱۱ سخا ۱۲

هستم الفاظ مخصوص برای بای سیمهای استقبال خواهد بود و اینها را می خوانند  
این هتم ها

خواهم الفاظ مخصوص برای بنای ماضی استمراری باشد باشند باشی باشم باشم باشی

۱۰  
 کدورت اقسام مصداق لازم  
 میگویند اسم  
 مفعول است مخرج  
 میشود و لیکن اینجا  
 چون با مصنف بر تفریق  
 کتب هر یک مصدر  
 است مفعول نمودن است  
 لهذا بر این تقسیم  
 ترکیب بنا نمودن  
 اسم مفعول میگویند  
 نیز آورده اند



صیغهای امر غائب شود شوند شوی شوید شوم شویم بیان کلمات متفرقه از اگر اگر چه  
تره چرا چگونه چیست چند چندان چندین چنین آن اینکه آنها اینها او او شان ایشان ازین آنها  
از آنها از تها از او شان از ایشان اینجا اینجا از اینجا کجا کجا از کجا کشتان خود نکیش انگس من  
تو شما هرگاه ناگاه لابد آن اکنون حال بدون هنوز باز هرگز هرگز ضرور اهم الاگر زنه از و گرنه  
اگر چه هر چند لکن فاما فلیف امید بیم رجاء تر صد تر قب توقع لازم تسلیم قد غن تا کید تقید ز و چون  
سبق اینهمه معلوم و بیان بستیدی داده آید بموجب بیان کردن باید کنانید و الفاظ متصرفه شامل  
نموده از مبتدیه پسند تا او آشنا ترکیب الفاظ مفروده شده بمعانی و عبارت قدرت یا بدو آن نیست  
از رفتن صیغه ماضی قرینیت است صیغه ماضی بعید فرتیه بود صیغه ماضی استمراری فیت صیغه ماضی  
مشروط بابا استمراری فیتی صیغه ماضی مشروط دوم با کلمه مسرت صیغه ماضی موهوم فته باشد صیغه  
حال میرود صیغه استقبال خواهد رفت صیغه مضارع رود و دوام استمراری میرفته باشد صیغه امر حاضر  
برود صیغه نهی حاضر مروت صیغه اسم فاعل رفته مفعول درین صیغه نیست بعد گردان هر تصرف  
الفاظ کلمات مناسب که شامل هر صیغه خواهند بکنند ترتیب گردان کردن او این چنانچه از اینجا  
رفت از اینجا رفت در اینجا رفت در آنجا رفت اگر رفت چو رفت آن رفت این رفت آنیک رفت آنیکس رفت  
کجا رفت کی رفت از کجا رفت خورفت الحال رفت رفته بود دیروز رفته بود دیروز رفته بود دیروز  
خواهد رفت خواهد رفت پس رفت میرفته باشد در نیمه رفت در نیمه رفت است تا شام رفت تا صبح رفت  
بود همان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت در جبهه رفت در جبهه رفت در بیت الحرام رفت در بازار رفت در باغ رفت  
در دالان رفت بر بام رفت بر بالا خانه رفت بر فرش رفت بر جنگ بر خوردن رفت برای غسل کردن رفت علی  
به القیاس و بگر مصادراشمول این کلمات که بالا مرقوم شده گردان کنانند و بطور مرقوم صد یک یک  
صیغه از هر تصرف بطوریکه قلمی نموده از مبتدیه استخراج کنانند و جمیع الفاظ مرقوم الصد را با دیگر فعال  
بطور مثال مذکور از مبتدیه بگویند تا به بر آوردن تصاریف مصادراشمول نمودن این الفاظ قدرت یا  
باب چهارم در آداب القاب بر سر این سخن استخوان خود پر و خود پروران دشواری نیست که  
القاب بر فرموده مترسلان عبارت از نیست که شخصی مکتوب الیه یا وصفی یابد کند که آنوصف کمال  
منصب و پیشه او لائق مرتبه او باشد چنانچه کمال عالم را به شریعت مطهرت و کمال سپاهی اوصاف  
شجاعت و تنوری و تربید و قبله و کعبه و ربه و پسر و خور و دار بودن و عبادت و تمند علی هذا القیاس آداب

۱۰ مبتدی ابتدا  
 کنند و شروع کنند  
 چیز فاماد بنجا صابنست  
 از شخص که ابتدا در تحصیل  
 علم است  
 ۱۱ ماضی آنکه بنیانه  
 گذشته تعلق دارد و مستقبل  
 آنکه آینه تعلق دارد  
 و حال آنکه موجود تعلق  
 دارد و آنکه بی برای  
 کاس حکم کنند و فاعل آنکه  
 کنده فعل باشند و مفعول  
 آنکه فعل یاد کرده شود

۴۳  
که از حضور سلطان عنایت  
میشود و منصب آن کویندا  
شخصی را نام کرده میشود  
چنانچه مردمان از سلاطین  
دینی و غیره بصلاحت  
دلتور و فتح و نصرت منصب  
مفیده براری و بجا برار  
یافتند ۱۲  
۵۴  
و شسته شود ۱۳



عبارتست از حد گاه دشمن یعنی سرشته حفظ مراتب علی و اوسط و ادنی از دست نرو و این همه در مقام  
خود ها خواهد آمد در نیصورت اگر سخن پروران بر آن آیند ممکن است که القاب بمضمون نواز قوت بفعل  
لیکن چون غرض بکارست و رواج القاب پیش القابیم دور از رسمیا اهل و زکار معند قوانین  
پیشین که از فیض بزرگان گشت نشان صورت ظهور پذیرفته و آنچه باید در آنها موجود و خلل بجا خلاف  
آیین ادب نظر بانیمه مراتب بهمان القاب بقه و آداب پیشین در ساخته بتجیرش پخته و بعضی جا که  
ضرورت افتاده خود تصنیف کرده اخل آن نموده چنانچه برواقفان آن پوشیده و پنهان نخواهد بود و القاب  
عالم واقف حقائق علوم و کاشف حقائق علم و معلوم حضرت مولانا سید القاب بعد از اگلده  
بندگی و کجاف غنجهای پندگی معروضه دارد القاب سپاهی شجاعت و تهور و پناه فلانی حفظ عرضی  
مرسله رسید و بنظر گذشت کاشف مسمات گشت میباید که همواره به تسطیر چگونه حالات آنجا مطلع نمیدوید  
زیاده چه القاب پدر سایه بلند پایه صاحب قبله خداوند خدایگان ظل ظلیل حمیت ایزد سبحان حضرت  
ولی نعمی صاحب سرفرزدان مخلص و ممد با و فدوی فلانی آداب تسلیمات فدویانه و کور نشات معتقدان  
بجا آورده معروضه دارد القاب یکم طمعی فرزندان معاذ نیاز مندان صاحب قبله خداوند تعالی بگو  
عطا ولی نعمی اوم الله اقبال بعد از آداب ندری گذارش قواعد عقیدت من معروض بموقف قبال بلوغ  
اجلال میسر اند ایضا قبله صورت و معنوی که بظاهر و باطنی حضرت ولی نعمی ضامن ظل العافدوی فلانی بعد  
ادای آداب تسلیمات فرلوان کور نشات بی پایان معروضه اند ایضا القاب پسر سرایه چهار  
عمرو زندگانی و عجمی بیگام پیر و ناتوانی زاده عمره ایضا بر خوردار نور الالبصار فرخنده اطوار سعادت  
آثار طال عمره ایضا نور بصیرت جگر قرة العین فلانی در حیات نبوی بوده کام باشند بعد از وفای  
که دوام و در زبان ست مکشوف خاطر عزیز باد ایضا بر خوردار نور الالبصار فلانی زاده عمره و قدر  
پس از دعای طول عمر و حیات مطالعه نمایند ایضا بر خوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد  
دعوات فرج حیات و تر قید حیات واضح باد القاب در سائر عافیت پیرایه والده صاحب مشقه  
مکره بر تارک فرزندان مخلص و ممد با و حسین فدویت را بگلونه آداب تسلیمات نورانی ساخته معروضه  
ایضا والده صاحب خداوند خدایگان مد ظلها العالی گلهای کورنش و تسلیمات راز سیر  
تفاخر ساخته معروض عالی جناب میباید ایضا مخدیره تنق عفت مستوره سراق عصمت والده

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



صاحب قبله گاهی خداوندی مغفوره میبرد و پرورش فرما فرزندان ظل گستر فرق نیاز مندان میزنمان  
 ملائکه طلسم حسین فرزندی را بنکال رادت میزدند و آگین ساخته ملتسمین روه انجناب فیض کاب میگردد  
 القاب برادر کلان اخوان صاحب مشفق نهران میدگاه برادران سلامت بعد اظهار  
 مراتب نیاز مندی و تمنای ادرک دولت موصلت سامی که زیاده از حدست مکشوف ضمیر  
 عطاقت پذیر میگردد اند ایضا اخوان صاحب قبله فیض سان منظر جود والا احسان سلمه الرحمان  
 بعد تقدیم مراتب عبودیت و انکسار و تمنای حصول استفاده خدمت فیض موهبت معروض  
 خورشید ضیا میگردد اند القاب برادر خرد برادر عزیز القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد  
 اشتیاق ملاقات بخت سمات که فریدی بران متصور نیست مکشوف خاطر عزیز باد ایضا برادر  
 برابر بلکه از جان بهتر محمد غایب حفظه الله تعالی بعد شوق ملاقات بخت کیات مطالعه نماید القاب حاج  
 عموصاحب قبله خداوند خدا یگان مصدر جود والا احسان سلمه الله تعالی بعد ادا آداب یات که شیوه  
 فدویان اسخ الاعتقادست معروض فیض پیرا میگردد اند القاب همشیره کلان همشیره صاحب مشفق  
 مکرمه مظهر که اسما در پرده عصمت سلامت نیقه شفقت و نیقه در دگر است فرمودند که همواره برتریم و نیل  
 صحیفه شریفه شادان و فرجان میفرمودند باشد که تسکین خاطر از نیست القاب همشیره در عصمت بیاعت  
 دستگاری همشیره عزیزه حفظه الله بوصول مکاتبه میسر آفرافرتها گوناگون حاصل گشت مستقیم  
 همواره تبرکیل فرست نامجات مع جلونگی حالات مسرور و مسیاخته باشند که هر آینه خوشی خاطر مدبران  
 ست زیاده چه بر طراز دایضا همشیره عزیزه حبله شین عفت پرده گزین عصمت سلامت بعد اظهار مراتب  
 افس آنکه القاب هلیه بل خانه بادل یگانه در حفظ و امان این و نشان باشند خطم سلمه رسید حقائق  
 مندرجه معلوم گردیدی باید که پیوسته بجزیر حالات آنجا مطمئن نموده باشند که کجیها حاصل  
 میشده باشد زیاده چه گارش رود القاب شوق هر از طرف هلیه صاحب خانه محرم اسرار  
 سرتاج افتخار من سلمه الله تعالی مقالات تمنای استفاده خدمت والا بیرون از حد نیست بعضی مطالب  
 می پردازد ایضا صاحب سرتاج من سلمه الله تعالی بعد اداسیکه شایان مراتب ست عرض می نمایم  
 ایضا مصباح ششستان محرمی مفتاح ابواب مهدی واقف نهانی محرم الطواریل و جا ملک گاه  
 مرادات برارنده حاجات خداوند خانه مالک کاشانه سلامت بعد از روی حصول اتصال

صاحب قبله گاهی خداوندی مغفوره میبرد و پرورش فرما فرزندان ظل گستر فرق نیاز مندان میزنمان  
 ملائکه طلسم حسین فرزندی را بنکال رادت میزدند و آگین ساخته ملتسمین روه انجناب فیض کاب میگردد  
 القاب برادر کلان اخوان صاحب مشفق نهران میدگاه برادران سلامت بعد اظهار  
 مراتب نیاز مندی و تمنای ادرک دولت موصلت سامی که زیاده از حدست مکشوف ضمیر  
 عطاقت پذیر میگردد اند ایضا اخوان صاحب قبله فیض سان منظر جود والا احسان سلمه الرحمان  
 بعد تقدیم مراتب عبودیت و انکسار و تمنای حصول استفاده خدمت فیض موهبت معروض  
 خورشید ضیا میگردد اند القاب برادر خرد برادر عزیز القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد  
 اشتیاق ملاقات بخت سمات که فریدی بران متصور نیست مکشوف خاطر عزیز باد ایضا برادر  
 برابر بلکه از جان بهتر محمد غایب حفظه الله تعالی بعد شوق ملاقات بخت کیات مطالعه نماید القاب حاج  
 عموصاحب قبله خداوند خدا یگان مصدر جود والا احسان سلمه الله تعالی بعد ادا آداب یات که شیوه  
 فدویان اسخ الاعتقادست معروض فیض پیرا میگردد اند القاب همشیره کلان همشیره صاحب مشفق  
 مکرمه مظهر که اسما در پرده عصمت سلامت نیقه شفقت و نیقه در دگر است فرمودند که همواره برتریم و نیل  
 صحیفه شریفه شادان و فرجان میفرمودند باشد که تسکین خاطر از نیست القاب همشیره در عصمت بیاعت  
 دستگاری همشیره عزیزه حفظه الله بوصول مکاتبه میسر آفرافرتها گوناگون حاصل گشت مستقیم  
 همواره تبرکیل فرست نامجات مع جلونگی حالات مسرور و مسیاخته باشند که هر آینه خوشی خاطر مدبران  
 ست زیاده چه بر طراز دایضا همشیره عزیزه حبله شین عفت پرده گزین عصمت سلامت بعد اظهار مراتب  
 افس آنکه القاب هلیه بل خانه بادل یگانه در حفظ و امان این و نشان باشند خطم سلمه رسید حقائق  
 مندرجه معلوم گردیدی باید که پیوسته بجزیر حالات آنجا مطمئن نموده باشند که کجیها حاصل  
 میشده باشد زیاده چه گارش رود القاب شوق هر از طرف هلیه صاحب خانه محرم اسرار  
 سرتاج افتخار من سلمه الله تعالی مقالات تمنای استفاده خدمت والا بیرون از حد نیست بعضی مطالب  
 می پردازد ایضا صاحب سرتاج من سلمه الله تعالی بعد اداسیکه شایان مراتب ست عرض می نمایم  
 ایضا مصباح ششستان محرمی مفتاح ابواب مهدی واقف نهانی محرم الطواریل و جا ملک گاه  
 مرادات برارنده حاجات خداوند خانه مالک کاشانه سلامت بعد از روی حصول اتصال







ای دین و خاطر نه گزین میکرد اند ایضا خالق و معارف آگاه شریعت و طریقت و نگاه مستحق  
 بحر اسرار حضرت الهی محو مشاهد و تجلیات نامتناهی قبله دارین استظهار کونین دام افضاله پس از اظهار آداب  
 عبودیت و انکسار بعضی باریان در بار فیض آثار میرساند القاب آداب استا و ذات تقدس آیات  
 منظر فیض الهی مصدر فضائل نامتناهی سایه افضال بر کمال ایزد دخل تفضلات بیغایات سرمدی مجموعه علم  
 و عمل مکنز آریاب ملل و خلل منبع کمالات بی پایان مجمع فتوحات فراوان حضرت مخدوم صادق و کعبه مکرم  
 و محترم دام فیضهم ابد الید بر گره کشای معاقد دل و عقده کشای هر مشکل بوده بر فراق مستفیضان عقیده  
 نشان ظل گستر باد بعد تقدیم لوازم عبودیت و تمیم مراتب ویت مطالب ضروری عرض میدارد ایضا  
 منبع فضلات منظر کمالات سرور مسلمان در هر سراپا برکت فیض اثر حضرت حنا قبله دارین خداوند کونین  
 مخدومی مکرری حیون و طلسم کسیرین فدویان حبیب عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت در افکندگی بخاک عجز  
 و انکساری سوده بند و اقبال شمع جلال میرساند القاب گرو نقش طراز صحیفه سعادت مکنز صرف  
 جریده بخت بلند استوده خصال مرکز افعال منظور انظار تفضلات او تعالی منور اوعنایت کبریا بیدام  
 بکریمیم ایزد کریم همستان بوده کامرانی مرآت دارین باشند بعد دعوی و آفیه بطالع مطالبه تو گردانید  
 القاب معشوق رنگ بار گلزار رشک مرغزار فرخنده باخوبیهای روز افزون مقرون باشند بعد  
 ابراز آه و دود در دل شدید مطلبی پردازد ایضا گلستان محبوبی سر و بوستان مطلوبی رنگ  
 بوی جبین رنگین ادنی آبر و سخن در بانی جان نواز عاشقان و سرفراز معشوقان باشند ابراز دل  
 و دلرشی و صداقت کشی مطلبی گردید ایضا محبوب تحت قلوب غمزه گزار سر قد یا سمین خدایان  
 رنگس چشم سمین جیم سنبل زلف طوطی مقال مشکین خال لیلی دار شیرین روزگار دلداری مشتاقان ناز  
 مرهم بخش عاشقان دل افکار دلتواز عکسار رحمت روان نور عیان سپهر از بلیات زمان با من حضرت سبحان  
 بوده تالیف قلوب مشتاقان صداقت اسلوب و اخته باشند بعد شرح سوز آتش افروز که تلاطم امواج  
 مهاجرت و تراکم افواج معارفت زورق هوش و جو اسرارین مجبور صدق ساسن اغرق ساخته  
 خود را بیا د آن بخشنده مرلوات میدهد القاب عشق صبح صادق روز صادق و  
 شفق شام و تقی آزاد گرفتار این شبهای تاریک همواره حلاوت یاب کلفت و لغت  
 باشند بعد از حرف طرازی صفات آن سر آمد بیدلان به سبکتر بر دازی احوال دل و جان

۱۰ باری خوار  
 ۱۱ یاد رفتن و شست  
 ۱۲ شستن شدن و قوی  
 ۱۳ برای سبب و طریقت  
 ۱۴ باضمیمه  
 ۱۵ بالای هر چیزی  
 ۱۶ بالای کویان  
 ۱۷ صداقت و بیعت  
 ۱۸ اول سببی و سببی  
 ۱۹ و الکس و سببی  
 ۲۰ کوی و سببی  
 ۲۱ کف دست  
 ۲۲ راسانین و دست  
 ۲۳ فواید  
 ۲۴ بی نام و بی نام  
 ۲۵ فواید و بی نام















عدم التفات بنوک قلم آرند ثانیاً آنکه صاحبزاده برحق و مرشد زاده مطلق میرشاد علی بامید و زکار و ریاضت  
 بعالم لطل سبب برزند فاما مشاهد مقصودشان بجلوه گاه ظهور نشانت آخر کار میرمدوح را روانه آنجا ساسم قدر که  
 و مقدمه دستی کار آن صاحبزاده و الا تبار سنی بکار خواهند برد موجب سبزی و آیین مفارقت کونین خواهد بود  
 رقعۀ چهارم خان صاحب منظر اشفاق و مهر با و مصدر اخلاق و قدر و سلسله نقاشی اظهار از روی موصوفت  
 سامی از تکلفات دانسته بمطلبی که امید بلا خطه گرامی نامه که یاد از الطاف منظر احتیاج میداد و نیز هم افزوده و دیده نظر  
 گردید طبیعت و کلمه کشاد و چنانچه نامت گویی به کلید باب گلستان لکشافی بود و از عدم مکاتبات نیاز  
 سنا که بقلم اتحاد رقم آمده صورت نیست که از هنگامیکه در سر کار راجه ضابطه ساله دار سر بلندی یافته خدا آگاه  
 که روز صورت آرم نیافته و خوابیده و حیرت استقامت جا بگوش خیال نشنیده گاهی بطرف ملتان و قتی بطرف  
 کوستان و غیره اطراف نامور میشود و الا چه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات قصور بطوریکه فیما بین این  
 آن نمائنده بهر صورت از قصور اینمعه تحلی در بنای نیازمند از طرف اینخادم دیرین تصور نمود و از زمره نیازمندان  
 بیرون نشمارند و آینده ترسیل و ارسال تمام بمقدور تقصیر و تقاعد خواهد نمود و میرشاد علی را در سلسله با لیران  
 ملازم کنانیده انشاء الله تعالی بتدریج محکم که شایسته او شان بمنزله جلوه ظهور اهدای خاطر شریف جمیع  
 فرمایند زیاده بجز نیاز چه گزارش نماید رقعۀ پنجم برادر عزیز القدر ستوده خصال محمّد جمال در حفظ الهی با بعد از  
 دعوات و اقیات شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند که فضل و تعالی اینجا مستوجب شکر  
 و خیر و عا آن برادر مستند نیست عرصه بعید بانقضای پیوسته که بوصول نسیقه بهجت پیر طرب فرشته خاطر بانقضای  
 متعلق میماند لازم که رویداد آنجا مشر و حاکم آورده باشند که طمانین خاطر از آن متصور فیلان کار فیض آثار  
 که بنا بر چهره او در آنجا بنا بر رویا خبر گیری شان قبل ازین شوق حضور بنام ایشان اصدار یافته یقین که خبر  
 گیری آنها بدمر خود واجب باشد و تغافل نخواهند نمود و موسم شگال قریب سیر بر اچیت اتب آنها یف  
 چه مرتب کنانیده و دهند و دامن سن از آنجا خرید و رهنما مستحکم طیار کنانیده بفیلیانان سپر سازند  
 و بدستور سال گذشته بقرنی رسید گاه پر خسته بحافظت آن جبهه بکار بر بند و درینو لا سود اگر ان از ضلع کابل  
 و آنها همی اتار شیرین و دیگر مسو و ولایتی آورده اند اگر در کار با اطلاع دهند که از اینجا خرید و فرستاده  
 زیاده چه رقعۀ ششم اخوان صاحب مشفق مهربان امید گاه نیازمندان دام اشفاقم  
 از روی استفاده خدمت فیض منزلت بجدیست که بدستیا خامه و زبان از عهد تحریر آن عا

۲  
 کشیدن و فصل  
 و کسب کردن  
 و درین شب برون  
 و رفتن و صبح و بام  
 و رفتن و انتخاب  
 و رفتن و رفتن  
 ۳  
 راست ایستادن  
 ۴  
 بالکسند و  
 و صورت که در خواب  
 و صورت که در خواب  
 ۵  
 کشیدن و رفتن  
 و رفتن و رفتن  
 ۶  
 کشیدن و رفتن  
 و رفتن و رفتن  
 ۷  
 کشیدن و رفتن  
 و رفتن و رفتن  
 ۸  
 کشیدن و رفتن  
 و رفتن و رفتن  
 ۹  
 کشیدن و رفتن  
 و رفتن و رفتن  
 ۱۰  
 کشیدن و رفتن  
 و رفتن و رفتن  
 ۱۱  
 کشیدن و رفتن  
 و رفتن و رفتن  
 ۱۲  
 کشیدن و رفتن  
 و رفتن و رفتن



۱۰  
 بر آید و وقت یافتن  
 بر آن دو وقت کردن  
 که با هر چه است  
 ۱۱  
 شدن و شیرین کردن  
 مرد و بنو ساعده  
 ست از انصار که  
 شقیقه بنی ساعده به  
 ایشان منسوب است  
 ۱۲  
 دال یکسوه هزار و  
 اصل معاد  
 ۱۳  
 بود و بتقدیر  
 پیراسته شدن  
 و از هر دو یک  
 و بسم التنا و در قرآن  
 شریف واقع است  
 بهر دو و شش  
 خوانده اند  
 منتخب

ناچار ازین اودی در گذشته به تسلیم مدعا پیروان و صحیفه شریفه بیشتر صحت ذات ستوده صفات و استفسار  
 حال فدویت شتمال و دیررسی نیازناجات و تقیدات خبرگیری فیلان سرکار فیض مدار بقصر قی و سیدگاه  
 و دیگر کوائف و رود فرمود و بوعز و امتیاز گشت فی الواقع بسبب انجام لوازمات شادی صاحبزاده  
 و الاتبار که از سرکار در دنیا تا کید بسیار و عرصه نهایت قریب درین امر توقف و نمود چه که هر کار با مردم  
 شاگرد پیشه را آنقدر فرصت نیست که بجا تواند رفت الا چه امکان که عبودیت شست مصدر قصود شود و از  
 خبرگیری فیلان سرکار بگو غافل نیست و نخواهد شد خاطر خاطر جمع باد و حسب رقام دست چهره بر این بخت است  
 فیلان و قرقی و سیدگاه بعمل خواهد آمد و دو آثار انا شیرین از سوداگران خرید و محبت فرمائید که مطلوب است  
 و بتاریخ دوم شوال شاد کتختائی مخدوم مزاده مرزا صفدر علی بیگ مقرر معین گردیده اگر اقامه فرمائید مبلغ  
 بنجام هر پیه بطریق نو و تنجانب و فی مکر می گذرانید و مظهر حوسب زیاده چه عرض نماید و قوه نفیض طرر حقیق  
 سعادتمندی حرف پرداز جریده بخت بلندی ستوده خصال برگزیده فعال کنجن لال بمزاد کونین  
 بوده و کام باشند بعد ادعیه و افیه بمطلب گیراید و نگاه است که بمطالع است نامه مباحث طراز نشاط  
 اندوز نگردانید چشم شیراه نگرانی است اگر چه مقتضای زمانه طبیعت بشری بیشتر مصروف تغافل  
 خوب معلوم و مفهوم لیکن ایشانرا از وضع گانگی بیگانه میدانند بابران بقل می آید که آینده مصدر استغنی  
 نشوند که شایسته آن سعادت نش نباشد و خاطر این جانب هم موجه بخود شناخته احوال خیر و عافیت  
 رویداد جنگ که فیما بین نواب اسد الدوله نجابت علیخان بهادر و سکاهانت می گاشته باشند زیاده عمر باو  
 بر العباد جواب قوه ظل ظلیل و سایه فیض بر این حضرت مخدوم مکر می صا و قبله اضمضم مفارق مستفضان  
 عقید نشان الی یوم التنا و باد پس از تبلیغ مراتب محبت و انکسار و تمهیدات خضوع و افتخار که شیوه فدویت  
 نهادان رسوین آثار است بعرض میرساند شرفنامه طحطفت <sup>عاجی</sup> گین بشکایت عدم نیاز نامه استفسار  
 احوال جنگ نواب اسد الدوله بهادر بهترین ستاور و در فرمود عزت و فخار این ده خاکسافرو و قبله من این نشان  
 طبیعت و تردد خاطر بسبب گامه سکاهانت و نشان کبریا بود و تبلیغ عراض نیاز توقیف بمیان آید و الا بعد  
 بی سببی ظهور قصود چه امکان دارد بهر حال از بند گیت که چه دوم و لیکن خیال دحضوم و لطیف بود و گاه هم  
 کافی عنایت بنایم و حقیقت اینجا بر نمینال که نخب سگ و الی لایه با کوه شکو بار او گزین گنارت جاند و نوا بضاع عام  
 اینفو گشته از قله خیار که بخت پیو بود و سوز از طرفین جنگ و تفک میان مایه الامر و انصاف مدح و نوب فیض طرر

۱۴  
 بنام خداوندی که  
 خلق را در این دنیا  
 آفرید و در آخرت  
 حساب میکند



و غیره که در شجاعت و شهامت شهره آفاق اند از اندرون قلعہ بیرون برآمده مانند شیران دلیر بر گرو و شقاوت  
پژوه حمله کرده و کشته از شمشیر خو خوار و قریب پیرا کفار بقتل رسانیدند و چند نفر از کس از حمی ساخته و از عساکر  
ظفر پیکر قریب یکصد جوان بکار آمدند و زخمی شدند و ابواب فتح و فیروز مبارزان نصرت نشان بمنشور شد  
صورت احوال این بود که گزارش نمودار عقاب خج خواهد بود بمعرض عرض خواهد آورد زیاده چه عرض نماید  
**فصل دوم در پرداخت و تقبالت و مضامین و معاملات هر گونه پروانه سیادت و نجابت و نگاه**  
**شرافت و امانت پناه جلال حیدر بعافیت باشند** چون بکار ضرورت زرهاست و نه اجر توزیع چهارم بعمل  
آمد تمامی محالات سرکار و بان سیادت مرتبه نیز تاکید یافته یقین که زربا تحصیل ساخته باشند و ز تحصیل را  
ابلاغ نمایند و آئینہ تحصیل باقیات لازم شناسند در بنیاب کید مزید و مستطوری بعمل آرد زیاده چه طراز  
عرض داشت در جوابی و آنه بعضی فوالبصاحب قبله خداوند نعمت سر شریف فیض و کرامت  
دام اقباله میرساند شوق خاص مرحمت اختصاص بآیا کید اجر توزیع چهارم فصل بیع اصال فصل  
مذکور شرف صدور و ضرورت و یا غرت و امتیاز عقیدت طراز نفوذ خداوند من فدور اسوا انصرام کار کار که هر  
بهبود و ضمن آن مضمین کلام کار بهترین امورات است لیکن حیلہ ساز و روبرو باز زمینداران این محال بر  
بنندگان حضور پر نور بی اظهار ظاهرا هر از وقتیکه از آستانہ دولت نقد خست بکف گرفته و برگزیده رسیده  
سر شریف تحصیل جاری ست مبلغ چارده هزار روپیہ در معرض وصول آرد و انشاء الله تعالی امر و تا  
شام اقبال خاوندان قریب پنج هزار روپیہ بکریه تحصیل خواهند کرد ارسال حضور خواهد رسا و آئینہ تحصیل باقیات  
و سرگرم خواهد بود زیاده حداد و دولت اقبال لایزال باد شوق زمینداران زمینداران و مقدمان مواضع  
ماهی و کوته و فرید پور بند در نیو لامواضعات مذکور را بدستور قدیم شامل برگزیده مذکور نمودند لازم که خود بار از اجده  
خریف سلسلہ فصل بد مجموعی تمام نزد خصوصیت مرتبت راجع بآل برگزیده مذکور رسانیده بالکل زاری سرکار حاضر  
باشند و از اظهار اشارت الیه بیرون نروند و فصل بیع سلسلہ فصل که بنده ایشان حب الادب بطور عامل موالیہ  
اوانند در بنیاب کید شدید پذیرند زیاده چه گزارش و در پروانه لطلب کو اقد خصوصیت موالات و بنگاه خوشتر  
حفظ عرصہ در و منقضی گشته که درباره ارسال کل غنیمت و خرج و جمع و اسباب السبب تبای کید گزارش پذیرفته  
که زود تر ابلاغ دارند هنوز کاغذ مستطوری سر شریف حضور پذیر چون استقد رتقا فله و عدم شد در کار سرکار هرگز  
سخت نیست لهذا مکرر ترقیم آمده که مجرور و در شوقه کو اغذ مطلوب ابلاغ حضور دارند و توقف ننویزند



[illegible]

عبد الوالد  
نقد و آبرو  
مقام  
سازگار  
با نقیض  
لام در اندیشه  
از صبیح نقد  
و دیگران  
تخلیل  
در دین و دنیا  
زیر و زین



[illegible]



گرفته خواهند شد که ناسرلسر خود خواهد رسید زیاده چه قلمی گردد ششقه مشتمل بر چند مقدار رفت و عوالم مرتب  
بدرالدین بیگ بعا فیت باشند چون موضع سانی در اوج پور و رنگری که تفویض خصوصیت مرتب جوامع سنگه بوالحال  
استدعا ایشان باز شامل برگزیده کرده و خصوصیت مرتب مذکور عرض نمایند از آن دهات کور بابت معامله آنها نمودن  
مبلغ دو هزار روپیاز دوکان لاله جیبی ام و هم گرام نویسیانید داخل سرکار نمود و بوزر سرکار موصول شد تا حال  
نمیدانند که کور اد از ساهاوان مسطور که بزمه آنها و حبیب الطلب است نسبت از آنجا که انیم درم بقویت سرکار رسید  
باید که دستکشیدن نموده زرشان وصول گرداند و رسید و سید هوان مذکور آن گرفته بخود و رفتند در بنیاب کید فرید  
پندارند عرض شد بطلب رسید بهادلی غله موضع شکر پور نموده غله بموجب بنی بازار فرودخته زرشان  
امام بخش مرکاره ارسال شده برسدش سرایه افتخار یابد و بنا بر کنکوت هات عملی و پاهی کاشت غمزه عازم بود  
فاما بدون منصف و کتیه او پره از رفتن آنجا متوقف مانده امیدوار است که چهار منصف دوسه کتیه و پنج  
شش بچه چقاتی از سرکار بانصبوب مورشوند که بجلت تمام تر کنکوت سابه تحصیل آنجا پندارند شانزد  
هفته قریه که جمعی مشخصه اند اگر حکم شود میوه کنکوت مخفی کرده آید واجب بعرض سانی ششقه در جواب  
گرمی قدر عوالمی مرتب رنگین ام بعا فیت باشند غمزه سله مشعر بر نیکی بهادلی غله موضع سانه فرودخته زرشان  
ارسال حضور نموده اخلاش از دفتر محرمت گردود و درخواست منصف کتیه و پهرانیایر کنکوت و با عملی و پاهی  
کاشت و کنکوت مخفی مواضع و پایشان هات مشخصه مبلغ یک هزار و دو صد و سی سله بنظر درآمد معروف و مناصب  
پیوسته اخلاش بوقت فائز شدن بدر بار خواهند یافت و کنکوت و با عملی و پاهی کاشت که تجویز نموده اند مستحسن و دوا  
مشخصه که پیوسته قرار داده اند عمل آنرا بمرحوب است دعا ایشان منصف و غیره از حضور روانه نموده خواهد شد زیاده  
اعلام رود ششقه رفعت پناه شجاعت و نگاه ابو الحسنین در حفظ الهی با استقبال ازین بوی نجات سرکارت است  
مردم ملین و سواران بنا بر تصحیح موجود است اما سراسر کار نگارش در آمده ایشان نیز اقامه میوه مردم سوار و پیاده هم  
متعینه خود را هم جلد تر برای تصحیح وانه سازند اما مال نوزند زیاده چه تا کید در قعه و معاملات برادر عزیر القدر  
از جان محمد خان همواره بمراتب فائز باشند شوق ملاقات و محبت واضح باد بعد رنگ ایشان بطرف غایت  
آمد که خدمات سائر باغات از سرکار صاحبان انگیزه بهادر بنایا انعزیز القدر مقرر شد و اگر مقید بود خود را سراسر  
بهانه کار و خانه کرده گذشته آمدند غیر از دانا ایشان چه تصویب آید پیش ازین که محبت جو میمانند و بلکه اراده ششقه  
الحال که بفضل صورت برآمد کار ایشان بطور آید و بخواهند تا جایی که می شاهد مقصود دنیا و دگرشته آمدند و در عالم است



بدون علاقه گذارن نتوان شد لهذا بقلم آمد که بر اثبات در ادب بخار سائید یا قلمی ننماید که این جانب را بخار  
و یا یکدگر صلاح نموده کار مسطور گرفته شود و زیاده چه بر طراز و شوق حضور شما خبر نصاح غریز القدر  
لا یجمن سنگ حفظ عرضی مرسله ایشان مشعر بر اینکه بعضی مقدمات موضوع اجوبه تعلقه بر گشته دیونید را  
حکیم بوعلینان عامل بر گشته کرانه گرفته برده از نظر گذشت حقائق مغرضه بوضع بیت زهی هویشاری و خبر  
که با وجود اصدار حکم حضور و مقدمات حفاظت ایشان از خواب غفلت رو بر بیدار نیامده خیریت اینجانب  
در مقدمه خطی بحضور کرسید ضالونی خبر بیاورد و یک شته دیگر روانه نموده انتشار الله تعالی شام رسیدن این مسطور  
خلاصه خواهند آمد آئینه چنین غافل نشوند زیاده بجز ناکید چه کارش و در قعه برادر غریز القدر گرامی منش  
حفظ مکاتبه بجهت طراز و وصول بجهت شمول و در دریا حقائق گویا کلی احوال تجدید و در رضا اطمینان خست و فرمود  
که در کاغذ اینجانب اصلاً اتفاق نیست که جانان شیشه بچنانچه بزرگان گفته اند مشعر تو پاک باش و مدار ابرو از کسر  
پاک بنزد جامه ناپاک از آن بزرگ به اهلکاران سرکار فیض آثار بهر طور یک اندازه کاغذ اینجانب و بجهت خود نماید  
و در مقدمه که حرف گیری کرده اند صورت که مبلغان انعام و ناکار بموجب عمل قدیم و پایا بدست آورند  
و در مسطور بر پور و مبلغان پوت بموجب و اجبات و الا با بقایا که قلم انداز نموده اند این خبر خواند نیست  
بهر طور که خواهد گذاره نموده خواهد لیکن لایق سال گذشته فصلی فیه سنه الیه خواهد ماند و در حال ساله فصل  
گرفته خواهد شد مخصوص بک سوال جواب بیان بخدمت چه در رضا اطمینان نموده چه در رضا با اتفاق را و صواب  
همین سوال جواب کو اقرار است کاغذ سپرد نموند و قد و همراه چه در رضا مستفید خدمت میشود بنا بر اطلاع  
بقلم آمده زیاده چه بر طراز و پیر و آنه سرکار در طلبت های بچو رفعت مانت محفوظ حسین حفظ میخما چند  
فراتر خانه سرکار مطلوب است لهذا نگارش می رود که آن رفعت مانت و هر هیچ از برگزینات متعلقه خود ببرد تمام بخان  
نموده سال در دنیا یک کید که قدغن بلیغ شناسند پیر و آنه در طلبت های امانت مانت بخن که محفوظ باشد  
پناه را این بر صرف عید الاضحی و حضور مطلوب باید که بر با کلان کلان فرزند با پر گشته و سر انجام  
نموده نه و در سال حضور نمایند و تقید بلیغ بکار برند که بر با بیا و لا غرنا در دنیا قدغن شمارند و قوم معتمد  
شهر و قیعه ۳۳ معالی شوق و در خدمت امانت فوجدار حسب کم والا خدمت فوجدار بر گشته فلا  
من ابتدا فصل بیج ۳۳ فصل از تعمیری فلان بنام خانعالیشان حبیب خان تحریر شده باید که بوارض  
مراسم آن بر او درستی پرداخته و حقیقه از دقایق حرم و هویشا غیر مرغی نگذارند و در بند و بینه

عبارت است از قدر  
ملک که در آن است  
خارج شصت از طرف سلطان  
منصف بوده و لغت او  
و دوستی و خزان ۱۲  
و در سینه حرکت واد  
دوری میان و خزان  
بیکدیگر و غیب آمده  
بیکدیگر و غیب آمده  
کردن و بیکدیگر و غیب آمده  
شدن و بیکدیگر و غیب آمده  
عید یکدیگر و غیب آمده  
باز آید از اندیشه بیاری  
۳۶  
و اندوه و مانند آن و از  
چشم مسلمان و غیب  
عید قربان است که در آن  
اشتر و کا و در قربان  
سند کنند و غیب  
و گریه می بار یک  
بگویم یک جزو از شوق  
جزو در حبس و غیب  
گردانیدن بر سر و غیب







از اندامال و برت بالا و مستی اقدام توانند کرد و سرشته کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل فصل از عاقلان  
 تحصیل کرده بد نظر و الا ارسال میشد با شدمی باید که جمیع اینان و مال خود بهرین متصدیان و مزارع و سکنه  
 آنجا لاموی الیه و دیوان مستقل داشته و در تصدی موی الیه در اجرا امور و اخذ دست قوی حتمی در نظم نسق  
 تمام و معاملا از سخن صلاح مشار الیه که متضمن کفایت سرکار و الا و بر کار و رفاهیت علایا بوده بایرون نروند  
 در دنیا تا کید و نیند خدمت دار و علی چون حکم اعلی خدمت دار و عدالت پرگتا کوتانه و لو و اذ و  
 کاغذ و شاملی سرکار بنور مضامین و ارا خلافت شاهجهان آباد بخان عالی نشان همه المکان فتح یا و خان  
 و مفوض گشته می باید که متکفلان تمام دارالعدالت انفصال معاملا و قطع قضایا و دعا و شرعیه با تفاق تمام خان  
 و مشار الیه نموده در اجرا احکام شرع و امور بیضا مسامحه جمیله تقدیم رسانیده با و در حقائق حق و  
 رفع باطل محقق کمال بکار برده انچنان کند که سر مخالف شرع بعمل نیاید ایضا چو بموجب حکم همانجا  
 خدمت دار و سائر برگزیده لکنونی سرکار فلان مضامین و ارا خلافت شاهجهان آباد مرقوم حسب الضمن بفلان  
 تفویض قیام باید که کماینبه بلوازم و مراسم خدمت ماموه پرداخته دقیقه از دقات نامی نگذار و در ضبط و ربط  
 محصل محال مسطور و حسن سلوک بود اگر ان بیو پار یا با تمام تمام پرداخته انچنان کند که در او در بدل سرکار  
 فوت و فرود گشت نشود و ابواب ممنوعه بر خلاف اصل و مطلقا بعمل نیاید و سرشته آمدنی محصل آنحال جمیع  
 تولید ارمه و باده دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل و فصل بد فتر معالیه و کوط خزانه بمهر و بان و مهر و بان  
 نیاید و بکدم سند معتبر حضور بخرج نیاید و باید که قانونگویان و چود بهرین و و اگر ان بیو پار یا با تمام تمام  
 مشار الیه شناخته از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و بر کار و رفاهیت علایا بوده بایرون نروند  
 خدمت مشرک برگزیده متعلقه صوبه فلان از تعیر فلان بفلان مقرر و مفوض گشته باید که کماینبه بلوازم و مراسم خدمت  
 ماموه بدیا و در ستم کوشیده دقیقه از دقات خرم و هو شیار حمل و غیر می نگذار و احتیاط کند که در راه از معاملا  
 آنحال و فرود گشت بوقوع نیاید و سرشته کاغذ ضابطه بد فتر و الا در نموده فرستاده بایستی باید که چود  
 و قانونگویان عمل و فعله آنجا خدمت مسطور به مشار الیه داشته و تصدیق او در اجرا امور و اخذ دست و دارند  
 شقیه متصدیان و معاملا و استقبال گزیده سرکار فلان مضامین و ارا خلافت شاهجهان آباد مرقوم حسب الضمن بفلان  
 برگزیده مذکور در از ابتدا ماه فلان حسب الضمن بچونش رام مقرر و مفوض گشته تا کماینبه بلوازم و مراسم خدمت  
 پرداخته در و تحویلی سرکار و رفاهیت علایا نگذار و افرینی ترد و پیش بدین مسامحه جمیله بکار برده و مورد و  
 فراموش

در وقت صبحی در  
 چهار فصل سال و یک  
 بخش از خبری و  
 جز آن فصل جمع هم  
 بسطه جدا کردن و جدا  
 شدن و پیوسته و آنجا  
 در جنبه پیوسته و آنجا  
 از بدین و محل پیوسته  
 و سخن را و ظاهر حکم  
 دست و فاصل میان  
 حق و باطل را نشانیاز  
 کردن کور و باز کردن  
 و بدین و غیره کرد  
 چنانچه بیت واقع شود  
 ۲۹  
 و آن اسقاط یک  
 متحرک یا زیاده است و مانند  
 آن میان بین جملین  
 و فصل الخطاب کلای  
 که خصل ترین و در میان  
 و فرق کننده بود میان  
 کلام حق و باطل و کلام  
 باطل و کلام مجر نظام  
 البینه علی الدعی و البین  
 علی من انکارای گواه برده  
 کننده و قسم بر انکار کننده  
 منتخب لغات شاهجهان



تقدیر الیوم  
مهری از

202

میز نام سالی از

سایه‌های بوی

پادشاهان و پادشاهان

والم يبلغت سر

از تمام  
جل جلاله و بزرگان  
موافقی درم

دوست و  
باشد که نفس

و دستور العمل و سایر و دیگر سرشته کاغذ موافق ضابطه و معمول بدفتر معالی میرسانیده باور عایا و برای  
از حسن سلوک و رشادته پیرامون علت و بعدا وجه نگرد و عتبه احداث نکند بر طبق توقع و اخذ بواسطه  
اقدام ننمایند میباید که بموجب گاهی مشارالیه اقانونگوی درو بست گشته مسطور در دست تقدیر  
و امور مضایفه این خدمت و شناخته دیگر را سپیدم شریک نگردانند و سخن صلاح حساب او را که هر تیره قضای  
سرکار و زفات عایا بوده با اختیار نمایند در مینا تا کید اند شقه در سند خدمت فوط واری  
حسب کم اعلى خدمت فوط واری که فلان سرکار حصار مضایفه و به اختلاف شاهجهان آباد من ابتدا  
فصل بیع ایلان ایل بر طبق ضمن بعزت آثار بجاگ مل مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم معرسم خدمت  
پیرامون طبقه احتیاط و راست ندر یک از آمدنی مال سائر فراموش شود موافق ضابطه معین داخل  
خزان نموده یک نیار بیرون گاه ندارد و بسند معتمد حضور و آنچه نیار و باید که تصدیق نماید که مسطور  
فوط واری گشته و جوه آمدنی به جهت تحویل و سیکرده باشد و فوط خانه را دیوان دار و غده برگزیده مذکور بمقتضی  
داشته یک دیگر نسبت و کشا و نسازند در مینا تا کید اند شقه سند جاگیر تصدیق نماید که مسطور  
جوالا پور سرکار فیض آباد مضایفه و به اختلاف شاهجهان آباد ندر که چون بر طبق فرمان ایشان واجب  
بست و پنجم شهر رمضان مبارک ۱۰۸۰ موضع فلان از برگزیده مذکور در وجه انعام و شن شاه و غیره در دیشان  
بافزندان من ابتدا ایلان ایل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مرقوم را تسلل بعد نسل و بطنا بعد  
بطین در وجه انعام تمغا مشارالیه هم مع فرزندان داشته به تصرف آنها و گذارند و بجمع الجوجه معا و مرفوع القلم شناخته  
بعلت پیشکش صوبه دار و فوجدار و مال و جماعه و نیزه اخراجات مثل قلع و محصله و دار و غده سرکار و متقد  
صد و دو قانونگوی فراحم و متعرض نشوند در مینا تا کید اند و سال سند مجد و طلبند تحریه تاریخ  
بست ششم شهر شوال ۱۰۸۰ جلوس گشته ایضا شقه سند جاگیر حسب کم جلیل القدر موضع جلوس  
برگزیده بید و من ابتدا ۱۰۸۰ فلان سحر حسب الضمن در جاگیر شجاعت نشان عادل خان ملازم سرکار و ولت و اقرار  
شد باید که چودهران قانونگویان و مزارعان و سایر عایا موضع مذکور مومی الیه جاگیر دارند و نسبت مالوجب  
حقوق دیوانی را موافق ضابطه و معمول خود جواب گفته باید و بیل جاگیر در مسطور آنکه جمیع عایا و کافه بیار  
از حسن سلوک و معاش پسندیده خود را و شاکر داشته در صورتیکه نصف سال بر عایا برسد معاملا نمایند و اصلا  
و مطلقا تکالیف اب ممنوعه در کار جهان نیار نگرد و بدعت تازه احداث نکند تا کید اند شقه در سند

[illegible]

راون استخ و مهر  
اربا رفله کنند و زووه  
و بکج که از وسافران  
وسوداگران و  
زمینداران گنبد فرم  
عز زندگانی کنی  
و ای پیران زندگان  
کنند بهشتی  
عز با یکدیگر  
فرزدین بیاد کردن  
و چه کیم در دنیا جو  
پیدا شود مدح



۱۰۰  
 بافتح مندرج  
 ۱۰۱  
 از خن کسی  
 ۱۰۲  
 یعنی کلح آن  
 ۱۰۳  
 زمان که مریب و دیگر  
 ۱۰۴  
 خود ندانند  
 ۱۰۵  
 یعنی با یکدیگر  
 ۱۰۶  
 شروع طرق و غیره  
 ۱۰۷  
 بر سر  
 ۱۰۸  
 قوام بافتح  
 ۱۰۹  
 و تدریس یاد احوال  
 ۱۱۰  
 یعنی مقرر کردن  
 ۱۱۱  
 که کارهای بیجان و  
 ۱۱۲  
 بر پاوار و حرارت  
 ۱۱۳  
 و حفاظت اموال  
 ۱۱۴  
 و تربیت آنها کنند  
 ۱۱۵  
 بافتح انداز  
 ۱۱۶  
 و اندازه کردن  
 ۱۱۷  
 و بزرگ داشتن و قسمت  
 ۱۱۸  
 دوزی و توانگر  
 ۱۱۹  
 سبب نازی و  
 ۱۲۰  
 کارهای  
 ۱۲۱  
 و دیگر و  
 ۱۲۲  
 از اندام  
 ۱۲۳  
 منجیب

۱۰۰  
 بافتح مندرج  
 ۱۰۱  
 از خن کسی  
 ۱۰۲  
 یعنی کلح آن  
 ۱۰۳  
 زمان که مریب و دیگر  
 ۱۰۴  
 خود ندانند  
 ۱۰۵  
 یعنی با یکدیگر  
 ۱۰۶  
 شروع طرق و غیره  
 ۱۰۷  
 بر سر  
 ۱۰۸  
 قوام بافتح  
 ۱۰۹  
 و تدریس یاد احوال  
 ۱۱۰  
 یعنی مقرر کردن  
 ۱۱۱  
 که کارهای بیجان و  
 ۱۱۲  
 بر پاوار و حرارت  
 ۱۱۳  
 و حفاظت اموال  
 ۱۱۴  
 و تربیت آنها کنند  
 ۱۱۵  
 بافتح انداز  
 ۱۱۶  
 و اندازه کردن  
 ۱۱۷  
 و بزرگ داشتن و قسمت  
 ۱۱۸  
 دوزی و توانگر  
 ۱۱۹  
 سبب نازی و  
 ۱۲۰  
 کارهای  
 ۱۲۱  
 و دیگر و  
 ۱۲۲  
 از اندام  
 ۱۲۳  
 منجیب



الطالب است بمحمد آن لبت جلد بخور رسیده است چهار بافی است باید که از دپا پرگنه طلبیده ارسال حضور نمایند  
 تا کید اند حکم نامه تصدیق انکاران حال و استقبال برگنه میر شریف مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد  
 بدانند رفعت مرتبت فتح علیخان کنبه التماس نموده که مواز یکصد بیگمه آرا خارج از جمع افتاده لائق عزت  
 از سواد قصبه مسطور طرف پشی افغانان من است فصل دوم ۱۶۱ فصلی پیچیده و چاک بسته تصرف رفعت  
 مرتبت خان مشارالیه اگذازند و بوجه من الوجوه فراحم و متعرض نشوند در نیابت کید مزیدند حکم نامه  
 عمالان حال و استقبال برگنه لودخانه سرکار سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بداند  
 موازی یکصد بیگمه زین بنجر افتاده خارج جمع لائق عزت از برگنه مذکوره در وجه مدد معاش مولوی  
 محمد تقی نموده باید که اراضی مزبوره حسب الضمن مشارالیه مقرر دست پیچیده و چاک بسته تصرف مولوی اگذازند  
 و بوجه من الوجوه فراحم و متعرض نشوند و در هر امور مرجوعه معزالیه مراتب مدلول و اعانت بعمل آورده باشند  
 که صرف ما محتاج خود نموده بدعا ارتفاع جاه و شمت مواظبت نمایند در نیابت تا کید مزید نگاشته حسب المسطور  
 بعمل آرند شقه در باب فرحمت غله گراستقد گنپت لال حفظ ازین قبل شقه سرکار در مقدمه عدم  
 تعرض اراضی ملک محمد حسن که در موضع قلا واقع است بر طبق معمول اصدار یافته بود چون موضوع پیوست  
 که در فصلی یف یکدانه بمشارالیه رسیده که این معنی چگونه تصور تو انکدر بنابر آن مکرر تا کید مبلغ گارش میزد  
 که حسب معمول غله فصلین بمجموعی الیه بدانند در نیابت کید اند نشود که باز نااش حضور بر زیاده چه قلمی بود  
 شقه در باب زینه تصدیق انکاران حال و استقبال برگنه فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد  
 بدانند چون مولوی حید علی عبادت طاعت تقوی موصوف و بیج و معیشت ندارد اند نظر بر تحقیق  
 مشارالیه مبلغ هشت و پیر یومیه تصدق فرق بندهگان حضرت قدیرت برآمدنی مال برگنه مذکور مقرر نموده شد  
 باید که وجه یومیه مسطور را هر روز بلا تاغ بمشارالیه رسانیده قبض الوصول ماه بامه میگرفتند تا که صرف معیشت خود نموده  
 از یاد عمر و دولت ابدیه مواظبت مینموده با در نیابت کید مزید اند شقه رفعت بک فلا محفوظ با یومیه در این برگنه  
 با پور التماس نمودند که مبلغ هشت و پیر یومیه دعا گوین بقدر مختلف بموجب پانجات و قریب خالصه شریف از قدیم مقرر میشدند  
 امید افضل و کرم که پروانه حضور از سرکار محترم شود و اند اقل میگردد که وجه یومیه مسطور بقدر مختلف من است فصلی یف  
 ۱۶۲ فصل مطابق ۱۶۱ معالی بعد فیض میفران منجمله آمدنی مال برگنه مزبور میداده با ایضا اعمال حال استقبال  
 برگنه جز نهادل محال جاگیر سرکار نیز حقیقت تقوی محمد مراد بوضوح پیوست که بیج و معیشت ندارد و بخوبی که قبیله العمر

لا دائم  
 رکار  
 ایستادن  
 ۲۲











نوشته داد شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید طریق تحریر فارغ غلطی منکد قلم خان  
 ولد دلیل خان ساکن تپل ام چون مبلغ نه روپیه بابت فیصله بایک قبضه شمشیر که از نزد فتح خان گم  
 بود منصفه سرکار وصول یافت و تحت تصرف خود آورد و از دو شمشیر کورست برآوردیم هیچ قبضه نوشته  
 فیما بین باقی نیست و مانده بنا بر آن اینچند کلمه بطریق لادعوی نوشته داده که سند باشد و عند الحاجة بکار آید  
 طریق تحریر و کالت نامه منکد مسماة رباب النسابت عبدالرزاق زوجه محمد فائق ساکن ام پور  
 روزینه دارپرگنه سرساده متعلقه ضلع سهارنپور ام چون مبلغ دو آنه یومیه حساب ماهه التمام برآمد مال برگزیده  
 از قدیم مقرست و همیشه از دست قادر علی وکیل وجه یومیه بلا قصور یافته آمده ام گاهی است که ویل مسطور تفاد  
 در وصول شده لهذا باز مومی الیه برای وصول کرده آوردن روزینه مرقوم مختار نمودم از کرده اولیا  
 و انکار نیست بنا بر آن اینچند کلمه بطریق و کالت نامه و مختار نامه نوشته داده که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجة  
 بکار آید تحریر تاریخ فلان سنه فلان طریق تحریر حیات نامه حیات نامه مسماة فلابنت المجدید راجه  
 اینم شمس ساکن قصبه بروت روزینه دارپرگنه فلابنت که مسمی محمد فاضل و عظیم الله ساکنان قصبه مذکور در علت ثبت  
 غرض قصبه مذکور حاضر آمده شهادت دادند که مسماة مرقومه الی هذا الیوم تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۲۸۰ هجری بقید حیات  
 بنا بر آن اینچند کلمه بطریق حیات نامه نوشته داده که عند الحاجة بکار آید طریق تحریر کاندنوبه  
 توجیه لیان روزینه باسم عماد الدین سالیان دارپرگنه لکنوتی سرکار فلامضاف صوبه دار الخلافه الکبرباد  
 آنچه موافق معمول بموجب وانه مکررندگان عامتقا بودن ابدا بستم رمضان سنه ۱۲۸۰ اتقا چهار و سیم  
 الاخره سنه ۱۲۸۰ از آمد مال و برگزیده مسطور شده ایضا یاد داشت آنکه توجیه وصول روزینه بهم خیر الدین یومیه دار  
 برگزیده شکواریاد مبلغ چهارده آنه یومیه حساب ماهه التمام برآمد مال برگزیده مذکور باسم مشارالیه از قدیم  
 مقرست و بموجب اسناد در گاهی لغایت سنه ۱۲۸۰ فصل یافته آمده آنچه معلوم بو ثبت نمود طریق تحریر  
 رهن نامه اقرار معتبر شرعی کرد و اعتراف صحیح شرعی نمود و مخیر با و نسب و شیخ غلام مرتضی ولد احمد قوام  
 انصار ساکن قصبه فلامضاف صوبه دار الخلافه فلابنتی حال اصح اقراره شرعاً برینوجه که مبلغ چهل روپیه که نصف  
 آن بستم بیه میشود از نزد قنبر علی ولد حیدر علی متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته و تحت تصرف خود نمود  
 و عوض مبلغان مذکور موازی یکمزل حویلی معمره بعمارت خام که مشتملست بر یک لان شمال و یک کوچه  
 جنوب و سقف بچوب کتی می معین دروازه شرق رویه واقع شارع عام متصل حویلی شیخ قمر الدین بطریق

۱۰۰ اباکبیر اکا کون  
 ۱۰۱ اباکبیر کون  
 ۱۰۲ ضامن شدن  
 ۱۰۳ خبر درست  
 ۱۰۴ وکله ای بایست  
 ۱۰۵ اقرار کردن  
 ۱۰۶ و خبر کردن و دیدن  
 ۱۰۷ خبر شناساندن  
 ۱۰۸ یک از عیب  
 ۱۰۹ دراخت و درخت  
 ۱۱۰ رهن دهن  
 ۱۱۱ موافق شدن  
 ۱۱۲ روان فانی بجا  
 ۱۱۳ و از آنکه منگند  
 ۱۱۴ و نقادان را







کتابتیں دروازہ ۱۲

۱۰ جمع مطلق  
 ناک تازه از سر حب  
 و یکسره خود از سر حب  
 نوزاده از مردم و حب  
 جمع و مفرد آمده ۱۲  
 ۱۱ بفتح اول و حرف  
 چهارم پای و علامه این  
 لفظ بر اشتباه یکدیگر  
 مانند بغنی حد و غیره  
 مستعمل شود ۱۳  
 ۱۲ گوشت نماد  
 ۱۳ گوشت فراوان ۱۴  
 ۱۴ بفتح خوارکی  
 و تنگ و درد سردی  
 و نیک و نیک  
 ۱۵ بفتح نین جمع  
 و کسر بفتح اول  
 و کسر بفتح دوم برکن  
 و سعادتها و این جم  
 بیست است ۱۶







سرکار فیض آثار جناب عالی متعالی دامت اقبال بکوش این رسوخیت کوش سیده قالب فسرده راجاناز بخشیت  
دل من بسته بود چون غنچه به شکفت از نوید این مژده به شکر این نعمت عظمی تا کجا بجا آرم بهر حال لازم بلطف سرشت  
پروردگار بنده نواز و توحه آقایی کار ساز علیه السلام که بجلا محالفان و لائششی آنوالا جناب خاص و عام صورت  
ظهور اثبات یا بنده و کفره مصرع هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا و اولاد کاشانه این مراتب بحسن مجید و خدا  
پسندیده پیش خداوند ضمیر بر این گدانا و تعینیت تولد فرزند چنانچه مصداق حسن اخلاق شیخ محمد اسحاق  
سلمه الله تعالی در اکامی موصیلت با پسر الطائان مهر عطا لایعنا کاشته بهر عامی پرداز و طبیعت  
هزار شکرید بگاه داور و داور که از بهر بختی لم شده گلزار درین ایام بهجت آغاز فرحت انجام ستیاع نوید سیرا  
امید ولادت با سعادت فرزند از جنبد بخانه آن گاه زمانه آنقدر مسرت و داد که در بیضا ششج رست نیاید  
بیعت رسید مژده از انجا فرج گشت پدید به چنانکه قطره باران بگاه شک رسید به این دو تبارک و تعالی مبارک  
فرموده آن نونهال حین اقبال ایابا که مکرمت خویش در سایه عاطفت پایه آن محققه پروش و دایه بیاراد  
مصرع عمرش در از باد جانشن بکام باد و عرض شد است در سیمیت سالگره شکر و سپاس بگاه و بیست و یکس که  
این سال فرخنده فال برین عمر ابطر از آنهر سلطنت جهان با و میر برج ملک و کشور سوار بر فرزند و دایه  
بهر صده کائنات رسانید و ابواب صنوف بهجت و شاد و اوسال و وفات و کامرانی و اقصای و ادا کشتاد  
و آماده گردانید طبیعت این سالگره کرده ز دلها و اگر در از بهر نشاط و عیش و شل یا کرد و گداز کشتابست کاشان و  
بخش خاطر پریشان و ز کاران بخین و نزل فرود مبارک و میون کناد و در گره سالگره کشتی و عمر سرمد غنچه گردان  
بالبنی و آله الامجاد فصل هفتم در مفاد و تعزیت خلی در تعزیت مخلص دینوا ملا و الاحسان است از سنوخ و اقصای  
محمد پناه شرح دهد که پیر من دل دست و منزل چه قدر اندوه و غم چه سان تعب و الم در باطن بگانی موطن یافته از انجا که از  
مشیت ایند چهار نیست جمیع مخلوقات این شایسته همراه در شین ست ناچار بصبر برید و توقع که شوق هم طریق تسلیم  
و رضا اختیار نموده نزل صطبار بریده به مقام سکوت خود بند آمدان الله مع الصابین زیاده خیر است و بس  
ایضا لاله صاعیم الاشفاق کریم الاخلاق سلامت از سماع واقعه ای که سوین ل که کشته حیالش جلی در  
بمحر فاکو اباجل غرور و توفیق ل محبت بمنزل تبلاطم الموعود الم بر هم شد چون از مشیت ایند دس  
احدی را چاره و گرنه نیست این درد و الدوار بغیر از صبر علایی نه بیچاره آخر الامر بصبر باید پرداخت پس  
باصحاب دانش پیش نیز در نیاب چه تسلیت بر دایضا خا نصاحب شق مهربان امید گاه نیاز مند

گویند و بنیاد و مروت و مصلحت  
 پیغمبر و زبانت  
 آمده است ۱۱ اب  
 کائنات مع  
 کلان بکون نون  
 معروف است ۱۲  
 همیشه و نام کی  
 از و سلف اند ۱۳  
 سنج و بین  
 و طایفه و طایفه  
 شدن شکار و کوه  
 دست چپ و چار  
 ۲۹  
 بکس پیران شدن  
 و شرف  
 سکون نون و ضمیر  
 مهر و سکون های پوز  
 بکس غم و غم و  
 اندمان ۱۴







کتابخانه عمومی  
از کتابخانه  
کتابخانه عمومی  
از کتابخانه  
کتابخانه عمومی  
از کتابخانه  
کتابخانه عمومی  
از کتابخانه

۵۱  
 ردی معنی اول است  
 طوفان باضم و بکون  
 اسباب است  
 ساری دروزه  
 در همه این مثل ام و ک  
 و علم فونی و طاری  
 آینده از جای و ظام  
 شونده به یک یک  
 و ناکام به انتخاب  
 و رفتن فیض را بنیدن  
 و رفتن به نصیب







که تلاش نمود از مردم سنجای حرا که اعتبار را شاید بهم نرسید اکثری از قوم از دال که پیشه سپاهی اختیار کرده  
 و جمیع خود از آنها معلوم بالفعل رسیدند که از سادات باریک با مردم سنجای که هر واحد سپاهی  
 جانشان و در معرکه رستم زمان است بذریعہ نیاز نامه سفید خدمت سراندرجست میشود و نظر بر نجابت  
 و شجاعت امیدوار غرت و امتیاز اند انتشار الله تعالی در تقدیم لوازم خدمت و جانشینان سنجای و اراک  
 منقوش خاطر ارکان حضور خواهند رسانید چه تصدیق دهد و جواب مفاد و ضمه یکی از اشراف  
 خود مرتبه نور چشم بهتر از جان من است و خط مرسله رسید حقیقت آفرین نمودن فلان بابا و پادشاهی  
 قاسم بیگ با هم فصل دریافت گردید فر حساب آورد و بطرفی مومی الیه بلقون میرستخواه آنها داده ایم  
 از مکان سکونت بدرزند که بون چنین شورش پتان کطرف به کما سواران یا مناسبت بالفعل و در هر دو  
 حسب قیمت آنقر از جان جهت پیادها تو گشت فرستاده بموجب بهر یک ساند و تیره منجمد اند  
 مابقه زرشکی در وصول آن هیچ عرض نیست میرسد انیت این مردم خوب واضح گردید و چنین مردم خود عرض  
 دیگر توقع معلوم یکمعه دان کلان از فقر و ویکت که چینی از تحویل فلانی و یا از سر جاکه باز و بدست شتر  
 باید فرستاد و بنگ این به بعد او چهار صد و ده رسید خاطر امیر گردانید و ذائقه اجلاوت شکر خشتید خانه باد  
 و عمر مستر او و مرمت برج از طرفی که افتاده است باید نمود و قعه بسفارش دوستی ملاذ الاحباب کریم الاخلا  
 سلامت هر چند بجا صورت از صحبت و افرامست به جرمانی موصول است اما در معنی بافتضا موافقت  
 روحا ساعتی شتر حفظ الغیب دست نداده همیشه خیریت و جمعیتهای صور و معنوی آن منظر حسنا بدگاه  
 و اعیانیت دست بدعا او سبحانه تعالی و تقدس حسب امر او دوستان بی ریو و رنگت هم کامیاب مقاصد  
 اعلی ساخته توفیق یاد آور مجبوران موافق فرماید ملاذ او مفاد احوال کساد باز آرد و کار را بآب و انش  
 بینش از بس وضع محتاج ترقیم و تبطیر نیست عزیز القدر محمد یار که از بردان قریبی دستدار از بد بکار و نوا  
 بسفارش نیازمند سفید خدمت شریف میشود از آنجا که استنای پر و و نجابانوار سجیه ضمیمه انغالی تبارست محندا  
 سفارش مخلص سیرا ذریعہ پخت او بوده باشد احتمال قویست که بامری شریف تر باشد و توجیه گرامی  
 مرفه الحال بوده بکر مهربانها سامی رطلب اللسان و غلب البیان خواهد بود و زیاده از این مبالغه نپرداد و اقبال  
 روز به نصیب کنایه عرضی در باب حق زمین آری خداوند نصیب سلا از عهد سلاطین پیشین زمینداری  
 موضع شکر پور بنام بزرگام مقررست این عبودیت ایمان یارث ابا و اجداد خود قایض مانده و عکله از فلانی

۱۰۰ از دال و دال  
 ۱۰۱ از دال و دال  
 ۱۰۲ از دال و دال  
 ۱۰۳ از دال و دال  
 ۱۰۴ از دال و دال  
 ۱۰۵ از دال و دال  
 ۱۰۶ از دال و دال  
 ۱۰۷ از دال و دال  
 ۱۰۸ از دال و دال  
 ۱۰۹ از دال و دال  
 ۱۱۰ از دال و دال  
 ۱۱۱ از دال و دال  
 ۱۱۲ از دال و دال  
 ۱۱۳ از دال و دال  
 ۱۱۴ از دال و دال  
 ۱۱۵ از دال و دال  
 ۱۱۶ از دال و دال  
 ۱۱۷ از دال و دال  
 ۱۱۸ از دال و دال  
 ۱۱۹ از دال و دال  
 ۱۲۰ از دال و دال







بقدر طاقت و محال رعایا قرار داده بکروریان تاکید بلیغ نمایند که موافق و عده تحصیل در آرد و خود از سرانجام وصول آن خبر یابند که از غفلت و ساهله اعمال و تعویق نمیند آئین ششم آنکه هرگاه که خود برآورد یافت کیفیت پرگنات برآید در هر دهی که وارد شود و صوت مزروع و غار بلیغ آن و استطاعت و قدر جمع بنظر آرد و اگر در تفریق جمع بر هر واحد حساب بعمل آمده باشد مزراع مستمال ساخته بحق رساند و گنجایش از تحت مبلغان برآورد و سال حال و تفریق موجودات از یک و خبر در پرداخته مفصل بنویسند تا حقیقت کار و امتنا و حسن پرداخت آن وزارت پناه نظام و آئین ششم آنکه ناچار و انعام موافق معمول عمل سوارخانه شیر بلیغ بجالانچ از عا ملان سوارخانه عالی متعال افروخته باشد و ارسیده که انجم از ابتدا تنخواه جاگیر تا حال چه قدر با گاشته و چه مقدار البصیغه رکعتی و غیره گرفته نظیرین مراتب گذشته باز یافت نماید و آئین موقوف که هرگاه آنها پرگنات با محال صلی خواهد شد حقیقت بعضی و الا خواهد رسید در خورد و تنخواهی بهر امر تنخواه شد آئین ششم آنکه در فوط خانه مقرر نماید که فوط داران روپیه سکه مبارک عالمگیری بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این سوس و پیه شاهجهانی و چلنی و آنکه راجع بازار نباشد هرگز داخل فوط خانه نکنند و اگر ابتدا که از بازگردانیدن جشن ناقص و تحصیل تعویق افتد و چه با که موافق حق و حساب از عسرت گرفته تبدیل آن را زود بعمل آرد آئین ششم آنکه خدا تنخواه است اگر وقت سما و دیار رضی در محلی رو نماید با مناد و اعمال تاکید بلیغ کند که موجودات مزروع و اقرار و اقرار کمال احتیاط و گنجبانی نماید و مزراع وار و ارسیده جمع از رو و جزو سی موافق هست بود شخص سازند آفت شرسته که تفریق آن باختیار خود هر قانونگوی و ثواری باشد هرگز در عمل نیارند تا ریزه رعیت بحق رسد از آسیب نقصان در امن ماند و متعلبان تغلب استند کرد آئین دهم در باب غلبه و رفع اجزات زائد المال و ابواب ممنوعه که بحث تفرقه حال حایا با مناد و اعمال خود هر بیان قانونگویان تاکید بلیغ نموده چیمات بگیر که زیادتى مله و اخذ ابواب ممنوعه معفو درگاه خلاق پناه هرگز بعمل نیاید و خود همیشه خبر یابند و اگر احد بران اقدام نماید و از امتناع و تهدید باز نیاید حقیقت بحضور رسد تا از خدمت معزول شود و جای او دیگری منصوب گردد آئین یازدهم آنکه بر تحقیق بر مرد خام اصله برآورد نویسی که از حضور این منصوب باشد رجوع نماید و چون این تحقیق برآید خام است که برآید نویسنده نگام ترجمه کاغذ بنده بفارسی تحقیق با چه و بیکر مال و اخراجات و رسومات اسما و رسید بهر جهت

۱۰ مزراع و غار  
۱۱ بلیغ زراعت کنند  
۱۲ بلیغ مزراع این  
۱۳ بلیغ مزراع و غار کرده  
۱۴ بلیغ مزراع و غار  
۱۵ محاسبان بلیغ مزراع  
۱۶ محاسبان بلیغ مزراع  
۱۷ بلیغ مزراع و غار  
۱۸ بلیغ مزراع و غار  
۱۹ بلیغ مزراع و غار  
۲۰ بلیغ مزراع و غار  
۲۱ بلیغ مزراع و غار  
۲۲ بلیغ مزراع و غار  
۲۳ بلیغ مزراع و غار  
۲۴ بلیغ مزراع و غار  
۲۵ بلیغ مزراع و غار  
۲۶ بلیغ مزراع و غار  
۲۷ بلیغ مزراع و غار  
۲۸ بلیغ مزراع و غار  
۲۹ بلیغ مزراع و غار  
۳۰ بلیغ مزراع و غار  
۳۱ بلیغ مزراع و غار  
۳۲ بلیغ مزراع و غار  
۳۳ بلیغ مزراع و غار  
۳۴ بلیغ مزراع و غار  
۳۵ بلیغ مزراع و غار  
۳۶ بلیغ مزراع و غار  
۳۷ بلیغ مزراع و غار  
۳۸ بلیغ مزراع و غار  
۳۹ بلیغ مزراع و غار  
۴۰ بلیغ مزراع و غار  
۴۱ بلیغ مزراع و غار  
۴۲ بلیغ مزراع و غار  
۴۳ بلیغ مزراع و غار  
۴۴ بلیغ مزراع و غار  
۴۵ بلیغ مزراع و غار  
۴۶ بلیغ مزراع و غار  
۴۷ بلیغ مزراع و غار  
۴۸ بلیغ مزراع و غار  
۴۹ بلیغ مزراع و غار  
۵۰ بلیغ مزراع و غار  
۵۱ بلیغ مزراع و غار  
۵۲ بلیغ مزراع و غار  
۵۳ بلیغ مزراع و غار  
۵۴ بلیغ مزراع و غار  
۵۵ بلیغ مزراع و غار  
۵۶ بلیغ مزراع و غار  
۵۷ بلیغ مزراع و غار  
۵۸ بلیغ مزراع و غار  
۵۹ بلیغ مزراع و غار  
۶۰ بلیغ مزراع و غار  
۶۱ بلیغ مزراع و غار  
۶۲ بلیغ مزراع و غار  
۶۳ بلیغ مزراع و غار  
۶۴ بلیغ مزراع و غار  
۶۵ بلیغ مزراع و غار  
۶۶ بلیغ مزراع و غار  
۶۷ بلیغ مزراع و غار  
۶۸ بلیغ مزراع و غار  
۶۹ بلیغ مزراع و غار  
۷۰ بلیغ مزراع و غار  
۷۱ بلیغ مزراع و غار  
۷۲ بلیغ مزراع و غار  
۷۳ بلیغ مزراع و غار  
۷۴ بلیغ مزراع و غار  
۷۵ بلیغ مزراع و غار  
۷۶ بلیغ مزراع و غار  
۷۷ بلیغ مزراع و غار  
۷۸ بلیغ مزراع و غار  
۷۹ بلیغ مزراع و غار  
۸۰ بلیغ مزراع و غار  
۸۱ بلیغ مزراع و غار  
۸۲ بلیغ مزراع و غار  
۸۳ بلیغ مزراع و غار  
۸۴ بلیغ مزراع و غار  
۸۵ بلیغ مزراع و غار  
۸۶ بلیغ مزراع و غار  
۸۷ بلیغ مزراع و غار  
۸۸ بلیغ مزراع و غار  
۸۹ بلیغ مزراع و غار  
۹۰ بلیغ مزراع و غار  
۹۱ بلیغ مزراع و غار  
۹۲ بلیغ مزراع و غار  
۹۳ بلیغ مزراع و غار  
۹۴ بلیغ مزراع و غار  
۹۵ بلیغ مزراع و غار  
۹۶ بلیغ مزراع و غار  
۹۷ بلیغ مزراع و غار  
۹۸ بلیغ مزراع و غار  
۹۹ بلیغ مزراع و غار  
۱۰۰ بلیغ مزراع و غار



طوبار نام کاغذ  
کہ در ان تفاسیل از  
و خارج نویسند ۱۳ عالمگیری  
لفظ کنایہ بمعنی قبل  
روزنامه لفظ  
مرکب بمعنی احوال و  
لفظ ذمہ بمعنی  
جدول زینهار و بانگ  
گردن شسترو در خیام ارد  
از عمد است و او شده  
اعلم بالصواب ۱۲  
مراد از محمدان  
مثل قاضی و مرتضی  
وقانونگذاران و غیره  
۵۶  
سید الشہداء  
جلد مفرد و این باب  
منتخب

95 1/2



# لَعُونَةُ سَنَاءِ كَرِيمٍ كَامِلَةٌ خَلَاءُ زِينِ

ذات حق پر عالم علم کمال  
نشی انشائی ملک و جهان

واقع راز زمین و آسمان



فن انشائی اس التزم سے کہ ایک صفحہ میں قعات فارسی اور دو سہر صفحہ میں  
اسی کا ترجمہ حقیر غلام مقدر خلف مفتی غلام سرور لاہوری تالیف کیا

درین مصطفیٰ واقع لاہور میں طبع شد



## ظہور الاسلام پنجابی منظوم

رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کے زمانہ سے خلفائے راشدین کے  
عہد تک جس قدر جنگ و جدل اقوم مخالفین کے عجم میں  
ماہوئے رہی میں مفصل طور پر سبیل عام فہم پنجابی نظم میں لکھا گیا ہے  
کہ وہی کو دیکھا وہ ترجمہ کی انجا بلکہ ضرورت نہیں ہے قیمت ۸

## حامل شریف عکسی چھاپہ لندن

یہ حامل شریف نہایت کوشش کے ساتھ دلائیٹ کے عکسی چھاپہ خانہ  
میں چھپی ہوئی خوشخط اور صحت اور خوبی میں بے نظیر اور نام  
قرآن شریف بخط سنہری مزین ہے قیمت ۸

## گلزار حضرت ابراہیم خلیل اللہ

اس کتاب کی عرصہ سے خواہش زیادہ تھی پس ہم نے بغرض خواہش  
عوام الناس کے کتاب پنجابی زبان میں نظم کر کے چھاپی ہے اس میں تانی حصہ  
سمعیل خلیل کا حال بھی مفصل درج ہے دیکھ کر منحصراً قیمت ۸

## تہذیب العلاج

مصنفہ ارسطوئی زبان حکیم حیدر علی خان لاہوری اسپین جسم کی  
تشریح اور جملہ امراض کے باب علامات و دواؤں کی تاثیر کا ہذا  
بطور نقشہ ہر ایک صفحہ میں درج ہے قیمت ۸

## گلزار حضرت نوح علیہ السلام

اس کتاب کی عرصہ سے خواہش زیادہ تھی پس ہم نے بغرض خواہش عام  
شائقین کے کتاب پنجابی نظم میں چھاپی ہے اس میں حضرت نوح علیہ السلام کا  
ابتداء حضرت نوح علیہ السلام کا حال بھی مفصل درج ہے دیکھ کر منحصراً قیمت ۸

## مکمل ترجمہ قانون پنجابی منظوم

یہ کتاب بی میں نہایت شکل تھی مگر تشریح بدن میں لسانی بغرض  
افادہ عوام الناس بصرہ زر کثیر کا ترجمہ عام فہم پنجابی زبان میں  
نظم کر لیا ہے دیکھ کر منحصراً قیمت ۸

## طب حسینی اردو

یہ کتاب مصنفہ حکیم ڈاکٹر نور حسین صاحب برکی تصنیف ہے دیکھ کر  
اور افغانی سے منسلک حکمت کا انکشاف کیا ہے اور طرفہ یہ ہے کہ علاج امراض  
نورانی ڈاکٹر کی ایسا مقابلہ کیا ہے کہ دیکھ کر منحصراً قیمت ۸

## داستان امیر حمزہ پنجابی منظوم

ایک پنجابی گوئی یہ آرزو تھی اور اکثر پنجابی ہمیں اس پر مجبور کیا کہ شل اور  
دفاعات پنجابی زبان کی داستان امیر حمزہ کو نظم پنجابی میں لکھا گیا ہے اس کا  
اور خصوصاً ان دوستوں کی آرزو تھی کہ یہ نظم کثیر اس کتاب کی طرح ہی  
سے پنجابی زبان میں نظم کر لیا ہے دیکھ کر منحصراً قیمت ۸

## قطعات سنہری

جن کو کاتبان جوہر رقم نے تحریر فرمایا ہے چھاپی والوں سے  
چھاپہ بنایا ہے مانی دیہڑا کی مصوری گروہی ہر قطعہ کا شعرو  
کیا ایک ایک لفظ مزو ہے قیمت ۸

## کاغذ ولفافہ سنہری

ان کی خوبی و عمدگی کا اظہار تحریر کا محتاج نہیں ہے  
کاتب قدرت نے صفائی کا صاد کیا ہے بیصدی  
۱۲

## روشنائی

بجس روشنائی الفخانی کو گروہ کر دیا ہے واقعی بنیادی ہے جو چھوٹی تو  
ہی روشنائی قابل تحریر ہے قلم اس کی آواز آئے تاب نہی کو کوتاہی کری  
تو رو بہا ہو موجود اس کے روز محشر دواؤں کو فحش ایک ہی

## ختری و پتری ہر قسم

ہمارے کتب خانہ میں جمعی صحت کو ساتھ ختری پتری ہر قسم  
سمت اور سنہ کی تیار ہوتی ہے خرید فرمائیے پر اس کی  
خوبی ظاہر ہوتی ہے



# عنون کتب دین و دنیا کا فضیل خلاصہ و بیان

ذات حق ہے عالم علم کمال  
دفتر عالم سر دفتر ہے وہ

منشی انشاء ملک و جہان  
واقف راز زمین و آسمان



من انشاء میں اس لہرام سے کہ ایک صفحہ میں قعات فارسی اور دوسرا  
صفحہ میں سی کا ترجمہ احقر غلام صمد خٹک مفتی غلام سرور بھٹو کی تالیف

## مطبع و مسکن واقع لاہور طبع و نشر



# انشاء صفدی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و ثنا کے لائق وہ غشی حقیقی و انشا پر داز تحقیقی ہے جس نے اپنی صنعت کامل اور ثناء استغداد سے کون و مکان کے انشا کی سلسلہ بند کی اور طرح طرح کے فقروں سے کائنات کی عبارت کو آراستگی دی جس کے مطالعے سے عقل و دہن حیران ہے صاحب عقل سرگردان ہے +

## قطعا

منشی انشاء ملک دو جہان  
کاشف راز زمین و آسمان  
مدح میں ہے لوح جسکی مدح خوان  
ہو گئے سب اسکے دیوان سے عیان

ذات حق ہے عالم علم کمال  
دفتر عالم کا سر دفتر ہے وہ  
جسکے سجدہ میں تسلیم ہے سرتنگون  
حرف حروف اور لفظ لفظ اور بیت بیت

بہت بہت تعریف اور بشمار و توصیف حضرت پیغمبر شفیع اکبر احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ  
صلی اللہ علیہ وسلم کی ہے جس کے نام نامی و اسم گرامی سے زمانے کے دفتر  
اور کائنات کے نامہ و بیبا چہ لئے رونق پائی ہدایت کے علم کی ترقی ظہور میں آئی



# قطعا

<p>محمد واقف ہر الہ ہے خدا کے علم کا جتنا ہے دفتر کوئی کیا کر سکے تعریف اوسکی</p>	<p>محمد عالم علم خدا ہے اوس کے لوح سینے پر لکھا ہے خدا مداح خود اوس کا ہوا ہے</p>
---	---

من بعدا حق غلام صفدر خلف مفتی معنی پرورد شاعر نامور فاضل کبر مفتی غلام سرور  
قریشی لاہوری سلمہ اللہ تعالیٰ شایقین باتملین کی خدمت میں یہ التماس کرتا ہے کہ  
میکردالدین زرگوار بزمانہ میری تعلیم کے جس قدر مسودات خطوط فارسی دار و مجہ بندہ  
اور اخ والا نہریت مفتی غلام حیدر کو عطا فرمایا کرتے تھے ان سب کو بندہ نے کار آمد و  
پر فایده سمجھ کر جمع رکھا اور اب ان سب کو جمع کر کے یہ مجموعہ بنایا۔ انشاءً صفدری  
اپنے نام پر اسکا نام رکھا چار باب پر تقسیم کیا پہلا باب بجانب علیٰ دوسرا باب  
بجانب اوسط تیسرا باب بجانب ادنیٰ چوتھا باب تحریرات متفرقات میں چنانچہ  
متمم پر منقسم ہے اول قرار نامجات یعنی تمسکات و رہن نامہ و بیغنامہ وغیرہ دوم  
پر و انجات سکوم اظهارات چہارم رد بکاریات تخم عرائضات اور واضح رہے کہ  
ہر ایک باب میں یکہ رعایت مرعی رہی ہے کہ جس خط یا زکوۃ وغیرہ کا مضمون پھلی فارسی  
میں تحریر ہوا ہے وہی مضمون پھر اردو میں کچھ اور لکھا گیا ہے اور جو پر و انجات و  
اظہارات و رد بکاریات و عرائضات کار آمد عدالت اس میں زیر اندراج  
پائے ہیں وہاں مشلون فوجداری و دیوانی مرد و جدہ حال کے بھی نہیں لکھے گئے ہیں

وَاللَّهُ لَمُوقٍ لِّلْعُلِينِ

پہلا باب بجانب علیٰ

اس میں میں خط ہیں

فارسی بجانب علیٰ



قبله و کعبه و دو جهان ملجائے فرزندان دام ظل بعد تسلیم مراسم نیاز و وضع رکاسامی با دو کمرش  
از خدمت بابرکت خست شده در گویا نوله رسید و خط عنایتی جناب اسمی منشی شفاء الله  
صاحب بخد مت ایشان گذر آید به بلا خط مهر بانی ما کردند و بدو ان خانه خاص بر اقام  
حکم دادند و در باب حصول روزگار بنده ساعی شده نام این گمنام در زمرة امیدواران  
ضلع درج کنایند و حال افدوی بدولت خانه منشی صاحب ممدوح مقیم است و هر روز کجی  
حاضر باشی میباشند ان شاء الله تعالی توجه جناب عنقریب صورت مطلوب بطور خواهد رسید و نیاز  
الیه فارسی حضرت والد ماجد ولی نعمی ام دام ظل بعد تسلیم و تعظیم واضح رائے مهر انجلای  
آنکه نواز شناسانه فیض شامه لشکایت کم رعیتی کمتر در باب حصول علم رسید این معنی احد خلایق  
واقع در خدمت عالی در جت بیان نموده حال این است که کمتر شب روز مشغول بن کار است از  
لهو و لعب بکلی بهیزار است تصدیق این مقال خط حضرت مخدوم مولوی عظیم الله صاحب لطف و لطف  
ند است بمطالعہ آل رفیع شکایت خواهد کرد و زیاده نیاز خط فارسی بطرف والده صاحب  
مشفقہ مکرمة معطره دام ستر با بعد تسلیمات و کور نشا ط مشهود ضمیر عنایت تجر آنکه خط برادر عزیز  
ولا و خان باندیج حال مبارک رسید موجب کمال تردد و تفکر گردید و سبحانه تعالی ذات  
والا را بر سر فرزندان تا ابد اله هر سلامت با کرامت دارد چونکه در اینجا طبیعی حادث  
و معالج کافی بهم نمیرسد مصلحت آنست که بقور مطالعہ عریضه نهال سواری دولی عازم منصوب  
شوند که بفضل باری معیالجه بیاری درین شهر بخوبی خواهد شد در صورت  
توقف مبادا که مرض زیاده تی پذیرد و معالجه مستنح گردد و مبلغ پنجاه رومیه  
جست خرج راه و اجرت کساران ابلاغ اند مقول نمیشد  
زیاده نیاز

فارسی بخد مت مرشدادی طریقت پیشوائے شریعت پیر روشن ضمیر دستگیر خور و  
کبیر دام ظل بعد تسلیم بر خاک نیاز سوده بموقف عرض بندگان فیض تو امان میرساند  
که روزیکه خادم از خدمت دور است و از قد بوسی هجو است غایت رنجور است نمی نیست  
که در چشم نمی نیست تصور صورت مبارک شام و سحر مد نظر احقر است امید که تا حصول  
دولت پابوس احقر را از توجه باطنی محروم نفرمایند و ادا دو وظایف روزمره که احقر  
بدان مامور است بجا و مت آن مشغول زیاده نیاز الیه فارسی مرشدین مدتی



ترجمہ اردو قبلہ و کعبہ دو جہان بچائے فرزند ان دام ظلہ بہت بہت نیاز و تسلیم کو بعد واضح  
 آسانی ہو کہ کمترین خدمت بابرکت ہو کر کو حوالہ الہ میں پہونچا اور خط عنایتی  
 جناب کا اسی منشی شہداء اللہ صاحب انکی خدمت میں گذرانا خط دیکھ کر ادھون نے بڑی مہربانی  
 کی اپنے دیوان خانہ میں بندہ کے قیام کیلئے جگہ دی اور میرے روزگار کیلئے ساعی ہو کر میرا  
 نام ضلع کے امیدواروں میں درج کرا دیا اب کمترین منشی صاحب کے دولتانہ میں رہتا ہے ہر روز  
 پھری میں جاتا ہے انشاء اللہ تعالیٰ عنقریب حضرت کی توجہ سے اپنی مراد کو پہونچے گا  
 زیادہ نیاز ایضا خط اردو حضرت الدہاجد ولی نعمی دام ظلہ تسلیم و تعظیم کے بعد واضح  
 مہر انجیلے ہو نوار شہداء حضرت کا شکایت بی رغبتی بندہ بتعلیم علم پہونچا اصل میں یہ بات  
 کسی نے حضرت کی خدمت میں خلاف واقع بیان کر دی ہے اور حال یہ ہے کہ کمترین آمدن پر ہنسی لکھنے  
 میں مصروف اور کھیلنے سے بیزار ہے اس بات کی تصدیق کیلئے مخدوم مولوی عظیم اللہ صاحب کا خط  
 اس عریضہ کے ساتھ ابلاغ ہے اسکے مطالعہ سے شکایت رفع ہو جائیگی فقط زیادہ نیاز ایضا  
 اردو والدہ صاحبہ شفقہ مکرمہ معظمہ دام ستر ما بعد تسلیمات و کورنشاط کے یہ عرض ہے کہ برادر  
 دلاور خان کی تحریر سے حال علالت طبع مبارک معلوم ہوا کمال ترود و ملال و سنگیر حال نیاز  
 مال کے ہوا خداوند تعالیٰ ذات والا کوہم فرزند ان کے سر پر ہمیشہ سلامت باکرامت رکھے  
 چونکہ وہ ان کوئی طبیب حاذق و معالج کافی بہم نہیں پہونچ سکتا مصلحت یہ ہے کہ اس عریضہ  
 کے دیکھتے ہی ڈولی میں سوار ہو کر بیان شریف لے آئیں کہ اس شہر میں طبیب بہت ہیں  
 اور بفضل باری معالجہ بیماری بخوبی ہوگا ایسا نہ ہو کہ توقف کی صورت میں بیماری بڑھ جائے  
 اور معالجہ مشکل ہو جائے اور مبلغ پچاس روپیہ رافے خرچ اور کھاران کی اجرت کے لئے  
 پہنچے گئے ہیں قبول فرما دین۔ ترجمہ اردو ہادی طریقت پیشوائے شریعت پیر  
 روشن ضمیر دستگیر خور دو کبیر دام ظلہ سر تسلیم عجز کی خاک پر رکھ کر حضرت کے  
 غلاموں کی خدمت میں یہ عرض ہے کہ جس روز سے خادم خدمت سے دور ہے  
 قدموں سے مہجور ہے سخت رنجور ہے کوئی ایسا دم نہیں جو انکھون میں نم نہیں  
 حضرت کی صوت کا تصور شام سحر مد نظر احقر رہتا ہے امید کہ تا حصول  
 دولت یا بوس احقر کو توجہ باطنی سے محروم نفرمائیں اور او و طالیف روزمرہ جو بندہ  
 انکے پڑھنے کیلئے مامور ہے ہمیشہ ورد زبان کہتا ہوں زیادہ نیاز ترجمہ اردو مرشد دین بانی صمدی



و نقیض آن طلع خاک آستان فیض تو امان سرمه دیده و دل و جان نموده مروضی که فیض پیرایه  
 می گرداند که این مهجور اگر چه از خدمت دورست مگر بدل منظور است که تا در جسم جان در تن تو آن  
 بدم صبح و شام حاضر حضور لامع النور مانده سعادت دارین حاصل نماید بیت آند و دوم  
 که خاک آن قریب به طویلی چشم سازیم و مبدوم به امید که تا حصول پا پس این دو  
 افتاده را بدعائے از و یاد و ذوق و ترقی شوق یا شوق فرما بیند زیاده نیاز الیضا  
**فارسی بخد متعمومی** عمول صاحب قبله و کعبه دارین سلامت بعد از آنکه تو ارم  
 تسلیم کنشون صمیمه عنایت تنویر آنکه زبانی بشارت خان آفتان حال علالت مزاج محبت  
 امتزاج منکشف گردیده باعث هزاران هزار غم و الم شد مگر عجب تر آنکه آنجناب درین  
 باب کمترین خطی تحریر نکرده و اطلاعی نداده اند لهذا بذریعہ این عریضه مکلف خدمت سرایا  
 برکت ام که بقدر مطالعہ عریضه از کیفیت کمای اگاهی بخشند که حال چیست معالجه کدام  
 طبیب پیش است بلکه اگر در وصول جواب توقف دو سه روز بوقوع خواهد آمد بنده ازین بجا خود  
 روانه شده حاضر خدمت خواهد شد که تا حصول خبر صحت اثر خیال بنده و همه متعلقان  
 بالظرف است زیاده نیاز الیضا **فارسی بخد مت مامون** مامون صاحب قبله  
 و کعبه دو جهان سلامت بعد از ادائے ادا بکویت شاط فرزندانه مشهود باد که توارش نام  
 سامی و حیضه گرامی شغل نوید شریف آوری ذات با برکات و ارشاد بهم رسانیدن  
 مکان جوئی حجت سکونت جناب سید موجب فخر و اعزاز کمترین گشت احوال شما  
 مکان میان کریم بخش فراش که مکانی وسیع برائے آسایش است بالفعل  
 بکرایه چرخ و پیله ماهواری گرفتند بسامان لایقه آراسته نموده است هرگاه که جناب  
 شریف از رانی خواهند داشت تجویز خرید کردن کدام جوئی بهم کرده خواهد شد بلکه  
 فی الحال هم تحت تنس و تلاش و پیشانشاء الله تعالی اعتریب بهم خواهد رسید زیاده نیاز  
**فارسی بطرف خالو صاحب** خالو صاحب منظر فیض و منبع کرم سلامت بعد از اقامه لوازم  
 فدویت مروضی بسیار که بعشره محرم الحرام بنده در لاهور موجود بود و مجلس هائے  
 مرثیه خوانی در هر محله و کوچه بسیار مرتب بودند مرثیه خوانان دلی و لکنو و لاهور بلطاف  
 و نصاحت تمام میخواندند بعضی محبان بنده را هم بخواندن مرثیه مکلف حال شده  
 بودند اما بنده بباعث عدم موجودگی جناب بخواندن آن جرات نکرد صرف شب شهادت



ولیقین نام طلہ خاک آستان فیض تو امان کو سرمہ دیدہ دل و جان کر کے عرض بردار ہے کہ  
 نیم مجبور اگرچہ خدمت سے دور ہے مگر دل کو یہ منظر ہے کہ جب تک جسم تن جان او  
 تن میں تو ان ہو حضور لامع النور میں حاضر رہے دونوں جہان کی سعادت یابی دین و دنیا کا  
 حظ اوٹھائے۔ بلیت آرزو یہ ہے تیری خاک قدم سرمہ آنکھوں کا گردن میں دمدم  
 امید کہ با حصول دولت پاؤں مجھ دور افتادہ کو بدعائے از دیا و ذوق و ترقی شوق  
 یا دو شاد فہرے میں ایضا اردو و مولیٰ صاحب قبلہ و کعبہ دو جہان سلامت بعد اظہار  
 آداب و تسلیم کے واضح ہو کہ زبانی بشارت خان کے حضرت کی طبیعت کی علالت کا  
 حال سنا اور نہایت غم و الم لاحق حال ہوا مگر عجب یہ ہے کہ جناب نے اس بات  
 میں بندہ کی طرف نہ تو کوئی خط لکھا اور نہ اطلاع بھیجی اس لئے مکلف خدمت ہوں کہ  
 اس عریضہ کے پہنچتی ہی حقیقت حال سے اطلاع بخشیں کہ کیا حال ہے اور کس طبیب کا  
 علاج ہوتا ہے بلکہ اس عریضہ کے جواب میں اگر توقف ہوگی تو بندہ خود حاضر خدمت  
 ہو جائیگا کہ علالت طبع کا حال سن کر کل متعلقوں کا خیال حضرت کی طرف ہے زیادہ بہانہ  
 ترجمہ اردو و مولیٰ صاحب قبلہ و کعبہ دو جہان سلامت بعد اذیٰ آداب نیاز مندانه  
 و کورنشا طفر زندانہ عرض یہ ہے کہ نواز شہنامہ حضرت کا شعر نوید تشریف آوری  
 حضرت و ارشاد بھم پھونچانے مکان حویلی حضرت کی سکونت کے لئے پہنچا  
 موجب فخر و اعزاز کمترین کا ہوا حسب الارشاد بندہ نے حویلی میان کریم بخش فراس  
 کی بالفصل بکرایہ یا بخر و بیہ ماہواری کے لی ہے جب حضرت تشریف لائیں گے تو  
 حویلی کے خریدنے کی بھی تجویز ہو جائے گی بلکہ ابھی سے تلاش حویلی کی درپیش ہے  
 الشاماتہ لائقے عنقریب بھم پہنچ جائے گی زیادہ نیاز ترجمہ اردو و بطرف  
 خالو صاحب خالو صاحب منظر فیض و منسج کرم سلامت بعد امتدام  
 لازم فدویت یہ عرض ہے کہ ابھی محرم کے عشرہ میں بندہ لاہور  
 تھا مرثیہ خوانی کے مجلسین ہر کو چہ و بازار میں مرتب ہویش بہت سے  
 مرثیہ خوان دہلی و لکھنؤ و لاہور کی مجلسوں میں حاضر ہوئے سب نے مرثیہ  
 پڑھے بعض دست بندہ کے بھی مکلف حال ہوئے کہ مرثیہ  
 پڑھے مگر بندہ نے بسبب عدم موجودگی جناب کے کہیں مرثیہ نہ پڑھا صرف شہادت



بحضرت نواب نواز شریف علی خان بهادر رئیس مرثیه تحت اللفظ خوانند و بدوستان اقرار کرد که  
 به تصریح مجلس علم با اتفاق خالص صاحب باز مرثیه خواهند خواند لهذا مکلف حال فیض مال  
 ام که جناب بفرموده عریضه ندارد و نه لاهور شوند که خالی از فایده نخواهد بود و زیاده نیاز  
 ایضا فارسی بخدمت بکوه صاحب جناب پوهیها صاحبت به معدن جود و کرم  
 دام افضاله بعد تسلیم و تقسیم که ذریعه سعادت کوشین است بعرض میرساند که نواز شریف  
 فیض شمامه رسید بر کوالیف مندرجه اگر چه غشید حسب الارشاد و بنده بخدمت  
 حسین خالص صاحب سالدار حاضر شده برائے حصول روزگار آجناب عرض نمود فرمود  
 که در ساله سواران اسامی یک سوار و یک غدار خالی است اگر فی الفور شریف آرند  
 یقین است که صورت روزگار حاصل خواهد گردید لهذا مکلف اوقات شریف ام که جناب  
 بفرموده نیاز نامه را ہی این صوبه شوند و در صورت حاضری امید قوی است که  
 دامن امید پراز گوهر مراد خواهد شد فقط زیاده نیاز ایضا فارسی بخدمت استاد  
 حضرت مخدومی و استاد دی مدظلہ تعالیٰ - بعد تشریح فضایل اشفاق و تقیر عماید  
 اخلاق معروض میدار و که عنایت نامه سامی مع کتاب شرح اسباب رسیده و بنده  
 حسب الحکم تجریر حاشیه آن مصروف گردید ان شاء الله تعالی در دو سه ماه  
 با ختام خواهد پوست و کتاب و ضمه النوارینج مؤلفه کمترین اگر چه همه نوع تیار است  
 اما بے صلاح و مطالعه جناب بنده بالطبائع آن جبرأت نمیکند لهذا خدمت حال  
 عریضه بخدمت میرسد امید که بمطالعہ و اصلاح خود مشرف فرمایند که بعد حصول اصلاح  
 تجویز چپا به آن کرده آید زیاده نیاز ایضا فارسی بخدمت اوستاد صاحب  
 قبله امامی خدا یگانی حضرت استاد دی مخدومی ولی نعمی صاحب دام اجلاله و افضاله بعد  
 تبلیغ مراسم نیاز واضح راس هر انجملاتی میگرداند که کمترین از خدمت فیصد رجعت خست  
 شده به لاهور رسید و در مدرسه نادر ال اسکول داخل شده تبعلیم علوم مروجہ مشغول  
 گردید اگر چه حضرت مولانا احمد بخش بریں فده بمقدار کمال عنایت میفرمایند و از  
 جمع شاگردان زیاده تر نظر توجه بهمین کمترین مبذول است اما اگر چه  
 ششمن بغارش بنده ایی و الا ان شریح اطلاق فرمایند موجب حصول فایده کمترین است امید  
 که جناب التماس این عقیدت اساس مشغول جابت خواهند فرمود ایضا میر صاحب سرایا بطول



سلامت بعد تقدیم مراسم کی رات نواب نواز شعلتجان بہادر کی مجلس میں گیا اور سخت اللفظیہ  
 پڑھا اور دوستوں سے اقرار کیا کہ جہلم کی مجلس کے موقع پر اتفاق خالصہ صاحب کے حضور و مرثیہ پڑھنے کا  
 اسلئے تکلیف دینا ہوں کہ آپ اس غرض کے دیکھتے ہی لاہور کو روانہ ہو جائیں کہ خالی فائدے  
 سے نہوگا زیادہ نیاز ترجمہ اردو پچھو صاحب بہادر جو دو کرم دام افصالہ بعد تسلیم  
 و تعظیم کہ ذریعہ سعادت دارین ہے عرض بھی ہے کہ نواز شعلتجان صاحب فیض شامہ پوچی  
 کو ایف مندرجہ پراگاہی ہوئی حسب الارشاد بندہ حسین خان صاحب سالدار کے خدمت میں  
 حاضر ہوا اور جناب کے روزگار کے لئے عرض کی انہوں نے جواب دیا کہ ہمارے رسالہ میں ایک  
 اسامی سوار اور ایک فعدار کی خالی ہے اگر جلد تشریف لے آئیں تو یقین ہے کہ نوکر ہو جائیں گے  
 اسلئے بندہ عرض پر وار ہے کہ جناب اس نیاز نامے کے دیکھتے ہی اس طرف کو روانہ ہو جائیں  
 جلد تشریف لائے میں امید قوی ہے کہ دس دن میں ایسا ہوگا ہر مراد سے پورا ہو جائیگا زیادہ  
 نیاز ترجمہ اردو حضرت مخدومی و استاد دی دام افصالہ بعد شرح  
 فضائل اشتقاق و تفسیر عمایہ اخلاق عرض بھی ہے کہ عنایت نامہ سامی مع کتاب  
 شرح باب پونچا اور بہ تعمیل حکم بندہ اسکے حاشیہ کی تحریر میں مصروف ہوا تھا اللہ  
 تعالیٰ دو تین مہینے میں یہ کام ختم ہو جائیگا اور کتاب کے وضع التواریخ مؤلف کمترین اگرچہ  
 سب طرح سے تیار ہے مگر بندہ بے ملاحظہ و صلاح جناب کے اسکے چھپوانے میں حیرات  
 نہیں کر سکتا اس لئے وہ کتاب حال غرض کے ساتھ بھیجتا ہوں اور امیدوار ہوں کہ حضرت  
 اسکو اپنے مطالعہ میں لائیں اور صلاح فرمائیں بعد تفہیم و ایسن ہو جائیں کہ اسکے چھپوانے کی جو ضرورت  
 کی جائے زیادہ نیاز ترجمہ اردو استاد کی طرف قبلہ الانی خدا ایگانی حضرت  
 استاد دی مخدومی ولی نعمی دام اجلالہ بعد تبلیغ مراسم بنارس دی واضح رائے  
 مبارک ہو کر کمترین خدمت فیصد رحمت سے حضرت ہو کر لاہور پہنچا اور مدرسہ نازمل  
 اسکول میں داخل ہو کر علم مروجہ کی تعلیم میں مشغول ہوا اگرچہ حضرت مولانا احمد بخش صاحب  
 مجاہد کمال فہر بانی فرماتے ہیں اور کل شاگردوں سے زیادہ ترقی توجہ وجدان کا کمترین پر  
 مصروف ہے مگر جناب بھی اپنا رقعہ میری سفارش کے باب میں ہو لو نصاحب مروج کی  
 خدمت میں لکھ بھیجیں تو میرے فائدہ کیلئے نہایت مفید ہوگا امید کہ جناب میری التماس کی  
 کو قبول فرما کر رقعہ کے لکھنے میں دریغ فرمائیں گے فقط زیادہ نیاز ترجمہ اردو و مہتمم الماریف



تبلیغ مراسم بندگی بکثرت باد که عرض سه ماه منقضی گردیده که بنده از احوال خیریت مال و اخبار  
 اخبار القبول اطلاعی ندارد و نه معلوم که چه جرم ازین بنده برگناه بوقوع آمده است که طبع میباید  
 و بابت سالیان بکلی سب و دست اندامکلفت خدمت سرایا برکت نام که بطلالعه نیاز نامه ها از خیریت  
 مزاج عنایت مشراج آگاهی بخشند و حرفی که موجب درت خاطر دریا متفاطم باشد بآب عفو و عطا از لوح خاطر  
 بکلی پاک نشوند که از خردان خطا و از بزرگان عطاست فقط زیاده نیاز الیضا فارسی بخدمت قاضی  
 و حاکم است و نیز شریعت عزاجنا قاضی صاحب نام طایفه بعد منشاء حصال سعادت و مویسی واضح بر این  
 سعادت برای انانیه را اگر مبیگسب که از دوستان بکمال و جهان محبت نمرالین فدویت و به برادر  
 محم جدی خود مقدمه تقسیم داشت در دینداریه نیاز نامه حاتم خدمت سرایا برکت میشود امید که بموی  
 الیه توجه موجب بکار برده از دوسه عدل الفات فیصل نمرانید چنان بطور نیاید که به بیان گویان  
 دروغی مصنوعی مدعا علیه که شخص جالاک و بیباک است حصر گردد و حق تلفی مدعی بطور آید زیاده  
 نیاز الیضا فارسی بجانب مفتی صاحب شریعت پناه فضیلت و سنگاه صدر نشین  
 چار بالشان قنای سلامت بعد گذارش تسلیم و تعظیم که ذریعه افتخار نیاز مندان عقیدت کیش است واضح  
 را بهر انجلائی آنکه کاغذ فتوی که حافظ ولی الله و غیره علمائے لایمور در باب تقسیم ترک امام الدین  
 متوفی در میان ورثائے متوفی تخریر فرموده اند بذریعه نیاز نامه بخدمت میرزا امید که بنظر  
 توجه معاینه فرموده بصدا و صحیح و مهر خاص مزین فرماید و اگر در راه عالم آراست جنتاب  
 کدام نقص در فتوی تقسیم حصص بانی شوند بذریعه نواز شنامه علیجده از ان مطلع فرمائید فقط زیاده  
 نیاز فارسی بخدمت برادر کلان اخوان صاحب بر ایا لطف و کرم دام الطافه و بعد ادا  
 مراسم نیاز عرضی شکر درین ایام سلطان جو کشمیری شالیهان که مبلغ بستان و چهار روپیه فرض  
 بنده بنده داشت دعوی بگیری دیوانی در عدالت خفیف دایره کرده و گری حاصل کرده مستعد بود  
 که اجرائی دگری جائداد وصول کنند چار بنده مبلغ بستان و چهار روپیه از فقیر السید همسایه خود  
 قرض کرده مدعی ادا کرده و رسید نهی او گرفته و دخل عدالت نموده خرجه عدالت از مدعی معاف  
 گنا بید فیصله نامه عمل آورد و حال که ادای زر قرضه فقیرانه در پیش این استحضار خدمت شریف نام که  
 اگر انجناب براه برادر پروری مبلغ بستان و چهار روپیه دستگردان به بنده عطا فرمائید خالی آن  
 مروت نخواهد بود زیاده الیضا فارسی اخوت پناه عطا و دستگاه صدر مکارم اخلاق  
 منظر احرم اتفاق سلامت بب اظهار لوازم تسلیات عرض نیست که نخواه دو ماه مقرر بنده از کار



بندگی واضح ہو کہ تین مہینے کا عرصہ گزرتا ہے کہ بندہ حوال خیریت مانا و خبر اخبار اس طرف سے آگاہی  
 نہیں رکھتا نہیں معلوم کہ مجھے بھرم سی کیا ایسا جرم صادر ہوا ہے کہ طبع مبارک کدر اور باب  
 رسل و رسائل مسدود ہے اس لئے تکلیف دیتا ہوں کہ نیاز نامہ کے دیکھتی ہی خیریت مزاج سے آگاہی  
 بخشیں اور جو حرف کہ موجب کبریت خاطر دریا مفاطر ہوا ہو باب عفو و عطا لوح دل عنایت منزل سے  
 دہو دالین کہ خورد وون خطا اور بزرگون سے عطا ہے فقط زیادہ نیاز ترجمہ اردو مسند نشین  
 شریعت غز جناب غنی صاحب ام الفضالہ بعد حاصل سعادت قد موس عرض ہے کہ مرزا اکرم بیگ  
 جو بندہ کے دوست یکدل و محبت منزل ہے اور اپنی ہم جدی بہا یوں و کساتھ تقسیم وراثت کا ایک مقدمہ  
 رکھتا ہے اس نیاز نامہ کے ذریعہ خدمت شریف میں حاضر ہوتا ہے امید کہ اس کے مقدمہ میں  
 توجہ مبذول فرما کر از روی عدل و انصاف کے فیصل فرمادیں ایسا کہ جو چاہے اور مصنوعی گواہوں کی  
 تائید سے اس کا مدعا علیہ جو آدمی چالاک اور بیباک ہے اس پر غالب آجائے اور اس کی حق تلفی وقوع  
 میں نہ آئے فقط زیادہ نیاز ترجمہ اردو شریعت پناہ فضیلت دستگاہ صدر نشین چار بالمش افتا  
 سلامت بعد گزارش تسلیم و تقیم کہ ذریعہ افتخار نیاز مندان حقیقت کیش ہے واضح راہی عالی ہو کہ  
 ایک عقد قوی کا جو حافظ ولی اللہ وغیرہ علمائے لاہور نے در باب تقسیم ترکہ امام الدین متوفی در میان  
 و ارثان متوفی مذکور کے لکھا ہے بذریعہ اس نیاز نامہ کے خدمت شریف میں پہنچتا ہے کہ منظر توجہ  
 اس کو ملاحظہ فرما کر بصا دھیم و ہر خاص سے یزین فرمادیں اور اگر جناب کی برائی میں قوی لکھا گیا  
 ہو اور کوئی نقص باقی ہو تو بذریعہ نوازش نامہ علیحدہ اس میں مطلع فرمادیں فقط زیادہ نیاز  
 ترجمہ اردو اخوان صاحبہ ایا لطف و کرم دام الطافہ بعد ادائے آداب مراسم نیاز عرض  
 یہ ہے کہ اندون میں سلطان جو کشمیری شالباں جسکے چوبیس روپیہ بدمہ بندیکے تھے بنام میر  
 عدالت خفیہ لاہور میں عویدار ہوا اور ڈگری کرائی چونکہ اس کا ارادہ تھا کہ اباجرائے  
 ڈگری کر اگر بقرتی جائے اور ڈگری و حول کرے اس لئے بندے نے فقیر اللہ ہمسائے اپنی  
 سے چوبیس روپیہ قرض لیکر مدعی کو دیدیئے اور رسید اس کی داخل عدالت کرادیئے  
 اب بندہ کو فقیر اللہ کے روپیہ کی فکر دہنگیر ہے کہ حلیہ ادا کیا جائے اس لئے جواب کو  
 تکلیف دیتا ہوں کہ اگر جناب چوبیس روپیہ دستگیران بندہ کو عنایت کریں تو خالی ہر وقت  
 نہ ہو گا زیادہ نیاز ترجمہ اردو اخوت پناہ عطوفت دستگاہ مصدر مکارم اخلاق مظہر رحم  
 شفاق سلامت بعد اظہار لوازم بندگی عرض یہ ہے کہ تنخواہ دو ماہ بندہ کی و اب



ان صاحب معرض وصال نیامده لهذا تنگی و تنگدستی بدرجه غایت رسیده و بسبب ظهور ماه رمضان  
 المبارک ضرورت خرج در پیش بود لهذا بنده مبلغ بیست و پنج روپیه نقد از دولتحانه آنجناب قرض  
 گرفته بصرف خود آورده است و عریضه هذا اعلایا ابلاغ خدمت نموده انشاء الله تعالی و قلیکه تنخواه  
 از خزانه سرکار خواهد گرفت زرد تنگه دان حواله مردمان خانه آنجناب خواهد نمود زیاده نیاز  
 ایضا فارسی بخد مت عمر صاحب عمره حاجه مشفقہ معظمہ سلمہا الله تعالی بعد گذارش  
 نیلما ت معروض باد که بر خوردار نور چشم نور محمد بن ربیعہ نواز شنامہ نزد بندہ رسید و سر رشته زور گارش  
 در روز مره سواران اردلی صاحب مبلغ بہادر فایم گردیدہ و تنخواہ ماہوار مبلغ بیست و پنج روپیه مقرر  
 شد خاطر شریف جمع فرمایند آیندہ ہم صورت ترقی جلوہ نما خواهد گردید و تا دوسہ ماہ عہدہ  
 ہم بدست خواهد آمد انوس کہ بر خوردار از علم بہرہ است ورنہ در دفتر کلکتری عہدہ معقول  
 بجای میگشت حالا ہم حتی الوسع در ترقی او پیودی عزیز در لیج تنخواہ شد زیاده نیاز  
 فارسی بجانب ہمیشہ کلان ہمیشہ صاحبہ مشفقہ مکرمہ سلمہا الله تعالی بعد ادای ادب  
 نیاز مندانہ واضح باد کہ زبانی حضرت قبلہ گاہی یا شماع رسید کہ جناب اہل العیالات بکمال فضل و  
 کرم خود فرزند دلہند بخانہ عنایت کا نشانہ آنجناب عطا فرمودہ اند استماع این خبر فرحت اثر کمال فرحت  
 و خورندی حاصل گردید اوسخانہ تعالی آن بر خوردار را عمر طبعی عنایت کند و یک حلقہ گلابند طلائی  
 قیمتی بکصد روپیه و حلقہ دست قیمتی بکصد روپیاہ روپیه مع کلاہ و کرتہ یا تنجامہ کجائی برائے  
 آن نور العین فرستادہ شد قبول فرمایند و اطلاع نمایند کہ آن نورس جوہ ہمال مرا ورا بکدام  
 نام نامی موسوم کردہ اند بلکہ احسن آنست کہ بنام نور حسین موسوم کنند چرا کہ تولد آن نور چشم و عشرہ  
 محرم بتوقع آنہ است فقط زیادہ نیاز فارسی از قیمہ نسل بجانب شوم شوہر عالی  
 محرم راز مولد و مساز سلامت بعد شہیق ملاقات جسمانی و مواصلت و حافی معروض میدارد  
 کہ عزمہ یکسال و بالقضا آورده کہ جناب باوجود نوکری و آمدنی تنخواہ یک خیمہ ہرہ برائے شرح  
 عیال و طفل فرستادہ اند و این بیچارہ گزارہ خود و عیال خویش بہ فروختن یور و ظروف و ہباب  
 ضروری خانہ نموده حالا خالی دست ہنایت ناچار بحالت زار و زیست خود سیرار است و با استماع  
 رسیدہ کہ انصاحب پشاور از تنخواہ بکمال فضول خرجی می کنند و ترسے بازار می فاحشہ  
 را خانہ نشین کردہ مرہ عیش و عشرت میبازند خیر درین کار اختیار باقی نیست  
 مگر خرج اہل و عیال لاہور ہم بندہ خود شناسمند و این جانبہ را تا یک ماہ دیگر



صاحب کے اصول نہیں ہوئی اس لئے نہایت تنگدستی عاید حال نیاز مال ہو گئی علاوہ اسکے بس طبع  
 ماہ مبارک رمضان کے اور بھی ضرورت خرچ کی ہوگی اس واسطے بندہ نے پچیس روپیہ نقد جناب  
 دولتیخانہ سے قرض لے لیا اور اپنے حرف میں لایا انشاء اللہ جو وقت تنخواہ کار روپیہ ملیگا وہ  
 دستگردان روپیہ جناب کے گھر پہنچا دیا جائیگا اطلاع گذارش ہے ترجمہ اردو  
 عمہ صاحبہ شفقہ مکرمہ معظمہ سلمہا اللہ تعالیٰ بعد گذارش تسلیمات کے عرض ہے کہ برخودار  
 نور چشم نور محمد بذریعہ نوازش نامہ سے ریاست یا اور سررشتہ اسکے روزگار کا صاحب ٹی  
 کمشنر بہادر کے سواران اردلی میں قائم ہو گیا اور تنخواہ ماہوار پچیس روپیہ مقرر ہو گئی خاطر شریف  
 جمع فرمائیں آئندہ بھی صورت ترقی کی عنقریب جاوہ گر ہوگی اور دو تین ماہ تک عہدہ بھی لکھا  
 افسوس کہ برخودار لکھنے پڑھنے سے بہرہ ہے ورنہ دفتر کلکٹری میں اسکے لئے کوئی عہدہ معقول  
 تجویز کیا جاتا اب ہی حتی الامکان اوسکی ترقی و بہبودی میں دروغ نہ ہوگا۔ زیادہ نیاز۔  
 ترجمہ اردو ہمیشہ صاحبہ شفقہ مکرمہ معظمہ سلمہا اللہ تعالیٰ۔ بعد اداے آداب نیازمند  
 کے واضح ہو کہ زبانی حضرت قبیلہ گاہی سنا گیا کہ حضرت امیر اعطایات نے اپنے کمال فضل  
 و کرم سے فرزند و بلند آچی خانہ فیض کا شانہ میں عطا فرمایا ہے اس خبر فرحت اثر کے سننے  
 سے کمال فرحت و خوشی حاصل ہوئی خداوند تعالیٰ اوس برخودار کو عمر طبعی عطا کرے ایک نئی  
 قیمتی ایک سو روپیہ اور ڈیڑھ سو کے کڑے طلائی مع ٹوپی و کڑتہ و پاجامہ کھنابی اس  
 نور العین کھائی بھیجے گئی قبول فرمائیں اور اطلاع دیں کہ اوس نورس ہوئے نوہال مراد کو کس  
 نام سے موسوم کیا گیا ہے۔ بلکہ اگر نور حسین نام رکھا جائے تو بہتر ہے کیونکہ وہ برخودار عین  
 عشرہ محرم میں پیدا ہوا ہے فقط زیادہ نیاز ترجمہ اردو شوہر عالی گوہر محرم راز سوس و مسا  
 سلامت بعد اشتیاق ملاقات حسانی و موہبت و حافی عرض ہے کہ عرصہ ایک سال کا کل  
 گزر چکا ہے کہ اپنی باوجود نوکری و آمدنی تنخواہ کی ایک خرچہ عیال و لہذا کے خرچ کیلئے نہیں  
 بھیجا آج تک مینے گزارہ زلیور و ظروف اور گھر کا اسباب بچا کر کیا آئندہ خالی دست نہایت  
 ناچار بحالت زاری اپنی زلیت سے ہزار ہوں اور سنا گیا ہے کہ آپ زرتخواہ پشاور  
 میں بجال فضول خرچی صرف کرتے ہیں اور کسی عورت فاحشہ بازاری کو خانہ نشین  
 کر لیا ہے اور عیش و عشرت میں مصروف ہیں۔ حیران کام میں آپ کو  
 اختیار ہے مگر خرچ اہل و عیال لاہو کا بھی اپنے ذمہ سمجھیں اور میں ایک ماہ تک



انتظار حصول خرج در پیش است اگر وصول نخواهد شد طفلان خرد سال بخدمت خواهند فرستاد  
و بر آنان نفقه خود بعدالت هر کار استغنا شده و اثر خواهند نمود آخر در دوازده عدالت باز است و  
هر کار منصف بر نصاف نشسته فقط زیاده نیاز فارسی بجانب شوهر صاحب ایشان  
مالک خانان سلامت بعد تسلیم و تقسیم که در بیع سعادت در این است معروض میدارد که نواز شنامه  
سامی بجواب عریضه نیاز بارشاد مضمون تلاش زیور گم شده رسید کوائف مندرجه مفهوم گردید  
چونکه قبل از رسیدن خط قدوس در تلاش زیور گم شده مصروف بود آن هر دو عورات که شجه  
فروزی زیور بر ایشان داشت طلب کرده بامداد همسایگان اهل محله چشم نمائی کامل کرد آخر  
آن هر دو خالیف مهر آسمان شده در خاک اندازی زیور بنیداختند و زیور تمام و کمال دستیاب  
شد خاطر شریف جمع فرمایند فقط زیاده نیاز باب دوسرایی باشد طبقه اوسط اوین  
بتیس خط هین فارسی بطرف دوست دوست سرایا مغربه پوست ز او  
محبت بعد اشتیاق ملاقات فرحت آیات مکشوف دل محبت منزل آنکه هندوی مبلغ صد  
روپیة بردوکان هر سه کمال صراف بنام آن مشفق ابلاغ نموده شد امید که مبلغ وصول نموده  
جناب شمیمه تفصیل ذیل از کار خانجات لاهور و امر لشر خرید نموده ارسال فرمایند چادر شمیمه  
سفید کنار اوارد و قیمتی یکصد روپیة دوشاله برنگ قرمز یک قیمتی یکصد روپیة دهوره خود رنگ  
لاهوری کنار ارشیمی قیمتی پنجاه روپیة جوڑا شجر اب شمیمه قیمتی پنجاه روپیة بعد خرید  
اسباب بیل و اک بارسل مقام پشاور بردوکان میر محمد شمیمه فروش دانه فرمایند  
و السلام فارسی بجانب دوست مضمون تهیت شادی  
که خدائی مهربان دوستان کرم فاضله مخلصان زار الطافه باستماع نوید  
شادی که خدائی آن سرور ازاد گلشن مراد و من گل انبساط اندوخت و سپر افرات شاد در محفل  
دلها و فرحت الله تعالی مبارک بایون کناد و آئینده نتیجه سعادت کامیاب گرداناد شعر تر این شادی فرحت  
مبارک به بدنیاعت و حرمت مبارک به حسب شور مبلغ لبث پنجر و پیرو چهر قبول سیدست جلال  
رفته بخدمت میر سنند قبول فرمایند فقط و السلام فارسی مضمون مبارک تولد فرزند  
مهربان منیرسان ام محبت از دوسه نخر بردوستی نوید فرزند از جبهه بشکوی دولت آن مهربان  
رسید ابواب انبساط بر دله ساکت شاد نوید طلبان فرحت بر فرحت رود او  
الله تعالی آن نونهال گلشن مراد در باغ دنیا مدام سر سبز و شاد دایم و دو بحر طبعی سعاد



منتظر خرچ کی رہو گئی اگر نہ آئیگا تو خرد سال لڑکی لڑکوں کو نہ مست شرافت میں ہیجہ رنگی اور اپنے  
 نان و نفقہ کے لئے سرکار کی عدالت میں متعائنہ دائر کر دے گی آخر عدالت کا دروازہ کھلا  
 ہے اور حکام انصاف پرست انصاف کرنے کے لئے موجود و فقط زیادہ نیاز ترجمہ اردو  
 صاحب نشان مالک خان سہامت بعد تسلیم و تعظیم کہ در بیہ عداوت دونوں جہان کا  
 عرض یہ ہے کہ نواز شہنشاہ سامی بجواب عریضہ نیاز بارشاد و تلاش زیور گم شدہ کے پہونچا  
 جو کہ خط کی پہونچنے سے اول ہی میں زیور کی تلاش میں مصروف تھی اور اون عورات کو جنہر  
 شبہ زیور کے چرانے کا تھا گھر میں بلا کر عسایون اور اہل محلہ کی امداد سے سخت چشم زانی  
 کی اور انہوں نے خائف ہر اسان ہو کر زیور بجنس خال اندازی میں لے لیا خدا کی عنایت سے  
 وہ سب زیور مل گیا ہے آپ خاطر جمع فرما دیں ترجمہ اردو دو سب دوست  
 دوست میرا پانچو لے پوسٹ اور محبت بہت اشتیاق کے بعد واقع ہو کہ ہندوی تین سو  
 روپیہ بدوکان ہر سہاگل صرف آپ کے نام پہنچی گئی ہے امید کہ روپیہ وصول کر کے  
 پشیمینہ تفصیل ذیل سا ہو کاران لاہور و امرتسر سے خرید کر کے بجوا دیں چار پشیمینہ  
 سفید کنارہ دار دو ایک سو روپیہ کی دو شانہ قرمری رنگ ایک قیمتی ایک سو روپیہ  
 دھوسہ خود رنگ ہوری کنارہ ریشمی دو قیمتی پتہ ہ روپیہ جوڑہ ہا سے تہا اب قیمتی  
 پنجہ روپیہ بھیہ سبب خرید کر ذریعہ ڈاک پارسل بمقام پشاور میر محمد پشیمینہ فروش  
 کی دوکان پر روانہ کریں فقط و السلام ترجمہ اردو وہ ہر بان دوستان کرم  
 فرمائے مخلصان سلامت نوید شادی کی کھدائی اوس سرو آزاد باغ مراد سنگر  
 طبیعت نے دامن دامن پول مراد کے جمع کئے خوشی کا چراغ دل کی محفل میں روشن  
 ہوا اللہ تعالیٰ مبارک کرے اور آئندہ نیتجہ سعادت کا نصیب ہو شمع تہنیں یہ شادی  
 فرحت مبارک ہو + جہان میں عزت و حرمت مبارک ہو + حسب دستور پچیس روپیہ وجہ  
 قبول حاصل رقم کے ہاتھ پہنچے جاتے ہیں قبول فرمائیں فقط و السلام ترجمہ اردو  
 ہر بان نہیض سان ام محبت کسی دوست کی تحریر سے نوید تولد فرزند ارجمند آپ کے دو تھانہ  
 میں پہونچی خوشی کے دروازے دوستوں کو دل پر کھلے خیر خواہوں کو فرحت پر فرحت  
 مال ہوئی اللہ تعالیٰ اوس نوہال گلشن مراد کو دنیا کے باغ میں ہمیشہ سبز و شاداب  
 رکھے اور طبعی عمر تک پہونچا دے قطعہ



هزار شکر که از فیض بر فضل اله به شگفت این گل نوتازه خیرت گذارم. بجایه و دولت اسکندری  
 بود دائم به بعد دانی مانند خضر بر خود دار فارسی **مضمون وفات اهلخانه محبت جانی**  
 دوست جادوانی سلامت هوای زمانه دگرگون و زید عیش و فرحت روستی از دیده عالم  
 پوشیدار باب روزگار و به الای غم مبتلا خویش و یگانه در لوح جان گزایع در ایام نافرجام  
 اطلاع در قوه نامه اهلخانه آن یگانه زمانه مسموع شده خبر خیریت اثر این مصیبت در گوش جان رسید  
 از آنجا که شادی این دنیا و قانی قانی و غم زمانه پایدار پاچار تن برضا و دل بقضای داده بصبر  
 گر ایندوم حرم را بد عالم خیر یاد فرمایند بیت ایل بند ایل درین قانی سرائی \*  
 در جهان هر کس که آید میرود فارسی **مضمون تعزیت پدر کرم فرمائی مخلصان سلامت**  
 از اجتماع خبر واقعه جالگاه پدر عالیقدر آن عالیشان در دوستان در چاه غم و جان محبان  
 مجلس الممبوس گردید حیات بمنزل ممات زندگی بدرجه سکرات رسید چون هر دامن نائل حدود همکاران  
 همین شاه راه در پیش است بجز صبر و شکیبائی چاره ندید و بصبر گراشد شعر ایل صبور باش برافات  
 روزگار و نیکو شود بصبر انجام کار تو ای ایشان هم راه صبر پیش گیرند و مکر بند صبر مستحکم  
 بر میان لبسته بفاطمه درود آن مسافر ملک بقارایا دنا نیند زیاده چه نگارش و دایضا فارسی  
**مضمون تعزیت والد** محب پیر یاد دوست با صفا سلامت - باستماع خبر واقعه  
 جالگاه والد ماجده امیر بان دوستان را آب سرشک از سرگشت آتش غم در مجر سینه ما  
 شعله زان گشت نماند خاک غم بر سر جهانیان پاشید آبروی عیش و عشرت بکلی بر باد گردید و بیانه جا  
 شاد است و نه محل سکونت آبادی بلکه سراسر است شب گذران و سفینه است هر دم روان شعر  
 پیر گردون فرو شب اندر صدگ ماتم است به غم فراوان درد افزون اندر او شادی کم راست  
 اگر چه این ماتم نه آن ماتم است که از دلها فرود اما ببحر حال نظر بر بے ثباتی این مکان نگران  
 هر دم رضای الهی صابر و شاکر بایستد و پس مانده بار ابد لداری و دلجوی تشکین باید داد زیاده  
 چه بر طراز فارسی **لطوف دوست** محبت نشان مودت عنوان زاده محبت محبت نامه  
 مودت شامه لطلب کتاب تفسیر بے لفظ مصنفه فیضی فیاض رسید کیفیت مندرجه مفهوم گردید  
 اگر چه این کتاب نهایت کم یاب است اما عند التلاش معلوم گشت که کتاب به کورنسخه علمی  
 در کتب خانه فقیر محمد الدین صاحب جوایز ابشره حضرت فقیر صاحب حاضر شده التجائے خرید کتاب  
 نمود فرموده که شخصت و پیمیت این کتاب است اگر منظور است بدیند و بگیرد عاریتاً نمیدهم این



ہزار شکر کہ پیش خدا کے بادل سے  
 گھلا ہے پگل نو تازہ غیرت گلزار  
 بجاہ و دولت اسکندری بھی ہر وقت  
 نشان خضر بعمرم سدام بر خور دار

ایضاً اردو و محب جانی دوست جاودانی سلامت زمانہ کی ہوا اور طرح چلی عین عشرت ہوا مفقود  
 ہوئی اہل وزگار غم کی بلا میں مبتلا ہیں خویش و بیگانہ لوحہ جان گزرا ہیں جان گزرا ہیں یعنی  
 اندون اطلاع و قافل خانہ اوس لیگانہ زمانہ کی سنی گئی اور خبر حیرت اثر اس معصیت گئے جان  
 کے کان میں پہنچے جو کہ شادی اس دنیا کی فانی کی فانی اور غم زمانہ ناپائیدار کا پائیدار ہی  
 ناچار تین برضا دل بقضا دیکر صبر کرنا چاہئے اور روح مرحومہ کو بقاتحہ خیر یا دفر وین شجر ایل اس  
 فانی سیر میں دل نہ باندھ جو کہ آیا ہے اس جہان میں وہ گیا ایضاً کرم فرمائے مجھان سلامت  
 استماع خبر واقعہ جائگاہ پدر علی بقدر آن مہربان کی سننے سے دوستوں کو دل جاہ غم اور جان مجلس الم  
 میں محبوس ہوئی حیات بمنزلہ ممات زندگی بدرجہ سکرات پہنچی چونکہ منزل حدوث امکان کے  
 مسافروں کو یہی راستہ درپیش ہے صبر و شکیبائی کے بغیر چارہ نہ دیکھنا چار صبر کیا شجر آقا پر نہ  
 کے ایدل صبور ہو ہو ہو گا اسی سیر نیک سرخجام کام کا آپ ہی اس غم میں صبر کریں مگر صبر کمال  
 کی مکر پر باندہیں و بقاتحہ درد اس مسافر ملک بقا کو یا دفر وین زیادہ کیا لکھا جائے ترجمہ اردو  
 محبت سیر یا دوست با صفا سلامت با استماع خبر واقعہ وفات والدہ ماجدہ آن مہربان  
 دوستوں کو آنسو لکھا پانی سر سے گزرا اور آگ غم کی مجھ سینہ میں شعلہ زن ہوئی زمانہ نے  
 غم کی خاک جہان والوں کے سر پر ڈالی عیش و عشرت کی عزت برباد ہوئی دنیا نہ مقام شادی کا  
 ہے نہ محل آباد یکا بلکہ ایک سہرا ہر شب گزراں اور ایک کشتی ہے ہر دم روان شجر لوحہ تم میں سے  
 یہ پیر گردن مبدوم درد و غم ہمیں بہت ہر فرصت شادی سے کم اگرچہ یہ عالم ایسا نام نہدین  
 ہے کہ اسکا صدمہ دل سے جاتے مگر بھر حال اس مکان بے ثبات کی بی ثباتی پر نظر رکھا ہر دم  
 برضا الہی صابر شا کر رہنا چاہئے اور پس ندون کو دلدار ہی دلجوئی سے تسکین دینا مناسب یاد  
 کیا لکے ترجمہ اردو محبت نشان مودت عنوان ناد محبتہ - محب نامہ مودت شہامہ  
 بطلب کتاب فقیر نے نقطہ پونجا حقیقت معلوم ہوئی اگرچہ یہ کتاب نہایت کمیاب  
 ہے مگر عند التلاش معلوم ہوا کہ وہ نسخہ قلمی فقیر صاحب قمر العین کے کتب خانہ میں  
 موجود ہے اس کو بندہ فقیر صاحب کینچہ متہین حاضر ہوا اور التجا خریدنے کے کتاب کی کی  
 فرمایا کہ کتاب کی قیمت ساٹھ روپیہ مقرر ہے اگر دینی منظور میں تو کتاب لیا و عاریتہ بندہ حاضر



قلمی است که اگر الفاضل صاحب مبلغ شصت و پنج روپیه بفرماید کتاب دید نموده بخیرت فرستاده خواهد شد  
 و السلام فارسی بخیرت طبیب فلاحون جالینوس و دران جناب حکیم صاحب دلفن  
 بعد از آنکه ادب ستانده واضح باد و طبیعت بنده از چند روز بعارضه تپ و زکام بیمارست  
 لهذا قاروره ابلاغ خدمت است بنظر توجه دران معاینه کرده نسخه ادویات عطا فرمائید و برآ  
 غذای روزمره هم ارشاد نمایند که استعمال کرده آید چون سابق هم بایام بیماری بنده آن صاحب  
 حب پستان عطا فرموده بودند با استعمال آن خیلی تحفیض حاصل شده بود اگر حالا هم اجازت دهند  
 با استعمال آن بر دارم که خوب بکوره موجود و تیار اند زیاده بندگی ایضا فارسی فصیلت باب  
 حکمت کتاب جناب حکیم صاحب دام افصال بعد سلام سنت الاسلام واضح ران سامی باد که  
 در موقت باستماع رسید که الفاضل صاحب شکر تبرک و نقره و فولاد و عقیق تیار نموده بخوراک مرصع  
 تپ کهنه و ناقوت عطا میفرمایند و ایشان از خوردن آن فایده کثیر حاصل میکنند چونکه بر خوردار  
 حسام الدین برادرزاده بنده از ششماه بعارضه تپ و سرگرفتارست و از رست خود بهر ار لهذا  
 متضرع ام که از کشته مانده مذکور هر احد که مفید مرض نامبرده باشد عطا فرمایند و طریق خوردن آن  
 نیز از قلم نمایند و از غذای هر روزمره بر سر ضروری نیز مطلع کنند زیاده شوق رقع فارسی بجانب  
 مغل من را صاحب بنایت مایه دوستان دام الطافه بعد ابلاغ تحفه سلام واضح باد که در بنویلا  
 رساله سواران بقایعه جدید موجب حکم عالی که گویمنط پنجاب در لاهور به تجویز و صواب دید و پیش  
 فلام و یک جانی صاحب پیش لاهور تیار میشود بنده بر آن حصول عهده نایب سالداری بکراچیا  
 بخیرت نواب صاحب ممدوح التماس نموده نام نامی در فهرست عهده داران برج کنانیده لهذا  
 مکلف خدمت شریف نام که بقدر مطالعه رفیمه بنده اند و آنه منصوب شده اند که در صورت توقف اندیشه  
 آنست که عهده جلیله مذکور یکدم شخص دیگر نامزد گردد و السلام ایضا بجانب افغان خلایق صاحب  
 عالیجاه رفیع بارگاه دام الطافه بعد گذارش تیار واضح باد که بر بنیر منیر هم نظیر روشن است  
 که بنده از ششماه بر کار و بزرگوار از معاش خویش و گذاره عیال ناچار است و جایدا و منقول که داشت  
 بقمه شکم گردید چونکه آن نهران میدگاه باد و دستان و بلجائے هوا خوانان اند لهذا مکلف خدمت  
 ام که اگر الفاضل صاحب راه مهربانی در رساله مانده خورش اسامی سوار و یا عهده دار باین  
 رسید و از تجویز فرمائید بنده حاضر خدمت شریف گردد و فقط زیاده دعاء  
 ایضا بجانب شیخ صاحب مهربان دوستان بلجائے محبتان سلامت



قلمی ہے کہ اگر آپ ساٹھ روپیہ مجددین کو کتاب خرید کر کے آپکی خدمت میں بھیجے جائے تو ترجمہ  
 اردو فلاحون زمان جالینوس دوران جناب حکیم صاحب دلفظہ بعد از ادب و آداب و ستانہ و فہم  
 ہو کہ طبیعت بندہ کی چند روز سے بعارضہ تپ زکام ہمارے اسلئے قارورہ خدمت میں  
 پہنچا گیا ہے بنظر توجہ ہو ویکہر تجوید و کی فرماوین غذا کیلئے بھی اجازتیں کہ کیا کھایا  
 جائے چونکہ سابق کی بیماری میں آنی جب پستان میں سے کہانی کے لئے تجویر کی تھی اور اسکو  
 استعمال سے خیلے تخفیف حاصل ہوئی تھی اگر اب رشاد ہو تو وہی جبین استعمال کیجائیں کہ وہ  
 جو بآب بھی میسر پاس تیار موجود ہیں ترجمہ اردو فضیلت آب حکمت انتساب جناب  
 حکیم صاحب ام الفضالہ بعد سلام سنت الاسلام واضح رائے عالی ہو کہ ہوقت سنا گیا ہے کہ  
 اپنے کشتہ ابرک و لفرہ و فواد و حقوق تیار کئے ہیں اور مرخصیاں تپ کہنہ و ناوقت کو دیتے ہیں  
 اور وہ انکو کھانے سے بڑے بڑے فائدے حاصل کرتے ہیں چونکہ برجور دار حسام الدین برادر  
 زادہ بندیکا چھ مہینے سے بعارضہ تپ مہرہ گرفتار ہے اور ریت پانی سے نیر اس لئے تظہیر  
 دیتا ہوں کہ اوکشتون میں سو جو کشتہ کہ مفید مرض نامبروہ کا ہو عطا فرمادیں۔ اس کے  
 کہانی کا طریق بھی لکھیں غذائے روزمرہ و پیر ضروری سے ہی اطلاع دین زیادہ شوق  
 ایضاً ترجمہ اردو مرزا صاحب عنایت فرمائے دوستان دام محبتہ بعد ابلاغ تحفہ  
 سلام واضح ہو کہ اسوقت ایک سال بقاعدہ سواران کا محکمہ عالیہ گورنمنٹ پنجاب کے حکم  
 کے بموجب نواب شیخ غلام محبوب بھائی رئیس لاہور بہرتی کرتے ہیں اور بندہ نے آپکے  
 لئے عرض کی ہے کہ عہدہ نائب سال داری برقرار ہو جائیں نواب صاحب نے بھی میری عرض  
 قبول کر لی اس لئے تحریر ہے کہ اس خط کے دیکھتے ہی آپ اطرف کو روانہ ہو جائیں کہ بصورت  
 توقف یہ اندیشہ ہے کہ اس عہدہ جلیلہ پر کوئی اور مقرر ہو جائے فقط والسلام۔  
 ایضاً ترجمہ اردو خالصا صاحب ایجاہ رفیع یا لگاہ دام الطاف بعد گزارش نیاز واضح ہو کہ  
 جناب پر روشن ہے کہ بندہ چہاہ سی بیکار و بیروزگار اپنے روزمرہ گزارہ سے ناچار  
 منقولہ جایدا و جب قدر تھی تمام و کمال فقرہ شکم ہو چکی ہے چونکہ آپ دوستوں کی جائے امیروارہ  
 ہو خواہ ہونے لجا ہیں اس لئے مکلف ہوں کہ اگر آپ مہربانی اپنی ماتحتی سواروں میں کوئی ساری  
 سوار یا عہدہ دار کی میسر ہے تجویر فرمائیں اور مجھ بیکار کو بلب نان پونچائیں تو بندہ  
 خدمت شریف میں حاضر ہو جائے ایضاً ترجمہ اردو شیخ صاحب تہران شان تجائے خبان سلامت



بعد تبلیغ سلام سنت اسلام و اصلاح باد که چون بوقت ترخیص از قصبه بلیا که کتابک الهی و مراد  
تخیر تر جمیع و به خواسته عطا فرموده بودند بنده در راه رسید و بخریدن آن مصرف شد و انقدر که  
در عزمه دو ماه این کار خیر با ختم تمام خواهد رسید بعد از ختم تمام بخیر و چنانچه آن نیز بوقوع  
خواهد آمد شایسته است جمع فرمایند این بار فتمه شود هر یک از این محرم هر روز را با  
عز و وقار در حفظ حقیقی باشند بعد از شتیاق دیدار فرست آثار واضح باد که شکایت نامه  
جناب الله ماجده صاحب شکایت جنگ و جدل بآدمی شما جناب آن مخدومه رسید و وقوع  
ایمضی باعث تخیر و استعجاب گردید و برداشتن عقلندی شما هزار حیف که اینچنین گستاخ شدند  
جناب قبله و کعبه بآدمی پیش آمدند لحاظ این جانب حکم خدا رسول را بر طاق بالانها و اندک اطلاق  
قلبی است که اگر باریک شکایتی از طرف شما والد ماجده یا این جانب خواهد نوشت موجب جرت  
و مفارقت کلی خواهد شد زیاده شوق ایضا فارسی ستوره پرده هفت مجو به حجاب عصمت  
سلامت بعد از شتیاق ملاقات جسمانی که موجب فرحت و رحمت جان واضح باد که خط فرحت  
منظ شما بطایب خرم رسید کوا ایف معلوم گردید حسب التخییر بین روی مبلغ یکصد روپیه بدوکان  
نیرازی مل صراف ستاده شد و مولی خود پنجاه روپیه بگردوی مل لقبال وجه قرضه سابقه داده سید گیرند  
پنجاه روپیه بصرف ضرورت یا خانه صرف کنند اینده عنقریب عند الوصول نخواهند دید دیگر هم فرستاده  
خواهد شد تلی دارند فقط ایضا فتمه عاشق لطیف معشوق یار و نواز همدم و مساز آرام جان  
بیجان توان جسم نالوان ارسته حال ان فقیر و جان جان نثار که در فراق آن لدار چون ماهی بی آب  
بقیصر است چه نوشته آید که از روزی میجو رم و از وصل و درم سخت بخورم شب را بستر اضطراب  
نیرازان بی و تاب بی آرام و بی خواب باندن بصبح بی آرام و در راه بھزاران ناکامی و سختی  
آرامی و بی آبی و بی طعمی بشام میرسانم غرض حالیت که بر کس مساد و شکایتی است که هیچ ندیده  
متخیر اگر اهل آید شوم بے ریخ زین ریخ و بلاه خاک بر این زندگانی تو کجا و من کجا و لهذا  
بدر یعمه این فراق نامه مکلف خدمت ام که براه عاشق لوانی تا دست داد ملاقات جسمانی  
این زخم خورده تیر نهانی را از گوشه خاطر محبت تاثر خود منی نفرمایند و ارقام نمایند که باز  
ناکی دیده نادیده دیدار را بدیدار برآورند فرمود فقط زیاده شوق ایضا لطیف  
عاشق عاشق جان باز سر پا نیاز دایم عشقه است شتیاق نامه رسید کیفیت مندرجه  
منهوم گردید این لفظا هر دم از سوز و گداز عشق و محبت میزنند لغو را گویا عاشق جان با ما



بعد تبلیغ سلام سنت السلام واضح ہو کہ کتاب ثمرہ الفوائد فارسی جو آپ اردو ترجمہ کیلئے بندہ کو  
 پیشا سے رخصت ہونے کی وقت عطا فرمائی تھی لاہور پہنچ کر بندہ نے ترجمہ اوس کا شروع کر دیا ہے  
 النساء اللہ تعالیٰ دو چہینے کے عرصہ میں یہ کام باختم پہنچ جائیگا اور ختم کے بعد اسکے چھاپے کی بھی  
 تجویز کی جائیگی خاطر جمع فرمائیں ایضاً ترجمہ اردو و محرم راز سر پا غرور دار حافظ حقیقی کی حفظ  
 میں ہیں۔ بعد اشتیاق دیدار فرحت آثار واضح ہو کہ شکایت نامہ جناب اللہ صاحبہ کا مہار  
 جنگ جہاں حبس ادبی کی شکایت میں پہنچا دفعہ سہا سبب باعث تحریر و تعجب کا ہوا تمہاری  
 عقلمندی پر ہزار حیف ہے کہ ایسی گستاخ و بے ادب ہو گئے ہو جنہو میرا لحاظ اور خدا و رسول کے  
 حکم کو بر طاق بالا رکھ دیا اور قبلہ و کعبہ کی خدمت میں بڑا دبی کی اسلئے اطلاعاً لکھا جاتا ہے کہ اگر  
 آئندہ پھر شکایت اللہ صاحبہ کی سیکر ملاحظہ میں پہنچائی تو موجب جرح کلی و مفارقت نامہ کا ہو جائیگا  
 اور یہ وقت پھر نکو ہاتھ نہ آئیگا ترجمہ اردو مستورہ پردہ عفت محبوبہ جلد عصمت بعد اشتیاق ملاقات  
 جسمانی کو موجب سلی دل رحمت ہی واضح ہو کہ خط فرحت منظر مہار اپہو چا کو الیف مندرجہ معلوم ہوئی  
 حسب التحریر تمہارے بکھو روپیہ کی ہندوی ہزاری مل صراف کی دوکان پر پہنچی گئی ہے یہ روپیہ لکے  
 بجاہ روپیہ کروڑ مکمل لغال کھ فرضا بقہ دید و اور رسید لیلہ اور بجاہ روپیہ گھر کے ضروری خرچ میں  
 صرف کرد اور ہندوی بھی عنقریب عند الوصول تنخواہ کی پہنچی جائیگی لستلی کہ ہو ترجمہ اردو و یار دلنوا  
 مستحق طناز آرام جان بجان توان دام حسنہ احوال ن شیراز در جان نثار کا جو ترجمہ لکھ فرماؤں میں  
 باہی بڑا کی طرح بفقیرا ہے کیا لکھا جائے کہ جسے دس دس ہون صول سے بھجور ہون سخت بخور ہون  
 تمام رات بخوالی کی بستر پر بجال اضطراب بخواب بیدار و تاب گذر رہتا ہوں بے آرامی ہی سخت گامی  
 ہی رونے سے کام ہے نہ پانی ہے نہ طعام ہے یہ جب شام آتی ہے تو میرے طبیعت گہرائی ہے  
 بچپنی آتی ہے غرض وہ حال ہے جو کسی پر نہ ہو اور کوئی آنکھ نہ دیکھ کر اور کوئی نہ کان نہ سنی مطلع  
 چھوٹ جاؤں غم کے ہاتھوں جو لنگری دم کہیں و خاک ایسی زندگی پر تم کہیں اور ہم کہیں اسلئے  
 یہ محبت نامہ بھجواتا ہوں اور نہایت عاجزی و زبان پر لاتا ہوں کہ جب تک ملاقات جسمانی نہ ہو صلا  
 نصیب ہو مجھ سے ناکارہ و بد آوارہ کو خاطر مجست اثر سے نہ بہلا میں اپنا عاشق زار و غمور فرما میں  
 اور مژدہ پہنچا میں کہ کب تک بدہ نادیدہ و چشم پر از انتظار دیدار نور بارسی نور و نور فقط زبا و شوق  
 ایضاً عاشق جاننا ز سر پا نیاز دام عشقہ اشتیاق نامہ تمہارا پہنچا حقیقت مندرجہ معلوم ہوئی ہے  
 اپنا دلی سوز گداز دکھلایا ہے اور اس کا بیان فرمایا ہے فی الحقیقت وہ سب بڑی خوبی ہوتی ہے کہ تمہاری



یقین نیست که ظاهر شما باطن متفق باشد خدا میداند که در دل شما چه است و بدین معنی که بیشتر  
مردمان زبان را از زبان دراز می کنند و خود را عاشق میدانند و دل مردمان می بیند چون  
وقت امتحان آید ز قلب قلبی برآید اگر شما در دعوی محبت صادق و عشق جاننازی متقن اند  
پس علیحدگی و جدائی برآید حسیست جائیکه من باشم بشیدای مدعی دروغ دم از عشق و محبت  
زدن و بغیر معشوق باغیا در ساختن کار عاشقان نیست تمام شب بزنن خود بهماناری و  
باغیا را از گاری با این همه اختلاط خود را از عشاق بشمارای و اگر همین منطوق است آینه خود را  
از عشاق نشانند و لفظ عشق بر زبان نیارند و نه سرای ناامیدی خواهند یافت تا ابد از دور  
دیدار محروم خواهند ماند فقط تیسر باب بجانب دل اسبابین با پیش خطوط پس  
بجانب سیر نور چشم رحمت جان بخت بگر غلام حیدر طالعمره - بعد اوجیات ترقی عمر و دولت  
و انفع باو که خط حضرت در آله ما جده اینجا نبض خون تنگی خرج رسید موجب تحیر و تعجب دید که با وجود  
موجودگی شما در لاهور حضرت ممدوحه به عسرت و تنگی خرج مبتلا باشند و شما خبر گیران حال ایشان نشوند  
این معنی باعث محرومی سعاد و آیدی اوست لهذا مبلغ بست پیچ و پیه هدست حامل میتمه میسرند  
باید که بخدمت ایشان برسانند و آینه گاهی این چنین غفلت و استاهل بیکار بزنند بلکه هر روز با  
بعضو حضرت ممدوح حاضر شده آگاه باشند که آنجناب نوعی من الالوانع و بامر من الالامور  
نوعی نگذار دوست احتیاج پیش اعدی دراز نکنند تا کید است ایضا فارسی بر خوردار  
کارگاه بخت بیدار طالعمره بعد اوجیات افیات مشهور باو که از روزیکه از لاهور روانه شده در  
دلی رسیده ام از احوال شما خبری ندارم و نه شما خطی درین باب نوشتند ازین سبب نشیبه  
و تفکر و اندیشه حال است باید که بفرمود مطالعه رفیمه نماید از کمای خانه طلاع نمایند و طلاع دهند که  
کتاب گلستان که شما میخواندند با ختم تمام رسیده است یا نه و اگر رسیده است دیگر کدام شروع کرده اند  
نقطه جواب باصواب ام فقط فارسی بجانب برادر خرد را برادر عزیز وافر تمیز طالعمره بعد  
و عا ترقی عمر و صلح باد که ربانی اکثر مردمان اند لاهور بقوی پیوسته که شما در خواندن و نوشتن همین  
کامل پیوست شده تمام روز در لاهور و لعب میکند و مانند سبق گنایزی بالکل معقوف است و منجماد و کتاب فارسی  
یکه را ترک کرده است ثانی بفرار تقاضا و شکال باو میکنند و تحریر مسوده را بکلی از لوح خاطر محو کرده  
اند از استماع اینحال کمال نیرت عاید حال گشت چرا که اینجا نبض همه برادران و فرزندان خود شمارا  
هر شب بار و لایق میدارند استفسار که خانه امید خالی برآمد و یقین برخلاف گمان اندا بجزیر است و چون قبلاً



یقین آتا ہے ہمارا دل کسبانتا ہی دل کا حال خدا ہی جانتا ہے شعر کہی تاکو مانے ہے  
 دلی بایتن خدا ہی جانے ہے کیونکہ بہت سے لوگ بظاہر زبان بانداز زبان دکھاتے ہیں عاشق بن بن  
 آتے ہیں مگر جب امتحان کا وقت آتا ہے کہوٹا بسکا ظاہر ہو جاتا ہے اگر تم محبت کے دعوے میں  
 صادق ہو عاشقی میں عاشق ہو تو مجھ چاہئے کہ جہاں ہم ہوں تم ہو محبت کی مذہب میں بروا ظاہر  
 داری ہو محبت کا دم مارنا اور باطن زن فرزند کے ساتھ میار کرنا ہے جو طے مدعی تمام بات  
 تو اپنی عورت سے ممکن رہے غیروں کی ساتھ تیرا پیار ہے ناحق ہمارا عاشق کہلاتا ہے مومنہ سیدتی  
 وسمہ لگاتا ہے آئندہ اگر غیر کا تصور دل سے نہ اٹھاؤ گے وصل کی دولت نہ پاؤ گے محروم ہو جاؤ  
 ترجمہ اردو نور چشم رحمت جان بخت جگر غلام حیدر طاہرہ اعرہ ادعیات ترقی عمر و دولت کے بعد  
 واضح ہو کہ خط حضرت الدہ ماجدہ انجانب کا بمضمون تنگی خراج پہنچا موجب کمال تحیر و تعجب  
 کا ہوا کہ باوجود موجودگی تمہاری لاہور میں حضرت محدوہ خراج سے تنگ ہیں اور تم خبر گیر انکی  
 حال کے نہ ہوئے مجھ بات باعث محرومی سعادت ابدی کا ہے اسلئے پچیس ویسہ حال سے قوت کے  
 ہاتھ پیچھے جاتے ہیں چاہئے کہ انکی خدمت میں پہنچا دو اور آئندہ کبھی ایسے غافل کا ہل نہ ہو  
 بلکہ مجھ چاہئے کہ تم ہر روز بے ناغہ انکی خدمت میں حاضر ہو کر خبر لکھا کر دو کہ کسی طرح تنگ نہ بن  
 اور احتیاج کا ہاتھ کسی کے آگے دراز نہ کریں تاکہ یہ ترجمہ اردو بر خوردار کامگار بخت بیدار  
 طاہرہ بہت بہت دعا کے بعد واضح ہو کہ جس وز سے بندہ لاہور سے روانہ ہو کر دہلی پہنچا ہے  
 تمہارا کمال سے خبر نہیں رکھتا اور تم نے کوئی خط اس باب میں نہیں لکھا ہو سٹی فکر و اندیشہ دنیا گیر حال  
 ہے چاہئے کہ اس خط کے دیکھتی ہی گھر کی حقیقت سے اطلاع دو اور لکھو کہ کتاب گلستان جو نیم ٹرین ہو تھے  
 ابھی ختم ہوئی ہے یا نہیں اور اگر ہوئی ہے اور کوئی کتاب تہذیب شروع کی ہے منتظر جواب با صواب  
 کا ہوں ترجمہ اردو برادر عزیز وافر تمیز طو لعرہ بعد دعائے ترقی عمر واضح ہو کہ لاہور کے آنے والوں  
 اکثر لوگوں کی زبانی معلوم ہوا کہ تم لکھنے پڑھنے میں بہہ تن کا ہل درست ہو گئے ہو تمام  
 دن کسل کو دین مصروف رہتے ہو سبق انگریزی بالکل چھوڑ دیا ہے اور فارسی کی دو کتابوں  
 میں سے ایک کا پڑھنا تو بالکل چھوڑ دیا ہے اور دوسرے کا سبق بہر وقت یاد کرتے ہو سو وہ  
 کا لکھنا بالکل لوح دل سے محو کر دیا ہے یہ حسب سندر کمال حیرت ہوئی کیونکہ میں تم کو اپنے  
 بہاؤں و فرزندوں سے زیادہ تر ہوشیار اور لائق جانتا تھا انیسویں کہ امید کا گھر خالی نکلا  
 اور یقین گمان کے برخلاف اس لئے لکھا جاتا ہے کہ اس خط کے پہنچتے ہی



مع بلند جان خدنگار راسی انصوب شد که این جانب خود بتعلیم الغریز خواهد پرداخت فقط الفی فارسی  
 برادر بجان برابر غلام اکبر طالعمره امروز بگوشش حق نبوش حضرت الدما جدر سید که تمام روز  
 بهو و لعب بگذرانند و توجه به سبق نمی کنند کتاب بار دو فارسی و انگریزی که سه بار خریده بشمار داده  
 چاک کردند و از شوخی و تمسخر خود جناب الله صاحب سائنگ چار می دارند لهذا حسب الارشاد  
 قبله گاهی صاحبان غریز تحریر است که اگر خوبی خویش و خدامندی والدین منظور است و تعلیم علم  
 از دل جان هر گرم و شون باشد که در حال لیاقت همه خویش و بیگانه از شما خوشنود و در صورت دیگر نالایی  
 او بدنامی شماست فقط بحجاب این رفقه جلد تر مسرور نمایند فارسی بجانب همیشه خورد  
 همیشه غریزه نور چشم دل جان دام ستر با بعد از عبادت ترقی عصمت و عصمت مشهود باد که امروز  
 بخانه بنده دختر تولد شد و خبر گیر بواج شما درین وطن بیگانه بجز بنده کسی نیست و برای  
 چنین موقوعه موجودگی عورات پر ضرر لهذا آبان نور چشمی غریزی فطری است اگر شمارا از کارخانه  
 خویش فراغت باشد با جازت صاحب خانه خود روانه این صوب شوند و تا چهل روز تکلیف خود را  
 دارند و اگر در آمدن شما تا مایه و توقف باشد بر خور دار اکبری بیگم دختر کلان خود را ضرور  
 بالضرور بفرستند فقط ایضا فارسی همیشه غریزه عقیقه معصومه سلمها مبلغ بست  
 پخرو پیه تقریب عیدی روز مبارک عید فطر است حال قیمه فرستاده شده اند بگیرند  
 و رسید بر لگاری کتاب نجات المومنین هم براسی شما بخط خوشخط عربی از غم بزرگوار شیخ محمد یا  
 نویسانیده ام بعد ختام خواهم فرستاد خاطر جمع دارند باید که تلاوت قرآن مجید را حرز جان پندارند  
 گاهی ناغہ نکنند و درین کار که موجب بهبود و داری است هرگز تساهل و تکاسل نکار بزنند و بر خور دار  
 نور علی که هر کاتب سالدار صاحب کهنه رفته بود بحیرت تمام و این رساله آمده است عنقریب  
 خرج خواهد فرستاد فقط فارسی بجانب دختر بر خور دار لای نور چشمی راحت جانی بحامیت  
 اینزدی باشد خط بر خور دار محمد یار مصنون نوید ختم قرآن غریزه رسید موجب فرحت و خورسندی  
 گردید و مبلغ یکصد روپیه نقد بذریعه مندی فرستاده شد باید که مبلغ بست یکروپیه نقد و یک تان  
 خاصه و یک تان لطف و یک دستار و یک جوڑه چادر کشیمه سبز رنگ بشکرانه حصول این نعمت  
 عظمی بخیرت حافظ محمد شکور اوستاد خود مشکش کنند و بجز روپیه را شیرینی خرید نموده در برادری  
 تقسیم نمایند و بخافظ صاحب عن کنند که شگون مبارک شادی آیین ختم قرآن بماه عید سعید میل  
 خواهد آمد در آن وقت هم خلعت اوستادی بخیرت گذرا بنده خواهد شد جمع دارند فارسی



مع بلند خان خدمتگار اس طرف کو روانہ ہو جاؤ کہ میں خود تمہاری لکھنے پر سنی میں سرگرم ہوں گا فقط ترجمہ  
 اردو برادر بھائی برابر مفتی غلام اکبر سلا آج کے روز قبل گاہی صاحب نے سنا ہے کہ تمام دن تم  
 کھیل کود میں گزارتے ہو سبق کی طرف توجہ نہیں کرتے اردو اور فارسی اور انگریزی کتابیں جو بین میں  
 مرتبہ خرید کر تمکو دینگے میں تمہیں تمام ہمارا ڈالیں میں اپنی شوخی و تند خوئی سے والدہ صاحبہ کو تنگ کہتی  
 اسلئے حسب الارشاد والد بزرگوار کے لکھا جاتا ہے کہ اگر تمکو اپنی خوبی و مہر و دی منظور ہے تو لکھو  
 پڑھنے میں سرگرم رہو کہ خوش بیگانہ کو لائق جان کر تم سے بھول ہوں اور اگر نالائق رہ جاؤ گو تمہاری  
 بدنامی ہوگی تمام عمر حسرت و افلاس میں گرفتار رہو گے بلکہ ہمارا خاندان بدنام ہو جائیگا انتظار جواب اس رقعہ  
 کا درپیش ہے فقط ترجمہ اردو ہمیشہ عزیزہ نور چشم دل و جان دام سترہ بعد دعا و ترقی نصرت  
 و عفت کی واضح ہو کہ آجکی تاریخ میرے گھر میں لڑکی پیدا ہوئی ہے اور خبر گیر بہا و ج تمہاری  
 کا اس بیگانہ وطن میں سوائے بندہ کے کوئی نہیں ہے اور ایسے وقت میں عورات  
 کا موجود رہنا اسکے پاس ضرور تر ہے اسلئے لکھا جاتا ہے کہ اگر تمکو اپنے گھر کے کاروبار سے  
 فراغت ہو تو اپنے خاوند سے اجازت لیکر ادھر کو روانہ ہو جاؤ اور چالیس روز تک تکلیف اپنی اور پرگوارا  
 کرو اور اگر تمہارے لئے میں توقف ہو تو بر خورداری اگر بیگم کو ضرور بھیجیں فقط ترجمہ اردو  
 ہمیشہ عزیزہ و عقیقہ معصومہ دام عصمت ہا چیس یہ تقریب یوم مبارک عید فطر تمکو بطور عیدی  
 حالِ قیمہ کے ماتہ بھیج گئے ہیں اس کیلئے رسید لکھ چکا کتاب نجات المؤمنین بھی میں نے  
 تمہاری پڑھنے کے لئے غم بزرگوار شیخ محمد یار صاحب کے قلم سے لکھوائی ہے جب ختم ہوگی تمہاری  
 پاس بھیجی جائیگی خاطر جمع رکھو اور بچاؤ کہ قرآن شریف کی تلاوت میں ہر وقت مصروف رہو اسکو  
 اپنا فرض جان سمجھو کسی ناغہ نہ کرو اور ایسے کام میں موجب بہود و سود و نون جہاں کا ہے  
 کبھی شامل و تکاسل روانہ نہ کرو اور بر خورداری اور علی کہ رسالہ ار صاحب کے ساتھ لکھنو گیا ہوا تھا  
 بخیرت واپس آگیا ہے عنقریب خرچ بھی بھیجے گا ترجمہ اردو بر خورداری نور بھی راحت جانی دام  
 سترہ بر خورداری محمد یار بھٹون نوید ختم قرآن اس عزیز کے پونچا بھت خوشی ہوئی اسلئے لکھو روپیہ  
 نقد ہر پچہ ہندی بھیجا گیا ہے چاہیکہ ایس روپیہ نقد اور ایک تہان خاصہ اور ایک لٹھ کا اور ایک  
 بکری اور ایک جوڑہ چادر پشیمین سبز رنگ حافظ محمد شکر صاحب پڑاؤتہ دکنی شہین پشیمین  
 کرد اور خورد پیہ کی شیرینی خرید کر ہر دو روپیہ تقسیم کرو اور حافظ صاحب کچھ متیں عرض کرو کہ نام عید سعید  
 میں شگون مبارک باد آئین ختم قرآن تمہیں آئینا تو استاد کا خلعت اور پیش ہو گا ترجمہ اردو



سبق آموز علوم همه دانی میان محمد رضا فی ظالمه بعد ادعیات ترقی علم و هنر واضح باد که کتاب  
 کرامت مآب گلستانه کرامت نظم و نشر مصنفه مفتی معنی پرور غلام مسرور شاعر لاهوری در بیاض لیقده  
 غلام صفدر بمطالعہ بجانب رسید فایده بخشید فی الحقیقت کتابیست عجیب و نسیجه اهمیت  
 غریب که تا حال ثانی آن باحوال حضرت غوثیه بمطالعہ مانگد شسته است چونکه نقل برداشتن آن از  
 ضرورت است لهذا کتاب مذکور هم دست حامل رقمیه نزد شما میرسد لازم که بهمه تن مصرف این کتاب  
 شده نقل بردارند و اصل و نقل هر دو واپس نزد ما برسانند تا کید مزید دانست این کتاب  
 فارسی لیافت آثار محمد نجیب طالی عمره بعد ادعیات و افیات واضح باد که شما از عرصه  
 سه روز از مدرسه غیر حاضر اند کدام عرضی شما نیز با ظهار سبب غیر حاضری و عذر معقول بملاحظه  
 نرسیده و صاف معلوم میشود که شما بے اجازت ما در ویدر و ظهور عذر معقول از مدرسه  
 غیر حاضر شده بیهوشغول اند از تعلیم علم دل برداشته اند لهذا اقلیمیست که از ماضی نام  
 شده جلد تر حاضر شوند و عذرات غیر حاضری بیان کنند اگر اراده و اگر اراده والدین شما  
 این است که شما بے علم و محروم السعادت زندگانی کنید اختیار باقی است حاضر در سه شده بسته  
 کتب خود را بخانه برند و نام خود را از رجیستر مدرسه استخراج کنند فقط فارسی بجانب نوکر محمد  
 الخدیرت لایق العیالیت سلمه پید تو جهات افرادان واضح باد که عرصه سه ماه رو با نقضا آورده که شما  
 رخصت دو ماه حاصل نموده بتقریب شادی روانه خانه خود شده اند تا حال با وجود یک ماه بیاد  
 از ایام مهروده گذشته است بکار خود حاضر نشده اند لازم که فی الفور حاضر شوند توقف و تساهل  
 بکار نوزند اگر تا یک هفته دیگر حاضری شما بعمل نخواهد آمد و از نوکری بر طرف خواهند شد خبر شرط دانند  
 بلکه بهتر آنست که مردمان خانه خود را در اینجا همراه آرند که بار دیگر حذشته آمد و رفت در دل شما  
 نماید فقط فارسی بجانب هر یک را سح الا اعتقاد میان محمد مراد در یاد آلهی باشند بعد دعا  
 ترقی ذوق و شوق واضح باد که اشتیاق نامه بطلب شجره طیبه رسید موجب حال فرحت و شادی  
 گردید حسب التحریر شجره مبارک نقل کرده فرستاده شد خواهد رسید لازم که هر روز علی الصبح بعد  
 فراغ وظائف روزمره بخوانند این موانع است نمایه که موجب حصول سعادت و آسایش بلکه در طریق  
 عالییه حیشیه سالک باید که اول از همه او کار و او را و شجره عالییه بخوانند که قد اسم مد و نامه از پیران عظام  
 سالک میرزا السلام فارسی تمسک فی صمد زرقه مست که جمال الدین لد جمال الدین قلم کنبو  
 ساکن که هوام ورنیولا منقر سبلخ پنجاه روپیه که نصف آن بستم پنجه پیچید و از لاله گرد و یار میل



سبق آموز علوم ہمدانی میان محمد رضا فی زاد علم و قدرہ مابعد و عیا ترقی علم و ہنر واضح ہو کہ کتاب  
 کرامت تاب گلہ سترہ کرامت نظم و نثر مصنف مفتی معنی پرورد غلام سرور شاہ لاہور محبت  
 عالیقدر غلام صفدر کے ذریعہ سے سیکر مطالعہ میں پہنچی اسکو دیکھ کر میں غنائت محفوظ نظر  
 فی الحقیقت عجیب کتاب و غریب نسخہ ہے آج تک اسکا ثانی کوئی نسخہ نہیں حضرت غوث الاعظم  
 کے سال میں نہیں دیکھا تھا جو نقل کرنا اسکا پر ضرور ہے اسلئے اصل کتاب حال رفعت کے ہاتھ ہمارے  
 پاس پہنچا ہوں چاہئے کہ بہت جلد اسکو نقل کر لو اور بعد نقل کے اصل نقل سیکر پاس  
 بھیج دو تاکہ یہ نسخہ چھپا رو و بر خوردار لیاقت شعار محمد سخیار طالعمرہ بہت بہت دعا کی  
 بعد واضح ہو کہ تم تین روز کے عرصہ سے غیر حاضر ہو کوئی عرضی بھی تمہاری باطن ہمارے سبب غیر  
 حاضر کی بلا خط سی نہیں گذری اور صاف معلوم ہوا کہ تم بوجہ اجازت الدین کو مدرسہ سے غیر حاضر  
 کیل میں پھر وہ تعلیم کی طرف سے تم دل برداشتہ ہو اسلئے تحریر کی کہ ماضی سے نادیم ہو کہ جلد  
 تر حاضر ہو اور عذرات غیر حاضری کو پیش کر دو اور اگر ارادہ تمہارا والدین کا یہ ہو کہ تم جیل اور محروم  
 محض رہو تو اختیار ہی مدرسہ میں حاضر ہو کر اپنی کتابوں کا بستہ گہر لیاؤ اور نام حشر کے خالی  
 خارج کر دو و محمد الخدمت لائق العنایت سلامت توجہ کے بعد واضح ہو کہ تین مہینے  
 کا عرصہ گزر چکا ہے کہ تم وہیں کی خدمت لیکر بضرورت اپنی شادی کو گھر کو گئی تھی آج تک ایک مہینہ خدمت  
 زیادہ گزر چکا ہے تم اپنی کام پر حاضر نہیں ہو چاہئے کہ فی الفور حاضر ہو جاؤ و اگر ایک مہینہ تک ر  
 تم حاضر ہو تو نوکری سے برطرف کی جاؤ گی جو شرط ہے بلکہ بہتر یہ ہے کہ تم اپنے گھر کی لوگوں کو بھی  
 اپنے ہمراہ لیتی آؤ کہ بار دیگر تمکو پھر پھر کی ایک اندیشہ دل میں نہ رہے و و اسخ الاعتقاد میان  
 محمد مراد خوش رہو بعد و عیا ترقی ذوق و شوق کے واضح ہو کہ شتیاق نامہ تمہارا بطلس شجرہ  
 شریفہ کی پہنچا کمال خوشی ہوئی سبباً تحریر تمہاری شجرہ مبارک نقل کر کے بھیجا گیا ہے جو چنگی لازم کہ  
 ہر روز علی الصبح وظائف اور روزمرہ و فراغت ہو کر اسکو پڑھا کر و جو جیل وصول سعادہ دارین کی  
 بلکہ سلسلہ عالیہ چشتیہ میں توجہ مولیٰ کی ذکر وظائف سے پہلے شجرہ عالیہ پڑھا جاتا ہے کہ اس صورت میں مدد  
 نامہ سران غلام سیو چینی ہو چوہا باب تحریرات متفرقات کو ذکر میں جو پانچ قسم پر مشتمل ہے  
 اول قرآن مجید یعنی تسکات درہن نامہ بیضا مہ غیرہ و دوم پروا نجات وغیرہ سو علم اخصا  
 چھارم روحانیہ و پنجم عنایات قسم اول قرآن مجید و دوم چھارم و سوم جمال الدین بن کمال الدین قسم  
 کتبہ ہمدانی و الا لا ہو کا ہوں اسنو منقرتہ مبلغ سیو چینی و پنجم صلی علیہ وسلم و ششم ہمدانی و ہفتم



اقرار آنکه تا دوازده کور شست آن ماهواری بحساب فیصدی یکروپیه سود دادا خواهم نمود هیچ عذر حیل  
 نخواهم کرد لهذا این چند کلمه بطریق متمسک نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد تحریر بتایخ فلان  
 فارسی متمسک بالافتتاح منک کتمان ولد سیمان قوم راجپوت سکندریز آبادام ریوقت  
 اقرار می نمایم و نوشته می دهم که آنکه از عرصه دو سال مبلغ بستم و پنجره و پیه نقد از آن ملک لادر خان بد  
 منمقر واجب الادا بودند حال در باب آدا آن سبیل دادی بالافتتاح بدین وجه نموده شد که مبلغ ده  
 روپیه در ماه کتک سند حال ده روپیه در ماه بچاکن سند حال و پنجره و پیه ده ماه سلوک محنت ادا  
 کرده خواهد شد اگر ازین هر سه افتتاح مستطول ادا نکرد و کل مبلغ یکشت ادا نخواهم نمود هیچ عذر حیل  
 در میان نخواهم آورد لهذا این چند کلمه بطریق متمسک بالافتتاح نوشته داده شد که ثانی الحال سند  
 گردد و تحریر بتایخ فلان سند فلان فارسی امانت نامه منک محمد امین والد امین الدین قوم  
 قریشی ساکن لاهور ام درینو لازیور حلقه بنی طلالی درنی یک تولد و یازیب نقرنی و درنی چاه روپیه  
 امانت خان جمعدار بضرورت سفر پیشاوردن من امانت داشته بصفر میرد و لهذا اقرار می نمایم و  
 نوشته می دهم که زیور مذکور از آن نامبرده نزد من امانت خواهد ماند هرگاه نامبرده واپس خواهد آمد  
 بلا عذر واپس خواهم نمود و در امانت نامبرده هیچ نصرت و خیانت روا نخواهم داشت لهذا این چند  
 کلمه بطریق امانت نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند گردد و تحریر بتایخ فلان فارسی وصیت  
 نامه منک غلام علی ولد عبد البنی قوم شیخ سکندریز پور ام چونکه هر یک انسان دهر و بجان از  
 سپردن جان بجان آفرین ناگزیر نیست و شاهرا هرگز براغمی هر یک از افراد عدم در پیش لند انمقر  
 در حین حیات و قیام هوش و ثبات حواس غم خویش اقرار می نمایم و وصیت میکنم که بعد وفات من  
 هر قدر جایاد منقول و غیر منقول که متروک منمقر باقی ماند از مالیت آن اول قرصه من که تکمیل آن بر فرد  
 علیمه مندرج است دار ثانی من ادا نمایند و بعد از آن اگر قرصه هر قدر که باقی ماند نصف حصه از آن بنام  
 خانقاه حضرت مولانا شاه ابوالمعالی که بنده مرید و خادم خانده این باری شاست وقف نمایند  
 و نصف باقی مانده بموجب حصص شرعی هر دو پسر دختر من باهم تقسیم کنند ازین که من معرره در حین حیات  
 وصیت بدن تحریر کرده است احدی از در ثانی من انحراف نکند لهذا این چند کلمه بطریق وصیت نامه  
 شرعی نوشته دادم که ثانی الحال سند گردد و عند الحاجات بکار آید فارسی همه نامه منک  
 بخشش علی ولد کرم علی قوم سید ساکن لاهور ام در حالت قیام عقل و ثبات هوش اقرار می نمایم  
 و نوشته می دهم که چون شیخ کرم بخش دست پرورده خادم قدیم پدر بنوگوار این جانب است تمام عمر



اس اقرار پر کہ جب تک روپیہ ادا نہ ہوا آٹھ آنے ماہواری سود بحساب ایک روپیہ سیکڑہ ادا کرتا ہوں گا  
کچھ عذر و حیلہ نہ کروں گا اس لئے مجھ چند کلمہ تمسک کے لکھ دیا جو سند رہی تحریر بتا رہے فلاں  
سنہ فلاں ترجمہ اردو و منکر کمان ولد سمان قوم راجپوت ساکن وزیر آباد کا ہوں اقرار کرتا  
ہوں اور لکھ دیتا ہوں کہ جو ذمہ میرے عرصہ دو سال سے چھپس روپیہ نقد ملک دلاور خان  
کے قرض دینے تھے اوسکے ادا سے کوئی اس طرح قسطنین مقرر کیں ہیں کہ دس روپیہ کتک  
سنہ حال اور دس روپیہ ماہ بچا گن سنہ حال اور پانچ روپیہ ماہ ساون سمیت ادا کو ادا کئے جائیں گے  
اور اگر تینوں قسطنوں سے بھلی فطرت بھی ادا نہ ہوگی تو کل روپیہ یکمشت ادا کئے جائیں گے سمین کچھ  
عذر و حیلہ نہ ہوگا اسلئے مجھ چند کلمہ بطریق تمسک بافتا لکھ دیا گیا جو ہند ہو تحریر بتا رہے فلاں  
سنہ فلاں ترجمہ اردو و جوین محمد امین ولد امین الدین قوم قریشی رہنے والا لاہور کا ہوں  
اس وقت زیور حلقہ مینی طلائی وزنی ایک تولہ اور پانزہ میب تقریبی وزنی پچاس روپیہ امانت خان  
جمہدار نے بصورت سفر لیا اور کے مسیکر پاس امانت رکھی اور سفر کو جاتا ہی اس لئے میں اقرار  
کرتا ہوں اور لکھ دیتا ہوں کہ وہ زیور نامبرہ کامسک پاس امانت رہے گا جب وہ واپس آئے گا۔  
بجنس اسکی حوالہ کروں گا اوسکی امانت میں کسی طرح کی خیانت و تصرف جائز نہ رہے گا اسلئے مجھ چند کلمہ  
بطریق امانت نامہ کے لکھ دیا کہ سند ہو و تحریر بتا رہے فلاں سنہ فلاں ترجمہ اردو  
میں غلام علی ولد عبد البنی سکندر نور پور قوم شیخ ہوں جو کہ ہر ایک انسان و ذبیحان کو مرنا و پیش  
اور ہر ایک مسافر راہ عدم کو یہ سفر ضرور ہے اسلئے منہمق اپنی حین حیات اور جو اس منہمق کے ثبات  
و قیام میں اقرار کرتا ہے اور لکھ دیتا ہے کہ بعد مسیکر وفات کی جس قدر جائیداد منقولہ و غیر منقولہ  
میں باقی رہے اوسمیں سے اول مسیکر وارث میرا قرضہ جسکی تفصیل علیحدہ نوڈ پر درج کی گئی  
ہے ادا کریں پھر جو باقی رہے اوسمیں سے نصف بنام خالفتاہ حضرت شاہ ابوالمعانی  
کہ زندہ مرید و خادم اُنکے سلسلہ کا ہے وقف کر دیں اور نصف باقی ماندہ مسیکر دونوں  
بیٹے اور ایک لڑکی اُس میں تقسیم کر لیں اور اس وصیت سے کہ میں نے اپنی حیات و حیات  
وصیت بدن میں لکھی ہے کوئی تجاوز نہ کرے اس لئے مجھ چند کلمہ بطریق وصیت نامہ  
کے لکھا گیا کہ بار دیگر سند ہو تحریر بتا رہے فلاں سنہ فلاں ترجمہ اردو میں بخشش علی  
ولد کرم علی رہنے والا لاہور کا ہوں قیام عقل و ثبات ہوش کی حالت میں اقرار کرتا ہوں اور لکھ  
دیتا ہوں کہ جب شیخ کرم بخش و مسک پروردہ خادم قدیم مسیکر والد بزرگوار کا اور مسیکر والد بزرگوار کا



از دس عقیقت دل و اعتقاد باطنی در خدمت مایه سر برده دقیقه از قالیق خدمت فرد گذاشته است  
 لهذا منقر بجل جایداد منقول و غیر منقوله محلو که خود جایداد مفصله ذیل بنامبره همه کرده ملکیت آن است  
 بر دار گردید و حین حیات خود موی الیه را بر جایداد موی بوقالیق منصرف گردانید حالاً ایجاب  
 در حین حیات و دار ثانی را بخدمت من نسبت جایداد موی مذکور هیچ و کوچکی نیست نخواهد بود

منقول

غیر منقول

دیگه کلان می	دیگه خورد چارپائی بار حیات پوشیده فی	خوئی عمارت خام	ارضی زرعی اقمه	چا پنجه و اقمه
وزنی ۱۲ تاره	مفید وزنی ۲ تاره	عدد ۸۸ جوړه	واقع نور پور قمتی	نور پور متصل یکیکه یک
یک	یک	یک	یک	یک

لذا این چند کلمه بطریق هینامه صحیح شرعی نوشته داده که سند باشد تحریر بتاریخ فلان سنه فلان  
 فارسی قباله جایداد غیر منقوله منکر عزیز الدین ولد امین الدین قریشی ساکن لاهور ام  
 چونکه عند التقسیم جایداد غیر منقوله یک منزل خوئی پنجه واقع امرتسر من مقر و خوئی ثانی پنجه  
 واقع لاهور به برادر عزیز عظیم الدین رسید و بود حالاً به سبب سکونت برادر مذکور امرتسر  
 خوئی امرتسر که حصه من مقر رسید بود و حواله برادر مذکور نمود و خوئی لاهور مبادل آن بقبضه  
 خود آورد و این مبادله بیاعتنا آنکه قیمت هر دو مکان که عند التقسیم مساوی است برضامندی  
 فریقین بوقوع آمده هر دو فریقین بر مکانات تبدیل شده و قابضین رشتن شدت آئینده  
 با هم هیچ دعوی و خصومتی نماند لهذا اینچند کلمه بطریق مبادله نامه صحیح و شرعی نوشته شد  
 که ثانی الحال سند گردد و عند الحاجات بکار آید تحریر بتاریخ فلان سنه فلان فارسی  
 تقسیم نامه مایه نیکه خد بخش و محمد بخش و علی بخش برادران حقیقی پسران حافظ الهی بخش مرحوم  
 ایکم چونکه بکده وفات پدر بزرگوار جایداد مشرک و الد مرحوم غیر منقسم بود با هم تقسیم کردن آن  
 واجب لهذا ما هر سه برادران رو برو اهل برادری برضامندی خود تقسیم جایداد منقول  
 و غیر منقوله پدری بدین طور کردیم که خوئی واقع لاهور داخل سکونت والد مرحوم حصه خد بخش احد  
 المقر و خوئی ثانی واقع موضع سرننگ مع طویل حصه محمد بخش مقر ثانی و ارضی زرعی بارانی پنج  
 گانه و پنج کوه پنجه واقع موضع سنده حصه علی بخش مقر ثالث مقر گردید جایداد منقول  
 که مشرک والد مرحوم بود آنهم حصه سادی تقسیم نموده با هم فیصله و تصعیه نامه بوقوع آمده  
 هر یک حصه دار بر حصه خود قابض و مستقر شد بار دیگر امری را بابت این جایداد دیگر



اپنے ولی اعتقاد سی ہماری خدمت میں حاضر ہوا اور کوئی دقیقہ و قیاس خدمت کینہیں چھوڑا اسلئے  
منقر نے اپنی کل جائیداد مملوکہ سے جائیداد مفصلہ ذیل منقولہ غیر منقولہ اسکو ہیہ کر دی ہے اور  
اسکی ملکیت سی دست بردار ہوا بلکہ اپنی حین و حیات میں جائیداد موہوبہ ہر اسکا قبضہ کرادیا  
انیدہ مجکو اپنی زندگی میں اور سکر وارثوں کو میری وفات کے بعد اس جائیداد کی نسبت کچھ دعویٰ نہ ہوگا  
تفصیل جائیداد موہوبہ

منقولہ	غیر منقولہ	دیگر خورد سی	چار پائی پارچات پوشیدنی	حویلی خاک واقع توڑا ارضی ملعی	چاہ پختہ واقع
وزنی ۱۲ تار	وزنی ۱۲ تار ۴ عدد	۴۸ جوڑے	قیمتی مار	نور پور متصل تکیہ	
یک	یک	یک	یک	یک	یک

اس لئے مجھ چند کلمہ بطریق ہیہ نامہ کے لکھے گئے کہ سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ دو  
منکر عزیر الدین ولد امین الدین قوم قریشی ساکن لاہور کاہون جو کہ عند التقسیم جائیداد غیر منقولہ  
پیری کی ایک منزل حویلی پختہ واقع امرتسر میں حصہ میں اور دو سکر حویلی واقع لاہور برادر  
عزیر عظیم الدین کے حصہ میں آئی تھی اور فریقین اپنی حصص منقسم ہر قابض متصرف تھے اب  
بسبب اسکی کہ سکونت برادر مذکور کی امرتسر میں ہی اپنی حویلی واقع امرتسر میں اپنے بھائی کو دیدی  
اور اسکی بد لے میں حویلی واقع لاہور جو اسکے حصہ میں آئی تھی میں نے لی اور بیاعت اسکی کہ  
قیمت دونوں حویلیوں کی برابر تھی یہ تبادلہ رضامندی فریقین عمل میں آیا اور ہم دونوں  
مکانات تبدیل شدہ ہر قابض و متصرف ہو گئے انیدہ باہم کچھ دعویٰ و خصومت باقی نہ رہی اسلئے  
یہ چند کلمہ بطریق میادولہ نامہ لکھا گیا کہ سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ دو جو کہ خدش  
محمد بخش و علی بخش تینوں حقیقی بھائی حافظ الہی بخش مرحوم کو بیٹے ہیں چونکہ اوہ مرحوم لی وفات  
کے بعد کل جائیداد منورہ اسکی غیر منقسم تھی اور تقسیم ہونا ہم تینوں حقداروں وارثوں میں واجب الہی ہو  
روبر د اہل برادری اپنی رضامندی سے اس جائیداد کی تقسیم ہر طرح کی کہ حویلی پختہ واقع لاہور خاص مد کو نہ والہ  
مرحوم کی خد بخش احد المقر کے حصہ میں اور حویلی پختہ واقع موضع مرنگ سبھ طویلا پختہ محمد بخش مقرر  
ثانی کی حصہ میں اور زمین بارانی زرعی پانچ گھانویں ایک منزل کوہ پختہ واقع موضع ساندہ تیسرے مقرر  
علی بخش کے حصہ میں آئی اسکی بغیر اور جائیداد منقولہ جو مشترکہ برقی تھی وہ بھی منقسم ہر حصہ میں کر لی  
باہم فیصلہ اور تصفیہ نامہ ہو گیا ہر ایک حصہ دار نے اپنی حصوں پر قبضہ کر لیا انیدہ کسی کسی ہر طرح کا



دعوی و حضومتی باقی نمانده لهذا این چند کلمه بطریق تقسیم نامه صحیح شرعی نوشته دادیم که ثانی  
 الحال سند گردد و عند الحاجة بکار آید تحریر بتاریخ سنه فلان فارسی عهد نامه منک  
 نجیب الله ولد لغیم الله قوم لکے زی ساکن لاہور ام درین وقت بحضور حضرت عالی درجت شیخ محمد  
 معصوم قادری که پیرو مرشد و قبله و کعبه بنده اند بصدرق دل باطن عهد میکنند و اقرارینمایند  
 کہ بمنجملہ کل رقم آمدنی منافع تجارت و ہیکہ کہ سالوار بہ منمقر حاصل خواهد شد یا زوہم حصہ  
 آن نذر خدا و نیاز پیران عظام ہر سال بروز عرس شریف حضرت خواجہ شیخ مقیم  
 محکم الدین قدس سرہ و غسل خزانہ خالفتاہ عالیجاہ خواهد نمود و بیچگونہ ازین عهد و شرط  
 و تجاوز روا نخواهد داشت بلکہ بحین حیات خویش بہ اولاد وراثتے خود ہم وصیت و نصیحت  
 خواهد کرد کہ برین عهد موثقتہ کہ بنده بحضور محمد دم و مرشد خود کردہ است قایم ماندہ و یا زوہم حصہ  
 آمدنی کار و بار خود سال بسال آدا خواهند نمود لهذا این چند کلمہ بطریق عهد نامہ صحیح شرعی  
 نوشته دادہ شد کہ ثانی الحال گردد و تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان فارسی شہادت  
 تامہ مایانکہ حفیظ الله والد امام الدین و نذر محمد ولد خان محمد و کریم بخش ولد کریم بخش و غلام بنی  
 ولد شیر محمد و غیرہ اہل محلہ ساکنان لاہور حویلی میان خان ایم - چونکہ آداس شہادت  
 بحکم خدا و رسول بذمہ انسان امرا ہم و حضور و نسبت لهذا از روئے راستی و رویت حال  
 اقرارینمایم و نوشته میدہم کہ مولانا سید محمد تقی مرحوم رو برو مایان در حین حیات  
 و قیام ہوش و حواس اقرار کرد و تصدیق نمودہ بود کہ بعد وفات من مالک کل جائیداد منقولہ  
 و غیرہ منقولہ من شیخ محمد اسمعیل کہ است پروردہ بتبنی کردہ من است خواهد بود از برادران اولاد و دختر  
 من مستحق وراثت و جائیداد مترکہ من نیستند و نخواہند بود و خرج تجہیز و تکفین و آداس قرضہ من  
 ہم بذمہ محمد اسمعیل است از آنجا کہ محمد تقی مرحوم چند بار بسبب ہم صحبتی و ہمسایگی این کلمہ  
 رو برو ما بر زبان آوردہ بود لهذا این چند کلمہ بطریق شہادت نامہ صحیح و شرعی نوشته  
 شد کہ سند باشد تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان فارسی نکاح نامہ  
 الحمد للہ الزی جعل لنکاح سنتہ منیتہ انام و فضلاً قاطعاً من الحلال و الحرام و الصلوٰۃ و السلام  
 علی رسولہ محمد وآلہ و اصحابہ العظام اما بعد ازین فکری است صحیح در بیان آنکہ درخواست کردہ نکاح  
 نمودہ برائے حلالیت و زوجیت خود سہمی غلام احمد ولد غلام محمد قوم قریشی مرفس سماۃ  
 عائشہ بنت احمد بخش قوم راجپوت را رو برو اہل اسلام و کافہ انام بوکالت عظیم اللہ



دعویٰ زنا اس واسطے یہہ چند کلمہ بطریق تقسیم نامہ کے لکھ دیئے جو سند ہو اور عند الحاجات  
 کام آوے تحریر فلان سنہ فلان ترجمہ اردو میں جو نجیب اللہ ولد نعیم اللہ قوم لکڑی  
 رہنے والا لاہور کا ہوں اس وقت بحضور حضرت عالیہ رحبت شیخ محمد معصوم قادری  
 کہ پیر و مرشد و قبلہ و کعبہ سیکرہ میں اپنے صدق دل و صفائی باطن سے عہد کر کے  
 اقرار کرتا ہوں کہ منجملہ کل رقم آمدنی منافع تجارت و ہیکہ جو مجھ کو سال وار حاصل ہوتا ہے  
 گیارہویں حصہ نذر و نیاز پیران عظام کی حضرت خواجہ محمد مقیم محکم الدین کے عرس  
 کے روز ہر سال داخل خزانہ خاتقاہ شریف کے کر دیا کرونگا اس عہد سے کبھی تنہا دز  
 نہ ہوگا بلکہ اپنی اولاد اور وارثوں کو بھی وصیت کروں گا کہ میرے بعد وہ بھی اس طرح ہر سال  
 گیارہواں حصہ اپنی کمائی کی آمدنی سے خاتقاہ شریف کے عرس  
 پر دیتے رہیں اسلئے یہ چند کلمہ بطریق عہد نامہ کے لکھ دیئے کہ سند ہے  
 تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو جو سمیان حفیظ اللہ ولد امام الدین  
 و نذر محمد ولد جان محمد و کریم بخش ولد رحیم بخش و غلام بنی ولد شیر محمد وغیرہ اہل محلہ ساکنان لاہور  
 محلہ حویلی میان خان کے ہیں جو کہ شہادت و گواہی کا بیان کرنا خدا و رسول کے حکم سے  
 ایک امر ضروری انسان کے ذمہ ہے اسلئے از روئے راستی و رویت حال کے ہم  
 سب لوگ اقرار کرتے ہیں اور لکھہ دیتے ہیں کہ مولانا سید محمد تقی مرحوم نے ہمارے  
 چند دفعہ اپنی حین حیات اور ہوش و حواس کے قیام میں یہ بیان کیا تھا کہ میرے مرنے کے بعد  
 میری جائیداد منقولہ و غیر منقولہ کا مالک و وارث مسیح محمد اسماعیل جو میرا بیٹا اور دوست  
 پھر دوست ہے ہوگا میرے بھائی اور درخت کے اولاد سب محروم ہوگی اور یہی شخص میرا چھینر  
 و تکھین و ادائے قرضہ کرے گا چونکہ محمد تقی مرحوم نے بہت دفعہ بسبب ہم صحبتی  
 و ہمسائیگی کے یہ بیان ہمارے روئے و ادا کیا تھا اس لئے یہ شہادت نامہ ہمارے  
 اقرار سے تجویز ہوا جو سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو  
 الحمد للہ الذی جعل النکاح سنتہ للانام و فضلاً فاطحابین الحلال الحرام و الصلوۃ و السلام  
 علیہ و آلہ محمد و آلہ و اصحابہ العظام بعد اسکے یہ ذکر ہے اس باب میں کہ نکاح کیا اور نہ نکاح  
 کی اپنی حلالیت اور نہ نجسیت کے لئے مستحق غلام احمد ولد غلام محمد قوم قریشی نے نفس  
 سمات عالیہ بنت احمد بخش قوم بلچوت کو رد و ردی اسلام و کافہ انام کو بکالت عظیم اپنی







ولد رحیم احمد و شہادت شاہدین العاقلین البانہ سہمیان محمد بخش ولد رحیم بخش میرزا اجانی ولد محمد  
 سلطان لکامین پانسور و پیکہ جسکا نصف بجل اور نصف غیر بجل تا بقضاء نکاح کو ہے با عجاب  
 و قبول شرعی نکاحاً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافلاً علی الايجاب القبول جامعاً جمیع شرائطہا  
 اور نکاح مذکور نے بقیام ہوش اور ثبات عقل کو اقرار کیا کہ وہ منکوہہ مذکورہ کو کمال دلجوئی اور  
 رجسٹری کے حق ادائی کے ساتھ اپنی پاس رکھنا و نفقہ و ضروری خرچ اسکا اپنی ذمہ سمجھیا اور  
 عید چند کلمہ اوس نے اپنی رضامندی سے بطور نکاح نامہ کو لکھ دیا ہے کہ سند ہو تحریر بہت تاریخ  
 فلان سنہ فلان ترجمہ اردو ہم جو بدر الدین و متر الدین ابنان شمس الدین قوم شیخ رہنوی والی  
 دہلی کے ہیں جو کہ پدر بزرگوار کی وفات کے بعد کل کارخانہ تجارت کا ہم دونوں حقیقی بہائیوں  
 میں مشترک بھتہ نصف ہو کر دوکان لاہور کا بدر الدین احد المقر اور دوکان دہلی فخر الدین مقرر ثانی  
 کے حوالہ ہوا ہے اسلئے ہم دونوں بھائی اقرار کرتے ہیں اور لکھ دیتے ہیں کہ آئندہ کل خباہت  
 تجارتی جو ہم دونوں دکانوں میں ہیں حق و ملک ہم دونوں شریکین کا بالاشراق نصفاً نصف ہوگا  
 فروخت کو بعد ہی زرقہ و نفع و نقصان مشترک سمجھا جائیگا اور بقدر آئندہ مال دوکان میں یا  
 جائیگا وہ بھی مشترک تصور ہوگا اسلئے عید چند کلمہ بطریق شراکت نامہ کو تحریر ہو گا کہ سند ہو تحریر بہت تاریخ  
 سنہ فلان ترجمہ اردو ہم جو جید یال ولد رام گوپال قوم کہتری و رام چند ولد دھانی قوم ارورہ  
 رہنوی والی لاہور کے ہیں جو کہ مامقران ٹھیکہ آمدنی چونگی شہر لاہور ایک دوسرے کی شراکت سے بتعداد  
 ایک لاکھ دو ہزار روپیہ سالانہ کے سرکار سے لیا ہے اس ٹھیکہ میں دو حصہ جید یال احد المقر اور  
 ایک حصہ رام چند مقرر ثانی کا ہے زرقہ جو اس ٹھیکہ پر ہوگا اسی حصہ کی تقسیم پر ہوگا اور  
 بعد گزرنے میعاد ٹھیکہ کے عند الحساب بقدر کہ فائدہ نقصان ہوگا دو حصہ اوس کے  
 حصہ جید یال اور ایک حصہ حصہ رام چند عائد ہوگا اور اس ٹھیکہ کے کل لاہور کا انصرام  
 بصلوح و صواب ایک دوسرے کے ہوگا اسلئے عید چند کلمہ بطریق شراکت نامہ لکھا گیا کہ سند  
 ہے تحریر بہت تاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو میں جو محمد لکین ولد محمد آمین احمد قوم محل  
 ساکن امین آباد کاہوں جو کہ حسابداد غیر منقولہ پیری باہم منقر و جمال الدین حقیقی بھائی ٹھیکہ  
 کے غیر منقسم حصہ نصف تھی اور اب کل جلیدا دیا ہم بانٹ کر فریقین اپنی اپنے حصص  
 پر قابض ہو گئے ہیں صرف ایک منزل حویلی واقع لاہور المشہور حویلی حیاہ والی  
 سادہوان کے محلہ میں غیر منقسم ہے و مشترک باقی ہے اسلئے اقرار کرتا ہوں اور لکھتا ہوں



که در حوالی مذکور کرایه دار حسب الاجازت برادر موصوف و صوابدیده آباد خواهم کرد و هر قدر کرایه که  
 سال بسال وصول خواهد شد نصف آن پیش برادر مذکور ادا کرده خواهد شد درین باب بنوع من  
 الا نوعی فرق و تجاوز نخواهد آمد لهذا این چند کلمه بطریق شراکت نامه نوشته شد که کنند  
 باشد تحریر بتاریخ فلان سنه فلان فارسی رهن نامه مکان منکامیرین وزیر  
 قوم جاٹ ساکن لاهور ام اقرار مینمایم برین وجه که منقریک قطعه زمین مقدار سه مثله مشتمل بر  
 یک ججره و یک دالان و صحن مسقف و دیوڑی و زینہ پایہ منزل اول و یک دیوڑی و دو ججره  
 و صحن از منزل ثانی و یک برساتی منزل ثالث هر یک مسقف و مرتبه سر کی پوش و تعمیر شده بعمارت  
 خشت پخته واقع اندرون حصار بلده دار السلطنت لاهور کوچه پیر نظام الدین گیلانی محل  
 سادھوان محدود و دوجہ و در لجه حد شرقی دیوار بدیوار مکان کرم الدین کمان گر حد غربی دیوار  
 بدیوار خانه محبوب علی شاه و حد جنوبی متصل بنجانه بساخا کدوب حد شمالی متصل بکوچه  
 سر بسته و الی الباب بدست میران بخش و لد محمد بخش کمان گر بعوض مبلغ یکصد روپہ گرد  
 کردم و رهن نهادم و مبلغ رهن از مرتین وصول نمودم اقرار آنکه تا ادائے مبلغ مذکور مبلغ یک  
 روپہ مایهوار کرایه مکان بمهر حقن ادا کرده خواهم ماند لهذا این چند کلمه بطریق رهن نامه نوشته داده  
 که بار دیگر نباید باشد و عند الحاجات بکار آید تحریر بتاریخ سنه فلان فارسی رهن نامه منک  
 فیروز الدین ولد فتح الدین قوم راجپوت ساکن ساندہ کلان ام - درین وقت ہمگی و تمامی دو کھانو  
 چهار کنال پانزده سربہ اراضی زرعی بارانی واقع حد نسبت موضع ساندہ بموجب نمبر ۱۲۷۵ و  
 ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ مندرجہ شجره و خسرہ مندرجہ بند و نسبت محدود و در لجه حد شرقی متصل  
 باراضی چاہ منڈیان والہ ملکیت محمد یار منڈا حد غربی ملحق باراضی چاہ پیپل والہ ملکیت  
 صدر الدین اعلیٰ نمبر دار حد جنوبی متصل بشاہراہ قدیم کہ در میان شہر لاهور و دریائے راوی  
 جالیت حد شمالی متصل باراضی بارانی محلو کہ رام دیال اورڈہ بمجاوضہ دو صد روپہ رائج  
 الوقت نزد میان عمر الدین منشی ولد صدر الدین نمبر دار گرد کردم و رهن نمودم و زر رهن از مرتین  
 مذکور وصول نموده بقبضہ خود آوردم باقرار آنکه تا ادائے زر رهن بمجله آمدنی و پیداوار  
 اراضی ہونہ ہر سال در فصل ربیع نسبت پنج من غلہ گندم و در فصل خریف غلہ ماش و کئی وجہ دیگر  
 حسب پیداوار چاہ من پیش مرتین مذکور بابت حق پٹہ ادا خواهم کرد و نصف مخالیہ سرکاری مبلغ  
 وہ پچیز مرتین خواهم گرفت بجله آمدنی و درختان ہتوت و کنار و غیرہ کہ در اراضی مرتین نصف اند مرتین از ان



کہ اس جوبلی میں کرایہ دار حسبے ضعی برادر مذکور کے آباد کئے جائینگے اور حسب قدر کرایہ حاصل  
 ہوگا نصف اسکا ادا کر دیا جائیگا اسمین کچھ عذر نہ ہوگا اس لئے کچھ چند کلمہ بطریق شراکت نامہ کے  
 لکھ دیتے کہ سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو و منکام میر بن وزیر قوم جٹ  
 ساکن لاہور کا ہون اس طرح اقرار کرتا ہوں کہ منقر نے ایک قطعہ زمین مقدار پین منڈ لہ مشتمل  
 ایک حجرہ اور ایک دالان و صحن مسقف و دیوڑھی اور زمین پھلی منزل اور ایک دیوڑھی اور  
 دو حجرہ کہلا ہوا صحن دوسری منزل ایک برساتی تیسری منزل ہر ایک مسقف و مرتبہ سر کی  
 پوش اور تعمیر کیا ہوا بجمارت حشمت پختہ واقع اندرون حصہ شہر لاہور محلہ پیر نظام الدین گیلانی  
 کوچہ محلہ سادہ ہوان محدود و دار بچہ حد شرقی دیوار بدلیوار مکان کرم الدین کمان گر کی حد  
 غربی دیوار بدلیوار محبوب علی شاہ کے جنوبی بسا خاکروب کے گھر کے متصل حد شمالی کوچہ  
 سربستہ کے ساتھ اور اس طرف دروازہ بدست میران بخش کمان گر بعوض مبلغ ایک سو  
 روپیہ گرد کیا اور رہن رکھا اور رہن کے روپیہ مرہن سے وصول کر کے اپنی تصرف میں لے  
 آیا اقرار یہ ہے کہ جب تک روپیہ رہن کا ادا نہ ہو ایک پیہ ماہوار کرایہ گہرا ادا کرتا رہوں گا  
 اسلئے یہ چند کلمہ بطریق رہن نامہ کے لکھ دیتے کہ سند ہو اور عند الحاجات کام آوے تحریر  
 بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو و منکام فیروز الدین ولد فتح الدین قوم راجپوت ساکن  
 ساندہ کلان ہون اقرار یہ ہے منقر نے ایک قطعہ زمین زرعی یارانی مقدار دو و گھمٹا نو چار  
 کنال پندرہ مرلہ شامل حد نسبت موضع ساندہ کلان حسب نمبر کے ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸  
 مندرجہ شجرہ و حشرہ بند و نسبت ملکیت اپنی محدود و دار بچہ حد شرقی متصل بچاہ  
 منڈیان والہ مملو کہ محمد یار قوم منڈ احمد غربی متصل بچاہ پیل والہ ملکیت صدر الدین نمبر دار  
 حد جنوبی ملحق بشاہراہ قدیم جولاہور اور راوی دریائے کے درمیان جاری ہے  
 حد شمالی متصل بزین بارانی رام دیال اردوہ بعوض مبلغ دو صد روپیہ راسخ الوقت  
 پاس میان عمر الدین منشی بن صدر الدین نمبر دار گرد کیا اور رہن رکھا روپیہ رہن کا وصول  
 کر لیا اقرار یہ ہے کہ جب تک یہ روپیہ آوا نہ ہو فصل ربیع بین چیس من غلہ گندم اور خرفیا بین  
 چیس من غلہ ماش و جوار و مکئی وغیرہ جو زمین میں پیدا ہو و جھ پٹہ مرہن کو دیتا رہوں گا  
 اور مبلغ دس روپیہ نصف معاملہ سرکار مرہن سے وصول کر لیا کروں گا اور آمدنی میں  
 درختان شاہوت وغیرہ سے جو اس میں بین مرہن کو چھ غز میں







ہوئی اور تا آدائے زر رہن قبض و تصرف اراضی مرہو پر مجبہ اس کا رہ گیا اس لئے یہ چند کلمہ بطریق  
 رہن نامہ کے تحریر کر دیا جو سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو منکر  
 میرزا ستم بیگ ولد اسفندیار بیگ قوم مغل رہنے والا موضع اچھا ضلع لاہور کا ہون اقرار  
 یہ ہے کہ منقر نے ہمگی و تمامی چار منڈلہ اراضی سکنی عمارت سو خالی اندرون حد بست بازار لارو  
 جو منقر نے عند النیلام سرکار فیض مدار سے خرید کی تھی محدود درجہ حد مشرقی اسکے متصل  
 بھیا ہر لنگہ کے باغ کے ساتھ حد غربی اسکی ملتی ہوئی ڈاکٹر جیم خان کی حویلی کے ساتھ حد جنوبی  
 اسکے متصل شارع عام حد شمالی اسکی ملحق شاہ حسین چشتی کے تیکہ کے ساتھ بعض مبلغ ایک سو  
 روپیہ رائج الوقت کی بدست امیر الدین ولد قطب الدین کے زینی ساکن لاہور کی بیج کی اور فروخت  
 کر ڈالی روپیہ قیمت کا مشتری سے وصول کر لیا آئندہ مجھ کو اس زمین کے ساتھ کچھ دعویٰ سے  
 نہ رہا اس لئے یہ چند کلمہ بطریق سند بیعنامہ کے لکھ دیا کہ سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ  
 فلان ترجمہ اردو میں جو محمد امیر ولد فقیر محمد قوم شیخ ساکن لاہور ہون اقرار کرتا ہوں اور  
 لکھ دیتا ہوں کہ اراضی زرعی چاہے بھلہ کل اراضی چاہے ممنون والا حق و ملکیت خود  
 بتعداد تین بیگہ دو کناں ایک مرلہ حسب نمبر ۱۵۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ شجرہ و حشرہ  
 بند بست واقع اندر حد بست موضع محمود پور ضلع لاہور بعض چچا اس روپیہ  
 ضرب چہرہ شاہی کے بدست بوٹال ولد منار ام کہتری کے فروخت کی روپیہ اس وصول  
 کر لیا آئندہ اسکی ملکیت سے دست بردار ہوا اس لئے یہ چند کلمہ بطریق بیعنامہ لکھ دیا جو  
 سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو منکر میرزا اعظم بیگ ولد اکرم بیگ  
 قوم مغل لاہور کا رہنے والا ہون اقرار کرتا ہوں کہ ہمگی و تمامی ایک قطعہ اراضی تعدادی پندرہ  
 کھانوزیر آمد باغ مشعل چار دیواری پختہ دو منزلہ بارہ درمی پختہ چونہ گچ مع سقف آئینہ  
 دار و چار حوض فوارہ دار و چار در مع اشجار میوہ دار وغیرہ دار و تختہ گل گلاب و موتیا و چنبا  
 وغیرہ واقع اندر حد بست موضع ساندہ کلان اپنی حق و ملکیت بموجب نمبر ۳۱ و ۳۲ و ۳۳  
 و ۳۴ مندرجہ شجرہ و حشرہ بند بست بعض یا پختہ اردو بیہ چہرہ شاہی رائج الوقت کے  
 میان عمر الدین منشی ولد صدر الدین نمبر دار کے ہاتھ فروخت کیا اور ملکیت و قبضہ باغ  
 مذکور سے دست بردار ہو کر روپیہ قیمت کا وصول کر لیا اس لئے یہ چند کلمہ بطریق بیعنامہ  
 صحیح کے لکھ دیا کہ سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو میں جو محمد امیر ولد امیر



قوم کهنتری ساکن لاهور اقرار میکنند و نوشته میدهم که همگی دستامی یک قطعه زمین منتهی دو چار  
 منتهی شش در عشت عبارت یک دیوڑهی و زمین پایه و چار کوٹهری و چار دالان مع صحن و سقف  
 منزل اول یک دیوڑهی و زمین پایه و دو کوٹهری و دو دالان و صحن و باور چخانه و منزل دوم یک بساتی  
 و باخانه منزل ثالث و هر یک سقف بسقف تخت پوشش و تعمیر و بهارت پنجه و ریخت کار اندون  
 حصار لاهور محله علاء الدین لوانی محدود و اربعه حد شرقی دیوار بدیوار مسجد ملا محمد کریم  
 حد غربی دیوار بدیوار ششگاه شیخ امیر بخش حد جنوبی ملحق زمین سفید سرکاری حد شمالی  
 ملحق یکوچه سر بسته والدیه الباب بعوض مبلغ دو هزار روپیه چهره شاهی بدست لاله اود و هورام  
 ولد و بی چند ارورده بیع کردم و فروخت نمودم و قیمت وصول نموده از ملکیت حویلی و قبضه آن  
 بر دارم و این چند کلمه بطریق بیخنامه صحیح نوشته وادم که سند باشد تحریر بتاریخ فلان  
 سنه فلان فارسی قباله مع بالوفا منکر حیم بخش ولد کریم بخش قوم مجذگر ساکن ابرقتر  
 ام مقریرین وجهه که منقر یک قطعه زمین سفید و منتهی خالی از عمارت واقع اندرون حصار شهر  
 امرتسر بازار لوه گده محدود و محدود و اربعه حد شرقی متصل بدیوار حویلی بجائی مہان سنگ حد غربی  
 متصل بطویل مجید از خوشحال سنگ حد جنوبی متصل بدیوار گورد واره و دهناسنگ والد حد  
 شمالی ملحق بازار و شارع عام بعوض مبلغ سبست و پنجر و پیہ بدست رود ایل ارورده حلوانی گرد  
 نهادم و در زمین از امر حقن وصول نموده بقبضه خود آوردم بدین اقرار که اگر در زمین تا یک سال  
 از منقر او انگر و در زمین قدر مبلغ زمین مریونه بیع تصور کرده خواهد شد بعد یک سال دعوی  
 ملکیت منقر نسبت زمین مریونه نخواهد ماند و تا میعاد زمین نامه موازی چار آنه ماه واری بوجه  
 سو و پیش مدت ادا کرده خواهد ماند لهذا این چند کلمه بطریق رهن نامه اقرار بیع بالوفا نوشته  
 وادم که سند گرد و تحریر بتاریخ فلان سنه فلان فارسی کرایه نامه منکر ستار ولد  
 غفار قوم کشمیری قوم بٹ ساکن لاهور اقرار چونکه منقر یک منزل حویلی واقع کوچه کوٹلی مفتیلان  
 دلا درخان ولد و عه بکرایه دور و پیہ ماهوار برائے سکونت و آبادی خود گرفته ام لهذا اقرار مینمایم  
 و نوشته میدهم که اگر بکرایه معقره ماه به ماه پیش مالک حویلی ادا خواهد نمود و بیع عذر و حیل نخواهم کرد  
 لهذا این چند کلمه بطریق کرایه نامه نوشته وادم که سند گرد و تحریر بتاریخ فلان سنه فلان  
 فارسی تمسک نامه منکر وزیر یک ولد شاه بیگ قوم مغل ساکن پشاور اقرارم بر بنوچه که  
 حویلی زیر خرید خود واقع پشاور محله قصر خوانی قیمتی دو صد روپیه مع زمین زیر آمد حویلی مذکور و طویلی



قوم کہتری لاہوکارہنے والا ہون اقرار کرتا ہوں کہ منقرض ایک قطعہ زمین بتعداد چار منڈ لہ  
 چھ گنا مشتمل عمارت ایک ڈیوڑھی ایک پوڑی چار کوٹہری اور چار دالان و صحن چھنا ہوا  
 پہلی منزل اور ایک ڈیوڑھی اور ایک پوڑی اور دو کوٹہری اور دو دالان اور بارہ پختہ اور  
 کہلا ہوا صحن دوسری منزل اور ایک برساتی اور پانچاٹھ میٹری منزل واقع حصار لاہور  
 محلہ علاء خان لوہانی ہر ایک درجہ پٹا ہوا تختہ پوشش اور معمرہ بعمارت پختہ ریختہ کار  
 محدود سجدہ دار بجہ حد شرقی متصل مسجد ملا محمد کریم حد غربی دیوار بدیوار میٹیک  
 شیخ امیر بخش کے حد جنوبی سرکاری زمین سفید کے ساتھ ملی ہوئی حد شمالی  
 ملحق بلوچہ سرلہ اور اسی طرف دروازہ بجو من مبلغ دو ہزار روپیہ چہرہ شاہی لالہ  
 اودھو رام ولد لالہ دو فی چند کے ہاتھ بیع کر دی اور فروخت کر ڈالی اور قبضہ و ملکیت زمین  
 و حویلی سے دست بردار ہو کر روپیہ قیمت کا مشتری سے وصول کر لیا اسلئے یہ چند کلمہ بطریق  
 بیعنامہ کے لکھ دیا ہے کہ سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان مرحومہ اردو میں جو رحیم بخش ولد  
 کریم بخش قوم تیلی رہنوی والا امرتسر کا ہون اقرار کرتا ہوں کہ منقرض ایک قطعہ زمین سفید  
 تعدادی دو منڈ لہ عمارت سی خالی شہر امرتسر بازار لوہ گڈہ کو اندر جسکی چار حد دیکھیں حد شرقی  
 متصل بدیوار حویلی بھائی مہان سنگہ حد غربی ملحق بدیوار طویلہ جمدار خوشحال سنگہ حد جنوبی متصل  
 گورد دروازہ دہنہان سنگہ حد شمالی ملحق بیازار و شارع عام بجو من مبلغ پچیس روپیہ بہت  
 روڈ اٹل اور ڈھ صلوائی کے رہن کبی روپیہ رہن کا وصول کر لیا اور اقرار یہ ہوا کہ اگر ایک  
 برس کے عرصہ تک میں یہ روپیہ ادا نہ کروں تو زمین مرہونہ بیع سمجھی جائیگی ایک سال کے  
 بعد میری ملکیت کا حق اس میں نہ ہوگا ایک برس کی میعاد تک چار آنہ ماہواری سود میں ادا  
 کرتا ہوں گا اسلئے یہ چند کلمہ بطریق رہننامہ اور اقرار بیع بالوفالکھدیا گیا جو سند ہو تحریر بتاریخ  
 فلان سنہ فلان مرحومہ اردو میں جو ستار ولد غفار قوم کشمیری بٹ ہون چونکہ میں مقرر نے  
 ایک منزل حویلی واقع کوچہ کوٹلی مہیتان دلاور خان داروغہ مالک حویلی سے کرایہ دو روپیہ ماہواری  
 کے اپنی سکونت اور آبادی کے لیئے لی ہے اسلئے اقرار کرتا ہوں اور لکھ دیتا ہوں کہ  
 زر کرایہ ماہ ب ماہ مالک کے پاس ادا کیا کروں گا کچھ عذر و حیل نہ ہو گا اسلئے یہ چند کلمہ  
 بطریق کرایہ نامہ کے لکھ دیا کہ سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان مرحومہ اردو سنہ ذی الحجہ  
 ولد شاہ بیگ قوم مغل پشاور کا ہون اقرار کرتا ہوں کہ حویلی زر خرید اپنی معزز زمین زیر آمد حویلی و طویلہ



ملحقة حویلی کہ ہر ایک معمرہ بعمارت پختہ است برضامندی خو بقیام ہوش و حواس بجز نظام بیگ  
 والد امیر بیگ اور زادہ حقیقی خود متملیک نمودم بشرط آنکہ تا حین حیات خویش منمقر بر حویلی و  
 طویل مذکور قابض و متصرف خواہد ماند و بعد وفات من ہر دو مکان مذکورہ حق و ملک نظام بیگ  
 مستور خواہد گردید احد سے را از دار ثانی من و عوی ملکیت بسنت مرکانات مذکور نخواہد بود  
 لہذا این چند کلمہ بطریق متملیک نامہ نوشتہ دادہ شد کہ ثانی الحال سند گرد و تحریر بتاریخ فلان  
 سنہ فلان فارسی مختار نامہ منک غلام محی الدین ولد غلام رسول قریشی ساکن لاہور  
 ام چونکہ منمقر و عوی سے مبلغ یکصد روپیہ بہ صیغہ دیوانی بنام حافظ قاسم مدعا علیہ ابرہہ الت  
 کردہ است و از من بسبب کا و بار متعلقہ خویش بذات خود پیروی مقدمہ شکل لہذا از طرف  
 خود شیخ کریم اللہ را مختار کردہ اقرار مینمایم و نوشتہ میدہم کہ درین مقدمہ ہر چہ کہ مختار  
 مذکور را از جانب من جواب و سوال کند و سند و دست آویز داخل کند منمقر را ساختہ او  
 قبول و منظور خواہد بود لہذا این چند کلمہ بطریق مختار نامہ نوشتہ شد کہ سند گرد و تحریر بتاریخ فلان  
 سنہ فلان فارسی فیصلہ نامہ منصفی مایا نگہ و تول و گنہیال منصف مدعی و خدا بخش  
 ولد الہی بخش منصف مدعی علیہ کریم اللہ ولد عظیم اللہ سر پنج ایم چونکہ بمقدمہ ہزار میل مدعی بنام  
 جیون شاہ مدعا علیہ و عوی سے پانصد روپیہ بابت حساب کتاب از روی بھی کساتہ ما  
 منصفان مقبولہ فریقین حکم عدالت مقرر شدہ بودیم حسب الیما و سرکار مایان بھی کہاتہ  
 فریقین بغور تمام ملاحظہ نمودیم و مقابلہ ر قومات حساب وصول باقی طرفین کردہ فیصلہ  
 مستقیمہ بعمل آوردیم بدین وجہ کہ از روی سے حساب عہد پدر مدعی اگر چہ مبلغ سہ صد روپیہ  
 اصل و صد روپیہ سود از ان مدعی مذمہ مدعا علیہ واجب الاداست اما حساب کتاب  
 اہنہ عہد پدر مدعی و پدر مدعا علیہ است و عرصہ بسبت و ہفت سال منقضی گردیدہ باز با ہم  
 فریقین و ادوستہ بوقوع نیامدہ بنا بران و در رائے کمتر میان و عوی مدعی بسبب زاید از  
 مبالغہ و لایق اخراج است آئندہ سرکار مالک فقط تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان فارسی  
 اقرار نامہ منصفی منک و زید چندی مدعی و امیر خیر مدعا علیہ ایم چونکہ مقدمہ فریقین بعد از دو  
 صد روپیہ دایرہ عدالت دیوانی مبلغ لاہور است لہذا اما فریقین برضامندی کہ منصفان  
 و سر پنج بتفصیل ذیل مقرر کردیم از جانب مدعی پورن ل صراف از جانب مدعا علیہ بتفصیل صراف  
 بر پنج پیر بخش ہیکہ و لہذا اقرار مینمایم و نوشتہ میدہم کہ منصفان مذکور فیصلہ کنند



ملحقہ اس حویلی کی ہمگی قیمتی دوسو روپیہ واقع اندرون شہر بازار قصہ خوانی محبکی عمارت پختہ انیسٹ  
 کی ہو منقر نے برضا مندی اور قیام ہونے کو اس میں اپنی برادر زادی نظام بیگ لد امیر بیگ  
 کو دیدی اور اسکی ملکیت کردی اس شرط پر کہ جب تک میں زندہ رہوں خود اس پٹی پر قابض  
 و متصرف رہوں میرے مرینکے بعد نظام بیگ اس حویلی و طویلہ کا مالک منظور ہو اور کسی  
 سے کدورت کو دعویٰ نہ ہو اسلئے یہ چند کلمہ بطریق تملیک نامہ کی لکھ دیا چونکہ تحریر  
 بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو میں غلام محی الدین ولد غلام رسول ساکن لاہو ہوں کہ  
 منقر نے دعویٰ ایک سو روپیہ کا عدالت دیوانی لاہور میں بنام حافظ قاسم مدعا علیہ کے  
 دائر کیا ہے اور اپنی ذات سے بسبب روضہ زری کی میں پیروی مقدمہ کی نہیں کر سکتا۔  
 اسلئے میں اپنی طرف سے شیخ کریم رحمہ اللہ کو مختار کر کے اقرار کرتا ہوں اور لکھ دیتا ہوں کہ  
 اس مقدمہ میں جو کچھ وہ مختار سوال و جواب کرے یا دستاویز گذرانے جھکو ساختہ  
 پرواختہ اور کا منظور ہوگا۔ اسلئے یہ چند کلمہ بطریق مختار نامہ کی لکھ لکھ جو سند ہو تحریر  
 بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو مایانکہ دتول ولد گینا بل منصف مدعی و خد بخش  
 ولد الہی بخش منصف مدعا علیہ و کریم رحمہ اللہ ولد عظیم اللہ سرچ میں جو کہ مقدمہ ہزاری مل مدعی  
 بنام جیون شاہ مدعی علیہ دعویٰ یا سور و پیہ از روئے حساب بھی کہانہ ہم منصف  
 مقبولہ فریقین کے سرکار کے حکم سے مقرر ہوئے تھے سو ہمیں سب الحکم سرکار  
 کے فریقین کی بیسیں دیکھیں اور قومات حساب وصول باقی کا مقابلہ کیا تو معلوم ہوا کہ  
 از روئے حساب عہد پر مدعی مبلغ تین سو روپیہ اصل اور دوسو روپیہ سود مدعی کا  
 بذمہ مدعی علیہ واجب نکلتا ہے مگر بسبب اسکے کہ یہ حساب مدعی کے دادا کے عہد  
 میں شروع ہوا اور ستائیس برس ہوئے ہیں کہ بند ہو گیا پہر فریقین کا آپس میں کہہ  
 لین دین نہیں ہوا ہماری رائی میں بسبب زاید المیعا دی کے دعویٰ مدعی و تالی  
 اخراج ہے آئندہ سرکار مالک ہے تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو ہم جو  
 وزیر چند مدعی و امیر چند مدعی علیہ ہیں جو کہ فریقین کا مقدمہ بابت دوسو روپیہ عدالت دیوانی  
 لاہور میں دائر ہے اسلئے ہم فریقین نے اپنی رضا مندی سے منصف و سرچ منصفہ  
 ذیل از جانب مدعی پورن مل صراف اور مدعی علیہ کی طرف سے متہر ال صراف اور سرچ پر بخش  
 ٹیکہ دار مقرر کر کے اقرار کرتے ہیں اور لکھ دیتے ہیں کہ ہمارے مقدمہ میں یہ منصف



مقرر به مقدمه بنده خواهند کرد یا فریقین را قبول ننهند و خواهد بود لهذا این چند کلمه بطریق اقرار نامه  
نوشته شد که سند باشد تحریر بتاریخ فلان سنه فلان فارسی صورتحال  
یعنی محضر نامه سوال میکنند و استشهاده حال میخواهد نصف عبادتگاه لصد غلام احمد  
غلام محمد و تریشی از خاص و عام و کافه انام واقف حالان برین که حویلی واقع محله سید محمد  
بر در عرصه بست سال بحین و حیات پدر بزرگوار را هم بصره مبلغ پانصد روپیه پیدا  
کرده خود از محکم الدین ملتانی خرید نموده بر است سکونت حواله والد مرحوم نموده بود و خود  
هم در آن سکونت میداشت و بعد خرید کردن مکان مذکور کاغذ زر خرید نامه که مزین به  
قاضی خانه بود و بعد منه بارش باران و مسامری سقف بالا خانه حویلی تلف  
گردید و بالیج حویلی هم از عرصه ده سال بر حمت حق پیوست و بسبب برهمی سلطنت اهل  
و ابتری کاغذات قاضی خانه نقل بعینا به هم حاصل نشد بنا بران برادر حقیقی سایل غلام رحیل  
غلام محی الدین حال بعد وفات والد ماجد و عویدار هستند که حویلی مذکور خرید کرده والد مرحوم است  
و مایان بخصص شرعی حق دار یافتنی حصه باشد خود هستیم و محض بطمع دنیاوی با وجودیکه  
اطلاع کامل جو مال حال میدارند دیده ظاهر و باطن از طرف حق پوشیده اند و میخواهند  
که حویلی زر خرید و مملو که بنده را ملکیت متروک پدری قرار داده با هم اولاد پدری تقسیم کنند  
لذا از اتم از همه واقف حالان اهل محله و غیره که از اصابت حال و زر خرید حویلی واقفیت نامه  
میدارند امیدوار است که بحکم لا تکفروا الشهادة و من یکنها فانه اثم قلبه برین  
شهادت نامه مهر و گواهی خود را از روی صدق و راستی ثبت فرماید و حق دار را بحق اورا سازند  
که عند الله ما جور و عند الناس مشکور باشد المرقوم تاریخ فلان سنه فلان فارسی مال ضامی  
منکه بوژ اول که شایا قوم قصاب کن شاهره ام چونکه رقم قرصه مبلغ یکصد روپیه لاله شکر علی بحال  
بابت حساب کتاب برداشت دوکان بنده میان ارورده برادر حقیقی منقر و اجب الا و است  
و از نامه ده بسبب تنگی و افلاس داشتن آن یکمشت و یکجا مشکوک است لهذا منقر مال ضامن برادر  
مذکور شده اقرار نماید و نوشته میدهد که اگر نامه منقر یکسال تمام و کمال زیافتنی بقال مذکور او نخواهد  
منقر یکمشت زیافتنی او را مال خود او خواهد نمود هیچ عذر و حیل در میان نخواهم آورد و لهذا اینچنین  
بطریق ضمانت نوشته داده شد که سند باشد تحریر بتاریخ فلان سنه فلان فارسی حاضر ضامی  
منکه بحیل ولد محمد خلیل قوم شیخ ساکن شهر قوچرام شیخ نذر علی ساکن شهر قوچرام گویا مال مستغنی



جو فیصلہ کریں گے ہم دونوں کو قبول و منظور ہوگا تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ  
 اردو سوال کرتا ہے اور گواہی حال اپنے کی چاہتا ہے صنعت عباد اللہ الصمد غلام  
 احمد ولد غلام محمد قریشی خاص و عام اور کل کافہ انا م سے جو سائل کے حال سے  
 واقف ہوں اس طرح پیر کہ راقم نے ایک منزل حویلی شہر لاہور محلہ سید محمد  
 مین بھروڑ عرصہ بیس سال اپنے باپ کی حین حیات مین بھوڑ پانسو روپیہ کے  
 محکم الدین ملتانی سے خریدی اور اپنے والد کو رہی کو دی تھی خود بھی اس مین سکونت  
 پذیر ہوا تھا مگر بعد خرید نے حویلی بسبب ہونے بارش اور گرنے سقفت بالا خانہ  
 اوسی مکان کے قبالہ بیعنامہ تلف ہو گیا اور دس برس کو بعد محکم الدین بایع بھی مر گیا  
 و بیاعت سلطنت سکھی اور برہم اور درہم ہونے کار خانہ قاضی خانہ کے قبالہ کی نقل  
 بھی قاضی خانہ سے نہ ملی اسلئے بعد وفات پدر مرحوم کے میر حقیقی بھائی غلام سول  
 و غلام محی الدین کہتے ہیں کہ وہ حویلی ہمارے باپ کی زر خرید تھی اور چاہتے ہیں کہ کل حویلی  
 سے بموجب شرع کے اپنا حصہ لین چونکہ وہ حویلی بندہ کی زر خرید بلا شرکت غیرت  
 اس لئے کل واقف حالان اہل محلہ وغیرہ سے امیدوار ہے کہ بموجب حکم  
 وَلَا تَكْمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ إِثْمٌ قَلْبُهُ از روئے صدق و راستی  
 اس محضر نامہ پر اپنی مہر و گواہی کر دین اور حقدار کو اسکا حق پہنچائیں کہ عند اللہ ماجور و عند  
 الناس مشکور ہوں فقط المرقوم بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو و منکہ بوڑا ولد  
 گھسیٹا قوم قصاب ساکن شاہدرہ ہوں جو کہ رقم ایک سو روپیہ لالہ شنکر ل بقال کی  
 بابت حساب کتاب برداشت دوکان میر بھائی میان اردوہ کے ذمہ برداشت  
 تھی اور بسبب مفلسی و تنگدستی کے یکمشت ادا ہونا مشکل تھا اس لیے منقرض مال ضمان  
 اپنے بھائی کا ہو کر اقرار کرتا ہے اور لکھ دیتا ہے کہ اگر نامبروہ ایک سال تک روپیہ  
 تمام و کمال بقال مذکور کو ادا نہ کر دے گا تو میں ایک مشت وہ روپیہ اپنی گروہ سی ادا کر دینگا  
 اس لئے یہ چہ کلیمہ تحریری ضمانت نامہ کے لکھ یا کہ سند ہو۔ تحریر بتاریخ  
 فلان سنہ فلان فقط ترجمہ اردو مین جو اسماعیل ولد محمد خلیل  
 ساکن قصبہ شرفپور ہوں جو کہ شیخ نذر علی ساکن شرفپور حسب عودے رام جلال  
 مستغنیث



استغاثه اعوانه سماه رام دنی زیر دفعه ۴۸۸ تعزیرات هند در عدالت ضلع ماخودست  
یک قطعه حاضر ضامنی تعدادی یکصد روپیه برای حاضر باشی او مطالب ایند منمقر حاضر ضامن  
نامبرده شده اقرار مینمایم و نوشته میدهم که اگر نامبرده بی اجازت از چهری عدالت غیر حاضر  
شده زود او را حاضر گردانم و اگر حاضر کردن نتوانم مبلغ یکصد روپیه مندرجه ضمانت نامه بپردازم و اگر  
خواهم داد این چند کلمه بطریق ضمانت نامه صحیح نوشته دادم که بار دیگر سند گردد و تحریر بتایخ  
فلان سنه فلان فارسی فارسی غلطی منکه الپارام ولد شیام لال قوم برهمن ساکن راجپوره ام  
چونکه منمقر دعوی مبلغ با صد روپیه بابت باقیات منافع زر پیک گذرات میر سحری و ریا روی بنام  
این چند برادر و مشرک دواشت امروز در مجمع برادری حساب و کتاب جمله رقومات خود کرده  
در باقیات خود دادم دام از نامبرده وصول یافته بانی یک خرمهره بدمه نامبرده نیست و نمونده  
لهذا این چند کلمه بطریق فارسی غلطی نوشته دادم که ثانی الحال سند گردد و تحریر بتایخ فلان سنه  
فلان فارسی راضی نامه منکه خدا یار ولد احمد یار قوم موجی ساکن لاهور ام چونکه منمقر  
دعوی پنجاه روپیه بابت قرضه یافتنی خود بنام اله بخش جلدگر بحکم عدالت حقیقه لاهور  
دایر کرده اطلاع نامه طلبی نامبرده جاری کنانیده بود و امروز زود دعوی خود تمام  
و کمال از مدعی علیه وصول نموده رسید نوشته دادم و این چند کلمه بطریق راضی نامه  
نوشته شد که در عدالت سند گردد و تحریر بتایخ فلان سنه فلان فارسی اقبال  
دعوی منکه رسول جو ولد غفار جو قوم کشمیری ساکن لدھیانہ ام چونکه کرم بٹ سوداگر  
پشمنه ساکن لاهور دعوی دو صد روپیه بابت قیمت اسباب پشمنه بنام منمقر  
دائر عدالت ضلع لاهور کرده رد بکار طلبی من جاری کنانیده است لهذا منمقر اقرار مینماید  
و نوشته میدهم که زود دعوی مدعی مذکور بدمه من مدعی علیه واجب الادا حسب افتا ط  
پنجاه روپیه شش ماهی در عرصه دو سال و او خواهم نمود لهذا این چند کلمه بطریق اقبال دعوی  
نوشته دادم که سند گردد و تحریر بتایخ فلان سنه فلان فارسی باز دعوی  
منکه عزیز شاه ولد کریم شاه قوم سید ساکن لاهور ام چونکه منمقر دعوی بست روپیه  
بنام سماه عظمی کشمیرن سکنه لاهور دایر عدالت دیوانی تحصیل لاهور نموده بودم امروز  
برضا و رغبت خود از دعوی خولیش دست بردار گردیدم لهذا این چند کلمه بطریق باز دعوی  
نوشته شد که ثانی الحال سند گردد و تحریر بتایخ فلان سنه فلان فقط -



بمقدمہ اعوائے عورت مسماۃ رام دینی زید و نفیۃ ۴۹ تقریرات ہند کو ماتحت عدالت فوجداری  
 کے ہے اور اسکی موجودگی حاضر باشی کے لئے ایک قطعہ ضمانت تعدادی ایک سو پینے کی سرکاری  
 میں مطلوب ہے اس لئے منقرض کا ضمانت من ہو کر اقرار کرتا ہوں اور لکھ دیتا ہوں کہ اگر مدعی علیہ  
 سرکاری بے اجازت کچہری سے غیر حاضر ہو جائے تو میں اسکو حاضر کر دوں گا اگر حاضر نہ کر سکوں گا  
 تو ایک سو روپیہ مندرجہ ضمانت سرکار میں ادا کر دوں گا اس لئے یہ چند کالم بطور ضمانت کے لکھ دیتے  
 جو سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو منکر الیام ولد شام لال قوم برہمن  
 ساکن راجپورہ کاہون جو کہ منقرض دعوائے پالنسور و پیہ بابت باقیات منافع زرہیکہ گذرات میر  
 بھری و ریائی راوی کے بنام امین چند اپنے بھائی اور شریک کے رکھتا تھا آج مجمع برادری میں  
 کل حساب کتاب مقابلہ کر کے حسب زرہ یافتنی میر اسکے ذمہ پر نکلا دام دام وصول کر لیا باقی  
 ایک خر مہرہ نہ رہا اس لئے یہ چند کلمہ بطریق فارغ خطی کے لکھ دیا جو سند رہی تحریر بتاریخ فلان  
 سنہ فلان ترجمہ اردو میں جو خدا یا رسولہ احمد یا رسولہ موحی رہنی والا لاہور کاہون جو منقرض  
 نے دعوائے چچاس روپیہ کا بابت اپنے قرضہ کے بنام الہ بخش جلد گرساکن لاہور کی  
 عدالت خفیہ لاہور میں دائر کر کے اطلاع نامہ اسکے نام کا جاری کر آیا تھا آج زرد دعوائے  
 اپنا دام دام اس سے وصول کر لیا آئندہ کچھ دعوائے نہ رہا اس لئے یہ چند کلمہ  
 بطریق راضی نامہ کے لکھ دیا جو سند رہے تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو  
 شکر رسول جو ولد غفار جو قوم کشمیری رہنے والا لودھیانہ کاہون جو کہ اگر مہٹ سو داگر  
 پشیمینہ فروش لاہور کے رہنے والے نے دعوائے دو سو روپیہ کا بابت قیمت  
 اسباب پشیمینہ کے نام عدالت ضلع لاہور میں دائر کر کے روڈ کار طلبی میر کی جاری کرانی  
 تھی آج میں حاضر ہو کر اقرار کرتا ہوں اور لکھ دیتا ہوں کہ زرد دعوائے مدعی کامیہ کے ذمہ پر  
 واجب الادا ہے دو برس کے عرصہ میں بحساب چچاس روپیہ شہابی کو ادا کر دوں گا  
 اس لئے یہ اقبال دعوائے لکھ دیا کہ سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان فقط ترجمہ اردو  
 میں جو عزیز شاہ ولد کریم شاہ قوم سید رہنی والا لاہور کاہون جو کہ معترض نے دعوائے  
 میں روپیہ کا بنام مسماۃ عظمیٰ قوم کشمیری کو دائر عدالت دیوانہ تحقیق لاہور کیا  
 تھا آج اپنی رضا و رغبت سے اپنے دعوائے سے دست بردار ہو گیا اس لئے یہ چند  
 کلمہ بطریق باز دعوائے کے لکھ دیا جو سند ہو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان فقط



فارسی محکم منکر طره باز خان ولد جان باز خان قوم افغان ساکن بستی افغانان ام چونکه بمقتضای  
 استحضار بفرمایند دعوی و عوایس زود کو ب حمله مجرمانه از عدالت صلح لاهور محکم تعدادی  
 پنجاه روپیہ برائے حاضر باشی منقرض مطلوب است لهذا منقرض قرار میاید و نوشته میدهد که اگر منقرض  
 بے اجازت از عدالت غیر حاضر خواهد شد مبلغ پنجاه روپیہ در سرکار ادا کرده خواهد داد  
 لهذا این چند کلمه بطریق محکم نوشته داده که سند باشد تحریر بتاریخ فلان سنه فلان فارسی  
 رسید منکر فداحسین ولد قربان حسین قوم مغل ساکن لاهور ام چونکه بمقتضای صلح چهار روپیہ نقد یک عدد  
 گهری چینی سیمین بطور امانت نزد مفتی غلام محی الدین نقولین نموده بسفر دہلی رفته بود امروز دایر  
 آمد و زرد کو رو گهری خود را پس گرفته بقضه خود آورد و لهذا این چند کلمه بطریق رسید نوشته  
 شده که سند باشد تحریر بتاریخ فلان سنه فلان قسیم دوم پروا نجات جو حکام کی طرف می بنام  
 رعایا یاد کردن که تحریر سوتی هین فارسی بنام تحصیلدار رفعت و عوایس مرتبت بندت  
 وجود پیا پر شاد تحصیلدار عرضی نماید درخواست منظور می باشد که بنام هر یک صراف اطلاع  
 ختم شدن بولی نیلام بنام صراف مذکور بملا خطار سیدار شاد میشود که شما هر چند دیگر صرافان را  
 که بوقت مجمع نیلام کنند موجود بودند بحضور روانه سازند که دوباره نیلام رو بروی حضور کرده خواهد شد  
 تاکید اکید دارند تحریر بتاریخ فلان سنه فلان فارسی ایضا رخت و عوایس مرتبت بنشی قدر بخش  
 تحصیلدار چوینان حفظ بگزارش ریوٹ مجا فظ دفتر دیوانی صدر دوا ضح شد که در طیار نقشه ماهواری  
 دیوانی ضلع بسبب عدم بین اشیا مفصله دیوانی تحصیل چوینان بابت ماه جون توقف است  
 لهذا بنام شما اصدار حکم است که شما بقدر ملا خطا پروانه بدان اگال مثله مفصله ماه مذکور بحضور ارسال دارند  
 المرقوم تاریخ فلان سنه فلان فارسی بنام سر رشته دار صلح گرامی قدر بنشی کیون  
 کشن سر رشته دار حفظ امروز حضور این جانب بمواجه شما ملا خطا دفتر فارسی فرموده معلوم شد که کا  
 گذاری دفتر باکل خراب و ابتر است امثله مفصله چهار ماه درج جنرل رجیستر نگردیدند معلوم شد که شما درین  
 عرصه بحال غفلت گرد آوری دفتر نگردانند لهذا حسب بکار امروز برخاستگی محافظ دفتر بوقوع  
 آمد و بجای اوست مفتی علیم الله رو بکار نویس بعدده محافظ دفتر می مقرر گردید و مبلغ پنجاه  
 روپیہ جبرمانه بعلت عدم تن دہی بکار سرکار بر شما گردید مطلع باشند تحریر بتاریخ فلان  
 سنه فلان فارسی بنام کو تو ال تبوره پنا محمود شاه کو تو ال حفظ حسب رو بکار  
 امروزه بنام شما اصدار حکم است که فہرست کل بد معاشان شہر لاهور بقید نام ولدیت



ترجمہ اردو میں طرہ بازخان و درجہ بازخان قوم افغان ہندو الالبستی افغان کا ہونے کے مقدمہ  
 استغاثہ زود کو ب حملہ مجرمانہ بوڑا باندہ مستغیث من ماعلیہ سے ایک چلک نقد ادوی پچاس  
 روپیہ واسطے حاضر باشی کے عدالت میں طلب ہے اسلئے منقر اقرار کرتا ہوں اور لکھتا ہوں کہ میں  
 تا انفصال مقدمہ حاضر عدالت رہوں گا اور اگر بے اجازت غیر حاضر جاؤں گا تو پچاس روپیہ زر  
 مندر چلک داخل خزانہ سرکار کروں گا اسلئے یہ چند کلمہ بطریق چلک لکھ دیتے کہ سند ہو فقط  
 ترجمہ اردو میں جو ذرا حسین ولد قربان حسین قوم مغل ساکن لاہور ہوں جو کہ منقر و چالیس  
 روپیہ نقد اور ایک عدد چاندیلی گٹری جیپی بطور امانت مفتی غلام محی الدین کے حوالے کر کے دہلی  
 سفر کو گیا تھا آج واپس آکر روپیہ اور گٹری اپنی لے لئی اسلئے یہ چند سطور رسید کے لکھ دیتے جو  
 سند ہو تحریر تاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ برنعت و عوالی مرتب بندت احمد ہیا پر شاہ و  
 تحصیلدار حفظ عرضی تمہاری بدرخواست منظور ہوئے ہمیکہ کنندہ کے نام پر چند صراف کے اور  
 ختم ہونا بولی نیلام کا اسکے نام پر پوچھی کیفیت مندرجہ معلوم ہوئی اسلئے لکھا جاتا ہے کہ تم رکند  
 کو مع اور صرافوں کے مجسم نیلام میں موجود تھے حضور میں بھیج دو کہ دوبارہ نیلام کنندہ کا حضور کے  
 روپر دیا جائیگا تاکہ جانو تحریر تاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو و رفت و عوالی مرتب  
 منشی قادر بخش تحصیلدار چوہان حفظ بگذا ریش رپورٹ ایم بخش محافظ دفتر دیوانی  
 کے واضح ہوا کہ تیاری نقشہ ماہواری دیوانی ضلع میں بسبب پوچھی امثلہ منفصلہ تحصیل  
 چوہان کو توقف ہوا اسلئے بنام تمہاری نفاذ حکم ہوتا ہے کہ تم اس پر دانہ کو دیکھتی ہی مل امثلہ  
 دیوانی منفصلہ ماہ جون کی بھیج دو تاکہ یہ تحریر تاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو گرامی  
 قدر بخشی کو لکشن سرشدہ و حفظ آج حضور اینجانب تمہاری روپر و فارسی دفتر کے کاغذات  
 کو ملاحظہ فرمایا معلوم ہوا کہ کارگزاری دفتر کی بالکل خراب ہے بہتر ہے چار مہینے کو منفصلہ مشین  
 بالکل جنرل جسٹس پر نہیں چڑھیں اس کو پایا گیا کہ اس عرصہ میں تہی اپنی کمال درجہ سرگرد اور می  
 دفتر کی نہیں کی اور کا متعلقہ اپنی سے بھیج رہی ہو اس لئے حسب روکار امروزہ محافظ  
 دفتر کی رہنمائی عمل میں اگر اسکے عہدہ پر مفتی علیم احمد روکار نویس کی تقرری ہوئی اور  
 پچاس روپیہ جو زمانہ بجات غفلت و عدم تہی لیکار سرکار تہی تجویز ہوا مطلع رہا تحریر  
 بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو ہو رہا ہے مجبور شاہ کو تو اس وقت حسب روکار  
 امروزہ تمہاری نام پر اصدار حکم ہے کہ ایک ہفتہ میں شہر لاہور کی بقید نام و ولایت



و قوتیست و مسکن محله و جرم که در عملداری سرکار گردون و قار از دی بظهور آمده باشد و دی تمام  
تیار کرده بجنور فرسیند و واضح باد که اسامی بد معاشان مشهور شهر که تا حال بکدام جرم متخوذ شده  
باشند هم درج فهرست بنده خواهند گردید مگر این لحاظ ملحوظ بماند که محله داران و مقدمان شهر  
بسبب عداوت ذاتی خود نام کسی نیک معاش بزمه بد معاشان درج کردن نتوانند تا کید است  
فقط المرقوم تاریخ فلان سنه فلان فارسی پروانه یعنی وارنٹ گرفتاری مدعا علیه بنام  
انسپکتر پولیس بنام کورٹ انسپکتر چونکه استغاثه رحیم بخش مدعی استغیث بنام ام از این مدعا  
علیه استغاثه به علت اغوائی زن زیر دفعه ۴۸ درین کچری دایر است بنا بران شماره  
حکم میشود که بتاریخ فلان مدعا علیه مذکور اگر رفتار کرده حاضر عدالت بدار کنند و اگر ضمانت نامه  
تعدادی یکصد روپیه داخل کنند شماره اجازت استامبره را به یوم مقرر که برای پیشی مقدم است  
فیمایش نمود و در آنکه تحریر بتاریخ فلان سنه فلان فارسی سلمون فوجداری بمضمون  
حاضری مدعا علیه بنام کریم بخش ساکن لاهور محله و جهود الی مدعا علیه چونکه حاضری تمام  
برائے تحریر جواب مقدمه سماه سخت بجزی مدعیه علت زود کوب و حمله مجرمانه زیر دفعه ۳۵۳  
تقریرات هند ضرور نیست لهذا بمن این نام شجاعاری میشود که شما اصالتاً یا وکالتاً بتاریخ فلان  
سنه فلان حاضر شوند تا کید دانند تحریر بتاریخ فلان سنه فلان فارسی بمن  
حاضری گواهان فوجداری بنام محمد انور و غلام اصغر گواهان چونکه حاضری شما برائے ادائے  
شهادت مدعیه بمقدمه شما رحمان بی بی مدعیه استغیث بنام قطب مستغاث علیه علت  
نان پارچه زیر دفعه ۳۱۶ - ایکٹ ۲۵ درین محکم ضرور نیست لهذا بمن این نام شجاعاری  
میشود که شما بتاریخ فلان حاضر شده ادائے شهادت کنند تا کید است تحریر بتاریخ فلان  
سنه فلان فارسی پروانه بنام تحصیلدار در باب وصول جرمانه  
فوجداری بمقدمه ظهور الدین استغیث بنام امام الدین مدعی علیه علت ۳۵۲ حمله  
مجرمانه درین مقدمه حسب الحکم رویکار مورخه فلان سنه فلان در باب مدعا علیه به  
ثبوت جرم حکم قید دو ماه و بست او بجز روپیه جرمانه نافذ گردید و بگذارش رپورٹ کورٹ  
انسپکتر بوضوح پیوست که دارشان مدعا علیه در باب ادای جرمانه انکار میکنند لهذا بنام  
شما اصدار حکم است که شما جای ادخاص مدعا علیه بجز جرمانه فرق کرده فرو فرنی  
بجنور ارسال دارند سپرد نامه سپرد و در غیر همراه فرو فرنی باشد تا کید است فقط تحریر بتاریخ



قوتیت و سکونت محلہ جرم جو اس سرکاری عملداری کو وقت وقوع میں آیا اور وہ اس میں  
 سزا پا چکا ہو بہت جلد لکھا حضور میں بھیج داور واضح رہے کہ شہر کے مشہور  
 بدعاشوں کے نام بھی جو ابھی کسی جرم میں وہ ماخوذ نہیں ہوئے اس فہرست میں درج  
 ہونگے مگر یہ لحاظ ملحوظ رہے کہ چودہری و محلہ دار محفلوں کو کسی اپنی دشمنی یا عداوت  
 کے سبب کسی نیک معاش کا نام بدعاشوں کی فہرست میں نہ لکھا وین تاکید ہی تحریر  
 بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو بنام کورٹ انسپکٹر پولیس جو کہ استغاثہ  
 رحیم بخش مدعی مستغیث بنام رام نرائن مدعی علیہ علت اغوا کی عورت زیر دفعہ (۴۹۸)  
 اس محکمہ میں دائر ہے اسلئے ٹکڑو حکم ہوتا ہے کہ تم فلان تاریخ کو مدعا علیہ کو گرفتار کر  
 حاضر کرو اگر مدعا علیہ ایک قطعہ ضمانت تعدادی ایک سو روپیہ کی اپنی حاضری کی بابت میں  
 داخل کرے تو ٹکڑو اجازت ہے کہ تم اسکو ضمانت پر چھوڑ دو اور تاریخ مقررہ پر حاضر  
 ہونے کی ہمائش کرو و تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو بنام کریم بخش ساکن لاہور  
 محلہ چھو والی مدعا علیہ جو کہ حاضری ہتھاری واسطے جوابدہی مقدمہ مسماۃ سجت بہری  
 ستغیثہ علت زود کو ب و محلہ مجرمانہ بموجب دفعہ ۳۵۲ لغزرات ہند ضروری اسلئے  
 یہ سمن ہتھارے نام پر جاری ہوتا ہے کہ تم اصالتاً یا وکالتاً فلان تاریخ حاضر محکمہ  
 تاکید جانو تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو بنام محمد النور و غلام صغر گوامان جو کہ  
 حاضری ہتھاری واسطے ادا کی شہادت مدعیہ بمقدمہ مسماۃ رحمان بی بی مدعیہ ستغیثہ  
 بنام قطیا مستغاث علیہ علت نان و نفقہ بموجب دفعہ ۳۱۶ ایکٹ ۲۵ ضرور ہے  
 اسلئے یہ سمن ہتھارے نام پر جاری ہوتا ہے کہ تم فلان تاریخ اس محکمہ میں حاضر ہو کر ادا کی  
 شہادت کرو و تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو بمقدمہ ظہو الدین مدعی بنام  
 امام الدین مدعا علیہ علت حملہ مجرمانہ بموجب دفعہ (۳۵۲) لغزرات ہند بعد ثبوت جرم حسب  
 حکم رولکار مورخہ تاریخ فلان سنہ فلان مدعا علیہ کی نسبت حکم فیہ دو ماہ  
 اور چھپس روپیہ جرمانہ نافذ ہوا اور رپورٹ کورٹ انسپکٹر سے واضح ہوا کہ مدعا علیہ  
 کے وارث ادا سے زر جرمانہ سے الزکار کرتے ہیں۔ اسلئے ہتھارے  
 نام ارشاد نافذ ہے کہ تم جائیداد مدعا علیہ کی بقدر زر جرمانہ کے قرق کر کے  
 فرد فرقی مع سپردوار کے حضور میں بھیج دو تاکید ہے فقط تحریر بتاریخ



فلان سنہ فلان فارسی پروانہ بنام کورٹ الیکٹر در باب وصول جرمانہ  
 فوجداری سرکار فیضدار مدعی بذریعہ محمد وزیندار ساکن موضع آوان بنام سنگتہ مدعی علیہ  
 یک جہاننا مدعا علیہ نمبر دوم علت انفصال بالجبر موجب دفعہ ۸۳ لقرنرات سہند  
 مدعا علیہم کہ بعد ثبوت جرم مستوجب سزا کو دو سال قید و یک صد روپیہ جرمانہ شدہ  
 چونکہ وصول کردن جرمانہ از وارثان مدعا علیہم مقتضی بحسب ضرورت لہذا بنام شما اصدار  
 حکم است کہ شمار جرمانہ از وارثان مدعا علیہم وصول نموده حاضر حضور سازند تا کید است  
 تحریر بتاریخ فلان سنہ فلان فارسی سمن اسمی مدعا علیہ جو عدالت دیوانی  
 میں واسطے حاضری مدعا علیہ کے جاری ہوتا ہے نمبر ہم سمن اسمی مدعا علیہ  
 بموجب دفعہ ۱۸۱ ایکٹ ۸۷ مجاریہ ۱۸۵۹ بعدالت صاحب اکسٹریسٹنٹ  
 مجاور لاہور غلام حسن مدعی بنام غلام رسول مدعا علیہ دعوی حاکم سے از انجا کہ غلام حسن  
 ساکن امرتسر مدعی بتاریخ فلان سنہ فلان بنام شما درین عدالت دعوی نمبر  
 رجوع کردہ است و برائے مقرر کردن امر تیغ بتاریخ فلان سنہ فلان مقرر شدہ است  
 لہذا بنام شما اصدار حکم است کہ برائے جوابدہی دعوی بہ یوم مقررہ مرقومہ  
 بالا قبل از دوپہر بوقت نواخت دو گھنٹہ فدیہ عدالت حاضر آیند و اگر بوقت مقررہ حاضر  
 نہ ہوں تو مقدمہ بغیر حاضری شما بجوینہ یکطرف فیصل خواہد شد و شما بہ تقویت جواب خود  
 ہر دست آویز کہ بران حصر جواب شما باشد ہمراہ خود آئند یا بذریعہ مختار پیش  
 کنند یوم مقررہ شما برائے حاضری ہر کل گواہان مقدمہ خود تیار و  
 دستعد باشند و شمار مناسب کہ بعد وصول سمن ہذا بہشت سمن  
 اطلاع دہی بنام خود بنویسند و این سمن بہ ثبت دستخط اینجانب مہر عدالت امروز  
 بتاریخ فلان سنہ فلان جاری گردید فارسی اطلاعنامہ جو بعد غیر حاضری پہلی  
 تاریخ مقررہ کے دیوانی کے مدعی علیہ کے نام عدالت سے جاری ہوتا ہے نمبر ۱۸ اطلاعنامہ بنام  
 مدعا علیہ بموجب دفعہ ایکٹ ۸۷ بعدالت سٹیمٹ کمشنر ہاؤس لاہور بمقدمہ نمبر فلان  
 حاکم مل مدعی ساکن لاہور بنام سکھ قوم کھار ساکن لاہور دعوی پنجاہ روپیہ قرضہ چونکہ مقدمہ ہذا اول  
 روزہ برک حاضری شما و تقریر امور تیغ مقرر شدہ بود بر تعمیل سمن مجاریہ اول بر شما اگر وہ بود  
 مدعی امروزہ برک حاضری حاضر آمد لیکن شما حاضر نشدہ اند از کیفیت ناظر و غیرہ عدالت



فلان سندہ فلان ترجمہ اردو بنام کورٹ انسپکٹر سرکار مدعی بندہ محمد ذریندار ساکن  
موضع آوان بنام سنگت ساکن علیضہ نمبر ایک جہانا مدعا علیہ نمبر ۲ علت اختلاف الجبر موجب دفعہ  
۳۸۳ تقریرات ہند کو فون مدعا علیہ ثبوت جرم کو بعد دو سال قید ہوئی اور ایک ایک سو روپیہ  
نقد جرمانہ انپہر قرار پایا اسلئے تمہاری بنام حکم نافذ ہوتا ہے کہ تم مدعا علیہ مقید ان جیسے  
دار فون سے روپیہ جرمانہ کا وصول کر کر حاضر حضور کرو تاکید جانو تحریر تاریخ فلان سندہ  
فلان پروانہ بنام داردغہ محسن رح باب قید مدعا علیہ بصیغہ فوجداری پروانہ  
بنام داردغہ محسن منٹل چل لاہور

نمبر درجہ	نام مدعا علیہ یقید ولدیت و قوتیت و عمر و پیشہ	حکم فی خلاصہ تاریخ و سند سیعہ و قید کی	تفصیل مال و جامہ تلاشی
۲۵۳۱	۵۵۲ مکرمہ بنام زمانہ انستیت	۲۱ جولائی ۱۸۹۸ء برس قید ہوا	تلاشی میں مدعا علیہ کے پاس دور روپیہ نقد اور ایک ڈیبا انیون کی پروانہ ہوئی ۱۲

ترجمہ اردو نمبر سمن بنام مدعا علیہ موجب دفعہ ۱۴ ایکٹ ۱۸۹۸ء بعد الت صاحب اسٹنٹ  
کشنر بہادر ضلع لاہور غلام حسن مدعی بنام غلام رسول مدعا علیہ دعویٰ مالہ جو کہ غلام حسن مدعی  
ساکن امرتسر مدعی فی بتاریخ فلان سندہ فلان تمہاری بنام پر ایک دعویٰ مالہ رجوع کیا ہے اور  
واسطے مقرر کردہ امور تفتیح وغیرہ کو فلان تاریخ مقرر ہوئی ہے اس واسطے کہ حکم ہوتا ہے کہ واسطے جوابدہی مدعی  
کو مقررہ روز کو قبل دوپہر دس بجے کی وقت عدالت میں حاضر ہو اگر تم غیر حاضر ہو گے تو تمہاری غیر حاضری میں  
یہ مقدمہ بتجویز یکطرف فیصل ہو گا چاہے ایک اپنی جوابی تقویت کو جسے ستاویز چھڑکتی ہو اس کا اپنی سامنے لاؤ  
یا اپنی مختار کی معرفت پہنچو مقررہ روز کو تم اپنی گواہوں کی حاضر کر نیکیلیے بھی مستعد مادہ ہو اور تم کو مناسب  
کہ شمن ہذا کی وصول و اجراء کی پشت پر اپنا نام لکھو کیلئے تسلیم کرو بہ ثبت و تخط ہمارا اور مہر عدالت سمن آخر تاریخ  
فلان سندہ فلان کو جاری ہوا اردو نمبر ۱۸ اظلا عنانہ بنام مدعا علیہ موجب دفعہ ۱۲ ایکٹ ۱۸۹۸ء  
بعد الت اسٹنٹ کشنر ضلع لاہور مقدمہ نمبر فلان حاکم مل مدعی ساکن لاہور بنام سکھو قوم کہا ساکن  
لاہور دعویٰ پنجاب روپیہ قرضہ چونکہ در مقدمہ ہذا اول بھیجی آجکادون واسطے حاضری تمہاری کو مقرر و مامور تھا اور  
تعمیل شمن مجاریہ بھی ہو چکی تھی اور مدعی آج حاضر عدالت آیا لیکن تم حاضر نہ ہو گے ناظر کی  
کیفیت وغیرہ سے عدالت کو اطمینان کلی ہو گیا ہے کہ تعمیل سمن تمہارے پر بخوبی ہو گئی۔



سمن مجاریه اول بر شما گردیده بود مدعی امروز در عدالت حاضر آمد لیکن شما حاضر نشده اند از  
 کیفیت ناظر و غیره عدالت را اطمینان کلی گردیده که تمییل سمن بر شما بخوبی گردیده است مگر  
 شما را فرصت کافی حاصل نشده است که بروز تعیین سمن مذکور شما حاضر آمده جواب دهی میگردند  
 لهذا سماعت مقدمه امروزه ملتوی مانده آینده تاریخ فلان سنه فلان برائے سماعت مقدمه  
 مقرر گشت و بذریعہ اطلاعنامه ہذا بموجب دفعہ ۱۱۳ - ایکٹ ۱۸۵۹ء شمارا آگاہ کردہ محو آید کہ  
 شما بروز مقررہ در عدالت حاضر شدہ جواب دہی کنند و علاوہ از اندرین باب ہر چہ کہ ضرورت  
 باشد مطابق آن عمل کنند بہ ثبت دستخط این جانب مہر عدالت این اطلاعنامہ امروز بتاریخ  
 فلان سنہ فلان جاری گردید فارسی سمن بنام گوانان مقدمہ دیوانی  
 نمبر ۲۰ - بموجب دفعہ ۱۵۲ - ایکٹ ۱۸۵۹ء محکمہ عدالت صاحب اسٹنٹ کمشنر  
 بجاور بمقدمہ نمبر فلان ویس لکھی کہتری ساکن لاہور مدعی بنام مہر چند مدعا علیہ  
 دعوی ماموعہ قرضہ سمن بنام سمیان فقیر اللہ و عزیز شاہ غلام بنی گوانان چونکہ مدعی  
 شمارا آگاہ وجہ ثبوت بیان خوبیان کردہ است لهذا بنام شما اصدار حکم است کہ  
 بموجب دفعہ ۱۵۲ - ایکٹ ۱۸۵۹ء شما بتاریخ فلان سنہ فلان حاضر عدالت  
 شدہ ادا سے شہادت کنند و تا وقتیکہ از عدالت حکم ترخیص شما نافذ نگردد بعدالت حاضر  
 بمانند و اگر شما حاضر نخواہید شد حسب قانون بشما سکوک کردہ خواہد شد و برای خوراک  
 زاد راہ شما نقد ہمراہ سمن ہذا میرسد بہ ثبت دستخط این جانب و مہر عدالت امروز  
 این سمن بتاریخ فلان سنہ فلان جاری گردید فقط فارسی حکمنامہ امتناعی  
 لقصر ف جایدا و بنام مدعی علیہ عدالت صاحب اسٹنٹ کمشنر مقدمہ نمبر  
 فلان حکم امتناعی بموجب دفعہ ۱۵۲ - ایکٹ ۱۸۵۹ء بنام محمد عظیم مدعا علیہ چونکہ درین  
 مقدمہ حسب اطمینان عدالت ثابت شدہ کہ بر شما اندیشہ رہن یا بیع جایدا متنازعہ است  
 لهذا بنام شما اصدار حکم است کہ شما از ان حرکت خاص کہ بسبب آن شکایت میشود  
 باز آیند تا کہید و انتد بہ ثبت دستخط این جانب و مہر عدالت امروز بتاریخ فلان  
 سنہ فلان این حکمنامہ جاری گردید فارسی حکمنامہ اسمی منصفان  
 مقدمہ دیوانی اجلاس کسٹر اسٹنٹ کمشنر بہادر چیراغ علی مدعی بنا کرت  
 علی مدعا علیہ دعوی خاصہ روپیہ اصل و منافع حکمنامہ بنام ثالثان مفصلہ



تم پر ضرور ہونی الا تمکو کافی فرصت نہ ملی کہ بروز معینہ سمن مذکور کو حاضر ہو کر جوابدہی  
 کرتے لہذا سماعت مقدمہ کی آج ملتوی رکھی گئی اور اب تاریخ فلان سنہ فلان اوسکی  
 سماعت کے لئے مقرر ہوئی ہے اور اطلاع نامہ ہذا کے ذریعہ سے بموجب  
 دفعہ ۱۱۱- ایکٹ ۵۹ء عیسوی کے متکوا گاہ کیپ جاتا ہے کہ تم عدالت  
 میں بروز معینہ قبل دوپہر کے حاضر ہو اور جو کچھ اوس میں ضرورت ہو اوسکے  
 مطابق عمل کرو یہ ثبت دستخط ہمارے اور مہر عدالت مجھ اطلاع نامہ  
 آج بتاریخ فلان سنہ فلان جاری ہوا۔ فقط ترجمہ اردو نمبر ۱۲ اطلاع نامہ  
 بنام گوالان بموجب دفعہ ۱۱۱- ایکٹ ۵۹ء بعدالت صاحب سٹنٹ کمشنر ہا  
 بمقدمہ نمبر فلان ویس باہی کہتری ساکن لاہور بنام مہر چند مدعی علیہ دعویٰ  
 مامقہ روپیہ قرضہ بنام فقیر احمد و عزیز شاہ و غلام نبی گوالان چونکہ مدعی نے  
 تمکو اپنا گواہ لکھا یا ہے۔ اس لئے تمکو بموجب دفعہ ۱۱۱- ایکٹ ۵۹ء  
 حکم ہوتا ہے کہ فلان تاریخ دس بجے کے وقت عدالت میں  
 حاضر ہو کر ادائے شہادت کرو اور عدالت میں حاضر ہو  
 جب تک تم کو اجازت روانہ ہونے کی نہ ملے اگر تم حاضر نہ ہو گے  
 تو تم سے سلوک بموجب قانون کے ہو گا واسطے تمہارے خرچ راہ اور  
 خوراک بھی اس سمن کے ہمراہ بھیجی جاتی ہے۔ بعد ثبت دستخط  
 ہمارے اور مہر عدالت کے آج فلان تاریخ سنہ فلان مجھ سمن جاری ہوا فقط  
 ترجمہ اردو۔ عدالت صاحب سٹنٹ کمشنر ہا و مقدمہ نمبر فلان  
 حکم امتناعی بموجب دفعہ ۱۱۱- ایکٹ ۵۹ء بنام محمد عظیم مدعی علیہ چونکہ اس  
 مقدمہ میں حسب اطمینان عدالت ثابت ہو چکا ہے کہ تم سواندیش جایدا و متنازعہ  
 کے رہن یا بیع کر دینے کا ہے اس واسطے تمکو اس حکمنامہ کی ذریعہ سے  
 حکم ہوتا ہے کہ تم اس حرکت خاص سے جسکی شکایت ہوتی ہی باز رہو تا کیہ جانو بعد  
 ثبت دستخط و مہر عدالت آج بتاریخ فلان سنہ فلان مجھ حکم جاری ہوا ترجمہ اردو  
 حکمنامہ اسی منصفان مقدمہ دیوانی اجلاس کسٹرسٹنٹ کمشنر ہا و تاریخ  
 علی بنام دوست علی مدعا علیہ دعویٰ حاصل روپیہ ال منافع حکمنا بنام ثالثان مفصل



قول سید بهادر شاه سید نادر شاه چونکه فریقین این مقدمه شمار برای تقصیه امور تفتیح طلب  
 این مقدمه ثالث مقرر کرده اند لهذا بمقتضای دفعه ۳۱۵ و ۳۱۶ - ایکٹ نمبر ۵۹  
 و قلم حکم تحت که شما بتاریخ فلان سنه فلان فیصله بنسبت براتبان تفتیح در عدالت داخل کنند  
 و نقل مور تفتیح لف حکمنامه بدست و اگر در اسے شما اختلافی بوجود آید یکی سه ریج مقرر سازند  
 المرقوم تاریخ فلان سنه فلان فارسی حکم و پرچہ دیگری جو مدعی کو بعد ثبوت دعوی  
 عدالت دیوانی سی ملتا ہی عدالت صاحب اسٹنٹ کمشنر بہادر مسمی الہی بخش و لد  
 خدا بخش ساکن لاہور مدعی بنام کریم بخش و رحیم بخش ساکن لاہور مدعی ماضی المرقوم در این مقدمہ ہمراہ  
 سماعت و بحث رو برو صاحب اسٹنٹ کمشنر بہادر ضلع لاہور بموجہ فریقین پیش گردید شہادت  
 زبانی و تحریری کہ مدعی و مدعا علیہ گواہانند لہذا گذشت و بر بیانات فریقین غور و توبہ تمام گردید  
 لهذا عدالت حکم دیگری نسبت دعوی مدعی صادر میکند و حکم بدہ کہ دیگری دعوی و خرچہ عدالت  
 ملحا دفعہ ۱۹۰ و غیرہ دفعات ایکٹ بنام مدعا علیہ گردید تحریر بتاریخ فلان سنه فلان فارسی  
 اطلاع نامہ جو بعد دیگری کو نسبت جایداد متنازعہ و مدعا علیہ کے  
 نام جاری ہوتا ہے عدالت دیوانی ضلع لاہور پر سرام کہتری ساکن لاہور مدعی دیگریدار  
 بنام موہن لال مدعی علیہ مدیون دعوی ایصال ایکٹ "ہزار روپیہ اطلاع نامہ سخی علیہ موجب  
 دفعہ ۲۳۴ نہایت ۱۲۶ ایکٹ ۸ چونکہ دیگریدار بمقدمہ منبر صدر بر آ کر قرقی جایداد شما  
 درخواست بحضور گذرانید و معلوم میشود کہ جایداد مذکور بالفعل بقضیہ شماست لهذا بنام شما  
 اصدار حکم است و بذریعہ اطلاع نامہ بدعا ممانعت میگرد و کہ شما جایداد مذکور را ہی بیع نکنند  
 المرقوم تاریخ فلان سنه فلان فارسی بمضمون صدر حکم نامہ بنام شرف عدالت  
 اجلاسی صاحب دپٹی کمشنر بہادر پر سرام مدعی دیگریدار بنام موہن لال مدیون دعوی ایصال ایکٹ  
 روپیہ زر دیگری حکمنامہ بنام شرف عدالت ضلع لاہور چونکہ جایداد منقولہ و غیر منقولہ لہذا ان کیون در  
 لاہور واقع است و قرق شدن آن حسب است مدعی دیگریدار بر ضرر لهذا بمقتضای دفعہ ۳۵ ایکٹ  
 این حکم بنام شما صادر میشود کہ مدعی علیہ ابذریعہ اطلاع نامہ علیہ ممانعت کنند کہ او  
 جایداد خود را بذریعہ بیع یا ہبہ یا یکسے وجہ دیگر منتقل نکنند و اگر دیگر این جایداد بذریعہ  
 ہبہ یا بیع خرید نکنند و شما بمقتضای این حکم مدعا علیہ نہائیدہ پورٹ کنند المرقوم تاریخ فلان  
 سنه فلان فارسی بنام شرف عدالت در باب قرقی جایداد منقولہ مدیون اجلاسی



ذیل سید بہادر شاہ سید نادر شاہ چونکہ فریقین فی اس مقدمہ میں واسطی تصفیہ مراتب متنازعہ  
منسلکہ پروانہ بدلتا ہو گیا ہے اس لئے بمقتضائے دفعہ ۳۱۵ و ۳۱۶  
ایکٹ نمبر ۱۹۵۷ء یہ حکمنامہ جاری ہوتا ہے کہ تم تاریخ فلان سنہ فلان بہ نسبت  
مراتبات منسلکہ پروانہ کے داخل کرو اور اگر تم میں اختلاف رہا ہو تو ایک ہی مقرر کرو  
فقط المرقوم تاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو عدالت صاحب اسٹنٹ کمشنر  
بہادر مسمیٰ آلی بخش ولد خدا بخش ساکن لاہور مدعی بنام کریم بخش ولد حرم بخش  
ساکن لاہور مدعا علیہ دعویٰ مالک علیہ آج یہ مقدمہ واسطی سماعت اور بحث  
کے روز بروئے اسٹنٹ کمشنر بہادر ضلع لاہور بموجبہ فریقین پیش ہوا بیانات  
مدعی و مدعا علیہ اور ان کے گواہوں کے سماعت میں آئے اور بخوبی غور کیا گیا  
اس لئے عدالت حکم دگری کا نسبت دعویٰ کو صادر کرتی ہے اور حکم دیتی ہے  
کہ دگری دعویٰ اور خرچہ عدالت کے بلحاظ دفعہ ۱۹۰ وغیرہ دفعات ایکٹ کے  
بنام مدعا علیہ کے ہو المرقوم تاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو عدالت دیوانی ضلع  
لاہور پر سرام کہتری ساکن لاہور مدعی دگریدار بنام موہن لال مدعی علیہ  
مدیون دعویٰ ایصال ایک ہزار روپیہ اطلاع نامہ اسمی  
مدعی علیہ بموجب دفعہ ۲۳ لغایت ۲۳۶ - ایکٹ ۹ جو کہ مدعی دگریدار نے اس مقدمہ  
میں عرضی واسطی قری جائیداد تمہاری کے اس محکمہ میں گذرائی ہے اور یہ معلوم  
ہوتا ہے کہ وہ جائیداد تمہارے قبضہ میں ہے اس لئے بذریعہ اس اطلاع نامہ  
کے تمکو مالعت کیجاتی ہے کہ اس جائیداد کو کہیں بہن بیچ نہ کرو المرقوم تاریخ فلان سنہ  
فلان ترجمہ اردو اجلاسی صاحب ٹیٹی کمشنر بہادر پر سرام مدعی دگریدار بنام موہن  
لال مدعا علیہ مدیون دعویٰ ایصال ایک ہزار روپیہ زردگری حکمنامہ بنام شرف  
عدالت ضلع آنک جو کہ جائیداد غیر منقولہ مدعا علیہ کی لاہور میں واقع ہے اور حسبِ خواست  
مدعی دگریدار کے قری او سکی ضرورت ہے اس لئے بمقتضائے دفعہ ۲۲۵ ایکٹ چھ حکم تمہاری  
نام جاری ہوتا ہے کہ مدعا علیہ کو بذریعہ اطلاع نامہ علیہ کے مالعت کر دو کہ وہ اپنی جائیداد  
کو بذریعہ بیع نامہ یا ہبہ وغیرہ کے منتقل نہ کرے اور کوئی شخص اس جائیداد کو بذریعہ بیع یا ہبہ  
نہ لے اور تم منشاس حکم کا مدعی علیہ کو سمجھا کر نوٹ کرو المرقوم تاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو



استیانت کمشنر لاهور غلام حمید رفیق لکھنوی ساکن لاهور و گریڈا بنام راجو وادیا علی مدعا علیہ دیون  
دعویٰ ایصال سچاسی سے روپیہ زر و گری حکمنامہ بنام شرف عدالت آنک چونکہ قرقی کردن جایاد  
منقولہ مدعا علیہ دیون کہ بقضیه سے است حسب است مدعی و گریڈا ضرورت است پسند  
بمشتائے دفعہ ۲۳۳ ایکٹ نمبر بنام شرفا اصدار حکم است کہ قرقی جایاد و مندرجہ ذیل  
کرده خواه بجاییت نائب خویش دارند یا حوالہ کدام حوالدار معتبر کنند غرض خود را حافظ و  
دنه دار جایاد و معروضه تصور کنند المرقوم تاریخ فلان سنہ فلان فقط  
تفصیل جایاد و منقولہ مندرجہ درخواست مدعی و گریڈا

چار پائی	ظروف می	پارچات پوشیدنی	لحاف	تجهیز
ص عدد	۱۴ عدد	یک صندوق	ص عدد	یک

فارسی بنام ناظر عدالت در باب اجرای استیانت غلام حمید و دیون اجلاسی  
صاحب استیانت کمشنر لاهور و ضلع محمد میر ساکن لاهور مدعی بنام غلام رفیق ساکن لاهور مدعا  
علیه دیون دعویٰ ایصال ایک سو پندرہ ان روپیہ زر و گری حکمنامہ بنام ناظر عدالت دیوانی ضلع  
از انجا که چسپان کردن یک پرت استیانت در مکان عدالت و پرت نشانی بر موقع جایاد و معروضه  
ببراد آگاهی عذر داران و خریداران بمشتای ضمن ۲ دفعه باب ۵۵ حصه قانون دیوانی نجا  
واجب است لهذا بنام شرفا اصدار حکم است که تمام تعمیل این حکم نموده رپورٹ چسپانگی  
استیانت بقید تاریخ و وقت و نام گواهان که بر و بروی ایشان استیانت چسپانیده باشند  
بذریعہ رپورٹ علییہ گذارش کنند و بتاریخ فلان ماه فلان سنہ فلان یوم فلان وقت  
فلان بمقام موقع بصورت رسیدن کسی حکم مانع نیلام بروز معینہ نیلام کرده سب  
صنا بطه رپورٹ گذارش کنند تخم و تاریخ فلان سنہ فلان فارسی استیانت  
نیلام جایاد مدعا علیہ اجلاسی استیانت کمشنر لاهور مدعی مدعی و گریڈا بنام  
ظهور علی مدعی علیہ دیون دعویٰ ایصال مامه زر و گری استیانت عدالت دیوانی ضلع  
آنک از انجا که جایاد و مفصله ذیل از ان دیون بجلت عدم ادائے زر و گری حسب صنا بطه  
بحکم عدالت قرق شده است و بتاریخ ماه فلان سنہ فلان یوم فلان وقت فلان مقام  
فلان نیلام خواهد گردید لهذا این استیانت بیعادی یک ماه بمشتائے دفعہ ۲۳۳ ایکٹ  
نمبر ۲۳۳ جاری کرده میشود که هر شخص را که بکسبت حق یا مرفق این جایاد



اسٹینٹ کمشنر بہادر غلام حیدر قریشی ساکن لاہور ڈگری دار بنام روڈ اعلیٰ مدیون  
دعویٰ ایصال چاسی روپے زرگری حکمت نامہ بنام شرف عدالت جو کہ قرق ہونا چاہیاد  
منقولہ مدعا علیہ کا جواب کے قبضہ میں ہے حسب خواست مدعی ڈگری دار کی ضرورت ہے اسلئے  
بمشتائے دفعہ ۲۳ ایکٹ نمبر ۱۹۱۸ ہمارے حکم جاری ہوتا ہے کہ قرق چاہیاد سند رجسٹرڈ  
کی کر کے خواہ اپنے یا نائب کے حمایت میں رکھو یا کسی معتبر حوالدار کے سپرد کر دو وغیرہ  
اپنے آپ کو حافظ و ذمہ دار حساب یزاد مذکور کا سمجھو المرقوم تاریخ فلان سنہ فلان  
تفصیل حساب یزاد منقولہ مندرجہ ذیل مدعی

چارپائی	ظروف مسی	پارچات پوشیدہ فی	لحاف	تکیہ
۱۴ عدد	۱۴ عدد	۱۴ عدد	۱۴ عدد	۱۴ عدد

ترجمہ اردو اجلاسی صاحب اسٹینٹ کمشنر بہادر محمد منیر ساکن لاہور مدعی زرگری دار  
بنام غلام مرتضیٰ مدعا علیہ مدیون دعویٰ ایصال مام سے زرگری حکمت نامہ بنام ناظر عدالت  
دیوانی ضلع از انجا کہ چپان کرنا ایک پرت اشتہار کا اوپر دروازہ عدالت کو اور دوسرے  
اوس جگہ پر چپان جائیداد مفروقه واقع ہے اگا ہی عذر داران و خریداران بمشتائے  
ضمن ۲ دفعہ ۱۴ باب ۵ حصہ ۲ قانون دیوانی پنجاب واجب ہے اس واسطے متکو  
چاہئے کہ مطابق حکم مذکورہ بالا تعمیل کر کے رپورٹ چپانیدگی اشتہار کے بقید  
تاریخ وقت و نام گواہان جنکی سامنے چپان چسے ہوں رپورٹ علیحدہ گزارش کرو  
اور تاریخ فلان ماہ فلان سنہ فلان یوم فلان وقت فلان مقام فلان کو  
بصورت مذکورہ چپانے کسی حکم مانع نیلام کے بروز معینہ نیلام کر کے حسب ضابطہ  
رپورٹ کرو المرقوم تاریخ فلان سنہ فلان ترجمہ اردو اجلاسی صاحب اسٹینٹ  
کمشنر بہادر سہیل نور علی مدعی زرگری دار بنام ظہیر علی مدعا علیہ مدیون دعویٰ  
ایصال مام سے زرگری اشتہار عدالت دیوانی ضلع لاہور ہے جو کہ جائیداد  
مندرجہ ذیل مدیون کی نسبت نہ ادا کرنے زرگری کے حسب ضابطہ عدالت  
سے قرق ہوئی اور بتاریخ فلان ماہ فلان سنہ فلان یوم فلان وقت فلان مقام  
فلان نیلام ہوگی اسلئے یہ اشتہار معیادی ایک ماہ کا بمشتائے دفعہ ۲۳ ایکٹ  
نمبر ۱۹۱۸ جاری کیا جاتا ہے کہ جس شخص کو بہ نسبت حق یا مرافقہ اس جائیداد کے



دعوی یا نوعی عذر باشد باین میعاد منجر بالا و در حد حاضر شده پیش کند و در صورت عدم  
 حاضری کسی عذر دارد بوقوع نیامدن کسی امر بالغ نیلام این جایز و نیلام خواهد گردید فقط همان حق  
 و استحقاق که مدعی علیه را درین جایز و حال ست نیلام کرده خواهد شد المرقوم تاریخ فلان  
 سنه فلان تفصیل جایز و مقر و قه مشتهر به یک قطعه حویلی و دو منزل بجمارت پنجه فارسی اطلاع  
 محکم اسل سیاندرنٹ اسل بناراضی حکم تحصیلدار پرگنه لاهور مورخه تاریخ و ماه فلان سنه  
 فلان بمقدمه دگری شدن دعوی حاکم امیر علی مدعی بدرخواست منسوخی آن از جانب نوب علی اسلا  
 اطلاعنامه متذکره قاعدہ بنام امیر علی رسپاندرنٹ مطلع باشند که بمقدمه مندرجه بالا اسل در  
 عدالت ہذا گذارش گردید و طلبی مثل مقدمه بعمل آمده اجرائی دگری ملتوی کرده شد تاریخ فلان  
 سنه فلان برای سماعت اسل مقرر شد لہذا نقل عرضی اسل نزد شام فرستاده ارشاد میشود کہ  
 شمار و جملات تردید موجب اسل سیاندرنٹ گذارش کردن منظور باشد بروز تاریخ مقررہ را آن روز  
 کہ بسبب التوائے اجلاس مقرر باشد اصالتاً یا دکالتاً حاضر شدہ گذارش کنند و عذرات  
 خود بر کاغذ استامپ قیمتی و حسب ضابطہ بگذرانند و اگر شتاً اصالتاً یا دکالتاً حاضر نخواهند شد  
 مقدمه بغیر حاضری شتاً فیصل خواهد شد بدستخط این جانب مہر عدالت امروز بتاریخ فلان ماہ فلان  
 سنه فلان این اطلاعنامه جاری شد پیشتر می شتم اظهارات کے طرز لکھنے کے  
 بیان میں جو عدالت میں تحریر ہوئے ہیں اظہار مدعی دیوانی نام من کشن چند  
 نام پدر ہیرانند قوم کہار ساکن لاهور پیشہ نان پزی عمر ۳۵ سال سوال چہا ظہار است  
 بیان کن جواب عوسے و خلیابی مکان قیمتی و و صدر و پیہ بنام جواہرل برادر حقیقی خود و جھنویا  
 کردہ ام و بیان دعوی این است کہ ہیرانند پدر ما فریقین ہر دو عرصہ شش سال وفات یافت  
 و دو منزل مکان و دوکان جایز و غیر منقولہ پدری باقیانندہ و در مجمع برادری تقسیم جایز و متروکہ  
 بدین طریق بوقوع آمد کہ حویلی دوکان واقع لاهور حصہ من مدعی و حویلی دوکان امر شیر بنام  
 مدعا علیہ قرار یافت و تقسیم نامہ مزین بمواہر مقدمان برادری تحریر شد حالاً حویلی واقع لاهور  
 کہ عند التقسیم حصہ مظہر آندہ بود بقبضہ مدعا علیہ است و ادحوالہ مظہر منیکست لہذا دعوی  
 بعدالت دایر کردہ امید دارم کہ بعد تحقیقات دخل مظہر حویلی مذکور کرانندہ شود منیا کر مچند  
 امین چند چودہریان گواہ ہستند فقط العبد فارسی جواب مدعا علیہ نام مظہر جواہرل  
 نام پدر ہیرانند ذات کہار ساکن لاهور پیشہ نان پزی عمر چالیس سال سوال بمقدمه کشن چند مدعی



کسی طرح کا دعویٰ یا عذر ہو وہ میعاد مندرجہ کے اندر عدالت میں حاضر ہو کر اپنا عذر پیش کرے  
 در صورت عدم حاضری کسی عذر دار کے اور نہ باوجود جانے کسی مبالغہ بلام کے نیلام ہوگی اور فقط  
 وہی حق اور استحقاق جو مدعا علیہ کو جائیداد مفصلہ ذیل سے حاصل ہے نیلام ہوگا المرقوم تاریخ  
 فلان سنہ فلان تقصیل جائیداد ایک بیکان حویلی بختہ دو منزلہ ترجمہ اردو اپیل بنا راضی سکم  
 تحصیلدار پر گنہ لاہور مورخہ تاریخ ماہ فلان سنہ فلان بمقدمہ ڈگری ہو ذی دعویٰ مستمیر علی  
 مدعی اور درخواست منسوخی ڈگری نور علی اپیلانٹ کی طرف سے اطلاع نامہ متذکرہ قاعدہ ۱۰ بنام  
 امیر علی رسپانڈنٹ مطلع رہو کہ بمقدمہ مندرجہ بالا اپیل اس عدالت میں گذرا ہے اور عدالت  
 نے مثل مقدمہ طلب کے اجراءے ڈگری ملتوی کی ہے اور بتاریخ فلان سنہ فلان واسطی  
 اپیل کی مقررہ کی ہے نقل عرضی اپیل کے ہمراہ اس اطلاع نامہ کے ہمراہ واپس بھیجی جاتی ہے  
 اسلئے کہ اگر نسبت وجوہات اپیل اپیلانٹ کے کچھ عذر ہوں تو ملک اختیار ہے کہ بروز  
 مقررہ یا کسی اور روز کہ بسبب التوائی اجلاس کے مقرر کیا جائے واصلتاً یاد کالتاً حاضر  
 ہو کر کاغذ اشٹام قیمتی ہر پر گزارش کر داور اگر تم اصلتاً یاد کالتاً حاضر نہ ہوگی تو مقدمہ  
 ہتھاری غیر حاضری میں پیش ہو کر فیصل ہوگا ہمارے دستخط اور ثبت مہر عدالت کی آج بتاریخ  
 فلان سنہ فلان ہمارے دستخط اور مہر عدالت سے بھی اطلاع نامہ جاری ہو ترجمہ اردو نام میرا  
 کشن چند باب کا نام میرا ند قوم کہا رہی والا لاہور کا پیشہ نان پزی عمر ۳۵ سال  
 کی سوال کیا اظہار ہے بیان کرو جواب دعویٰ و خلیانی مکان قیمتی دو روپیہ بنام جواہر ل برادر  
 حقیقی اپنی کے حضور میں دایر کیا ہے بیان دعویٰ کا یہ ہے کہ میرا مذہب اپسم فریقین کا  
 عرصہ چھ سال سے مر گیا ہے دو منزل مکان اور دوکان میں اوسکی جائیداد باقی رہی اور مجمع  
 برادری میں اس طرح وہ جائیداد ہم دونوں بہائیوں میں تقسیم ہوئی کہ حویلی دوکان لاہور کے میر  
 حصہ میں اور دوکان و حویلی امرتسر کی مدعی علیہ کے حصہ میں آئی اور تقسیم نامہ تحریر ہو کر  
 چودہریوں کی ہرین نصیب میں اب لاہور کی حویلی جو میر حصہ میں آئی تھی اس پر مدعا علیہ نے  
 قبضہ کر والیا ہے مجھ کو نہیں دیتا اس لئے مجھے دعویٰ کیا کہ دخل مظہر احد تحقیقات حویلی متذکرہ  
 پر دلا یا جائے کہ م چند دایم چند چودہری گواہ ہیں فقط ترجمہ اردو نام میرا جواہر ل باب کا نام میرا  
 قوم کہار ساکن لاہور پیشہ نان پزی عمر ۳۵ سال  
 سوال بمقدمہ مشتق چند مدعی



بنام تمام علیها دعوی و خلیا بی مکان قیمتی دو سوره پیه چه جواب است جواب دعوی مدعی سرایا  
 دروغ است حال این است که مکان متدعوی مدعی از حین حیات پدر متوفی بقصد اظهاریت و  
 بعد وفات پدر مال جایداد متروک پدری که غیر منقسم است رو برو برادری تقسیم نگردیده و نه  
 تقسیم نامه تحریر شده شاید مدعی بسا زش کرم چند داین چند چو و هریان که دشمن جانی منظر اند  
 تقسیم نامه مصنوعی تحریر کرده باشد سرکار تحقیقات فرماید علاوه از آن مکان متنازع قیمتی با قصد  
 روپیه مدعی قیمت آن دو صدر روپیه بر آن تکلیف سوم عدالت ظاهر کرده است و منظر آن مکان  
 را بحین حیات و بعد وفات پدر خود و دو بار بصرف زر خود تعمیر کنانیده است مدعی مانع تعمیر  
 مکان نشده حال آنکه با را ده تکلیف دهنی منظر این دعوی دروغ و بی عدالت کرده است  
 سرکار تحقیقات کند سوال در حالیکه مکان متنازع ملکیت پدری بود باز شما بچه اختیار  
 تعمیر مکان بے اجازت مدعی حصه دار بصرف زر خود کرده اند جواب عرض است سال بگذرد که پدر  
 بر صنامندی خود رو برو تمام برادری این مکان را بمن هبه نموده اجازت تعمیر ازین سبب  
 منظر یکبار بحین حیات او تعمیر این مکان از سر نو کرد و دو بار دیگر بعد وفاتش مرتب بصرف زر خود  
 نمود اگر چه هبه نامه تحریری نزد من نیست لیکن سمیان و هورام چند حکم چند و هریان برادری

## فارسی اظهار گواهان مدعی

سوال بمقدمه کشتن چند مدعی بنام

جواهر مل مدعا علیه دعوی و دخل مکان

قیمتی دو صدر روپیه اظهار شما چیست

جواب عمر شش سال گذشته است که پدر

نام	نام پدر	قوم	ساکن	پیشه	عمر
کرم چند	بنال چند	کهار	پشاور	کهار	۶۰ سال
امین خلیا گویال	الینا	الینا	الینا	الینا	۶۰ سال

فریقین میرند و فایات و جایداد متروک پدری یک کان واقع لاهور و یک کان واقع استرانی رو برو

باور میان فریقین تقسیم شده دعوی و دو کان لاهور هبه مدعی آمد تقسیم نامه تحریر شده گواهی ما و گواهان

بهران ثبت گشته و تقسیم نامه بر کاغذ شام بخط غلام حسن محل دار تحریر گردید و یک نسخه بنهر نیست

فارسی اظهار گواهی سند نام من غلام حسن نام پدر محمد الدین قوم کشمیری ساکن لاهور پیشه محل

داری عمر ۶۰ سال سوال بمقدمه کشتن چند مدعی و جواهر مل مدعا علیه دعوی و خلیا بی مکان

قیمتی دو صدر روپیه چه آگاهی است - جواب عرض بخیال منقضی شده که فریقین در مجمع برادری



اور تم مدعا علیہ دعویٰ خلیابی مکان قیمتی دو سو روپیہ کیا جواب ہے جواب دعویٰ کا سراپا  
 لغو اور جھوٹ ہے حال یہ کہ مکان مندرجہ باب کے جیتے جی میری قبضہ میں ہے باب کے مرنے  
 کے بعد بھی اب تک جائیداد متروکہ پدری تقسیم نہیں ہوئی اور نہ تقسیم نامہ لکھا گیا تھا یہ  
 مدعی نے کرم چند و امین چند جو دہریان کی سازش سے جو میر جانی دشمن ہیں کوئی مصنوعی  
 تقسیم نامہ لکھا لیا ہو گا سرکار تحقیقات فرمائے علاوہ اس کو وہ مکان قیمتی پان سو روپیہ کا ہے  
 مدعی تحفیف روم اسٹام کیلئے دو سو روپیہ کا بیان کرتا ہے اور منظر و ادین مکان کو اپنی  
 باب کے حین حیات اور اسکے مرنے کے بعد دو مرتبہ اپنا روپیہ خرچ کر کے تعمیر کیا ہے مدعی کو بھی  
 مانع نہیں ہوا ابنا حق میری تکلیف ہی کیلئے دعویٰ ناحقہ دائر کر دیا ہے سوالی در حالیکہ  
 وہ مکان ہمارے باب کی ملکیت تھا پھر تم نے کس اختیار سے مدعی حصہ دار کے  
 اجازت کے بغیر اس مکان کو تعمیر کرایا۔ جواب عرصہ بیس برس کا ہوا ہے کہ  
 باب نے یہ مکان جھکورد بر دے تمام برادری کے بخش دیا تھا اور اجازت دی  
 دی تھی کہ تعمیر کرو چنانچہ مظہر نے از سر نو تعمیر کیا تھا جب وہ مر گیا تھا تو دوبارہ  
 بھی اسکی مرمت کرائی اگرچہ یہ نامہ تحریری کوئی سیکر پاس نہیں ہے مگر  
 مسلمان اور دھورام چند و حکم چند چودہری گواہ ہیں فقط

نام	باب کا نام	ذات	ساکن	پیشہ	عمر
کرم چند	بنال چند	کھار	لاہور	کھاری	۵۵ سال
امین چند	گوپال	الینا	الینا	الینا	۳۰ سال

سوال بمقدمہ کسٹن چند مدعی بنام جواہر علی علیہ دعویٰ خلیابی مکان قیمتی دو سو روپیہ کیا معلوم ہے  
 جواب چھ برس گزری ہیں کہ باب فریقین کا مر گیا ایک بیلی اور ایک کان لاہور میں اور ایک بیلی اور  
 ایک کان امرتسر میں اسکی غیر منقولہ جائیداد باقی رہی سو ہمارے دو فریقین میں تقسیم ہو کہ بیلی  
 اور دو کان لاہور کی مدعی کے حصہ میں آئی تقسیم نامہ لکھا گیا ہمارے گواہ بیان بھی اس پر ہیں اور  
 غلام حسین محلہ دار کو ہاتھ سے وہ تقسیم نامہ تحریر ہوا فقط اور کچھ نہیں فقط۔ ترجمہ اردو  
 نام میرا غلام حسن باب کا نام محمد دین ذات کشمیری رہنے والا لاہور کا ہون عمر  
 مسئلہ پیشہ محلہ داری سوال بمقدمہ کسٹن چند مدعی بنام جواہر علی علیہ دعویٰ خلیابی مکان  
 قیمتی دو سو روپیہ کیا خبر ہے۔ جواب عرصہ پانچ سال کا ہوا ہو گا کہ فریقین اپنی برادری کو مجمع میں



خود منظر را از خانه من طلبیده بودند حسب اجازت فریقین یکی قبالة تقسیم نامه جایید ادمتر که میرانشند  
متوفی پدر فریقین تحریر کردم بدین مضمون که حویلی و دوکان لاهور محضه مدعی و حویلی و دوکان ابرسر  
بمحضه مدعی و لاهور را به تحریر گواهی نامه کرم چند و امین چند جوهریان بران ثبت شدند اما دیگر  
چوهریان گواهی نامه خود بران نکردند و گفتند که حویلی لاهور قیمت زیاده دارد درین  
تقسیم انصاف نیست باز مدعی علیه خواست که قبالة را پاره کند اما قبالة از دست من مدعی گرفت  
بسبب تنایع برادری قبالة نامکمل ماند و رجسری سرکار هم نشد فارسی گواهان مدعی علیه

نام	نام پدر	قوم	ساکن	پیشه	عمر
سوال بمقدمه	اودم	مهر	کهار	لاهور	کهار
کتن چند	رام چند	نرنگا	"	"	"
مدعی اور جواهر	حکم چند	ناپتا	"	"	"

مدعا علیه دعوی و خلیا بی مکان قیمتی دو صدر و پیه چه خبرست جواب بشک تقسیم مدعی علیه بر مکان  
متنازع از عرصه سبت سال حین حیات پدر اوست و تعمیر مکان هم او بصرف زر خود کرده است بعد وفات  
پدر فریقین برادری را برای تقسیم جایید او پدری جمع کردند اما هر پنج جوهریان نیز در آن مجمع موجود  
بود اما بتقرر فریقین تقسیم نشد و تقسیم نامه از دست غلام حسن محله دار تحریر شده بود مدعی بنزیر  
دستی گرفته بقبضه خود آورد و سوا گواهی کرم چند و امین چند جوهریان گواهی دیگر که ام کس جوهری  
و اهل برادری را بران ثبت نشده است قسم چهارم روی کاریات کی طرزین جع التون من  
تحریر حوتین فارسی روی کار امور تنقیح طلب دیوانی روی کار عدالت دیوانی اجلاسی  
حاکم فلان و ضلع فلان و تاریخ و سن فلان کتن چند مدعی قوم کهار ساکن لاهور بنام جواهر  
مدعی علیه دعوی و خلیا بی مکان قیمتی دو صدر و پیه بعد تحریر اظهار مدعی و جواب مدعا علیه  
عند العدالت درین مقدمه پنج امور تنقیح طلب ریافته اند اول آنکه فریقین بعد وفات پدر خود نام  
تقسیم جایید او پدری کرده اند باین دوم تقسیم نامه حسب طمینان است تحریر شده باین سوم قبضه مدعی علیه  
بر مکان متنازع از چند سال است آیا حین حیات پدر یا بعد ازین چهارم تعمیر مکان بصرف زر مدعی علیه  
بوقوع آمد و باین پنجم مکان متدعوی عند التقسیم محضه مدعی قرار یافته بود باین هفتم حکم شد که تقسیم نامه  
مدعی گرفته شامل مثل گردد و طلبی گواهان فریقین بوقوع آید فارسی روی کار امور تنقیح طلب دیوانی  
روی کار عدالت دیوانی اجلاسی حاکم فلان و ضلع فلان و تاریخ فلان کتن چند قوم کهار ساکن لاهور



مکو گھر سے بلا کر لے گئے اور ایک تقسیم نامہ اس ضمن میں لکھا یا کہ حویلی دوکان لاہور کی مدعی کے حصہ اور امرتسر کی مدعی علیہ کے حصہ میں آئی بعد تحریر کے کرم چند و امین چند چودہریان کی گواہیاں اس پر ہوئیں اور چودہریوں نے گواہیاں نہ کیں کہ حویلی لاہور کی زیادہ قیمت کا یہ ہم امرتسر کی حویلی کو عوض مدعی کو نہیں دے سکتے پھر آپس میں تکرار ہو پڑی مدعا علیہ نے چاہا کہ کاغذ سے لکھ کر ہارڈی مگر جہیٹ کر مدعی نے لے لیا اسلئے کاغذ نامکمل اور رجسٹری بھی نہوا تر حمہ دو

نام	باب کا نام	ذات	ساکن	پیشہ	نمر
اودھو	مہرا	کھار	لاہور	کھاری	۵۵ سال
رام چند	نوناکار	"	"	"	۵۵ سال
حکم چند	نامتھا	"	"	"	۵۵ سال

سوال مقدمہ کش چند مدعی بنام جواہر مل مدعی علیہ دعویٰ خلیا بی مکان قیمتی دو روپیہ کو کیا خبر ہے جواب بیشک مدعی علیہ کا مکان متنازعہ پر عرصہ سال سے حیات پدر فریقین سے ہے تعمیر اس مکان کو بھی مدعا علیہ نے اپنا روپیہ خرچ کر کے کی ہے فریقین نے اپنی بات کے مرنیکو بعد پانچون بیچ اور تمام برادری کو تقسیم جا یاد پدیری کیواسلئے جمع کیا مگر بسبب تکرار فریقین کو تقسیم ہونے اور جو تقسیم نامہ غلام حسن محلہ دار کو ماتہ سے لکھا گیا اس پر بھی صرف دو چودہریوں کرم چند و امین چند کی گواہیاں لکھی گئیں اور کسی کی گواہی نہیں ہوئی تھی کہ سخت تکرار ہو کر مدعی نے قبلاہ محلہ دار کے ہاتھ سے چھین لیا فقط ترجمہ دو دش چند مدعی قوم کھار ساکن لاہور بنام جواہر مل مدعی علیہ دعویٰ خلیا بی مکان قیمتی دو روپیہ بعد تحریر اظہار مدعی جواب مدعا علیہ کے عند العداوت اس مقدمہ میں پانچ امر تنقیح طلب پانی اول بھیہ کہ فریقین نے باہم جا یاد پدیری کو تقسیم کیا یا نہیں تقسیم نامہ حسب اطمینان عدالت لکھا گیا یا نہیں بتیر و قبضہ مدعی نے اس مکان متنازعہ پر کتنی برس سے ہوا یا باپ کی حیات یا اسکے بعد چوتھی مدعا علیہ نے اس مکان کو اپنی روپیہ سے تعمیر کیا ہوتا یا نہیں پنجم عند التقسیم وہ مکان مدعی کو حصہ میں آیا تھا یا نہیں اسلئے حکم ہوا کہ تقسیم نامہ مدعا علیہ سے لیکر شامل ہو اور طلبی گواہان فریقین کی عمالین آؤ فقط ترجمہ دو رو رو بکار دیوانی لاہور با جلاس حاکم فلان ضلع فلان تاریخ سنہ فلان کش چند رہنوی والا لاہور کا قوم کھار مدعی بنام جواہر مل مدعی علیہ دعویٰ خلیا بی مکان مالیت دو روپیہ امر و زاین مقدمہ دو رو فریقین پیش



شده کاغذات مثل مقدمه سماعت آمدند از رو کاغذ مرتبه مثل دعوی مدعی بچند وجه قابل تخریج است  
 اول نیکه بعد وفات پدر فریقین تقسیم کامل جای داد مستر که او بوقوع نیامده بر عین بوقوع تخریق تقسیم ناممکن  
 فریقین متنازع و تکرار بر پاشد و تقسیم معطل ماند دوم تقسیم نامه بر کاغذ ششام کامل القیمیت تخریق کرد  
 و نه رجسری آن بوقوع آمد سوم مکان متدعوی از حین حیات وال فریقین بقبضه مدعا علیه است تخریق  
 مرست مکان نیز مدعا علیه کنایه چهارم جای داد واقع امر تسر که مدعی حقه مدعا علیه بسیار زد و از  
 جای داد واقع لایق است که قیمت است بنا بر آن عدالت حکم میداد که دعوی مدعی تخریق عدالت خارج کرد  
 او را اختیار است که بدعوی تقسیم جای داد پدری بجهت نصف نصف بنام مدعا علیه بگوید ارشود تخریق مدعا علیه مدعی  
 عائد گردد کاغذات داخله فارسی روی کار فیصله اخیر فوجداری روی کار عدالت تخریق کرد  
 ضلع فلان اجلاسی صاحب رجسری ذی اختیار واقع تاریخ فلان سنه فلان سرکار فیضیه مدعی  
 بذریعه او اهل مستغنی بنام علی حق شاه مدعا علیه علت بالا راده ضرر شدید رسانیدن بموجب  
 تعزیرات ایند امروزی کاغذات مثل مقدمه بایضا و سماعت رسیدند معلوم شد که مدعا علیه بوقت تکرار و است  
 حساب ضمه بالا راده چوب سستی بر بازو مستغنی ده از ضمه آن استخوان زد و در استغنی شکست و بر او  
 تمام عمر بیکار گردید مدعا علیه اگر چه از کار این جرم اقبال است اما عذر دارد که ابتدا این تکرار از جانب مستغنی  
 فظهور آمد و مدعی بایا لاه ضرر چوب مستغنی زده است لکن این عذر مدعی علیه قابل التفات عدالت  
 نیست لهذا عدالت این است که مدعا علیه تکلیف جرم شده است که بموجب قرار داد جرم سزا آن مندر  
 مجموع تعزیرات مندر دفعه ۳۲ است پس مدعی علیه بر او سال مقید چهل تا نه بقید سخت گرد و دو صد  
 روپیه جرمانه ادا کند اگر وصول نکرد و ششماه در قید بماند و منجمد بماند ماه قید تخفافی باید کاغذات  
 داخل دفتر شوند عیسری قسم عرایضات کی طرز تخریق بیایمین رعایا کی  
 طرف سی حکام گنج متهین گذر فی این فارسی بمضمون بمهری دیوانی تسمی  
 غریب پرور سلامت - دعوی دیوانی بتعداد یکصد روپیه اصل و سود بنام جای از نینداری ساکن موضع مرنگ  
 دایر میکند و بیان دعوی این است که بمهر عرصه ششماه مدعا علیه مبلغ ششاد روپیه نقد از فدوی قرض  
 گرفته محسب ابطه متسک کاغذ ششام نوشته رجسری کنایه داد و اقرار کرد که در عرصه چار ماه  
 زمر مندرجه متسک مع موصیات روپیه فیصدی ادا کرده خواهم بود مگر تا حال وجود گذشتن شش ماه از  
 اصل و سود یکت مهره ادا نکرده است لهذا دعوی ادا دایر کرده امیدم که ششاد روپیه اصل و سود همگی  
 یکصد روپیه از مدعا علیه سرکار وصول کنند و متسک افروزی مدعی بنام جواهر ل مدعی علیه خلیای لیکن



قیمتی دو سو روپیہ آج یہ مقدمہ رو برو فریقین کو پیش ہوا کل کاغذات مثل مقدمہ سٹامین کی کارروائی و یاد  
 دہانی کی مدعی کا دعویٰ ہے چند وجوہ لائق اخراج کی ہر اول یہ کہ پیر فریقین کے مرنیکے بعد اسکی جائیداد متروک  
 کی تقسیم کامل طور پر وقوع بین نہیں آئی اور عین موقع تحریر تقسیم نامہ فریقین میں تکرار ہو پڑی اور تقسیم  
 معطل رہی و عمل ہوا دوسرے تقسیم نامہ حسب ابطہ کامل القیمت اسٹامین لکھا گیا اور نہ رجسٹری  
 ہوا تیسرے مکان متدعوہ پر مدعی علیہ باب کے جیتے جی قابض ہی تعمیر مرمت بھی اوس کے کرانی جو بھی  
 جائیداد واقع امر تشر حسب کو مدعی حصہ مدعی علیہ کا بیان کرتا ہی جائیداد واقع لاہور سی کم قیمت ہے  
 اسلئے عدالت حکیم دیتی ہو کہ دعویٰ مدعی کا مع خرچ عدالت خارج ہو وادرا سکو اختیار ہو کہ اپنی  
 باب کی جائیداد کے تقسیم کا مدعی علیہ پر حصہ نصف دعویٰ دار ہو خرچہ مدعی علیہ کا بذمہ مدعی ہے  
 کاغذات داخل دفتر ہوں ترجمہ اردو و رو بکار عدالت فوجداری ضلع فلان اجلاسی مجسٹریٹ  
 ذی اختیار ضلع فلان تاریخ فلان ماہ فلان سنہ فلان سرکار فیض مدار مدعی بذریعہ رڈائل  
 مستغیث بنام علی حق شاہ مدعی علیہ علت بالا راہ ضرر شدید پہنچا نا ہو جب ۳۲۵ تعزیرات ہند  
 آج کاغذات مثل مقدمہ تمام و کمال ملاحظہ و سماعت میں آئی معلوم ہوا کہ مدعی علیہ نے تکرار جناو  
 کتاب لین میں اپنی کے جوشمین آگیا اور بالا راہ اپنی لائمی مستغیث کے بازو پر ماری جس کے  
 صدمہ مستغیث کی دہنی بازو کی ہڈی ٹوٹ گئی اور تمام عمر کے لئی بازو اسکا بیکار ہو گیا اس جرم  
 کے ارتکاب سے اگرچہ مدعی علیہ کو اقبال ہی مگر کچھ عذر کرتا ہی کہ ابتدا اس تکرار کی مستغیث کی طرف  
 سے ہوئی اور میں نے بالا راہ ضرب اسکو نہیں ماری مگر یہ عذر عاقل کا قابل التفات کی نہیں ہے  
 اور عدالت کی نزدیک علیہ تکلیف جرم کا ہوا ہی جو اسکی فرد قرار داد جرم میں جج ہی اور جرم  
 مندرجہ دفعہ ۳۲۵ مدعا علیہ سے سرزد ہوا اور تعمیل اوس دفعہ کی ہو پڑی جب اسلئے عدالت حکم دیتی ہے  
 کہ مدعا علیہ دو سال کیلئے جیل خانہ میں سخت قید کیا جائے دو سو روپیہ جرمانہ بھی دیو اور اگر نہ دیو تو چھ ماہ  
 و قید سخت ہی اور اس مقام قید میں سترہ مہینہ قید تنہائی کی باوی کاغذات داخل دفتر ہوں -  
 ترجمہ اردو و غریب پر در سلاست دعویٰ اجرائی دیوانی بقعد او ایک سو روپیہ از روئے شک بنام جانا  
 زمیندار ساکن موضع مزنگ کے دائر کرتا ہوں اور بیان عوامی کا یہ ہی کہ چھ مہینہ ہوئی ہیں کہ مدعا علیہ  
 اسی روپیہ نقد فدوی سو لکھ متک حسب ابطہ شام کے کاغذ پر لکھ دیا تھا اور رجسٹری کر اٹھا اور  
 اقرار تھا کہ چھ مہینے میں حساب روپیہ سیکڑہ سو دو کدوا لگا لگا جتا کہ چھ ماہ گزر چکے ہیں  
 مدعا علیہ نے ایک مہرہ ادا نہیں کیا اسلئے تنگ کر بھیہ دعویٰ دائر کیا ہے امید دار ہوں کہ اسی



روپیه اسل و رپیه سود کل یک سو روپیه مدعا علیه بوجه ثبوت شامل عرضی هر عرضی فارسی  
 بمضمون دالایا فی زمرین غریب پر در سلامت دعوی مبلغ پانصد روپیه از زو و زوین نام  
 رجستری شده بنام گنبدی مدعا علیه کن لا هو محله و چو والی بعوض مبلغ چهار صد روپیه نقد زر  
 رهن مدعی علیه مکان مرهونه خود آباد مانده چهار روپیه ماهوار کرایه ادا خواهد کرد بعد از آن تا یک سال  
 بموجب اسناد علییه مشموله عرضی مدعا علیه کرایه ادا کرد و حال از دو سال دادن کرایه با کل ترک نمود  
 لهذا از نادهندی مدعی علیه شک آمده دعوی چهار صد روپیه اصل و یکصد روپیه زر کرایه کل پانصد روپیه بمضمون دایر  
 کرد امید دارم که از مدعی سرکار وصول گناینده و مدعی فقط عرضی فدوی بهر چند مدعی ساکن لا هو فارسی  
 پدر خواست تقسیم وراثت دعوی تقسیم وراثت ترک پدری تعدادی پانصد روپیه بنام عبدالعزیز  
 برادر حقیقی خود بحضور دایره منکیم و بیان دعوی این است که بمرد در عرصه پنج ماه مولوی عبدالحکیم پدر فقید  
 وفات یافت جایاد غیر منقول مرحوم یک منزل حویلی واقع لا هو قیمتی هشت صد روپیه و صد جلد کتاب  
 قیمتی دو صد روپیه باقی مانده بعد وفات پدر بر تمام جایاد مدعا علیه قایض گردید و فدوی ایک  
 مهر انداد چونکه فدوی حصه دار نصف جایاد از روی شرح و قانون است سو فدوی مدعا علیه یک  
 احدی وراثت نیست لهذا بگذارش دعوی ندایم دارم که بعد تحقیقا نصف حصه جایاد و بقدری  
 دمانیده آید عرضی فارسی بمضمون عذر داری جایاد مقرو و غریب پر در سلامت  
 بمقدمه ولی محمد مدعی بنام علی محمد مدعی علیه دعوی ایصال مال مع زو و زوگری حسب مذبی مدعی  
 یک منزل حویلی نصف است چونکه حویلی مذکور خاص خرید فدوی است و مدعی علیه شوهر همیشه فدوی حسنا و  
 آن سکونت داشت و از ملکیت حویلی مذکور عرضی ندارد لهذا بگذارش ندایم دارم که بعد تحقیقا و محلیه کان  
 مذکور قری و اگذار گردد فقط عرضی فدوی محمد علیم عذر دار فارسی عرضی اجرائی و کری

نام مدعی	نام مدعی علیه	تاریخ داری	تعداد داری	تاریخ داری	تعداد داری	نام اوس کاجیپ جباری هوا
شادی بانده	پیشانی	تاریخ داری	تعداد داری	تاریخ داری	تعداد داری	پیر بخش مدعا علیه

غریب در سال ۱۲۲۱ شمسی یک گری خلیا بی مکان رجو تعدادی ماموسه بحق فدوی بنام میر بخش  
 مدعا علیه از پیشگاه حضور بنام پیر بخش نافذ گردید و مدعا علیه تا محکم چیف کورث ایل کرد اما دگری بجالان



مدعا علیہ سے دلا پاؤں فقط عرضی فدوی روڈ اکہتری ترجمہ دو غریب پرور سلامت دعویٰ  
 مبلغ پانصد روپیہ از روڈ رہن نامہ جسٹری شدہ بنام مدعا علیہ ساکن لاہور دائر کرتا ہوں  
 اور بیان دعویٰ کا یہ ہے کہ متن سال گذشتے میں کہ مدعا علیہ نے مکان مسکونہ و معمولیہ پنا واقع  
 لاہور محلہ دچھوالی بعوض مبلغ چار سو روپیہ فدوی کو پاس میں کہا اور اقرار کیا کہ جبتک  
 زر رہن ادا نہ ہو مدعی علیہ خود مکان میں رہی اور چار روپیہ ماہوار کرایہ دیا کرتے رہے ہیں کہ  
 بعد ایک سال تک اس نے کرایہ بموجب باب فرد علیحدہ کو فدوی کو دیا پھر دو برس ہوئے ہیں  
 کہ ایک کوڑی کرایہ کی نہیں دی اس لئے اسکی نادہندی سی تنگ اگر مجھے دعویٰ چار سو روپیہ کا  
 اصل اور ایک روپیہ کرایہ کا دائر کر کے امیدوار ہوں کہ اس سے دلا پاؤں فقط -  
 عرضی فدوی امیر حیدر مدعی ترجمہ دو غریب پرور سلامت - دعویٰ تقسیم دلا پائے  
 وراثت ترکہ پدری تعدادی پانسو روپیہ بنام عبدالعزیز بہانی حقیقی اپنی کے دائر کرتا ہوں  
 اور بیان دعویٰ کا یہ ہے کہ عرصہ پانچ مہینے کا گذرا ہے کہ باب فریقین کا مولوی عبدالحکیم گیا  
 ایک حویلی پختہ واقع لاہور جایدا غیر منقولہ قیمتی مبلغ آٹھ سو روپیہ اور متن سو جلد کتاب  
 قیمتی دو سو روپیہ کل ایک ہزار روپیہ کی جایدا باقی رہی سب پر مدعا علیہ نے قبضہ  
 کر لیا فدوی کو کچھ نہ دیا چونکہ مستوفی کامیہ اور مدعا علیہ کے بغیر اور کوئی وارث  
 نہیں ہے اس لئے یہ عرضی گذرانکر امیدوار ہوں کہ نصف حصہ تعدادی پانسو روپیہ  
 فدوی کو مدعا علیہ قابض جایدا سے دلا یا جائے فقط - عرضی فدوی عبدالرشید  
 مدعی ترجمہ اردو - غریب پرور سلامت بمقدمہ دلی محمد مدعی بنام علی محمد  
 مدعا علیہ دعویٰ سے ایصال ما مچھ زر دگری ایک منزل حویلی پختہ واقع لاہور مدعا علیہ  
 بنام نہاد ملکیت مدعی علیہ مدیون کی حسب مذہبی مدعی کو قرق ہو کر شہر خضار عذر داران  
 سرکار سی حویلی دروازہ پر نصب ہوا ہے جو کہ وہ ملکیت خود خرید فدوی کی ہو اور مدعا علیہ  
 جو بہنوئی میرا ہے اوسمیں احسانا رہتا تھا اسلئے بگذارش اس عرضی کے امیدوار ہوں  
 کہ بعد تحقیقات و معاینہ قبالہ قری سے داکذار فرمائے جائے کہ حق تلخی ہو فقط عرضی  
 محمد علیم عذر دار - ترجمہ اردو حسین نقشہ دوبارہ نہیں لکھا گیا غریب پرور  
 سلامت کمار پچ ۷۲ ماہ ستمبر شروع کو دگری دخیابی مکان جو روٹی قیمتی ماہ نام پر بخش مدعا علیہ  
 پیشگاہ حضور سی نافذ ہوئی اور مدعا علیہ نے محکمہ چیف کورٹ تک اپنی گذارنا لکری سجال ہی



لهذا گذارش عرضی بنما میارم که دخل فدوی بر مکان گری شده و مانده آید واجب عرض نمود عرضی قاری  
موجبات اهل دیوانی عبدالله قریشی ساکن لاهور مدعی اپیلانت بنام رحمت الله ساکن مله علیہ  
رساندند و اهل بناراضی حکم صاحب کثرت است کثرت عباد و مورخه تاریخ فلان فلان که بموجب آن  
دعوی اپیلانت شد ادوی بالملک خارج گردید بدخواست حصول داری عمومی حکم صادر بود بموجب سند  
ویل غریب پرور سلامت اول دعوی مدعی اپیلانت از رو متک اری مدعا علیه است که چنانچه گواهان عاقله او را  
تصدیق نمودند و کاتب گواهی داد که من متک با جارت رساندند نوشته بودم دوم گواهان عاقله متک  
عمومی حقیقی مدعا علیه بودم پس عمومی و با وجود گواهان که رفته در آن حقیقی مدعا علیه هستند مخدومی فدوی از حق خود  
جاکت بستم انکار مدعا علیه بن بیان که من این متک بخوف زردگری بین چند مدعی حفظ جاد او خود نوشته داده  
بودم محض غلط است و قابل التفات عدالت نیست چرا که این کار از کدام وحشی و دیوانه بوقوع نمی آید که در  
مقدمه بحالت ما خودی بگوید هم متک تحریر کنانیده و حبسری کنانیده بد چهارم گواهان عاقله متک  
گواهی رویت وصول زمره متک فدوی مدعی علیه نمیدهند و تحریر فرضی را تصدیق کرده از تحریر  
خود هم اقبال میکنند بسبب رفته داری مدعا علیه است که از کلمه حق خاموشی اند بوقوع این حالت گواهان کور  
قابل مواخذ و بار بپوش عدالت بودند که دعوی فدوی خارج میگردد و پنجم کاتب متک شخص غیر ثابت بود  
از روی دو صاحب مجوز دریافت نموده که آیا روی روی زمره متک مدعا علیه فدوی وصول یافته بود  
یا نه اگر دریافت میشد است میگفت لهذا گذارش اهل بنما میارم که بعد از بی رساندند معاینه مثل و  
تحریر اظهار مکرر کاتب متک حق رسی فدوی بوقوع آید واجب عرض رسانید عرضی عبدالله اپیلانت  
قاری دعوی حق شفع مکان غریب پرور سلامت دعوی حق شفع مکان قیمتی دو صد و پیه بنام  
طره بازخان و بنده خان مدعا علیه هم دایره میگویم بیان این که مینر مکان مملو که طره بازخان مدعی علیه  
محل کزبان دیوار بدیوار مکان فدوی است او پوشیده از فدوی بمرور عرصه دو ماه نزد بنده خان مدعی علیه  
تانی بوضع دو صد و پیه فروخت نموده بچنانچه نوشته داد چونکه مکان مذکور دیوار بدیوار مکان فدوی  
است دعوی حق شفع فدوی واجب است اما چه که بعد تحقیقات بعد ادای دو صد و پیه مکان مذکور بدخل  
فدوی کنانیده شود بنده خان مدعا علیه بنوعی حقد را خدا میکان نیست فقط قاری عرضی  
فوجداری بضمیمه استغاثه سر و قریه شکر نمبر از موضع بوده پور مدعی مستحیف بنام شاکر  
زمیندار ساکن کانه کاچه مدعا علیه است شکر بیکب فقه مدعی عزیزات بنده غریب پرور سلام که روز چشمنده  
ماه پیاکن شمس فدوی است را در محوطه در دروازه اش محل ده بزرگ گیری زراعت بر چاه رفت



دگر گزرا نکر امیدوار ہوں کہ دخل فدوی کا مکان گری شہر والا یا جہاں فقط واجب عرض کیا۔  
 عرضی شادی دگر دیاں ترجمہ دو عبد اللہ قریشی ساکن لاہور مدعی اپیلانٹ بنام رحمت اللہ ساکن  
 ڈالہ مدعا علیہ سپاؤنٹ اپیل بنام راضی حکم صاحب اکثر اسٹنٹ کمشنر جہاد مورخہ تاریخ فلان  
 سنہ فلان جسکو رو سے دعویٰ اپیلانٹ کا تعدادی ملاحت روپیہ خارج ہوا بدست سونے  
 دگر گزرا اور منسوخ حکم صاحب مدوح کو جو جو بات مندرجہ ذیل غریب پر در سلامت اول یہ کہ  
 دعویٰ اپیلانٹ کا از رو دگر متک اقراری و اقبالی مدعا علیہ کی جسکی تحریر کو چند گواہان حاشیہ نے  
 تصدیق کیا اور کاتب نے بھی گواہی دی کہ میں نے متک سپاؤنٹ کی اجازت سے لکھا پتہ بھی لحاظ ہوا  
 دوسرے گواہان حاشیہ میں سے ایک حقیقی چچا مدعا علیہ کا اور دوسرا چچا کا بیٹا ہی ادھون نے بھی تصدیق  
 کیا کہ متک ہمارے رو برو مدعا علیہ نے لکھوایا تھا تیسرے جو مدعا علیہ کا بیٹا ہی کہ میں نے روپیہ ترجمہ  
 متک کا نہیں لیا بلکہ خوف مقدمہ ابراہیم گری امین چند مدعی اور بچاؤ اپنی جایداد کو باعتبار دوستی  
 اپیلانٹ کو لکھ دیا تھا یہ بیان اور سکا قابل لحاظ نہیں کیونکہ دنیا میں کوئی ایسا بیوقوف نہیں ہے  
 کہ ایک مقدمہ میں مایا خود ہو کر اور کسی کو بھی متک لکھا کر بٹری کر دی جو کچھ گواہان حاشیہ بیان  
 کرتے ہیں کہ ہماری رو برو مدعی نے مدعا علیہ کو روپیہ نہیں دیا بلکہ قرضہ متک لکھا گیا تھا سو یہ  
 بیان اور سکا بلحاظ رشتہ داری مدعا علیہ کے ہے کہ اسکی خاطر سے وہ کلمہ حق سے خاموش ہو گئی ہو تو  
 ایسے حال کو گواہان باز پرس کے قابل تھے نہ دعویٰ فدوی کا خارج ہوتا یا بخوبی ثابت متک سے جو غیر  
 تھا صاحب مجوز نے روپیہ کے وصول کا حال نہیں پوچھا ورنہ شاید بیان کر دیتا اسلیئے بھی  
 اپیل گذارش کر کر امیدوار ہوں کہ طلبی مدعا علیہ ملا خط مشل تحریر پر اظہار مکرر کاتب حق رسی مانی  
 جادوی عرضی عبد اللہ ساکن لاہور اپیلانٹ ترجمہ دو غریب پر در سلامت دعویٰ حق شفع  
 مکان قیمتی دوسو روپیہ بنام طرہ باز خان و بلند خان مدعی علیہم دگر گزرا ہوں اور بیان دعویٰ کا یہ ہی  
 کہ ایک منزل مکان محلہ کہ طرہ باز خان مدعی علیہ کا محلہ کوچہ لکڑیاں دیوار بدلواری مکان فدوی کی ہے وہ  
 مکان فدوی پوشیدہ بھر در عرصہ دو حصے کی بلند خان مدعا علیہ ثانی کے پاس دوسو روپیہ قرضہ  
 کر ڈالا اور بیعت نامہ لکھوا کر حبسری کر دیا چونکہ وہ مکان دیوار بدلواری مکان فدوی کی حق شفع فدوی کا  
 ثابت اور مدعا علیہ کا حق کسی طرح کا نہیں اسلیئے دعویٰ ادھون کہ دوسو روپیہ فدوی مدعا علیہ دیوار مکان  
 دخل فدوی کا دلا یا جائے ترجمہ دو شہر سکر نہ دار موضع جو وہ پورے شفع بنام نہان سکر نہان ساکن  
 کاٹھ کا چھ مدعا علیہ علت شہر بوجہ ۳۰ تحریر ہند غریب ساکن جہرات رند روپین بیان سمت فدوی پر



سمند سیاه زانو گهوریکو اپنی طویل مین جو موضع جوده پور کو باہر بنایا ہوا ہے باندھ کر اور طویل کے دروازہ کو  
 قفل لگا کر برائے خیر گیری زراعت بر چاہ خود رفت از پس فدوی مدعا علیہ در روشن در طویل فدوی  
 آمدہ و قفل ایکدم حیلہ کشادہ ہفت دی رنگ سمند سیاه زانو و زودیدہ برد چون مکان طویل بیرون موضع  
 مسکن فدوی است کسی بمراحم حال نامبرہ شد بوقت شام فدوی چون طویل رسید قفل کشادہ یافت و اسب  
 گم فی الفور المصلح ایمنی در ہتھانہ کرد و ہتھانہ دار بر موقع آمدہ باتفاق کہوچی سراغ از موقع روان کرد  
 اتفاقاً ہما وقت بارش باران شروع گردید و نشان سراغ با کل محو گشت از ان روز فدوی در تلاش است  
 خود بود حالاً بعد عرصہ پنج ماہ زبانی نہ تو بہترانی ساکن کاہنہ کاچہ شنیدہ شد کہ اسب فدوی مدعا علیہ  
 در دیدہ اول بموضع خود برد بعد از ان شب شب ہمدست بوڑا حجام بموضع قادیان ضلع گوردوارہ  
 رسانیدہ چنانچہ فدوی ہمراہ محبذ در قادیان رسید و اسب را در طویل محمد علی شاہ شتر دار کہ تہ یافت  
 عند الدریافت معلوم شد کہ مدعا علیہ خود در قادیان آمد اسب فروختہ است بنابر ان فدوی استغاثہ میکند  
 کہ گرفتاری مدعا علیہ بوقع آمدہ بعد تحقیقات السراغ اعمالش رسانیدہ آید فقط عرضی شیرنگ نمبر دار جو دہ پور  
 مستغیت فارسی بمضمون **استحصال بالجسر صدر الدین ساکن موضع فرنگ مستغیت بنام**  
**فضل الدین ساکن لاہور مدعا علیہ علت استحصال بالجسر بموجب دفعہ ۳۸۲ تعزیرات ہند غریب سلامت**  
 کہ تاخیر فلان نہ فلان بود مدعا علیہ فدوی را بہ بہادرتی نیاز خوردن طعام در خانہ طلب کہ چون فدوی  
 در خانہ اش رسید باجماع پنج کس دوستان خود مرا تھو لیت داد و گفت کہ بدرہمن پدر شما مبلغ یکصد  
 روپیہ بآفرینہ نقد گرفتہ است شما متسلک بہر خود نوشتہ دہند ورنہ جان برنخواہند شد اول فدوی  
 انکار کرد و باز چون دید کہ مدعی علیہ باتفاق دوستان بیو آبروی من است متسلک شد و او را از انجا بیرون  
 آمدہ و در ہتھانہ رپورٹ کرد لہذا بگزارش عرضینہذا امیدارم کہ طلبی مدعا علیہ بحال مد بعد تحقیقات السراغ اعمال  
 رسانیدہ آید عرضی فدوی صدر الدین مستغیت فارسی بمضمون **لصرف بیجا سوہارام مدعی**  
**بنام الپارام مدعا علیہ علت تصرف بیجا بموجب دفعہ ۳۸۲ تعزیرات ہند غریب پرور سلامت و سیر**  
 بوقت چار ساعت بعد دوپہر مدعی علیہ بہ بہانہ ملاقات در خانہ فدوی آمد چون در وقت فدوی برا  
 خریدن پارچہ بازار رفتہ بود پس خورد سال فدوی در خانہ موجود بود مدعا علیہ طبع کتاب کشری نگرہی  
 وہ روپیہ از غیر فدوی برداشتہ با خود بہر و حالاً انکار محض میکند لہذا بگزارش عرضینہذا امیدارم  
 کہ بعد تحقیقات کتابت کوہزار مدعا علیہ رسانیدہ اورا لیسرا رسانیدہ آید فقط فدوی سوہارام مستغیت  
 فارسی بمضمون **پانہ نفع مساعہ بہاگ بہری مدعا علیہ لگن لاہور بنام برکت علی مدعا علیہ لگن لاہور شوہر خود**



اپنی چاہ پر چلا گیا پیچھے سے مدعا علیہ آیا اور کسی حیلہ سے قفل کھول کر گھوڑا چور کر لیا جب شام کو فدوی  
 چاہ سے آیا گھوڑا موجود نہ پایا اسی وقت تہانہ میں اطلاع کی اور تہانہ دار مع کھوجی مقتدر ایجب علی الصلا  
 کھڑا چلا یا تو اتفاقاً اسی وقت بارش ہو کر کھڑے مفقود ہو گیا اب پانچ مہینے کے بعد بانی  
 نقوہ ترائی ساکن کاہنہ کا چہرہ کو معلوم ہوا کہ وہ گھوڑا مدعا علیہ چور لے گیا تھا اور اس نے اب موضع قادیان  
 میں بچا ہوا اسلمو فدوی خود اسکی ساتھ قادیان ضلع گورداسپور میں گیا اور محمد علی سرشتہ دار رکھ کے  
 طویلہ میں گھوڑا موجود پایا عند دریافت معلوم ہوا کہ مدعا علیہ گھوڑا بیان اگر میچ گیا ہوا اسلمو یہ ستغاثہ  
 حضور میں گذرانکر امیدوار ہوں کہ طلب مدعا علیہ کی ہو کر اسکے اعمال کی سزا قرار واقعی دی جائے  
 اور گھوڑا فدوی کا فدوی کو ملے فقط عرضی شیرنگہ نمبر دار مستغیث ترجمہ اردو  
 صدر الدین مستغیث ساکن موضع مرنگ بنام فضل الدین ساکن لاہور مدعا علیہ علت اتصال  
 بالجبر بموجب دفعہ ۳۸۳ تعزیرات ہند غریب پر در سلامت پر سونکر روز کہ تاریخ فلان سنہ فلان  
 تھی مدعا علیہ نے جھکو دعوت کو پہاڑی اپنے گھر بلایا اور پانچ کس نامعلوم الاسم پر دوستوں کو  
 جمع کر کے جھکو تحویل دی اور کہا کہ ہم کو تمہارے باپ ایک روپیہ نقد قرضہ لینا ہوا اسکا  
 تمسک لکھ دو ورنہ تم کو ہم مارینگے اور بعزت کرینگے اول فدوی نے انکار کیا پھر جب دیکھا  
 کہ مدعا علیہ میری بے ابروی کے درپے ہو تو اپنی عزت کو خوف کو مار سے تمسک لکھ دیا  
 جب اسکے گھر سے نکلا اسی وقت تہانہ میں پورٹ کر دی اور اب بڑی اس عرضی کو حضور  
 میں امیدوار ہوں کہ تحقیقات اس مقدمہ کی ہو کر مدعا علیہ کو قرار واقعی سزا ملی فقط  
 عرضی فدوی صدر الدین مستغیث ترجمہ اردو سو بہارام مستغیث بنام الہارام  
 مدعا علیہ لقرن بجا بموجب دفعہ ۴۴ تعزیرات ہند مل کی تاریخ بوقت چار بجے بعد دوپہر کے  
 مدعا علیہ سے مکان پر آیا چونکہ اسوقت میرا لڑکا خورد سال مکان پر تھا اور فدوی بانٹار  
 کپڑا لینے کو گیا تھا مدعا علیہ نے مکان خالی پایا اور ایک ڈکٹری انگریزی اٹھا کر لے گیا اب اسکا  
 انکار کرتا ہے اس لئے یہ عرضی گذران کر امیدوار ہوں کہ بعد تحقیقات کتاب  
 فدوی کو دلائی جاوے اور مدعا علیہ کو سزا ملے فقط فدوی سو بہارام مستغیث  
 ترجمہ اردو مسماں پہاگ پری مدعیہ ساکنہ لاہور بنام برکت علی  
 مدعا علیہ ساکن لاہور شوہر خود۔ دعوائے نان و پارچہ بموجب ۱۰۴۹ ایکٹ  
 ۲۵ غریب پر در سلامت۔ یقین سال کا عرضہ گذرا ہے کہ شادی فدوی



همراه مدعا علیه برنج برادری گردید بعد شادی تا یک سال مدعا علیه فدوی را در خانه خود آباد داشت  
 باز جواب صاف داد حالا از عرصه سال فدوی در خانه پدر و مادر خود مانده گزاره بخت مزدوری میکند  
 چونکه در محنت هم گزاره بخوبی نمیشود و لهذا تنگ ناچار شده استغاثه میکند و امیدوارم که بعد طلبی  
 مدعا علیه نان و پارچه از وی دایمده شود فقط عرضی فدوی بهایاگ پیری مدعا علیه فارسی  
 عرضی نمبر ۱ مال کلکتری رام سنگ ساکن موضع ستوکتد ضلع و تحصیل لاهور  
 مدعی بنام علیا زمیندار ساکن موضع مذکور مدعا علیه دعوی و خلیا بی حقیقت  
 گمانه کنال ۱۰ امره اراضی زرعی جمعی مدعه سالیان واقع حد لبست موضع منگلان وال  
 متعلق تحصیل شرقیور ضلع لاهور غریب پرور سلامت برادر عرصه ششماه مدعا علیه  
 مذکور اراضی متدعوی ملکیت خود مندرجه نمبر ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ شجره و خسره  
 بند و لبست معاوضه مبلغ سه صد روپیه نزد من مدعی فروخت نمود زر قیمت  
 آن وصول نموده کاغذ قبالة حسب بطه نولیا سنده رجسٹری کنا سنده  
 و عرضی خود برائے داخل و خارج کنا شدن اراضی در تحصیل شرقیور گزارانده اما وقت تحریر  
 اظهار از فروخت انکار کرد و میخواد که اراضی مذکور بطبع زر قیمت زیاده چهار صد روپیه نزد کرنل  
 سکندر خان نمبر دار گنج فروخت نماید چونکه مدعا علیه اراضی مذکور را به بیع کامل بدست فدوی فروخته  
 کرده زر قیمت وصول نموده است و حالا براه طمع دخول اراضی نمیدهد لهذا بگذارش عریضه  
 بنده امیدوار که بعد تحقیقات دگری و دانی اراضی بحق فدوی شود کاغذ قبالة رجسٹری شده  
 لف عرضی است فقط عرضی رام سنگ مدعی ساکن ستوکتد فارسی عرضی صغیر  
 سرسری امام الدین نمبر دار موضع اچهره ضلع و تحصیل لاهور مدعی بنام پریاز زمیندار  
 ساکن موضع مذکور مدعا علیه غریب پرور سلامت دعوی سرسری بدرخواست وصول  
 مبلغ لبست و پنجره و پیه بابت معامله فصلی بیع ستمت<sup>۸۲</sup> بنام مدعا علیه در میانه بیان این  
 است که مدعا علیه در موضع اچهره ملکیت فدوی سکونت میدارد و سرچاه برده وال  
 کشتکاری میکند زر معامله فصلی بیع ستمت<sup>۸۳</sup> حال معمل<sup>۸۴</sup> سود بدیده مدعا علیه واجب الادا بود لیکن  
 او پراه شرارت ادا نکرده سرکار از فدوی که نمبر دار موضع مذکور است وصول نمود و لهذا  
 فدوی بگذارش عریضه بنده امیدوار است که سرکار زر متدعوی فدوی  
 از مدعا علیه وصول کنا سنده دهد فقط عرضی امام الدین نمبر دار اچهره



کی ہمراہ مدعا علیہ کے مجمع برادری میں ہوئی بعد اوس کے ایک سال تک مدعا علیہ نے جھگڑا  
 اپنے گھر میں آباد رکھا پھر نکال دیا اب دو برس ہوئے ہیں کہ فدیہ اپنے مان باپ کے گھر  
 میں محنت و مزدوری کر کے گزارہ کرتی ہے مگر اوس میں بھی تنگ لاچار ہے  
 اس لئے عرضی گذران کر امیدوار ہوں کہ نان و پارچہ اوس سے دلا  
 پاؤں عرضی فدیہ <sup>مسماۃ بہاگ</sup> بہری مدعیہ ترجمہ اردو  
 رام سنگہ ساکن ستوکتہ ضلع و تحصیل لاہور مدعی بنام علیا ز میندار ساکن  
 موضع مذکور مدعی علیہ دعویٰ دخلیا بی <sup>ص ۱۷</sup> گھانا نو ۲ کنال ۱۷ مرلہ اراضی زرعی  
 جمعی <sup>۱۷</sup> سالیانہ واقع حد بہت موضع منگلا نوالہ متعلق تحصیل شرفپور ضلع  
 لاہور غریب پرور سلامت عرصہ چھ مہینے کا گذرتا ہے کہ مدعا علیہ نے  
 اراضی متدعویٰ اپنی ملکیت مندرجہ نمبر ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ شجرہ  
 و خرہ مندرجہ مندرجہ فدیہ عوض یقین سو روپیہ فدیہ کے  
 پاس فروخت کر کے بعد وصول زر قیمت بیجا مہ حسب ضابطہ  
 لکھا اور رجسٹری کر دیا تھا بیع کے بعد عرضی اپنی داخل  
 خارج ہونے زمین کے لئے بھی تحصیل شرفپور میں گذرانی  
 مگر عند الاظہار بیع سے منکر ہو گیا اور چاہتا ہے کہ چار سو روپیہ کو  
 کرنل سکندر خان نمبر دار گنجہ کے پاس یہ زمین فروخت کر کر فائدہ اٹھائے چونکہ مدعا علیہ  
 ایک دفعہ زمین سے پاس فروخت کر چکا اور روپیہ قیمت کا وصول پاچکا اسلئے یہ عرضی گذران  
 کہ امیدوار ہوں کہ بعد تحقیقات دخل فدیہ کا اراضی بیع شدہ پر دلا یا جائے  
 فقط عرضی رام سنگہ ساکن ستوکتہ ترجمہ اردو امام الدین نمبر دار موضع اچھر متعلق  
 ضلع و تحصیل لاہور مدعی بنام ہریا ز میندار ساکن مذکور مدعا علیہ دعویٰ سرسری بدر خواہ <sup>سیت</sup> دلا با بی بیع  
 پچیسین یہ معاملہ اراضی بابت فصلہ بیع <sup>۱۷</sup> غریب پرور <sup>۱۷</sup> بیان دعویٰ کا یہ ہے کہ مدعا علیہ موضع اچھر  
 سے گانون میں رہتا اور چاہہ بڑہ والہ پر کاشتکاری کرتا ہی معاملہ فصلہ بیع  
 سنہ حال کا اوس کے دتمہ پر واجب الادا تھا مگر اوس نے ادا کیا اور سرکار نے وہ فدیہ  
 نمبر دار سے لے لیا اس واسطے یہ عرضی گذران کہ امیدوار ہوں کہ سرکار  
 مدعا علیہ سے وہ روپیہ دلا دیوے عرضی فدیہ امام الدین مدعی



## خاتمت

انشائے صفدری اب بہ عنایت ربانی و تقضلات سبحانی خاتمہ پر آیا صفدر نے ولی  
مطلب پایا اب یہ خدا کی جناب میں دعا ہو کہ شایقین اسکے پڑھنے سے فائدہ  
پائیں مہر حق میں دعا فرمائیں اور مجھ چند سطور ہمیشہ کے لئے میرا یادگار زمانہ فانی  
میں باقی رہے آمین یا رب العالمین

## قطعہ تاریخ اختتام کتاب از مفتی غلام سرور والد مولف

صفدری انشا یہ کیا انشا ہوا وہ	جس کے ہاں جہان کو مہری
سور لکھا یہ سال ختام	تحفہ محبوب انشا صفدری ۱۲۸۶

### از مفتی غلام حیدر راج مولف

صفدری انشا ہوئی جسم تمام	ہو گئی صفدر کو حال سروری
لکھا حیدر نے یہ سال خاتم	واہ کیا تحفہ ہو انشا صفدری

### از مفتی غلام اکبر برادر مولف کتاب

صفدری انشا ہوئی تحریر حب	فارسی اردو بفضل ایزدی
کی یہ تاریخ ادسکی اکبر نے رقم	وہ بہت عمدہ ہو انشا صفدری

### خاتمت طبع کتاب

الحمد للہ رب العالمین کہ ان ایام فرخندہ عنوان میں تصنیف انام انشای صفدری میں ہم متضمنہ رعات  
فارسی و اردو بطرز معقول و نادر صفحہ اول میں فارسی و صفحہ ثانی میں عربی و لفظی بہ الفاظ سلیس ہے  
مصنف و بیہ صاحب تدبیر لسانی و بے نظیر منشی غلام صفدر خلف الصدق جت مفتی غلام سرور  
لاہوری بوقت سعید مطبوعہ خدا شاہی ام کتاب اکوچا پیسے کیلئے تحریری اجازت مصنف کتاب نے  
سے حاصل ہو اور کوئی صاحب طبع نکر و المشاخص چراغ دین سرچ میں تاجران کتب لاہور بازار کشمیری



نام کتاب	جلد	نام کتاب	جلد	نام کتاب	جلد	نام کتاب	جلد
کتاب انشائے فارسی				رقعات احمدی	میرٹھ ۲	منظر العجائب	نوکلشور ۸
درہ نادرہ مجلد	بہی ۶	انشائے درنقاط	نوکلشور ۱۰	انشائے رحمت جان	" ۲	مفتاح الصفات	" ۱۰
انشائے بہار عجم	نوکلشور ۱	زعماء عالمگیری	" ۲	رقعات غزنوی	" ۱	صفات کائنات	" ۴
انشائے فیض سان	" ۲	رقعات مرز قنبل	" ۳	رقعات ابو الفضل	" ۵	صحیفہ شاہی	" ۴
انشائے خلیفہ المستعلیق	" ۱	سجرتہ مودود شرح	" ۱۰	رقعات بیدل	" ۵	زعماء اردو لائٹ	" ۴
انشائے شکستہ	" ۳	رقعات پچھی نرائن	" ۴	انشائے منیر مستعلیق	" ۱	زعماء فیاض دین	" ۳
انشائے تمیز	" ۱	رقعات انان بدینی	" ۱	ایضاً شکستہ	" ۳	گفتگو نامہ	" ۳
انشائے ہوام مستعلیق	لاہور ۳	رقعات نظامیہ	" ۱	انشائے میر شکستہ	" ۱	لکار نامہ منشی	" ۱۰
ایضاً شکستہ	نوکلشور ۳	گلستان حکمت	" ۳	انشائے منیر مستعلیق	" ۱	دستور الصبیات ترجم	میرٹھ ۲
انشائے میر شکستہ	" ۱	دستور المکتوبات	" ۱	انشائے بہار ہند	" ۳	ہفت ضابطہ نوکلشور	نوکلشور ۳
انشائے منیر مستعلیق	" ۱	دستور الصبیان	" ۳	انشائے جامی	" ۲	مکتب نامہ	" ۴
انشائے بہار ہند	" ۳	مکتوبات احمدی	" ۳	انشائے طاہر وحید	" ۴	انشائے خادمی	لاہور ۱
انشائے جامی	" ۲	سلسل	" ۱	انشائے دولت ام	" ۳	دستور الصبیان	" ۳
انشائے طاہر وحید	" ۴	لذت افہام	" ۲	انشائے صفدی	لاہور ۲	انشائے فارسی	" ۳
انشائے دولت ام	" ۳	کشائش نامہ فرہنگ	" ۲	انشائے گلزار عجم	نوکلشور ۲	انشائے ہر کرن	" ۳
انشائے صفدی	لاہور ۲	ایضاً شکستہ	" ۱	انشائے مفید نامہ	" ۲	مفید الصبیان	" ۱
انشائے گلزار عجم	نوکلشور ۲	توقیات کسری	" ۲	انشائے دلاوینر	" ۱	کتاب انشائے اردو	
انشائے مفید نامہ	" ۲	ابو الفضل ہر دہ قمری	" ۱۲	ہدایت الانشاء	دہلی ۲	انشائے خرد افروز	نوکلشور ۳
انشائے دلاوینر	" ۱	رسائل طعنا متہ	" ۵	انشائے عجیب	نوکلشور ۱	ایضاً	دہلی ۱
ہدایت الانشاء	دہلی ۲	حسن عشق	" ۱	ظہیر الانشاء	" ۵	انشائے اردو	لاہور ۱۰
انشائے عجیب	نوکلشور ۱	مینا بازار	" ۸	انشائے فائق	" ۱	انشائے مستعلیق کما	" ۲
ظہیر الانشاء	" ۵	شبنم شاداب	" ۱	انشائے صغیر بیل	" ۸	انشائے ہوام اردو	نوکلشور ۳
انشائے فائق	" ۱	شرح شبنم شاداب	نوکلشور ۵	انشائے وکشا	" ۱	انشائے بہار بخیران	" ۳
انشائے صغیر بیل	" ۸			انشائے یادگار صغر	" ۵	انشائے دلربا	" ۳
انشائے وکشا	" ۱					انشائے سرور	" ۴
انشائے یادگار صغر	" ۵					رقعات اردو	" ۱



# قصص المحسنین

ارباب کمال کجذمت میں التماس ہے کہ کتاب مستطاب اعنی تفسیر سورہ یوسف علیہ السلام المسماہ بہ  
 قصص المحسنین کو مولانا مولوی عبدالستار صاحب نہایت جانفشانی اور عرقریزی اور بقیف  
 فرمایا ہے اور انہوں نے اس میں حضرت یوسف علیہ السلام کا قصہ مناسب حال اولیاء اللہ کی حکایات مثیلہ نکات  
 و دقائق عجیبہ تفرق مسائل غریبہ سے انرا ذکر کے نہایت دروازہ کلام میں بیان کیا ہے یہ کتاب  
 حسب بطر جبری ہو چکی ہے کوئی صاحب بغیر اجازت مصنف ممدوح کے قصہ طبع نہ کرے اس کتاب کی  
 ۳۴ جزیں در بقا لمحت اور شقت اور ہمدی کا غذا اور صفائی چھاپہ کی قیمت صرف چھ روپے تھی  
 جن صاحبوں کو درکار ہو ہمارے کارخانہ سے طلب فرما دیں  
 المشہر حاجی حیراغ الدین سراج الدین تاجران کتب لاہور

## مجموعہ طائف حشتیان

سالکان لہریں احمد مختار دکران لیل  
 نہاد مشن ذہ فارشایان ہمار  
 اشغال طالبان در او اعمال کو مژدہ  
 ہو کہ مجموعہ طائف تہریم لیل  
 الخیرات خضر حشت ابن بہت جوام  
 با سحر ذریعہ سعاد دارین و حصول  
 مطالبہ بین ہی ہمنی مصروف کثیر  
 اردو بام و درہ سلیس تہریم لیل  
 خوشخط اور موٹی کاغذ پر طبع کرایا  
 لہذا کجذمت جملہ شائقین التماس ہے  
 کہ اس کو سربے بہا کی خریداری سے  
 سعاد دارین حاصل کریں  
 قیمت مجلد چھ بلا جلد عمدہ

## غنیۃ الطالبین

ترجمہ اردو  
 یہ کتاب تصنیف لطف مقبول  
 بارگاہ رب العالمین امام لغزین  
 سید الصوفین ناچر حدیث  
 خاتم النبیین حضرت شیخ عبد القادر  
 محی الدین علیہ الرحمۃ اردو اور حاشیہ  
 پر کتاب فصیح العیب اردو  
 مصنفہ حضرت شیخ سید ممدوح  
 ہمارے کارخانہ میں موجود کی قیمت  
 کتاب فی جلد تین روپے تھی  
 ۸

## محمدی مسر سفید

یہ اکیران لوگوں کی ضعف بصارت  
 وغیرہ کیواسطے بفضلہ تعالیٰ نہایت  
 سفید سحر جی آنکھوں سے مانی جاری  
 رہتا ہوا آنکھیں نہایت تیز و غلیظ  
 رہتی ہوں آنکھوں سے وقت صرف  
 ایک ایک سلامتی لگائے نہ مانی رکھنا  
 اور دہندہ غبار و خارش چشم وغیرہ  
 سے آنکھیں محفوظ رہتی ہیں یہ کتاب  
 المشہر  
 خادم الاطبا محمد الدین عنی  
 معرفت دوکان حاجی حیراغ الدین  
 وسراج الدین صاحب  
 تاجران کتب لاہور

حاجی حیراغ الدین سراج الدین تاجران کتب لاہور



مَوْصُفَاةٌ بِمَكْرَمَاتِهَا وَفَضْلِهَا بِزِينَتِهَا  
بِرَبِّهَا وَبِغَيْرِهَا



وَرِطَانَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ يَكُنْ مِنْهُ قَبْلُ  
وَرِطَانَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ يَكُنْ مِنْهُ قَبْلُ







گل اول در شبیه گل دوم و شماره گل سوم و قوافی گلزار اول شش گل اول در بیان تقسیم  
 اسمای حروف تہجی و تفصیل بیان فارسی بدانکه اسمای حروف تہجی را استادان بحکم بر سه قسم تقسیم  
 ساخته اند اول مسروری دوم ملفوظی سوم مکتوبی مسروری آنست که بدو حرف نوشته شود آن دوازده سمت  
 یا ثانیاً خا خا را طاطا یا و این دوازده اسم بملفوظ آشکار نمی شوند بلکه بهر یکی ازین اسم بجای الف یا  
 بحول ملفوظ میگردد و مانند بی وئی وئی و غیره و اگر بای حروف ملفوظ میگردد بهرگز اشتباه بخاطر نمی رسد پس چونکه الف  
 و بای این هر دو و تعلق پوشیده اند از ثبت مسروری ناسیدند و مسروری از سمت که بسین محکم مسروری  
 مخفی پوشیده آمده و مسروری غیره مفعول است و بایر اسی نسبت واقع شده یعنی نسبت آن بطرف مسروری نمایند  
 ملفوظی آنرا میگویند که به حرف مرقوم گردد و در آخرش مانند اول بملفوظ نیاید و آن سیزده سمت الف و جم  
 دال و ذال و سین و شین و صاد و ضاد و طین و ظین و قاف و کاف و لام مکتوبی آنرا نامند که نیز به حرف مرقوم  
 شود و آخرش از قسم اول باشد و آن سه حرف است تیم و لون و و او چنین اسم را در فن صنایع مکتوب مستوی گویند  
 و چون سیزده اسم قسم ثانی و سه اسم قسم ثالث به حرف هم ملفوظ است و هم مکتوب بنابرین قسم ثانی را ملفوظی و قسم ثالث را  
 مکتوبی نامیدند و هر گاه حرف مسروری را که دوازده اند و ملفوظی سیزده و مکتوبی سیزده جمع نمودم سبست و هشت  
 حرف شد از آنجمله هشت حرف است که مستعمل زبان فارسی نیست و خاصه زبان عربی است شرف المیدین علی گوید قطعه  
 هشت حرف است آنکه اندر قاف زبانی چنانچه می نباشی اندرین معنی معاف به بشنوا از من تا که ام است آنحرف  
 و یاد گیر به ثا و ح و صا و ضا و طا و ظا و طین و قاف به بانی مانند سبست حرف که در هر دو زبان مستعمل است همچنین چهار  
 حرف دیگر که پی و چی و ژری و کاف باشد مخصوص کلام پارسی است و در عربی مستعمل نیست لاجله نظم حرف مخصوص  
 پارسی شد چاره پی و چی و ژری و کاف ای مختار به در کلام عرب بغیر بدل به نشود و بچگاه مستعمل به در صورت  
 کلام عربی مرکب از سبست و هشت حرف است و زبان پارسی مرکب از سبست و چهار حرف و است باشد که درین  
 سبست و هشت حرف تہجی پانزده حرف منقوط است و نیزه غیر منقوط را نیزه منقوط و نیزه منقوط را نیزه منقوط و نیزه منقوط را نیزه منقوط  
 و تا را تا ای ثنات فوقانی و تا را تا ای مثلثه و یا را را ای تفریق از تا یا ای ثنات تحتانی خوانند و این چهار حرف  
 بکتابت متفق است و در تلفظ مختلف اندا هر یکی را بصفتی جدا جدا آورده اند تا امتیاز شود و اشتباه رود  
 و متوسطین الف متحرک را نیزه گفته اند و قد ما حرفه نامیده اند چرا که اسم هر حرف از دو جزو اول آن مسامی است  
 و نیزه صورت نیزه نام نهادن نادر است و الف ساکن را بالام مرکب نموده بعد بای میوزینگام تعاد و ظل  
 ساخته اند و لام الف حرف گردانیده اند چرا که کلام بالف و الف بالام اتحاد قلبی دارد و عوام الناس از غلط فہمی و را  
 که مرکب بدو حرف است یک حرف میدانند و آن در اصل لامی نافیہ است و خطی مخفی که نیزه شتہا یافته و بعد از لام نافیہ هنگام تعاد و

۲  
 سبب اینست  
 چونکه الف و جم  
 دال و ذال و سین و شین و صاد و ضاد و طین و ظین و قاف و کاف و لام مکتوبی آنرا نامند که نیز به حرف مرقوم  
 شود و آخرش از قسم اول باشد و آن سه حرف است تیم و لون و و او چنین اسم را در فن صنایع مکتوب مستوی گویند  
 و چون سیزده اسم قسم ثانی و سه اسم قسم ثالث به حرف هم ملفوظ است و هم مکتوب بنابرین قسم ثانی را ملفوظی و قسم ثالث را  
 مکتوبی نامیدند و هر گاه حرف مسروری را که دوازده اند و ملفوظی سیزده و مکتوبی سیزده جمع نمودم سبست و هشت  
 حرف شد از آنجمله هشت حرف است که مستعمل زبان فارسی نیست و خاصه زبان عربی است شرف المیدین علی گوید قطعه  
 هشت حرف است آنکه اندر قاف زبانی چنانچه می نباشی اندرین معنی معاف به بشنوا از من تا که ام است آنحرف  
 و یاد گیر به ثا و ح و صا و ضا و طا و ظا و طین و قاف به بانی مانند سبست حرف که در هر دو زبان مستعمل است همچنین چهار  
 حرف دیگر که پی و چی و ژری و کاف باشد مخصوص کلام پارسی است و در عربی مستعمل نیست لاجله نظم حرف مخصوص  
 پارسی شد چاره پی و چی و ژری و کاف ای مختار به در کلام عرب بغیر بدل به نشود و بچگاه مستعمل به در صورت  
 کلام عربی مرکب از سبست و هشت حرف است و زبان پارسی مرکب از سبست و چهار حرف و است باشد که درین  
 سبست و هشت حرف تہجی پانزده حرف منقوط است و نیزه غیر منقوط را نیزه منقوط و نیزه منقوط را نیزه منقوط و نیزه منقوط را نیزه منقوط  
 و تا را تا ای ثنات فوقانی و تا را تا ای مثلثه و یا را را ای تفریق از تا یا ای ثنات تحتانی خوانند و این چهار حرف  
 بکتابت متفق است و در تلفظ مختلف اندا هر یکی را بصفتی جدا جدا آورده اند تا امتیاز شود و اشتباه رود  
 و متوسطین الف متحرک را نیزه گفته اند و قد ما حرفه نامیده اند چرا که اسم هر حرف از دو جزو اول آن مسامی است  
 و نیزه صورت نیزه نام نهادن نادر است و الف ساکن را بالام مرکب نموده بعد بای میوزینگام تعاد و ظل  
 ساخته اند و لام الف حرف گردانیده اند چرا که کلام بالف و الف بالام اتحاد قلبی دارد و عوام الناس از غلط فہمی و را  
 که مرکب بدو حرف است یک حرف میدانند و آن در اصل لامی نافیہ است و خطی مخفی که نیزه شتہا یافته و بعد از لام نافیہ هنگام تعاد و



















دوم الف دعا و تمنا چون باد از بودن و کناد از کناییدن و شوا و از شدن و گردانان از گردانیدن و  
 رسانان از رسانیدن و غیره و این الف اکثر در محل دعا و تمنا می آید سعه فریاد بیت دل و کثرت جمع  
 و محور باد و زلزلت پراگندگی و در باد و جهان آفرین بر تو رحمت کناد و دیگر هر چه گویم فسانست و باد و  
 سوم الف عطف و آن مانند الف رابط است اما فرق در میان الف رابط و الف عطف همین است که الف  
 رابط در میان دو فعل و دو اسم که از یک قسم باشد می آید و الف عطف در میان دو اسم و دو فعل که از دو قسم  
 باشند واقع میشود و معنی واد عطف پیدامی نماید چون شبار و زو و تگاپو و سار پاد و تگاد و و معنی شب و زو  
 تگاپو و سار پاد و تگاد و و جافریاد بیت چو یوسف همنشین شد باز اینجا به شبار و زو توین شد باز اینجا  
 سعدی فریاد بیت تگاپو ی ترکان و غوغای عام به تماشاکنان بر در و کوی و بام باقی شش الف که در  
 آخر الفاظ واقع شود اول الف ند که بعد اسم نهادی واقع شود و معنی ای پیدا نماید چون دلا و جانا یعنی  
 ایدل و آجان عبد الواسع گوید بیت پناه استماع جز نواز و جهان راجان و جان را چاره ساز و معنی  
 ای پناه است و ای ماز نواز و ای جهان راجان و جان را چاره ساز سعدی فریاد بیت که با پشای  
 بر حال ما که ستم اسیر کرد هوا به معنی ای کریم بر حال ما پشای دوم الف تحمیلن کلام و آن سیم حسن کلام  
 در آید و در معنی دخل نماید چنانچه گفتار رفتا به معنی گفت و رفت حافظ فریاد بیت دلدار گفت کبستی گفتم و عاگوی  
 شناه غم مجاداری بگو گفتم سر کوی شناه یعنی دلدار گفت و نیز از فریاد بیت خیال پاری گونخندگان غمده ساقی به  
 بشارت پیران پارسا را به کسایتکه از پاری بی بهراند درین بیت معنی پارسا فقیر بگویند و این غلط محضست چرا که در بیت تا  
 پارسا یعنی فقیر است و اگر مطرب در میان این پاری بخواند و در هر حال آرد پیران پارسا را به اگر در بیت اول معنی  
 پارسا فقیر گفته شود مستلزم تکرار قافیه میگردد و فساد این بر اهل عبرت پوشیده نیست سوم الف مد صوت  
 و آن معنی درازی آواز است و این الف در آخر الفاظ معنی در و غمناکی پیدا نماید و اکثر در محل تاسف در آید چون و حسرت  
 رواند امتاجامی گوید بیت درینا ای ملک با من چه کردی بد رساندی آفتابم را بر روی به عبد الواسع گوید  
 بیت و آفرید از عشق و آفرید و آید به کارم بکی شوخ نگار افتاد و آید گرد او من شگفته ادا و آید و در زمین و عشق  
 هر چه بادا و آید بعضی جا در محل انقاش و خرمی نیز می آید و این شاذست چون سبار کبا و اشاعر گوید  
 بیت الهی بخت تو سیدار باد آید ترا و دولت همیشه یار با و آید چهارم الف قاعلیت و آن در آخر الفاظ  
 معنی فاعل پیدا کند چون گویا و جریا و دانا و بنیا معنی گوینده و جوینده و داننده و بیننده و این الف در پاری  
 بعد صیغه امر می در آید جامی گوید بیت تعالی الشدزی تیوم و دانا به توانای ده سرتا و دانا به دانا معنی داننده  
 و دانا به صیغه امر است از و استن پنجم الف مبالغه و آن معنی زیادتی پیدا نماید چون بسا معنی بسیار تر و زودتر

۴  
 پارسا  
 فاعل است  
 معنی  
 و آفرید  
 فاعل است  
 معنی







اندر جهان آفرین بند و بس به یعنی بای برادر جهان یا کس بخاند آصفی گوید بهیت تا بنیم او را که نظر کردم آن گوید بدو  
 دارد بمن زمین رنگد هر شب سگ او چنگاه به یعنی ازین سبب هر شب سگ او با من جنگه دارد و پیچ بای تمیه  
 که از معنی سوگند حاصل میشود چنانچه بسرا و بخدای کریم یعنی سوگند شهادت سوگند خدای کریم جامی گوید بهیت نام  
 آنکه ناشن خراجهاست به شنایش جوهر تیغ زبانه است به یعنی سوگند ناشن که نام او خراجهاست سبب  
 فرماید بهیت چویتی پسنداید از هزار بند بردی که دست از تعنت بردارد یعنی سوگند جوهر فردی ششم بای  
 علت و آن معنی برای پیدا کند چنانچه بخاطر شما آمد و بیدار او رفت یعنی برای خاطر شما آمد و بیدار او رفت  
 فرماید بهیت بهیدرگر بر کشد تیغ حکم بداند که و بیان صوم و بکم به یعنی برای تهدید سعدی گوید بهیت زبیل بگلش  
 تسبیح خوان است که به خلای تسبیحش زبان است به یعنی برای تسبیح او بهر خار بصورت زبان برآمده مفهم بای  
 تشبیه و آن بعد شب در اول شب به واقع شود و افاده یعنی ادوات تشبیه به و این قسم با در نظر نیامده و در نظم اکثر  
 دیده شد انوری گوید رباعی آتش بستان دیو بندت ماند به چیدن افعی بکندت ماند به اندیشه رفتن سمندت ماند  
 خورشید بهمت بلندت ماند به و درین رباعی آتش را سنان دیو بند و چیدن افعی بکندت ماند به و زنتار سمند و  
 خورشید را جهت بلندت ماند به تشبیه داده آتش و چیدن افعی و اندیشه و خورشید و سنان دیو بند و کند و زنتار سمند و  
 بلند شب بهمت نادر هر چهار مصراع معنی ادوات تشبیه پیدا نماید یعنی مانند آتش سنان دیو بند و چیدن افعی مثال کند  
 اندیشه چون زنتار سمند و خورشید بهمت بلندت ماند به و است و و یکی نیز ازین قبیل رباعیات در مدح محمود شاه بسیار  
 گفته از انجمله یک رباعی اینست رباعی چون رفیر علم زد و جسامت ماند به چون یک شب به ماه بجاست ماند به نقد بر لغز  
 تیز گامت ماند به و زنتار سمند و او عامت ماند به ششم بای الصاق معنی ربط و اوان فعل با اسم و آن معنی از پیدا نماید  
 سعدی فرماید بهیت و و کوشش یکی قطره در بحر علم که بنید و پرده پوشد بجام به یعنی گنبد و از علم پرده پوشی کند نیز  
 او گوید بهیت فرو ماندگان را بر حمت قریب به تضعیف کنان را بدعوت مجیب به یعنی فرو ماندگان را از رحمت نزدیک  
 وزاری کنندگان را از دعوت قبول کننده نظمی فرماید بهیت سزای که تو کردی بلندای گرامی به با فکندن کس نفقه ز پادشاه  
 یعنی از افکندن کسی نفقه و نیز او گوید بهیت کسی را که تو از سرنگند به پادشاه کسی نگرد و بلند یعنی از بد کسی  
 بلند نگرد و جامی گوید بهیت درین محنت سزای بهیواسان بهیمتها می خویشم کن شناساه یعنی از نعمتهای خویش مرا  
 شناسا کن ششم بای استعانت برای امداد و توفیق می آید و آن در نظم کمتر دیده شد و نیز بجهل و عبارات عربی  
 لفظ گرفته دیده چنانچه بالنون و الصاد و الیاء و در معنی آن احتیاج شرح نیست و اکثر عبارات پاری می باشد  
 بای الصاق میگردد چنانچه فلان بر فلان تیغ برید یعنی از تیغ برید اگر چه معنی از پیدا نموده لیکن با استعانت بهت چرا که به  
 تیغ بریدن ممکن نیست فرد و طلوی و بیت قطعه بند صنعت لفظ و شعر بهت به معنی شاه گفته مصرع اول بیت با ظریف است



















سعدی فرماید بیت قبا که حریرست و گر بر نیان و بناچار خوش بود و زیان به معنی اگر قبا ی حریر و بر نیان  
از بنا چاری نبیند و بر نیان او باشد بیت گمش میزند تا شود و در و ناک بگویی میکند آتش از دیده پاک به غرض از مصرع  
ثانی است یعنی گاهی آب از دیده او پاک میکند جامی فرماید بیت محمد کاش قلم چون نامور ساخت و به پیش حلقه  
طوق که ساخت و غرض از مصرع ثانی است یعنی از بهر حلقه طوق که او کرد حافظ فرماید بیت کاک مشاطه صغیرش نکشد  
خط مراد به هر که اقرار بدین حسن خدا داد نکرد و به معنی کاک مشاطه صغیر او خط مراد نکشد هر که بدین حسن خدا داد اقرار  
نکرد و در آخر فطیحه ای مخفی نباشد و شین ضمیر اضافت آن پیوند دو مصرع مفتوح قبل شین زیاده کند چنانچه نامش  
رسیده رخا ز اش طیارا گردید یعنی نامه او و خانه او و و م شین ضمیر مفعول که بعد اسم در آید و معنی او پیدا نماید چنانچه  
شاه پیش نشین یعنی سپاه او را پیش و زرش و او یعنی زار او سعدی فرماید بیت اگر خورش راضی نباشد ز خویش  
چو بیگانگانش بر اندر پیش به معنی مانند بیگانگان او را از پیش براند سوم شین هم صدر و آن بعد صیغه امر صدر  
پاری و آید و حرف مایل خود را مکرر گرداند چون نگارش و گذاشت و داشت و پیش و گذاشت و خواشت و خوان  
نگار صیغه امر است از نگاشتن و بسیار از سپردن و گذار از گذاشتن و دان از دانستن و بین از دیدن و گاه  
از گاشتن و خواه از خواستن بدانکه صداد و ضاد و ط و طاء و عین همگی این پنج حرف در لغت فارس نیاید  
خامه لغت عربی است مگر تا فرین بعضی حروف آنها را در مصدرات پارسی جایز داشته اند از آنقریس خوانند  
و چون طپیدن و طلبیدن و طرانیدن و رقصیدن و غیره و گاهی بصورت صداد مملو را بسین مملو و طاء مملو را  
بتامی قوتانیه بدل کنند چنانچه سعدی فرماید بیت چو گنجشک در باز وید از نفس به ترارش نماید در آن بکنش  
بگفت بود تیغ امروز مرد و به که سلطان شب نیت روزه کرده تیغ در اصل مطیع بود و صفت و شصت را برای  
رفع اشتباه تصادق نویسند صاحب برهان نوشته که تقدیر بسین مملو می نویسند بدانکه عین معجزه کان فارسی بدل  
یشود چنانچه لغام و لگام و غلول و گلوله معنی گلوله است و غوجی و گوجی معنی جامی عمیق و غرجی و گرجی و غول و گول  
بفتح اول بمعنی شمشیر و بعربی دلق گویند نظامی فرماید بیت میگفت گول گر چه عار آیدت به که هنگام سرباز  
آیدت به و غرگاو و گرگاو معنی گاو بیکه از دم او پرچم سازند لوری گوید بیت پلنگ برات و گز گاو و دم لوزن برین  
همای طلعت و عنقا شکوه طوطی بر چو گاهی بقاف نیز بدل شود چنانچه ایام و ایاق بفتح اول بمعنی پیاله  
شراب خوری و ضایع و جنایع بضم اول بمعنی دامن زین است و و مانع و و مانع بفتح اول بمعنی غر سر و غالین قالین  
و گاری در آخر بعضی الفاظ را می آید چنانچه گیار و گیار بکسر اول بمعنی گیاره و چار و چار بفتح اول بمعنی چارین  
بدانکه فاء اکثر مصدرات پارسی بصیغه مضارع حال و امر و خبری از بای تازی بدل شود چون باید و می باید و بای  
و بیاب از یاقتن و گوید و میگوید و کوب و کوب از کوفتن و تابد و می تابد و تباب و تباب از تافتن و تباب

و در تمام و طاء و عین همگی این پنج حرف در لغت فارس نیاید

چنانچه











و گرنه نیاید زین هیچکار یعنی ای خدا تو مرا بر کار خیر بر او و گرنه از من هیچکار نیاید جامی گوید و چون بگوید که گران  
 درین باغ چه چو لاله کن نشانند م بیک باغ یعنی درین باغ مانند غنچه مرکیدل بگردان و از یک باغ مانند لاله نشانند بکن  
 چهارم میم تعیین قعدا و دان بعد اسم بر عدد در آید و حرف قبل خود را مضبوط نماید چون یکم و دوم و سوم و چهارم  
 و غیره و این میم را بعضی جامیم تا علیت نیز نوشته اند یعنی یکم یکم کننده پنجم میم اثبات فعل بعد اسم در آید یعنی ستم پیدا  
 نماید چنانچه چهارم و ناچارم یعنی چهارم ستمی نماید بیت نه کشور کشایم نه فرماندهم یکی از گدایان این در گم  
 یعنی نه کشور کشایم نه فرماندهم ستم یکی از گدایان این در گم ستم جامی نماید بیت بده وعده گیر پس کاسیابی  
 دران آرام جان آرام یابی بیدین وعده بقایت شادمانم بدلی گر بخت باشد چه دانم به غرض از مصراع اول بیت  
 ثانی است یعنی ازین وعده نهایت شادمان ستم بدانکه نون معجزه مفتوحه در ازل الفاظ برای نفی واقع شود و یک کلمه  
 متصل گردد و کما مخفی با یای تحتانی با الف در آخرش بر اظهاری فتح پیوند چون نه دنی و تا و هرگاه لفظ است  
 بان پیوند و الف است سیاهل شود و یای مخفی بفتح چنانچه نیست اما نون نفی بسته قسم در اول فعال می آید یکی متصل بفعل  
 چون نکرد و نمیکند و نکند و نخواهد کرد و غیره سعدی فرماید بیت ندیدم کسی سرگران از شراب و مگر هم خرابات دیدم خزان  
 جامی فرماید بیت نه بنیم چتر زین بزم خامی بد که باشد بر نقش زان باده جامی به دوم منفصل الفعل سعدی فرماید بیت  
 نه کردن کشان را بگیر و بفرورده نه غدر آوران را براند بجور و ایضا نه بر اوج ذاتش پر دمغ و هم به نه دریل  
 و سفش رسد دست فم یعنی بر اوج ذات او مرغ و هم نیرو و در دامن وصف او دست فم ز سر جامی فرماید  
 بیت نه بردندان از و کوبی رسیده به ناز خوردن گلو بخش کشیده یعنی بردندان از و کوبی رسیده و گلو از خوردن  
 او رنجی کشیده شوم نون نفی اثبات که اول نفی کرده اثبات کند چنانچه ای بیا ترا بار بار منع نکردم کاین کار کن یعنی  
 منع کرده ام سعدی فرماید بیت ندانی که غلبه برداشتن بد که سستی بود تخم ناکاشتن چنانچه یعنی وقت غلبه برداشتن که تخم  
 ناکاشتن سستی بود دانی و این حرف بد و قسم در آخر الفاظ در آید اول نون غنچه دوم نون مصدر اما نون غنچه بد و قسم آن  
 هر دو ساکن یکی آنکه در آخر بعد حرف علت در آید چنانچه چنان چنین و چون و یکر آنکه در میان کلمه بعد الف و ام  
 گردد چون نشانند و جهانند و راند و غیر آن نون مصدر روان بجا منقوطه مفتوحه با دال محله مفتوح در آید  
 چنانچه رفتن و لبستن و آمدن و کشادن و غیر آن بدانکه واو بکنازی بدل شود چون نوشت و نوشت و نورد  
 و نبرد و نوران و نیران و غیر آن و آنها بفت قسمت اول و او معروف و آن نیست که ضمیه خالص بران قرار گیرد  
 و بیلفظ خوب ظاهر شود چنانچه معروف مشهور و مقبول و مقبول و غیر آن دوم و او مجهول و آن نیست که  
 ضمیه خالص بر آن نباشد چون هوش و گوش و شور و گور و غیر آن قدر ما اکثر و او مجهول را با و او معروف قانیه ساخته  
 شوم و او عطف که در میان دخول یا و اسم واقع شود چنانچه گفت و رفت و خورد و خفت و کتاب و کاغذ

درین باغ چه چو لاله کن نشانند م بیک باغ یعنی درین باغ مانند غنچه مرکیدل بگردان و از یک باغ مانند لاله نشانند بکن

چهارم میم تعیین قعدا و دان بعد اسم بر عدد در آید و حرف قبل خود را مضبوط نماید چون یکم و دوم و سوم و چهارم

و بیا ترا بار بار منع نکردم کاین کار کن یعنی منع کرده ام سعدی فرماید بیت ندانی که غلبه برداشتن بد که سستی بود تخم ناکاشتن چنانچه یعنی وقت غلبه برداشتن که تخم ناکاشتن سستی بود دانی و این حرف بد و قسم در آخر الفاظ در آید اول نون غنچه دوم نون مصدر اما نون غنچه بد و قسم آن هر دو ساکن یکی آنکه در آخر بعد حرف علت در آید چنانچه چنان چنین و چون و یکر آنکه در میان کلمه بعد الف و ام گردد چون نشانند و جهانند و راند و غیر آن نون مصدر روان بجا منقوطه مفتوحه با دال محله مفتوح در آید چنانچه رفتن و لبستن و آمدن و کشادن و غیر آن بدانکه واو بکنازی بدل شود چون نوشت و نوشت و نورد و نبرد و نوران و نیران و غیر آن و آنها بفت قسمت اول و او معروف و آن نیست که ضمیه خالص بران قرار گیرد و بیلفظ خوب ظاهر شود چنانچه معروف مشهور و مقبول و مقبول و غیر آن دوم و او مجهول و آن نیست که ضمیه خالص بر آن نباشد چون هوش و گوش و شور و گور و غیر آن قدر ما اکثر و او مجهول را با و او معروف قانیه ساخته شوم و او عطف که در میان دخول یا و اسم واقع شود چنانچه گفت و رفت و خورد و خفت و کتاب و کاغذ



و دوات و قلم و غیره چهارم و او معدوله و آن بعد از دال و جیم پارسی در آید چنانچه تورو و و و و و دال و او که در خود  
 عدل کرده بحرف ماقبل می دهد و بحرف ماقبل او نموده خوانده شود این موجب پارسیان و او معدوله نامیده اند و در  
 اشعار و تلفظ ظاهر نمی گردد چنانچه سعدی فرماید بیت تو ناکرده بر خلق بخشایشی که بجای بی از دولت آسایشی که دور  
 که باشد هم جان و هوش به حکایت کنند لبه ساخوش به چو بیتی پسنداید از هزاره ببردی که دست از نعمت بدازد  
 و او خوریم و خوش و خور و پوش و خوردن و غیره نیز بحساب و او معدوله است پنجم و او اثناسم نموده و آن آنست که  
 ماقبلش فای مفتوحه و مابعدش الف باشد چنانچه خواهد و نخواهد و بخواه و بخوان و خوانچه و خواب و خواب و خواب و خواب  
 و غیر آن ششم و او تصغیر که در او آخر اسم معنی خردیت پیدا کند چنانچه شاعری گوید بدیت برین نظری نمیکنی ای سرور  
 چشم خوش تو که ازین باد برود به ختم و لوز که در اول الفاظ در آید و هیچ معنی پیدا ننماید فروسی گوید بدیت به نیم  
 که تا الپ پسنداید سوی خانه آمدن بی سوارید و یا باره رستم چگونه با خرنده فی حد او ندر و ده یعنی و او در  
 مصرع بیت ثانی ز اندست بدانکه های هوز و قسمت اول های ملفوظی که تلفظ آشکار شود چون  
 شاه و ماه و راه و پیشه و پیشه و کوه و کرده و کرده و اندوه و غیره و هم های مخفی که تلفظ خوب ظاهر نگردد  
 چنانچه نامه و خامه و جامه و غیره و آنرا شش قسمت اول های مخفی لیاقت که در آخر اسم در آید و معنی لیاقت  
 پیدا نماید چنانچه شاهانه و سپاهانه و مردانه و زنانه و هرکاره و ناکاره یعنی لائق شاهان و سپاهان و لائق مردان و لائق  
 زنان و لائق هرکار و لائق کار نیست دوم های مخفی نسبت و آن آنست که برای نسبت واقع شود چنانچه شاهنامه  
 و سکنه نامه نسبت نام شاه و نسبت نام سکندر و غیره سوم های مخفی اسم است که در آخر اسم بطریق جوهر کلمه در آید  
 و هیچ معنی پیدا نماید چون سایه و پای و پای و لاله و سیاه و غیره چهارم های مخفی فعلیت و آن آنست که جوهر کلمه  
 افعال باشد چون خنده و گریه و غیره پنجم های مخفی مفعول و آن در آخر صیغه ماضی مطلق در آید و معنی مفعول  
 پیدا نماید چون گفته و رفته و نوشته و غیره یعنی گفته شده و نوشته شده است ششم های مخفی فاعلیت و آن آنست  
 که برای فاعلیت در آید چون رنده و گوینده و جوینده و پوینده و غیر آن و در آخر اسمای ذکیا تیکه های مخفی بود  
 و اگر آنرا از الف و نون جمع کنند های مخفی را بکاف فارسی بدل نمایند چون بنده و بندگان و زنده و زندگان  
 و رنده و رندگان و خورنده و خورندگان و غیره آن و در آخر اسمای ذکیا تیکه های مخفی بود اگر آنرا از الف و نون  
 جمع سازند های مخفی را حذف نمایند چون جامه و جامها و خاچه و خاها و نامه و نامها و اگر آنرا بقاعده عرب از  
 الف و تا جمع سازند های مخفی را بکاف فارسی بدل نمایند چون پروهانه و پروانجات و میوه و میوهجات و نوشته  
 و نوشتجات و کارخانه و کارخانجات و غیره و گاهی این حرف برای تحسین کلام نیز می آید و هیچ معنی پیدا نماید چون  
 فلان رفته هیچ نخورده یا فلان مل برده و دلاری کرده سکه فرماید بلند اخترت عالم از نوشته و نه دال اخترت

بجای

بای الوند

بای شایسته



بهار گلزار

و شصت سوخته یعنی آخر بلند تو عالم افروخت و زوال اختر تو دشمن ترا سوخت بدانکه لامی نافیقه که آنرا  
 عوام الناس لام الف خوانند در عبارت عربی برای نمی در آید چون لاتضرب غرن تو یکم و لاتصرف خج یکم  
 بدانکه حافضی که بمنزه معروف است و در عرب صورتش مقرر نیست گاهی بواو و گاهی بالف بدل شود و گاهی بیواو  
 در عبارت پارسی کسی حرف متصل نشود مگر منفصل و یا مخفی در آخر لفظیکه باشد تغییر اضافت در آید آنرا قسم است  
 اول اضافت بیانی چون خنده معشوق و گریه عاشق گریه و خنده مضاف معشوق و عاشق مضاف الیه سعدی  
 فرماید بیت اویم زمین سفره عام اوست بدین خوان فغایه دشمن چه دوست و دوم اضافت موصوفی چنانچه  
 جامه زرین و جامه زرین جامه و جامه موصوف زرین و زرین صفت شوم اضافت تشبیهی چنانچه جامه رضا جامه  
 قضا یعنی رضا که مانند جامه و قضا که مانند جامه سعدی فرماید بیت تال در آینه دل کنی چه صفائی تباریج حاصل کنی  
 یعنی دل مانند آینه صفائی وجه تشبیه جامی گوید بیت الهی غنی امید بکشتا چه گلی از رو خنده جاوید بنماه غرض از  
 مصرعه اولی است یعنی امید مانند غنچه و وجه تشبیه بستگی و گاهی تغییر یا وحدت در آید چنانچه انبه بدخت نیست یعنی یکانه  
 بدخت نیست سقا فرماید بیت ز ابر افکنده قطره سویم چه ز صلب آورد لطفه در شکم یعنی یک قطره طرف دراز  
 ابر افکنده و یک لطفه از صلب در شکم آورد و گاهی تغییر یا اثبات در آید و معنی هستی تو پیدا نماید چنانچه دیوانه به معنی  
 هستی سعدی فرماید بیت اگر بنده سر برین در بنده به کلاه خداوندی از سر بنده به معنی اگر بنده هستی تو سر برین  
 در بنده و گاهی تغییر یا مضمحل در آید و معنی آن پیدا نماید چنانچه بنده که در بندگی مقبول است یعنی آن بنده که  
 که از گرسنگی بمیرد یعنی آن گرسنه سعدی فرماید بیت نه بینی در ایام اور بنجه که تال زبید او سپر بنجه به غرض از  
 مصرعه اوست یعنی در ایام اور بنجه نه بینی که از بیداد یک سپر بنجه بنال و یای معروف در آخر الفاظیکه باشد  
 تغییر اضافت مانند اقسام سابق بالا آن در آید تقسیم و تفصیل آن ضرورت ندارد بدانکه یای مثناه تختانی سجد  
 قسمت اول یای معروف و آن نیست که ماقبل او کسره خالص بود یعنی خوب ظاهر شود چون امیر و فقیر و تیر و  
 دید و شنید و غیر آن و دوم یای مجهول و آن نیست که ماقبل آن کسره خالص نباشد چون پیش و پیش و پنج و پنج  
 و سیر و شیر شوم یای وحدت و آن بعد اسم در آید و معنی یک پیدا نماید چون امیر و فقیری و شاهای و گدای یعنی  
 ایک امیر و یک فقیر و یک شاه و یک گدا سعدی فرماید بیت بادشاهی پس بکتب داد و لوح سلطنتش در کنار نهاد  
 یعنی یک بادشاه و نیز او گوید بیت که بر خاطر بادشاهان نمی دریشان کند خاطر عالمی یعنی یک غم که بر خاطر بادشاهان  
 باشد پریشان خاطر یک عالم را کند چهارم یای نسبت و آن بعد اسمیکه در آید نسبت بان اسم نماید چون زبان  
 صفت می گوید کلام عربی یعنی نسبت زبان پارسی است و نسبت کلام عبری است همچنین هند و ستانی و خراسانی و غیره و در آخر  
 خاتمه کلام عربی که یای مخفی باشد و یای نسبت بان پیوند و یا مخفی را حذف کنند چون بنگالی و مکی معنی باشند بنگال و مکه  
 چنانچه



پنجم بای مصدر و آن یائیکه اکثر بعد اسم ناعل ترکیبی در آید و معنی شدن و کردن پیدا نماید چنانچه و مجولی و  
 غیب گوی فوین بخشی و زر ریزی معنی دل جستن و عیب گفتن و فین بخشیدن و زر ریزی بخشیدن و یا خطای احدی  
 و آن بعد فعال از مته تماشه و آید معنی تو پیدا نماید چنانچه کردی و کرده بود و کرده باشی و میکردی و میکردی و خواهی کرد  
 سعدی فرماید بیت تامل در آینه دل کنی به صفائی تبدیع حاصل کنی به حققت یابی تنگ که بر خیر معین در آید  
 چنانچه کسی گفت نام آن معین نیست و یکی از انمیان گفت یعنی از انمیان یک شخص گفت که نام و معلوم نیست  
 سعدی فرماید بیت یکی دیدم از عرصه رو و دبار که پیش آیدم بر پلنگی سوار یعنی از عرصه و دبار یکی که نامش  
 معلوم نیست دیدم که پیش من بر پلنگی سوار شده و آمده است هم بای فاعلیت و آن معنی ناعل پیدا کند چنانچه  
 جعتی و جمالی یعنی جعت کننده و جمال کننده هم بای مضموران این است که معنی آن پیدا نماید چنانچه گوناگون نیایش  
 مرد اوری را یعنی آن داور را و ستایش نیایش مرخدا را یعنی آن خدا را و بعد یا مضموران کاف تفسیر می آید  
 چنانچه سعدی فرماید بیت عزیزی که از گذشت سر بتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت به یعنی عزیزی که  
 هر که از درگاه او سر بتافت بهر در که رفت هیچ عزت نیافت و هم بای تعظیم که بعد اسم در آید معنی عزت  
 و حرمت پیدا نماید چنانچه فلان مردیست یعنی بزرگست و فلان شخصیت یعنی شخص بزرگست یا زو هم  
 بای لیاقت که بعد مصدر در آید معنی لیاقت پیدا نماید چنانچه این کار کردنی است و این چرخ خوردنی است یعنی  
 این کار لائق کردن است و این چرخ لائق خوردن شاعری گوید بیت شمع گریه تو کند دعوی نازک بدنی چشتنی  
 سوختنی باشد و گردن زدنی به یعنی اگر شمع باتو دعوی نازک بدنی کند لائق کشتن و لائق سوختن و لائق گردن زدن  
 باشد و و از و هم بای تسکیم که بعد اسم واقع شود و معنی من پیدا نماید چنانچه قبله گاهی و خدایگان و خداوندی  
 و شفقی و مکر می معنی قبله گاه من و خدایگان من و خداوند من و شفقی من و مکر من و هم بای استمرار و  
 و آن این است که بعد اسم صیغه ماضی مطلق در آید و کسره خالص قبل و نباشد چنانچه کردی و رفتی و خوردی و بردی و  
 خفتی سعدی فرماید بیت اگر بر جفا پیشه بشتافتی به که از دست تهرش امان یافتی به یعنی اگر خدای تعالی جفا پیشه  
 بشتافت کدام کس از دست قدر او امان می یافت بعضی این یار یا متمنی گفته اند شال متمنی کاش او بجا من  
 آمدی چه خوش بودی چهارم و هم بای زاید و آن این است که بر احسن کلام و نور و نیت شعر در آید به معنی پیدا  
 نماید سعدی فرماید بیت خدایر است مسلم بزرگی و الطاف به که جرم بنید و نان بر قرار میدارد به جامی گوید  
 مصرع نه بیم نخته ترین نرم خامی و شاعری گفته مصرع کردی تو ز دل مرا فراموش و یا لفظ خدا و خامی و کردی  
 توجه بر کثرت زاید است در اکثر کتب دیده شد یا نزد و هم بای فعلیت و آن اینکه بعد الفاعلیت که در آخر آن  
 ای مخفی باشد در آید و مخفی بکاف فارسی بدل شود چون کنده و بندگی و زنده و زندگی و تشنگی و



اگر نه در کسب و گوینده و گویندگی و تیرگی و غیر آن و گاهی در آخر بعضی الفاظ که بعد موصوف بطریق صفت  
 واقع شود نیز در آید و معنی فعل پیدا نماید چنانچه روشن و روشنی و راست و راستی سعدی فرماید بیت راست  
 موجب رضای خداست بدکس ندیدم که گم شده از ره راست به شانه و هم یای متکلم مع الغیر قبل هم متکلم  
 بعد سیما از منتهی ثلاثه در آید و معنی جمع متکلم پیدا نماید چون کردیم و کرده بودیم و میکردیم و کرده باشیم و میکنیم و خواهیم  
 از کردن به مقتضای هم یای اضافت در آخر الفاظی که الف یا واو ساکن باشد در حالت اضافت در آید چنانچه  
 شنای بی و وفا می عاشق و جنای معشوق و کوی یار و موی گره و از بوی عطر در اصل شناد و نادر جفا و کوه  
 و هو بود چون در اینجا اکثر ازین الفاظ مضاف است بنا بر آن یای اضافت نامیده اند و محمد هم  
 یای ند که بعد اسم نهادی واقع شود و معنی یا پیدا نماید یوسفی گوید بیت الهی چه سرم سینه بکشا و لم  
 طوطی کن و آئینه بنما یعنی یا الله جامی گوید بیت الهی غنچه اسید بکشا و گلی از روضه جاوید بنما یعنی الهی  
 غنچه اسید بکشا و یای ند در بار مختص بلفظ آله هست و لفظ یا که بر آن در عربی موضوع است مختص نیست  
 بیانش در بحث حروف حرکت می آید بحث حروف حرکت و آن سوا اسمیت معنی دیگر پیدا کند یا آنکه  
 کلمه یا کلمه است که در بار برای مصاحبت در آید چنانچه فلان با فلان رفت و فلان با فلان آمد و تا کلمه است که  
 در عبارت پاری به پنج قسم می آید اول تهای انتهایی که بر انتهای غایت در آید چنانچه از الف تا یا خواند و از  
 عرب تا عجم سر کرد و دوم تهای ابتدایی و آن یعنی ابتدای مدت پیدا نماید النوری گوید بیت تا عشق تو دیر  
 مکان کرد که اگر جا بکس دید در افاق بیک شهر دور اجا یعنی از آن روز که عشق تو در سینه مکان کرد و  
 و روی جا دیگران نیست چرا که در افاق بیک شهر دور اجا که دیده شفته گوید بیت افتاد و الباعض آن  
 گنجد چشم بملک در کشودم در بهار چشم یعنی از روزیکه چشم بر عارض انگنجد افتاد چشم من و دیگر بار مال  
 در بهار میشود و سوم تهای زیناریه و آن برای آگاهی و خبر داری در آید سعدی فرماید بیت ز صاحب غرض سخن  
 نشنوی و که کار بندی پشیمان شو بفرغ از مصرعه و است یعنی از صاحب غرض نه سخن نشنوی و فرود هوشدار  
 مگر از ضبط فصول به تانهداری که این ره سر نیست یعنی ز نهار هرگز متدار چهارم تهای علت و آن معنی سبب  
 واسطه پیدا کند سعدی فرماید بیت تا مرد سخن نگفته باشد به عیب نهش نهفته باشد سبب پوشیدگی عیب سخن  
 نگفتن است جامی گوید بیت ولیکن کرد با خود حیل ساز که تا اگر در لغو بوش بخود باز به سبب حیل ساز  
 یوسف را باز گرفت سعدی فرماید بیت بیاتادین شیوه چالش کنیم به خصم راسک بالش کنیم به سبب آن  
 چالش کردن و خصم راسک بالش نمودن پنجم تهای دعائی و آن در محل دعا و آید در این قسم تا اکثر در  
 او آخر قصاید مدحیه می آید چنانچه مولف گوید قطعه بهر وردگار تا که ترا مثل ماه نو به پیوسته در ترقی و تابانی آورد



دارد کسی که از تو بدل نفیض و کینه و او را مثال بد ز بقصای آورد و در خوایدن را کلمه است که در عبارت پاست  
بچند وجهی در آید و گاهی مفعول واقع میشود و آن این است که بعد اسم در آید و معنی مفعول پیدا کند چنانچه فلان را  
زدم یا او را کتسم جامی گوید بیت خرد را ز و نموده و مبدع روی به هزاران گفته بار یک چون سوی به پی آن خوربان  
شانه کرده و ز دانه شانه را دانه کرده و درین هر دو بیت مفعول واقع شده و گاهی بعدیم که ضمیر واحد متکلم  
و بعد تو که ضمیر واحد حاضر واقع شوند نیز معنی مفعول پیدا کند چون مرا و ترا و گاهی برای علت و آن بعد که وجه که  
هر دو بر استنظام در آید واقع شود و بای مختفی بنقده معنی برای چه پیدا کند چون کرا و چرا و گاهی بعد اسم نیز  
در آید و معنی بران پیدا کند جامی گوید بیت خدا را ای ملک برین پنجشای به بروی من درمی از هر یکشای به  
حافظ فرماید بیت دل میر و ز دوشم صاحب دلان خدا را به درد اگر از پنهان خواهد شد آشکارا به یعنی برای خدا  
و گاهی بتغییر اضافت در آید چنانچه سعدی فرماید شتر آنرا روی در مصلحت بود و بنمای این بر خبث یعنی روی  
آن در مصلحت بود و بنمای این بر خبث نیز او گوید بیت یکی باز را دیده بر دوخته و دیگر دیده با باز و بر سوخته و  
یعنی دیده باز دوخته شده جامی فرماید بیت جهت را مهره از ششدر بر پائید به مکان را مرکب از تنگی جهانید  
یعنی مهره جهت از ششدر بر پائید و مرکب مکان از تنگی جهانید و گاهی برای استعلامی آید و معنی برسد انما ید  
این شاد است در شتر دیده نشده در نظم بعضی جا ملحوظ گردیده سراج الدین خان آرزو گوید بیت شور آید آمد او  
میر و از جامه میکند بر پا قیامت هر صدای پا مرا به یعنی هر صدای پا برین قیامت بر پا میکند زیرا از  
زایدن هر گاه بعد اسم در آید مفعول پیدا نماید چون هندوستان را و ولایت را یعنی زایدن هندوستان  
و زایدن ولایت و ازین قبیل نیز را بمعنی زایدن میر حسین نام شهر است که آنرا پارسیان چین گویند و مرکبان  
میرین بکسر صاد و ممله شین امشستن بخف نون بقاعده ترخیم صا و سوره ایست مشهور بقرآن مجید  
صا و جمع ضد علین بمعنی چشمه چشم و زانو و زرد و درست چشمه آفتاب و مال پیدا و دید بان و جاسوس گردیده  
هر چیزی و شخص نقش هر چیز قاف مترادف با چنانچه فا او گفت فا و رفت یعنی با او گفت و با او رفت قاف نام  
کوه در مشرق و مغرب جا طلوع و غروب آفتاب است جامی گوید بیت کشادی نافه طبع مران به معطر کن و شکم  
قاف تا قاف به سعدی فرماید بیت چنان پهن خوان کرم گسترده که سیمرغ در قاف روزی خورد و کاف  
امر کافتن نون مخفف کنون جمع ذیحیات و غیر ذیحیات چون مردم با و اسپها و کتابها و کاغذها و کلمه تر وید  
بمعنی زد کردن و آن در محل شک می آید چنانچه جامی گوید بیت عارض است این با قمر یا لاله حمزه است این به شمع  
آینه دلهاست این چشم تو جادوست یا ایهوست یا صیاد خلق و یاد و با دام سیاه نیز کس شهادت این به درین  
غزل را اول تا آخر همین صنعت بکار برده و بسیار خوب گفته یعنی یک شب را با چند شبه بنابر شک تشبیه داده قبل مشغول آید



## کحل چهارم در تقسیم اضافت و قاعده مجهول بر قلب

بدانکه در عبارت پارسی اضافت چهار قسمت اول اضافت بیانی دوم اضافت موصوفی سوم اضافت تشبیهی  
 چهارم اضافت استعاره و اما اضافت بیانی آنست که مضاف الیه بیان مضاف شود چون روز جمعه و آنرا  
 نسبت قسم است اول اضافت بیانی متکلم که در میان کلام گوینده واقع شود چنانچه پسین و پدر من و من در  
 اصل پسین و پدرم و من بود و این پسین را پارسیان هم متکلم اضافت نامند زیرا که بتغییر اضافت می آید و معنی من  
 پیدا نماید و دوم اضافت بیانی متکلم مع الغیر و آن بعد مضاف لفظ تاکه در پارسی بر متکلم مع الغیر موضوع است  
 بجا مضاف الیه در آید چنانچه سلام ما و پیام ما سوم اضافت بیانی مخاطب که بعد مضاف لفظ تاکه ضمیر مخاطب  
 بجای مضاف الیه در آید چنانچه پدر تو و پسر تو و سر تو و در اصل پدرت و پسرت و سرت و درت بود  
 این تا را پارسیان یا خطاب اضافت خوانند چرا که بتغییر اضافت واقع میشود معنی تو پیدا می نماید چهارم اضافت  
 بیانی مشار الیه و آن بعد مضاف لفظ او که بر اشاره موضوع است بجای مضاف الیه در آید چون پدر او  
 و پسر او و در او در اصل پدرش و پسرش و سرش و در این شین را پارسیان شین میگویند و این شین  
 چرا که بتغییر اضافت می آید و معنی او پیدا نماید پنجم اضافت بیانی تفهیم و آن آنست که بعد مضاف فعل یا اسمی  
 بطریق طلب فهمیدن بجا مضاف الیه در آید چنانچه وقت خوردن و هنگام شستن و بوقت شام و رواج عام ششم  
 اضافت تخصیصی آنکه لفظ عام را بسو خاص کنند تا اضافت فاعله خصوصیت دهد و عمومیت منفع شود چنانچه درخت انار  
 و بیت سودی و غلام زید و اسپ عمر و هفتم در بیان قانون اضافت و آن نسبت کردن لفظ اول را بجا لفظ  
 دیگر بطوری که مخاطب را فاعله صحت سکوت ندهد لفظ اول را مضاف و لفظ ثانی را مضاف الیه گویند و آخر مضاف موصوف  
 خوانند چون اسپ زید و نه عمر و هرگاه مضاف الیه وصف مقدم بر مضاف و موصوف باشد آخر حرف هر دو را متوقف  
 خوانند و این قاعده را محمول بر طلب گویند چنانچه فیل خانه و شتر خانه و جهان شاه و عالم شاه در اصل خانه فیل و  
 خانه شتر و شاه جهان و شاه عالم بود و سبیل نه لف و عارض کحل در اصل زلف سبیل و گل عارض بود هرگاه بعد  
 مضاف الیه که مضاف و بعد وصف ذکر موصوف و بعد شبیه ذکر شبیه که در حرف آخر مضاف الیه و صفت و شبیه  
 موقوف خوانند و هرگاه مضاف متعدد و باشد کسره مضاف آخر همه کفایت کند چنانچه اسپ و فیل و شتر و  
 و مضاف الیه اگر بیان مضاف باشد آنرا اضافت بیانی گویند چون روز جمعه و درخت خرما جمعه و خرما بیان  
 افتاد و اگر مضاف الیه شبیه باشد آنرا اضافت تشبیهی نامند چون صندوق سینه و ناوک خدنگ یعنی سینه مانند  
 صندوق و خدنگی مانند ناوک است و اگر از اینها نباشد پس اگر ملا بست در میان مضاف و مضاف الیه حقیقه باشد  
 آنرا اضافت حقیقی گویند چنانچه خانه زید و اسپ عمر و اگر خفض اعتباری بود و اضافت مجازی و استعاره مانند چنانچه



سپهرش و قدم فکر مثلاً که عویش و فکر را شخص قرار داده اثبات سر و قدم نموده و این قسم در تخیلات شعر بسیار است  
 خامنه در شعر متاخرین که تبارزه مضمون تهت یافته در آخر الفاظیکه باقی مضمون بود و تحت آنرا بجزایر رزم سازند چنانچه  
 اگر که عاشق و خنده مشوق و بنده چالاک و غیر آن اما اضافت موصوفی و آن نیز هفت قسم است اول اضافت موصوفی  
 محسوس و چنانچه سخن درشت و قول درست و زهر قاتل و مردم قاتل و غیر آن دوم اضافت موصوفی نفی است  
 که بعد موصوفی بجای صفت اسم فاعل نفی در آید و آن به درجه ی آید یا از باب چنانچه مردم بی هنر و مرغ بی پروا  
 بیدار و طفل بی پدر و انسان بی زردیگر از لون و الف چنانچه مصاحب دانا و غیب نامیاد و دوست نادان  
 و بار نامهربان سوم اضافت موصوفی بیان حال موصوفی بعد صفت واقع گردد و چنانچه بارم شیرین گفتار و سپهر تیز رفتار  
 و بسنده درست اعتقاد و پسر عادت نهاد یعنی یار یک گفتار و شیرین و سپهر که رفتار او تیز و بنده که اعتقاد او درست  
 و سپهر که نهاد او سعادت باشد چهارم اضافت موصوفی ترکیبی آنرا گویند که بعد موصوفی بجای صفت اسم فاعل  
 ترکیبی واقع شود و آزاد و قسمت یکی مرکب از اسم و صیغه امر چنانچه مرد سخن چین چشم عیب بین و یار دلنشین  
 و درویش حق گزین و صاحب غریب پرور و حاکم دادگستر و مشوق دجود شاعر شیرین گو و غیر آن دیگر مرکب از اسم  
 و کلماتیکه اقاربه معنی فاعل در چون آینه و زرگار گیس ناک چنانچه فرزند سعادت مند و مردم کمند و در حاکم دادگستر و عالم پرگار  
 و مشوق خوشگین و عاشق غمناک و غیر آن پنجم اضافت موصوفی تشبیهی آن بود که بعد موصوفی بجای صفت اسم فاعل  
 ترکیبی پیوند و اسم فاعل تشبیهی آنست که قبل تشبیه اسمی بطریق تشبیه به در آید چنانچه مشوق گلزار و یار آتش فراخ و مردم  
 سنگدل و دلبر پرور یعنی مشوقیکه عارض او مانند گل و یار یکه مزاج او مانند آتش و مردمیکه دل او مانند سنگ و دلبریکه  
 مهر او مانند پری باشد ششم اضافت موصوفی نفی ترکیبی آن باشد که بعد موصوفی بجای صفت اسم فاعل ترکیبی  
 مع کلمه ناکه بر اسمی نفی موصوفی است و در آید چنانچه پسر ناسعادتمند و عالم ناپرور و کار و خداوند ناقدر دانا و یار نامهربان یعنی  
 پسر که سعادت مند و عالمیکه پرور و کار و خداوند یکه قدر دانا و یار یکه صبر بان باشد هفتم اضافت موصوفی صفت  
 آن دور باشد که بعد موصوفی دو صفت یا زیاده باشد کسره صفت اول بر همه کفایت کند چنانچه صاحب شفق صبر بان  
 خداوند مردم شناس روشن قیاس درویش حق گزین حق بین و رفیق تن خوی عیب جو سعادت فریاد بیت  
 خداوند خشنده دستگیر و کریم خطا بخش پوزش پذیر و خداوند کریم موصوفی بخشنده و دستگیر خطا بخشش پوزش پذیر  
 صفت اما اضافت تشبیهی و تشبیه در لغت بمعنی برابر کردن یعنی غلام چیر را بر غلام خیرست بیان این شرح و بیان  
 بگل اول گلزار چهارم می آید اضافت تشبیهی آنست که بعد تشبیه به ذکر تشبیه گردد و حرف آخر تشبیه را کسره خوانند و آن  
 کسره را اضافت تشبیهی نامند چون به علم و کوه علم یعنی علم مانند دریا و علم مانند کوه و کوه تشبیه به علم و علم تشبیه  
 و شربت موصلت و آتش صابرت یعنی موصلت مانند شربت و صابرت همچو آتش شربت و آتش تشبیه به شربت



و مهاجرت مشابه اما اضافت استعاره آنست که بعد مستعار الیه ذکر مستعار منه کنند و حرف آخر مستعار الیه مکسور خوانند  
 و آن کسور اضافت استعاره مانند چون کنار جهان و چشم آسمان کنار چشم مستعار الیه و جهان و آسمان مستعار منه  
 بیان این مشروحات بگل دوم گذاریم چهارم از قافیه خواهد یافت کلنجم و ترخیم اما له و ترخیم و قاعده متفرقات  
 و اسمای و غیره بدانکه در اصطلاح پارسیان اما له کبیر مزه تبدیل حروف علت است و ترخیم انداختن حرفی  
 از کلمه خواه اول باشد یا آخر و آن برای ضرورت شعر یا قافیه سعدی فرماید سه بقدرت نگهدار یا لا و شیب سه  
 خداوند دیوانه و در حسیب چه نه بی ملک و در آن که سرور نشیب به در رفت و پای سپرد و کبیر  
 نون نشیب را ترخیم کرده شیب گفته اگر نشیب میگفت شعر ناموزون میگروید و در حسیب و کبیر قاعده  
 اما جاری نموده چرا که در فقط نشیب یا حرف ردفت و با حرف رو پس قافیه نشیب حساب و  
 کتاب نمی شود و ازین سبب الف حساب و رکاب را بیای مجبول ایدال کرده قافیه ساخته قاعده متفرقات  
 و سیان اسما به آنکه در فارسی اسم هشت قسمت اول اسم ذات و آن آنست که اسم ندارد چون چشم و عشق  
 و عقل و هوا و بد و جان و غیره دوم اسم صفات که مجسم مع الروح بود چون حیوان و دولا ب و طلیور و مور و کس  
 و غیر آن سوم اعداد از یک تا ده و از ده تا صد و از صد تا هزار و همچنین و از و شب و ماه و سال چهارم  
 اسم جمع و آن آنست که واحد حکم جمع و جمع حکم واحد دارد چون مردم یعنی اگر گفته شود که مردم آنجا بسیار نیکذات هستند  
 نمیدان خواهد شد که همه مردم و همچنین گفته میشود که فوج می آید و یا میر و و پس ازین معلوم میشود که فوج مردمان و سپاه  
 و فیلان هستند می آیند همچنان عالم جهان و در محاوره میگویند که از ظلم و نا انصافی ملان عالم خراب شد به بحکم  
 اسم جنس و آن آنست که بر قلیل و کثیر اطلاق گردد و باراده خود رفتن نتواند تا کسی نبرد چون قار و دوات و کاغذ  
 و غیر آن ششم اسم ظرف بفتح اول و ثانی یعنی آوند و حوصله مجازست لهذا مردمان خفیف را کم ظرف و تنگ ظرف  
 اطلاق میکنند و در عربی چون سجد و مجلس و مطاع و مرجع و غیر آن معنی جای سجده و جای مجلس و جای طلع و جای جود  
 و در فارسی اسم ظرف بر شش قسمت اول چون قلندران و پانندان و جزوان و خاصدان و غیر آن دوم که چون  
 میکده و آشکده و تیکده و غیر آن سوم استان چون گلستان و بوستان و شبتان و دستان و غیر آن  
 چهارم زار چون نزار و کارزار و گلزار و دلازار و نیم گاه چون خوابگاه و آرامگاه و زرم گاه و حرب گاه و غیره  
 ششم خانه چون نیلخانه و گاوخانه و غیر آن ششم اسم مصدر و آن دو قسمت یکی اصلی که در آخر آن  
 و ن یاتن باشد چون آمدن و رفتن و غیر آن و دیگر اسم مصدر ترکیبی و آن نیز دو قسمت اول بعد صیغه  
 ماضی معلول و در آنند چون گفتار و رفتار و دوم آنکه بعد صیغه امر شین مجرید در آید و حرف آخر امر را مکسور  
 خوانند چون دانش و کوشش و پوشش و غیر آن و این را حاصل بالمصدر نیز گویند ششم اسم فاعل



و آن نیز بر دو قسمت اول اصلی که اشتقاق از مصدر بود چون کننده از کردن و درونده از رفتن و خورنده از خوردن و نوشنده از نوشیدن دوم اسم فاعل ترکیبی و آن بفت قسمت اول آنکه بعد هم صیغه امر آید یعنی فاعل پیدا نماید چون دستگیر و پوزش نیز یعنی گیرنده دست و پوزش اسم گیر و نیز صیغه امر از گرفتن و نیز رفتن دوم کار چون خدمتگار و پوزشکار یعنی خدمت کننده و پوزش کننده سوم کار چون ستگر و آهنگر یعنی ستم کننده و آهنگ سازنده و چهارم منار چون دولت مند و خردمند یعنی دارنده دولت و از آن خردیخ و ر چون تاجور و هنرمندی و از آنده تاج و دارنده هنر و گاهی برای فصاحت و کثرت استعمال و ابواب ساکن کننده و تاقبش مضموم چون مزدور و رنجور که در اصل مزدور و رنج و ر بود ششم کین چون خشکین و اندکین یعنی دازنده ششم و دازنده اندوه و هضم ناک چون سمناک و هیلناک و غمناک و غیره یعنی سهم کننده و هیل کننده و غم کننده هفتم بان و آن سوا فاعلیت معنی مخاطب نیز پیدا نماید چون فیلبان و شتر بان و مهربان و غیر آن بمعنی نگاه دارنده فیل و نگاه دارنده شتر و نگاه دارنده هر قاعده ای که از میانک فرق در معنی ایجاز و خفا این است که ایجاز بمعنی کوتاه کردن سخن و اختصار کوتاه کردن و نزدیکترین راه رفتن و در اصطلاح کوتاه کردن لفظ به بقای معنی و اختصار کوتاه کردن و بی کسی رفتن و بر چیز ایستادن و در اصطلاح کوتاه کردن لفظ معنی و حرفی از جز و کلمه حذف کنند با ضرورت شعر و فصاحت کلام آنرا ایجاز نامند چون شاه و شه و ماه و مه و کوه و که و فراموش و فراش و خاموش و خاش و غیر آن سواد فرایده بیت که ثبوت شد فرایش کنم که بنیم تباهی و خاش کنم تبه کرد و آن ملک غمگین بجز و خاطر از رده آید غریب و گلزار و دوم متضمن بر دو گل گل اول در صنایع لفظی گل دوم در صنایع معنوی بدانکه کلام بر دو نوع است یکی منظوم و دیگر منثور و آن هر دو نیز بر دو نوع است حسن ذاتی و حسن صفاتی حسن ذاتی آنست که تعلق از ایداد و غیبی دارد که در فصاحت و بلاغت و سلامت و ثبات است اما مستعد بود و محتاج حسن صفاتی نباشد حسن صفاتی آنست که تعلق از علم دارد یعنی شاعر یا شاعر یا غیر ملومات رعایت صنعت و تخیل در عبارت میشود که گل اول در صنایع لفظی و آن آنست که در الفاظ بصفت استاده شود و معنی و آنرا شانزده قسم است اول تخیل تمام و آن آنست که در یک فقره یا در یک شعری و لفظ متجانس که در نوع و عدد و مکتوب و لفظ برابر باشند و در معنی مختلف و مانند آنرا در مثنوی یا در قصیده یا در غزل یا در رباعی یا در بیت اگر یک بیت که بر تریم و فریم و تجلی بسوزد پریم و دلارام در بر دلارام و آب از شکلی شکلی بر چوب رشید الدین و طوطا گوید ای چراغ همه تبان خفا و دور بودن ز روی تست خطابه استاد می فراید بیت یک بوسه بر گزم لب سپین بری نداده گویانمال عاشقی با بری نداده و دیگر متصل چنانچه اشرف بن راف فراید بیت گل به نستان سر زده یا مطرب خوش گوی گوی سر و شهر آشوب مارا بر کنار جوی جوی بارود که گوید







قبوح و قفوح را بنا بر تخیس خط قفوح تلاش نموده هشتم تر صبیح که معنی آن در لغت نشانیدن جواهر پیکری و  
 سخن را بخش بخش کردن در وزن و در و در اصطلاح ارباب این ضعیف که در نظم یاد بدیتی چند الفاظ که هم وزن و  
 حرف روی متفق باشد آنرا مصرع گویند چنانچه در کوی او گذر و بر وی او نگر سعدی فرماید شتر عاقلی را پرسیدند که بخت  
 کیست و بد بخت چیست گفت نیک بخت آنست که خورد و کشت و بد بخت آنکه مرد و کشت منطقی گوید بدیت برخاوت او  
 نبل را بخیل شمارد بر شجاعت او پس را ذلیل انکار به جای گوید بدیت ز شرم خامه را شکر زبان کن  
 ز عظم نامه را عنبر نشان کن به رشید الدین و طوطا گوید ایاسات ای منور تو بنجوم جلال به وی مقرر تو بر سوم  
 کمال به بوستان است صد روز نسیم به آسمانست قدر تو بحلال به خدمت تو مقول دولت به حضرت تو مقبل احوال  
 تیر و پیش فضائل تو بنجوم به خیره پیش کمال تو بلال به در شهامت ترا بنوده نظیر به در کرامت ترا بنوده حال  
 این قصیده از بسکه در ازست از اول تا آخر مصرع است ثم سبع و آن سه قسمت اول سبع متوازی  
 و آن آن باشد که دو لفظ یا زیاده از آن در نظم یاد در شتر آورده شود که بوزن تعداد حروف روی متفق باشد  
 چنانچه گوی بخت و اسی تا ختم دوم سبع مصرع و آن آن باشد که در آخر دو لفظ آورده شوند که بر دو متفق باشد  
 و بوزن و اعداد حروف مختلف چنانچه فلان را کرم بسیار است و هب بری شمار سوم سبع متوازن و این اکثر در شعر  
 اتفاق افتد و آن شعر را موزان گویند که از اول تا آخر بیت جمله الفاظ بوزن و اعداد حروف متفق باشند و بحرف  
 روی مختلف چنانچه رباعی شاهی که رخس اورانصرت بود دلیل هتاهی که تیغ اوراد دولت بود نشان به اند  
 دم کمانش زه بگساید یقین به داند و دم تفنگش بر بگند گمان به دیم مقلوب از جمله صنائع که در نظم و شاعر و  
 منشی بکار برند و بدیع و غریب پیدا دارند و بزور طبیعت شاعران و دبیران دلالت کند مقلوب است و معنی آن  
 رفت گردانیدن حروف خواه از اول خواه از اوسط خواه از آخر و آن چهار قسم است اول مقلوب بعض و آن  
 چنان است که در نظم یاد در شتر الفاظ چند آورده شوند که در بعض حروف آنها تقدیم و تاخیر بود چون نگاه و گناه و پیر سپهر  
 و علم و عمل و کرم و مانند آن رشید الدین و طوطا گوید بدیت از آن جا و دانه و چشم سیاه به دلم جا و دانه عدل عنایت  
 و دم مقلوب کل و آن آنست که الفاظیکه تا به تقدیم و تاخیر از اول تا آخر بود و در شتر یاد در نظم آورده شود چون در وزن و  
 و گنج و جنگ و شیر و ریش جامی گوید بدیت و لانا کی درین کلخ مجازی به کنی مانند طفلان خاکبازی به کلخ و خاک  
 درین بیت صنعت مقلوب کل واقع شده سوم مقلوب مخمخ و آن مانند مقلوب کل است اما فرق آنست که یکی  
 در اول مصرع اول و دیگر در آخر مصرع ثانی باشد شاعری گوید بدیت و او غفلت روزگارم را بباد به داد و داد است  
 غفلت داد داد به احمد سندی گوید بدیت رام کرد و نگار من با من به نبود هم ریش اگر آن یار به مشک افتاده ام بود  
 و در چکر خوام ترا در کیم به شیرس الدین گوید بدیت رام شد دل بان به طرار به لبش سو گریست و لبش ما چه ام مقلوب مخمخ



و آن آنست که در نظم یا در شعر الفاظ چند مرکب شوند که هر چه از خواندن راست حاصل آید همان از خواندن  
 و اگر گویند بر آید چنانچه شخصی از شخصی سوال کرد که مراد می دارم جواب داد که بر آید یا رب این خبر و نواید بیت  
 شکرت از روی وزارت برکش بدشود جمله بلبل بلبس مهرش بدیاز و هم اشتقاق که دو صیغه مشتق از یک  
 مصدر عربی یا پارسی و شاید در نظم و در آید چون گویند و گوید از گفتن و روند و رود از رفتن و غیر آن شاعر گوید  
 بیت بقلم آید آن دلدار فی ازیم جان ترسم بد که طغیست و چون کشته ام ترسد از آن ترسم بوز دهم ردالمجنز  
 علی الصدر آنست که در اصطلاح شعر الفاظ اول مصرع اول را گویند و لفظ آخر را عروض و لفظ آخر مصرع ثانی را مطلع  
 و ابتدا نامند و لفظ آخر را ضرب و بحر گویند و الفاظ متوسط هر دو مصرع را خوش گویند و این صنعت را اقسام و انواع است  
 یکی آنکه لفظی که در صدر بیت مذکور شود در بحر نیز اعاده کنند دیگر لفظیکه در عروض ذکر گردد بعینه در ابتدا مذکور شود  
 چنانچه سعدی فرماید بیت محیط است علم ملک بر سبیط به قیاس تو بروی گری و محیط بدنگد ارار از راه خطا به خطا  
 در گداز و صوابم نماید رشیدالدین و طوایف قصیده گفته که از اول تا آخر همین صنعت مملوست چند بیت از این نسبت نظم  
 قرار دل من ربو و آن نگار به بدان غنبرین طره بقدر به نگارست رخساره من بخون چرخ همان رخساره آن  
 خمارست در سر مرا بی شراب بد در اندوه آن ز کس بر خمار به کنار من از دوست باشد تمی به مرا پر شد از خون  
 دیده کنار به شمار غم او ندانم از آنکه بدرون شد غم او ز حد شمار به اگر این الفاظ مع تجنیس واقع شود زیبا تر بود  
 چنانچه شمس الدین نقیر فرماید رباعی دیوانه حسن طلعت جانانه به کی رخ بد چون بگوشش دیوانه به پروانه به  
 شمع دارد و سرو کار به از رد و قبول محفلش پروانه به شخصی یک رباعی ردالمجنز علی التجنیس گفته اما لفظیکه در صدر  
 و ابتدا آورده همان لفظ را مختلف المعنی متفق اللفظ مرکب کرده در عروض و ضرب داخل کرده و آن نسبت رباعی  
 صدر را تبو حاجت چون من صد را به بد را بتور و نق است نیک و بد را به و محفل تو قامت من راست شود به  
 گر راست کنی بلند قدر اقدار به و ازین دو لفظ در خسو مصرع اول و دیگر در خسو مصرع ثانی در ضرب واقع شود نیز چنان  
 صفت خواهد بود در رشیدالدین و طوایف فرماید بیت گریاده داو من از فلک به جو مردان ترا هر چه بالست و او  
 سیزده هم سیاقه الاعداد و آن آنست که ذکر اسم اعداد و در نظم یا شعر نماید و معنی خوش آید اگر از یک تا ده یا کم از آن  
 برابر یک را ذکر نماید سیاقه الاعداد و مرتب است چنانچه شاعر گوید قطعه گمانه که در کون و سیه روح و چار طبع به  
 چون پنج حس و شش از کان تابع اند او را به اگر به هفت زمین سوی هشت خلد آید به ز نه سپهر به کون دهند او را به  
 و اگر از ده تا یک را برابر ذکر کنند سیاقه الاعداد و معکوس الترتیب است چنانچه بزرگی فرماید رباعی ده بار ز نه به  
 تا هشت بهشت به هفت آخرم از شش جت این نامه نوشت به کز پنج حواس و چار ارکان و سه روح به  
 این دو بد و کون چون تو یک تن نه شش به و اگر از یک تا ده یا از ده تا یک بتقدیم و تاخیر یک یک را ذکر کنند



سیاقه الاعداد غیر مرتب است و آن قابل تحسین نیست بنابراین ویش نگاشت چهاردهم ذوقا فلیتین  
و آن آنست که بدوقافیه بی اتم نظم را منظم کنند چنانچه رشید الدین و طوایف گوید قصیده از مکارم تو شده در  
جهان خبر افکنند از سیاست تو آسمان سپرد صاحبقران ملکی و بر تخت خسروی بهرگز نبود مثل تو صاحبقران  
و گره بارای پیروخت جوان تو کرده اند به اندر پناه جاده تو پیرو جوان مصره گیتی زبان کشاده بهر تو و فلک  
بسته ز بهر خدمت تو بر میان کمر به با موکب سیادت تو هم کشف شرف به با موکب سعادت تو معنائ طفره بجای  
فرایدا ایست همان بهتر که داشت هوسناک به کینه آینه از رنگ هوس پاک به زب و خود و فراموشی گزینیم به  
پس انوی خاموشی نشینم پانزد هم حرف و آن آنست که حرف قافیه باشند و باقی همه ردیف چنانچه جامی نویسد  
بیت من در غم بجز دل بدیدار تو خوش به تن در غم بجز دل بدیدار تو خوش به شاز و هم تو شیخ و آن آنست  
که بر سر مصرع یا هر بیت یا غزل یا رباعی یا مثنوی حرفی علیحده علیحده نگاه دارند که اگر آن حرف جمع کرده شود  
نام مروج یا مصرعی بیرون آید و آن ابیات را مثنوی خوانند چنانچه رشید الدین و طوایف گوید رباعی مشوقه دلم به تیر اند  
سخت به حیران شدم و کسی نمی گیرد دست به سبکین تن من پای محنت شده پست به دست غم دوست پشت من بسکه  
شکست به اگر حرف سر این چهار مصرع جمع نمایند نام محمد بر آید خلیفه شاه محمد بن صنعت نام خود مثنوی نموده ابیات  
خاطر آشفته دارم و دل سرد به لاله سام بداع محنت و درد به دیدن بر مراد دل زرسید به فرحت از من برخ نقاب  
کشید به هیچکایی فعل نامحور به شاهد نیکوی زخم نمود به از سموم غم بباع وجود به هرگز این غنچه دلم نکشود به مثل من  
نیست در جهان ثانی به حرف خوانی ز لوح نادانی به مشک عظیم همه ز سر تا پای در سهر کی شوم سخن آرا به فم نام کنی به پنج شکر  
از مصرع که تو گیری حرف به کل دوم در صنایع معنوی و آن سی و ششم است اول الف و ششم و آن آنست که چند خبر را  
بطریق اجمال جمع کنند و بعد از آن چند چیز دیگر را که بهتر کی از آن متعلق بود و تفصیل ذکر کنند و آن ششم است اول آنکه  
تفصیل به ترتیب اجمال باشد و آن الف و ششم مرتب خوانند چنانچه فروسی طوسی در شاهنامه گفته نظم بر فرزند  
آن یل زورمند به شمشیر و خنجر بگز و کند به برید و درید و شکست و بست و یلان را سر و سینه و پا و دست و دم  
آنکه تفصیل بر عکس ترتیب اجمال بود و آن الف و ششم عکس ترتیب خوانند چنانچه شاعر گوید بیت آن دهن زلف  
و قد مستقیم به راست بگویم الف و لام و هم سوم آنکه در هم بر هم باشد یعنی نه مرتب نه معکوس ترتیب و آن را غیر مرتب خوانند  
چنانچه بیت افروختن و سوختن و جامه دریدن به پروانه زین شمع من گل آفرخت دوم متضاد آنست که در نظم  
یا در شعر ضد الفاظ آورده شود که ضد یکدیگر باشند چون نیکی و بدی و تارکی و روشنی و بلندی و پستی مثالش  
نظامی فرماید نظم بنیاد بلندی و پستی تو کی به همه نیستند آنچه هستی تو کی به تو کی کاسان را بر افراختی به زمین  
را که رگه او ساختی به زگر می و سدری و از شک و تر به سرشتی باندازه یکدگر به بلندی و پستی و پستی و پستی







الفاظ معنی بگوشد و شعر الکاف تعظیم و اخرازم گاه دارد بیت ادب بگیر و فصاحت بگیر و شعر بگیر که من غریب و شاه جهان  
غریب نواز و نعم اعاده النظر آن باشد که شاعر در بیتی ذکر چیزی که نماید نظر بر عایت لوازمه آن دارد مثلاً  
اگر ذکر گل نماید رعایت باغبان و چمن و نسیم و غنچه کند چنانچه اصفی گوید بیت در کوه غم دارد چمن زال فلک  
نیز گاه از دست این فریادکش سر نیزم بر سنگها درین بیت کوه و فریاد و سر و سنگ و زال اعاده النظر  
ست رشید الدین و طوایف گوید رباعی چون مهره مهر تو دهم بستم به بار غم تو چو کوه پشتم شکست به هر که  
از چشم چو بادام تو جست به درخته دلم چو مغز دپسته نشست به درین رباعی دهمان و پشت چشم و دل  
مرا عاده النظر است و هم موجه و آن دور و ویه است یعنی شاعری را یکی از صفات بشاید چنانچه کصفت دیگر از  
صفات حمیده او بیان دریا بدشالش رشید الدین و طوایف گوید بیت آن کند تیغ تو بجان عدو که کند جو تو بجان  
که در دیگر شاعر گوید بیت ز نام تو نتوان آفرین گشت چنان که گشت نتوان از نام دشمنش نفرین باز دهم  
محممل الضدین و این صنعت را از او بجهتین نیز گویند و آن چنان باشد که شاعر بیتی گوید که محتمل مدح و ذم باشد  
مثالش رشید الدین و طوایف گوید بیت ای خواجہ ضیا شو در روی تو ظلم به باطلعت تو عیش نماید ماتم به مولف گوید  
رباعی موجود باقبال تو معدوم شود و در سایه مهر تو هالوم شود آباد ز کردار تو گردد ویران به سرور ز دیدار  
تو مغموم شود به درین رباعی در هر چهار مصرع صنعت ذی البهتین است و واز دهم تا یکم المذبح بالشبه لازم و انچنان  
ست که شاعر مدح مدوح بیتی گوید که سماع بحر دشیندن مصرعه اول بندارد که بعد ازین بحر خواهد کرد لیکن ازین بحر  
مدح باشد مثالش قمری گوید بیت همی بفر تو نازند و دستان لیکن به بی نظیری تو دشمنان کنند اقرار به رشید الدین  
و طوایف گوید بیت ترا پیشه عدست لیکن بخود کند دست تو بر خزان این تم سیزدهم ابهام و لغت بگمان  
انگندن باشد و در اصطلاح آنست که شاعر یا منشی و نظم یا در شعر لفظی آرد که آنرا در معنی باشد اول معنی قریب  
دیگر معنی بعید و این سماع بطرف معنی قریب باشد و مراد شاعر بطرف بعید بود مثالش اشرف بن رامی فرماید  
بیت دل بکس رخ خوب تو در آب روان دید به دال شد و فریاد بر آورد که ماهی به شاعر گوید بیت کردی  
دلم از طره جانانه جدا به دست مشاطه الهی شود از شانه جدا به عبد الواسع گوید بیت هم این بهفته شد از شهر  
بچشم سالیست به حال چنان توجه دانی که چه شکل حالست چهارم و پنجم استیق الصفات آنست که در زیر یا  
شاعر یک چیز را بچند صفت ذکر نماید چنانچه در شعر فلان راست گفتار و نیکو کردار و پسندیده الطوار است مثالش  
عنصری گوید بیت شاه گیتی خورشید شکرش شکرش سایه یزدان شه کشورده و کشورستان به مسعود و سلمان گوید  
بیت جهانگیرشاهی عد و بند شیری به صف آرای کردی شه کش سوار می پانزدهم اعراض الکلام و این را  
ارباب صنعت تشوین خوانند و انچنان باشد که دبیر یا شاعر چون ابتدا کند خبر آن ابتدا داده سخن بگوید و میان دو

و نظمه را به صفت  
ابواب است معنی  
آنکه در این باب  
در هر بابی در باب  
سوم و چهارم و پنجم  
معنی است  
و این را در  
شماره و معنی دارد  
همی در این باب  
بیشتر است  
و این را در



باز خراشیداده و این بسند نوع می آید **اول** تشویش آنست که شاعر یا دیگر در یک مصرع یا یک فقره و لفظ  
متحد المعنی و مختلف اللفظ مکرر بسیار و چنانکه کمال گوید بیت از بسکه بارست تو بر تنم نشست و در زیرینت تو  
نهان دست مستتر لفظ نهان و مستتر یک معنی مکرر واقع شده و بدین تکرار حاجت نیست و دوم تشویش توسط  
که آوردن و نیاوردن یکسان باشد یعنی بد هم نباشد و نیک هم نباشد مثالش رشیدالدین و طوطا گوید  
بیت ز بحر روی تو اے دلربا که سیمین من و دلم ندیم ندیم شدتم عدیل عنایه درین بیت اے  
دلربا سیمین من تشویش توسط است یعنی از نیاوردن آن و معنی خلل نباشد و آوردن آن نیز باعث تبت  
نشده سوم تشویش آنست که از آوردن آن زیبایش بیت حسن معنی زیاده گرد و چنانچه رشیدالدین و طوطا  
گوید بیت خیالات تیغ که برنده باد و نه نازل و رواج اعدا گرفته شانزد و هم مثلون آنکه بیت بدو  
یا زیاده خوانده شود چنانچه بیت ای بیت سنگین دل و سیمین بقایه ای لب تو رحمت و غمره بلاه اگر در مصرعه  
اول اضافت تایی بت و واد عطفی که در میان سنگین دل و سیمین لفاست و در مصرعه ثانی اضافت بای لب  
و واد عطفی که در میان رحمت و غمره واقع شده خوب آشکار خوانده شود بیت مذکور از بحر رمل مسدوس محذوف باشد  
ارکانش فاعلان فاعلان فاعلن و و بار و اگر اضافت بت و لب و و و و واد عطف تخفیف خوانده شود بیت  
مذکور از بحر سیمین مسدوس محذوف خواهد بود و ارکانش مفتعلن مفتعلن فاعلن و و بار و این بیت سلمان  
در سکه بحر خوانده شود بیت لب تو جالی لولو خط تو مرکز لاله شب تو حامل کوکب مه تو باریق بلال نه اول رمل  
ششم مجنون دوم نیز ششمین سالم سوم محبت ششمین مجنون هفتم هم ارسال المثل آنست که شاعر در یک بیت  
شکلی آورد مثالش ابوالمعالی گوید بیت نادیده روزگارم انان به سم و آن نیم به آری روزگار شود مرد در سیمین  
سعدی غر مایه بیت شهر نیکوای نفس مباش به سگ شهر استخوان شکار کند می و هم ارسال المثل  
و آن چنان است که شاعر در یک بیت دو شکل آورد مثالش عنصری گوید بیت چنین نماید شمشیر خردان آثار  
چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار به شال دیگر رشیدالدین و طوطا گوید بیت لولو چه قدر دارد اندر  
سیان بحر که گوهر چه قیمت آرد اندر منیر کان و نور و هم کجایل عارف از روی لغت بمعنی دانسته  
ناو ان شدن و در اصطلاح ارباب صناعت آنست که شاعر یک چیز را بگوید چنین یا چنان است هر چند  
داند اما غرضش رساندن ساز و مثالش رشیدالدین و طوطا گوید قطعه زابر تیره همچون غلغله شب  
همه عالم بر از نور یقین است به زمین است این ندانم یا سپهر است به سپهر است این ندانم باز زمین است بستم  
سوال و جواب آن باشد که در یک بیت یا دو بیت سوال و جواب آورده شود معنی را قصیده ایست که از  
اول تا آخر همین صنعت را بکار برده و مطلعش نیست که گفتیم که هر ابوسه و ای ماه مهربان به گفتا که یاه بوسه کرد و جهان







و معروف تر باشد تا از شائبه سرتیبه مرا باشد چنانچه مؤلف سه مصرع خود با مطلع حافظ شیرازی مخمس کرده  
 ابیات ایدل نموده از ایام بحران غم مخور و شادمان خواهی شد از دیدار جانان غم مخور و اگر جو  
 یقوت بود صد داغ بر جان غم مخور و یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور و کلبه اخوان شود روزی  
 گلستان غم مخور و بخت و ششتم غم خوار و آن بعضی از مبالغه است و انواع مبالغه بسیار است اما در اینجا  
 بطوالت نپرداخت و بیک نوع اغراق تشکر ساخت و آن اینست که چیزی را ادعا نمایند که از روی عقل  
 ممکن و از روی عادت محال باشد چنانچه درین بیت عرفی گوید بیت مارا بکام خویش بدید و دلش بسوخت  
 دشمن که هیچگاه مبادا بکام ما به درو اینک ما بجای دشمن کام شده ایم که دل دشمن هم بر ما میوزد اگر چه  
 متعارف نیست لیکن نزد عقل ممکن و بحسب عادت مستبعد و این شعر مثال غلوست که ادعای مذکور از روی  
 عقل و عادت هر دو منتفع است چنانچه نظامی فرماید بیت رسم ستوران دران بین دشت و زمین شش شد  
 آسمان گشت هشت به آصفی گوید بیت ز موج خیز سر شکم میسر با موی را به که ساخت منزل فرهاد جا مجنون را  
 هفت زمین و هفت آسمان شهرست درین صورت رسم ستوران شش شدن زمین و هشت گشتن آسمان  
 ممکن نیست و در خیال نمی آید و از موج خیزی سر شک منزل فرهاد جای مجنون شدن نیز بعید العقل است یعنی  
 منزل فرهاد که جای مجنون بیابانست پس از موج خیزی سر شک او بیابان پر از آب گردید و مجنون گردان  
 شده بالا کوه رسیده بخت و هفتم جمع و تفریق و تقسیم این صنعت شش قسمت اول جمع تنها و اینجا  
 نباشد که شاعر دو چیز را با چند چیز از یک حکم جمع کند مثالش قمری گوید بیت آسمان بر تو عاشق است چو ما  
 لا بوم همچو ما ش نیست قرار و شاعر درین بیت خود را و آسمان را بکلمه بقراری جمع نموده و دو هم تفریق تنها  
 آنست که میان دو چیز که از یک نوع باشند فرق ظاهر کنند مثالش حافظ فرماید بیت دست ترا با بر که یار و شبیه  
 کرد بد کاین بدره بدره پید بد قطره قطره آن و دیگر شاعر گوید بیت زین چکد آب و آن بیار و خون  
 قره من کجا و ابر بهار و سوم تقسیم و آن چنانست که چند چیز یا یک چیز را باد و جز و ذکر سازند بعد از آن هر جزو  
 از آن چیزی را منسوب نمایند مثالش خاقانی گوید رباعی دستیکه گرفتنی سر آن رلف چو شست و پاییکه رفل  
 نوشتی پوست و آن دست کنون و کل غم دارم پای و آن پای کنون بر سر دل ارم دست چهارم جمع  
 با تفریق آنست که شاعر دو چیز را در حکمی جمع کند بعد از آن فرق نماید مثالش بیت جامی صمت چو جامی است  
 رفیع و آن تو تخت و آن صمت دارد و پنجم جمع با تقسیم آنست که اول چند چیز را در حکمی جمع کنند بعد از آن  
 بر یک را بجزی منسوب مثالش بیت نیشو چو شمع کرده ام خنده و گریه کار خود و خنده بر دزدل کنم گریه بر زوگار  
 خود و ششم جمع با تفریق و تقسیم آنست که چند چیز را جمع کرده تفریق کنند و بعد آن جدا جدا



تقسیم نماید جامی گوید قطعه پنجم تو گزشت بش این باب آن بلولوی شهوار به آبلین تیره آب آن روش  
 این که گریه آن که گفتار درین قطعه چشم خود لب عشوق را بیک حکم جمع کرده و باز آنرا بدین صورت تفریق  
 نموده که چشم من از آب تو گزشت و لب عشوق از بلولوی شهابوار باز جدا تقسیم ساخته که آب چشم من را بیک  
 وقت گریه و آب بلولوی لب را بر بشتن است وقت گفتار لبست و ششم تنبیه و آن چنان است که شاعر  
 در یک بیت یا زیاد و چند الفاظ بهم گوید که محتاج تفسیر بود یعنی همان الفاظ را در بیت دیگر یا مصرع دیگر باز میگوید  
 علی حد تقسیم کند مثلاً شاعر مصری گوید قطعه یا بنده و یا شاید یا ستانده یا د به به تا بهمان باقی بود مرشاه را این  
 یادگار به آنچه بستاند ولایت آنچه بدین خواسته به آنچه بند پای دشمن آنچه بکشاید حصار به لبست و نهم  
 است در آن است که شاعر مصرع اول بیت بخوی آغاز نماید که سامع پندارد که بخواهد کرد بعد آن مصرع  
 دیگر بدین صورت بگوید که مدح شود مثلاً شاعر مصری گوید بیت اثر میر نخواهم که ماند بهمان به میری میر خاتم  
 که ماند بهمان به و این را مدح بایشه الذم خوانند سی ام کلام جامع آن باشد که شاعر ابیات خود را بجماعت  
 و غنط و شکایت روزگار گوید مثلاً شاعر قطعه ز بس سپیدی کاین روزگار بامن کرده سیاه عارض  
 من رنگ روزگار گرفت به سوار عهد جوانی شتاب کرد و برنت به زگره مرکب او عارض غبار گرفت به  
 سی و یکم بداع که شاعر الفاظ غریب بیارد که معنی بدیع داشته باشد مثلاً شاعر رودکی گوید بیت همین  
 بکشتی تا آدمی نماند شجاع به همین بدادی تا آدمی نماند فقیر به سی و دوم معجب آنست که شاعر چیزی شکفتی  
 در بیت نماید مثلاً شاعر بیت نیستی دیوانه بر آتش چرا غلطی همی به نیستی پروانه گرد شمع چون جولان کنی به  
 سی و سوم حسن التعلیل و آن چنان است که شاعر صفت چیزی بیان نماید که این را سبب اینست  
 مثلاً شاعر مصری گوید به ز بهر آنکه همی که به ابر بی سبی به همین بخندد برابر لاله و گلزار یعنی خندیدن لاله و  
 گلزار ازین سبب است که ابر به سبب سیکریدی و چهارم تشبیه آنست که صفت حسن عشوق و حال  
 خویش در عشق آورد و این تشبیه را غزل نیز خوانند و آن مشهور است سی و پنجم ترجیع و آن در لغت آوارد  
 خلق کرد این نیست و در اصطلاح ارباب صنعت چنانست که شاعر دو سببیت خود بر یک قافیه بیارد و در میان  
 آن بیت بیگانه داخل نماید برای تمثیل یا چیزی دیگر لیکن آن بیت هموزن و هم قافیه باشد سی و ششم  
 عکس آنست که شاعر یک مصرع بگوید که اگر آنرا عکس کنند بیتی خوانده شود یعنی نباشد مثلاً شاعر حافظ فرماید بیت  
 ذوق جهان ندارد بید و ست زندگانی به بید و ست زندگانی ذوق جهان ندارد به و این را مقلوب مستوی  
 گویند تمام شد صنایع لفظی و معنوی و الله اعلم بالصواب چرا که بنده ناقل فراوانست آنچه در کتب اساتذه  
 معتد و بیان بهره مند گردید گلزار سوم مشتمل بر دو گل گل اول در ابتدا می شعر و اقسام نظم

این قافیه که در این  
 در ادبی است جایگاه  
 نقل مطالب کتاب است  
 بالفاظ و در حدیث  
 و با کلمات و طبیعت  
 را کار فرموده اند  
 اعتدال بکار فرموده  
 فافهم النظر بالنظر  
 سید دار فست  
 ۱۲۴۰



**کل دوم در عروض کل اول** در ابتدای شعر و اقسام نظم بدانکه شعر یکشتر معجزه سکون عین و رای  
 حملتین در لغت و انستین و در یافتن است و در اصطلاح سخن موزونست که قافیه داشته باشد و با معنی بود و شاعر بعین  
 محله که سوداننده و در اصطلاح تنصیکه را بر او انجبین کلام قادر باشد و صحیح الوزن بدانند اول حضرت آدم زبان سریانی  
 در مرثیه بایل در وقتیکه قایل او را قبل رسانید شعر گفته که ترجمه طالعش زبان تازی ایلست شعر لغت بیت البلاد  
 من علیسا و وجه الارض مغرب و قیحا به و بنای شعر فارسی از بهرام گورست که زوری بشکارگاه همین مصرع گفته بود  
 مصرعه بنم آن پیل و مان و نم آن شیر لیه و زیرش مصرعه ثانی بهرسانید مصرع نام بهرام ترا و بدرت جویله  
 اول کسیکه بنیاد مداحی نهاد و و دی بوده است و شعر نه قسمت اول قصیده و آن یعنی قصه کرده شد  
 و در اصطلاح اشعاری چند است که هر دو مصرع بیت اول او قافیه داشته باشد و کم از است و پنج بیت و بیش  
 از یکصد و نه قفا و بیت نباشد و از گفتن آن زو طبیعت شاعر و قصه تمام ظاهر میگردد و دو و م غزل و آن یعنی  
 سخن گفتن با زنان غشبه بازی کردن است و اقل آن پنج بیت و اکثر آن پانزده بیت است و در آن ذکر حسن  
 عشق و محبت و فراق یار و صفت گل و گلزار و بهار کرده شود و هر دو مصرع بیت اولش نیز قافیه داشته باشد  
 سوم قطع یعنی بریدن و آن کم از دو بیت و زیاده از یکصد و نه قفا و بیت نباشد مانند قصیده الموقر است  
 که هر دو مصرع بیت اولش قافیه ندارد و مگر مصرع ثانی بیت اولش قافیه که باشد رعایت همون قافیه از اول  
 تا آخر مصرعه ثانی هر بیت کرده آید این سه قسم که نوشته شده در هر بحر از نوزده بحر گفته میشود چهارم مثنوی  
 آنست که شاعر هر مصرع بیت را تقفی بیارد و تعداد او معین نیست چندانکه خواسته باشد بگوید و چهار پنج وزن بر آن  
 آن مخصوص است تقارین من ل مسدس نهج مسدس نهج یا حتی و دوتی را گوید و آن غیر از بحر نهج گفته  
 نمی شود و ذکر آن غریب در کل دوم این گلزار خواهد شد ششم مریج آن باشد که شاعر اول یک بند چهار  
 مصرع یک قافیه که مختلف لفظ و المعنی بود بگوید و بعد آن در آخر بند قافیه بندها را بنیارد و هفتم مخمس آنست که اول  
 یک بند پنج مصرع مانند مریج بگوید ششم مسدس آنست که بند چهار مصرع متفق گفته بعد آن یک بیت و دیگر وزن و دیگر  
 قافیه دیگر بگوید و هفتم ترجیع بند که هفت بیت بصورت مثنوی گفته در آخر آن یک بیت بوزن دیگر و قافیه دیگر بگوید  
 و بیت اول قصیده و غزل را مطلع نامند و هفتم سکون طالع یعنی که در زیر مطلع بود حسن مطلع گویند اگر معانی  
 او باشد و قطع آخر بیت را گویند و دیگر ابیات بیت القصیده و بیت الغزل است و دانسته باش که در مصرع بیت  
 بنابر آن گویند که بیت بفتح بای موحده و سکون یای تحتانی یعنی خانه است وجه شایسته قصیده و غزل  
 آنست که از خانه عزت و بهتاء مردم است بیت شعر نیز باعث عزت و آبروی شاعر است و خانه را زمین و سقف و دیوار  
 و رسن و پلاس و کرباس و نقاشی و بیابان زمین بیت شعر مضمون است یعنی کسیکه اراده تیار کردن خانه میدارد اول

له ایاکاد است موله  
 که همیشه غلامی باشد و هیچ  
 و در سب مقام و مقام  
 اینک در میان است اینک در مقام  
 اول و دیگران ثانی و  
 بهر چیز در اصطلاح  
 و در بیت یا زیاده مطلع  
 دارد یا ندارد و یا یاره  
 از غزل یا قصیده یا  
 شده است ۱۲ قصاید  
 ۱۲



نثرین میناید همچنین کیسه شعر میگویی اول فکر مضمون میسازد و سقف بیت قافیه است یعنی تا سقف خد و نهایت  
 بلند می خانه است انتهای بیت شعر با هم قافیه است و ستون و منج شعرون ست یعنی بصورتیکه از منج و ستون  
 خانه مستحکم می باشد همچنین از ارکان بحر استقامت بیت شعریست و بصورتیکه خانه از کرباس و پلاس طیار شود  
 همچنین بیت شعری از الفاظ طیار میگردد و از نقاشی قسمی که آرایش خانه است همون قسم نقاشی بیت شعری از  
 صنایع لفظی و معنوی است و در خانه و طبقه در می باشد که بنید و یا بکشد و از کشادن و بند کردن یک طبقه و بنده  
 هم نمیشود و کشاده هم نمیشود تا که هر دو طبقه نه بند و نکشاید معنی بیت شعری خواندن یک مصرع معلوم نمیشود تا که هر دو  
 مصرع خوانند و بصورتیکه اندرون خانه از در می در آیند همچنین خیال مردم تا بدرون مدعای بیت از هر  
 مصرعی در آید گل دوم در عروض بد آنکه شاعر در لغت دانسته است و در اصطلاح کیسه حسن و قبح و نظم  
 و محبت و طبع و غیره و توزین و تقطیع و قافی و لوازم اشعار را بداند اما کیسه طبعش موزون باشد شعر میگویی  
 موزون است لکن در نظر تقطیع و غیره کوتاه شاعر نمیکونید بدانکه واضع علم عروض خلیل بن احمد است که در مکه مفسر بود  
 و عروض بضمین عین و رای مهمتین یکی از اسمای مکه مفسر است لهذا این تبرک این علم عروض نامزد کرد و عروض نیز این است  
 و موزون آنست که موافق وزن باشد و ناموزون آنست که موافق وزن نباشد پس هر موزونی را میزان  
 در کار و وزن کردن شعری عروضیان تقطیع گویند بفتح تاء منقوطة و سکون قاف و کسره طایه همل و لغت یاه را  
 کردن است و در اصطلاح اجزای بیت را با جزای اصول افاعیل موزون نموده است هر حرفیکه مفعول بود در تقطیع  
 معتبر است اگر چه مکتوب نباشد و هر حرفیکه مفعول نباشد در تقطیع محسوب نیست اگر چه در کتابت بود و اول را  
 مفعول غیر مکتوبه ثانی را مکتوبه غیر مفعول گویند مفعول غیر مکتوبه آنست که نوشته نشود و خوانده شود مانند حرف  
 شد که در تقطیع و محسوب میشود مانند تاء متع درین بیت سعدی فریاد بیت تمتع بهر گوشه یافتم بهر سر  
 خوشه یافتم تمتع فعلین بهر گوشه فعلین شی با فعلین فتم فعل و مانند رای طره درین بیت حافظ گوید بیت بوسه  
 نافه کاخ صبا از آن طره بکشد به زتاب جمه مشکینش چه خون افتاد در دلهما با تقطیعش بیوی نامفای عین  
 فنی کاخ صبا عین صبا از آن طره مفا عین بهکشد به مفا عین و مانند این و الف مد و ده نیز نزدیک ضیاء  
 بحساب و الف است اول تحرک دوم ساکن چنانچه آمد بروزن فعلین است را و از او آما بروزن فعلات است  
 و همچنین داود و طاووس نیز بحساب دو و او است داود و فعلان طاووس فعلان و همچنین یابی است که از نیز  
 کردن کسره بهر سد و در تقطیع بدین صورت نوشته شود بیت در دسر دوستان آه و دعای نیست بهر کار  
 جان طبیعت در دهنان نیست در دسر مقتلین و دستان فاعلین آه و دعای مقتلین نیست فاعلات کاخ  
 مقتلین طبیعت فاعلات در دهنان مقتلین نیست فاعلات مکتوبه غیر مفعول آنست که مکتوب شود و مفعول آن در دهنان



خواب و خواه و خواست و غیر آن مثالش بیت خواب میخواست که در چشم من آید بنویسد این خیالی است که در خاطر  
 خواب افتاده و تقطیعش خواب می خافاعلاتن سکه چشم فاعلاتن ممایه فاعلاتن بی تو فعلن بی ای خیالی فاعلاتن  
 سکه خافاعلاتن طر خائف فاعلاتن تاوه فعلن و اطوف گاهی که مافوظ نشود و در حرکت است و در تقطیع معتبر  
 نیست مثالش بیت و کس را که باشد هم جان و هوش چه حکایت کنانند و لبها خموش و تقطیعش و کس را  
 فعلن که باشد فعلن بهم جان فعلن نهوش فعلن چه حکایت فعلن کنان فعلن و لبها فعلن خموش فعلن این  
 و او در تقطیع مخدوف گشته و گاهی که ضمه یا قبلش نیز خوانده شود در تقطیع معتبرست مثالش مصرع کنه بیند  
 و پرده پوشد بکلم تقطیعش کنه بی فعلن ند در فعلن و پوشد فعلن بکلم فعلن و مانند این و او الفی است  
 که مکتوب گردد و تلفظ نباید و مخدوف یا قبلش که ساکن است برای وزن مفتوح خوانده شود مثالش بیت و اگر  
 رفیقان نباشی شفیق به بفرسنگ بگیرد از تو رفیق به الف مذکوره در تقطیع مخدوف شود بدین صورت  
 بفرس فعلن بگیر رفیق فعلن رفیق فعلن و این الف راعرضیان الف وصل گویند ازین جهت که  
 حرف قبل او با حرف بعد او وصل میگردد و فعلن ساکن که بعد و او و یا و الف ساکن در میان مصرع افتد در تقطیع  
 معتبر نشود مثالش بیت نگر و نکشان را بگیر و بغور نه عذر آوران را براند بخور به نگر و فعلن  
 کش از فعلن بگیر و فعلن بغور فعلن و نذر رافعلن در آنرا فعلن برانه فعلن بخور فعلن و اگر در آخر مصرع  
 در آید مخدوف کردن نباید مثالش بیت تباگر حریرست و گریر نیان به بناچار خوش بود در میان تقطیعش  
 تباگر فعلن حریرش فعلن تکرر فعلن نیان فعلن به بناچار فعلن خوش فعلن بود و در فعلن میان فعلن -  
 و یا می تحقیق مانند های بنده و گریه و خنده گاهی در تقطیع محسوب نباشد مثالش ۵ حال گفتم  
 تغافل کرد خواری را بهین به گریه کردم خنده زد بی اعتباری را بهین تقطیعش گریه کردم فاعلاتن خنده زد بی  
 فاعلاتن اعتباری فاعلاتن را بهین فاعلن و گاهی در تقطیع محسوب شود بجای آن الف نویسد مثالش  
 ع خنده چینی بگیر بهین تقطیعش خنداج فعلن کنی بگیر فاعلن بی من فعلن یا می تحقیق خط منحنی که آنرا  
 عوام الناس همزه خوانند بغیر اضافت یا بتغییر یا به وحدت و غیره بران قرار گیرند هنگام تقطیعش هر دو یا  
 محسوب شوند مثالش بیت آنی غنچه اسید باشا گل از روضه جاوید بنما تقطیعش بدین صورت میشود الی  
 غن فاعلین چی ام می فاعلین و بشا فعلن و گل از روضه فاعلین صنی جاوی فاعلین و بنما فعلن و هرگاه  
 دو ساکن در میان واقع شوند هنگام تقطیع ساکن اول بجای ماند و ساکن دوم متحرک گردد مثالش مصرع  
 زان ز کس است شد دلم باده پرست تقطیعش زان ز کس فعلن شمس نشد فاعلن دلم باده فاعلین پرست  
 فعلن اگر سه ساکن در میان مصرع چون کیست و چیست و نیست و غیر آن جمع شوند ساکن



سوم حذف شود و دوم متحرک شود و اول بحال ماند مثالش مصرع کیمیت کانرا راحت و رنج اندرین و بنا  
نگشت یقطیعش کی سکا ز فاعلاتن راحون فاعلاتن جن درمی دن فاعلاتن یا نگشت فاعلاتن دگر  
در آخر مصرع ساکن جمع شوند ساکن سوم حذف شود و دوم بحال ماند مثالش بیت برو علم یک ذره پوشیده  
که پیدا و پنهان به فروش یکبیت یقطیعش بر عمل فعولن بیک ذره فعولن پیشی فعولن و غیره فعول کید  
فعولن و پنهان فعولن نیز درش فعولن کیمیس فعول حروف ماقوله غیر مکتوبه و مکتوبه غیر ماقوله آنچه  
ذکور شد بران منحصرا باید داشت که غرض تنبیه بود چون این را بدانیستی حالا باید دانست که عروضیان  
رکن آخر مصرع اول را صدر گویند و رکن آخر مصرع اول را عروضی خوانند و رکن اول مصرع ثانی را ابتدا  
و رکن آخر مصرع ثانی را ضرب نامند و هر چه در میان صدر و عروض و ابتدا و ضرب باشد خسوست شاعر  
گوید بیت صدرست و عروض و ابتدا آنکه ضرب هر چند در میان باشد خسوست و نیز آن که سر هم سکون  
یای تحتانی و فتح را می مجمره یعنی تراز و عروضیان وزن شعر را گویند و آنرا بحر نیز خوانند نفیج یای و  
وسکون حای جمله و آن در لغت دریاست و در وزن و معنی سنجیدن شده درین صورت نیز آن شعر است  
که بان شعر را وزن کنند و عروضیان نوعیت حرکات میسران و موزون جانزند داشته اند هنگام وزن کردن  
حرکات و سکانات و میسران و موزون را بر یکبند چنانچه بلبل بر وزن فعلن لازم نیست که بنا بر تقابل آنهمه  
بلبل نامی که سوزن نیز مضموم باشد مانند حرفیان مگر هر دو لام ساکن بلبل برابر عین و نون ساکن فعلن است و هر دو  
مضموم بابل برابر فاولام فعلن متحرک و طوطی بر وزن فعلن طای اول طوطی برابر فای فعلن متحرک و و او بر این  
ساکن و یکاه دوم طوطی برابر لام فعلن متحرک و بای طوطی برابر نون فعلن متحرک و و او برابر عین ساکن و یکاه دوم طوطی  
برابر لام فعلن متحرک و بای طوطی برابر نون فعلن ساکن و ارکانیکه بحر از آن مرکب اند عروضیان در شست  
نقطه منحصرا یافته اند و آن خماسی باشد یا سباعی خماسی و او است فعولن و فاعلن سباعی شش مستفعلن یا عیلمن  
فاعلن فاعلن متفعلن متفعلن مفعولات این هشت ارکان اصول عروضی که نوشته شد مرکب  
از سه چیز است سبب و آن فاصله اول سبب و آن دو قسم است سبب خفیف سبب ثقیل سبب خفیف کلمه  
دو حرفی را گویند که حرف اول او متحرک باشد و دوم ساکن چون گل و مل سبب ثقیل آن کلمه دو حرفی است  
که دو حرف او متحرک باشند مانند کلمه و گله و حرف هاکه در میان امثال این الفاظ میبینی برای بیان حرکت ماقبل  
درین صورت در کلمه و گله و حرف است نه اول اینخفیف و ثانی الثقیل ازین جهت گفتند که یک متحرک و یک ساکن  
به تلفظ یکبند است از دو متحرک متواز دوم و ثانی آن نیز دو قسم است و به مجموع و به مفروق و به مجموع کلمه سه حرفی را  
گویند بعد دو متحرک یک ساکن باشد چون چمن و من و به مفروق آن کلمه سه حرفی را گویند که یک ساکن

این امین خردور  
بست که زمین  
دور از غریبه قابل  
مهمه و توحه قابل  
تقابل  
نفعه کسوف  
سر باشد بکه  
وافق حرکات  
رنگینا باشند  
مسلم که نزد  
شان تقابل کنند  
عینه می باید



در میان دو متحرک باشد چون لاله و تراله مجموع بهم مفتوح و سکون بهم فعل از جمع گردیده شد چون در نزد مجموع  
 و در حرف متحرک با هم جمع هستند مجموع گفته شد و مفروق مفتوح بهم و سکون فانیز مفعول است از فرق بمعنی جدا کرده  
 چون در نزد مفروق و حرف متحرک از هم جدا هستند و در میان ایشان حرف ساکن حاکم است مفروق  
 نام شده سوم فاصله نیز قسمت مغزی و کبری فاصله مغزی کلمه چهار حرفی را گویند که سه حرف اول  
 او متحرک باشد و حرف چهارم ساکن مانند صفا و بنا فاصله کبری کلمه پنج حرفی را خوانند که چهار حرف اول  
 متحرک باشند و حرف پنجم ساکن مانند فکنتش شکنتش صغری بضم صاد و مملیه یعنی خود ترو کبری بضم کاف و تانی بزرگتر  
 پس کلمه چهار حرفی را صغری و پنج حرفی را کبری گفتن مناسب است تالیف کلام موزون بی اجتماع این کلمات  
 سه گانه خوب نمی شود نه از اسباب تنها چنانکه یکی از شعر گفته بیت هر دم پیشت دارم زاری به از غم تالی  
 زارم داری به درین شعر فقط سبب آورده او تا در فواصل داخل نداده و از او تا فقط چنانکه بیت سوم  
 اگر گذر کنی ز هر عجب ز هر عجب به بر ویت از نظر کنم ز هر طرب ز هر طرب به و از فواصل محض مانند بیت  
 پس اگر بشال و خوشش بسرا به بسرو و خوشش بنواز مرا به پس تالیف کلام با اجتماع این ارکان لابد است  
 چرا که هشت ارکان اصول عروض که ذکر آن بالا گذشت مرکب از ارکان مذکور است فعولن بتقدیم و تدخیر  
 بر سبب خفیف فاعلن عکس آن مفاعیلن بتقدیم و تدخیر بر دو سبب خفیف مستفعلن عکس آن فاعلن  
 و تدخیر میان دو سبب مفاعیلن بتقدیم و تدخیر بر فاصله صغری متفاعلن عکس آن مفعولات بتقدیم  
 و دو سبب خفیف بر دو مجموع و آنچه ازین اصول در او زبان شعر پارسی کثیر الوقوع است پنج و شش  
 بیش نیست مفاعیلن فاعلات مستفعلن مفعولات فعولن و هر یک را از اصول پنج گانه  
 فروعی چند است که سبب تغییر یک عروضیان آنرا از حاف خوانند حاصل میشود باین در میان زحاف و فروع آن  
 فصلی ترتیب دادیم فصل حاف مفاعیلن دوازده است و فروع آن شانزده زحاف او اول پنج  
 و آن زیاده کردن الف است در سبب خفیف آخرین مفاعیلان و دوم بعض استقامت ساکن سبب خفیف اول عین  
 است تا مفاعیلن بانه سوم کف استقامت ساکن سبب خفیف دوم مفاعیلن است تا مفاعیل بضم لام بانه  
 چهارم وزم استقامت متحرک آن و تدخیر مجموع مفاعیلن که سیم است فاعیلن بانه فعولن بجای آن نهند پنجم  
 آخر اجتماع کف و وزم است عبارت است از استقامت ساکن هفتم فروع خدق متحرک اول از تدخیر مجموعی که در  
 صدر رکین بود پس در مفاعیلن فاعیل بضم لام بانه مفعول بجای آن نهند ششم شتر اجتماع وزم و بعض  
 است یعنی استقامت متحرک اول از تدخیر مجموع و ساکن سبب خفیف اول مفاعیلن که سیم است فاعلن بانه  
 هفتم خدق استقامت سبب خفیف آخر رکین که کن است مفاعی بانه فعولن بجای آن نهند هشتم قصر استقامت



ساکن سبب خفیف آخر رکن است و اسکان حرف تا قبلش پس مفاعیل با نذ بسکون لام ضم اجتماع حذف  
 و قصرت در مفاعیلن تا مفاعیل با نذ فعول بجای آن نهند و هم حباب و آن انداختن هر دو سبب خفیف مفاعیلن  
 پس مفاعیلن بجایش نهند یازدهم زوال اجتماع تمام با هم ستغ شود و وارده هم بتر در مفاعیلن  
 اجتماع خب و خرم ست و خب انگندن هر دو سبب خفیف در مفاعیلن باشد مفاعیلن چون خرم راه یابد فع شود اما  
 فروع آن مفاعیلن سبع مفاعیلن مقبوض مفاعیلن بضم لام مکفوف مفعولن اخرم مفعول بضم لام اخر مفاعیلن  
 اشتر مفعولن محذوف مفاعیلن بسکون لام مقصوره مفعول اهتم فعل محبوس فاعل ازل فع ابر مفاعیلن مقبوض  
 سبع مفعولان اخرم سبع فاعلان اشتر سبع مفعولان محذوف سبع زحافات فاعلاتن دو است و  
 فروع آن سیزده اول سبع زیاد کرده کردن الف ست در سبب خفیف که آخر رکن باشد پس فاعلاتن  
 شود فاعلیان بجای آن نهند و هم جنین استقام ساکن سبب خفیف اول رکن ست فاعلاتن با نذ سوم  
 کف استقام ساکن سبب خفیف آخر رکن ست تا فاعلات بضم تا با نذ چهارم شکل اجتماع جنین و کف ست  
 پس فاعلات با نذ بضم تا پنجم حذف استقام سبب خفیف آخر رکن ست فاعلات با نذ فاعلن بجای آن نهند  
 ششم قصر استقام حروف دوم سبب خفیف آخر رکن است و اسکان تا قبلش فاعلات بسکون تا با نذ فاعلان  
 بجایش بر یکده هفتم قطع استقام سبب خفیف آخر فاعلاتن مع ساکن و تد مجموع و اسکان تا قبلش پس فاعلاتن  
 فاعل با نذ بسکون لام فاعلن بجای آن نهند هشتم تشبیه استقام استحرک دوم و تد مجموع فاعلاتن که لام ست  
 فاعلاتن با نذ مفعولن بجای آن نهند نهم محبوس در فاعلاتن است که سبب خفیف اول یا تد مجموع بنید ازل  
 پس تن با نذ فع بجای آن نهند و هم رابع اجتماع قطع و جنست در فاعلاتن پس فعل با نذ اما فروعش فاعلیان  
 سبع فاعلاتن مجنون فعلیان مجنون سبع فاعلات بضم تایی مکفوف فاعلاتن بضم تا شکل فاعلن محذوف فاعلان  
 بکسرین مجنون مقصور فاعلن بسکون عین مقطوع مفعولن شعت فاعلان مقطوع سبع فعل مبروع فع محبوس سبع  
 زحافات مستفعلان شت ست و فروع آن سیزده اول از الیه زیاد کرده کردن الف ست در تد مجموع آخر  
 رکن عین ست مستفعلان شود و هم جنین استقام ساکن سبب خفیف اول رکن ست متفعلن با نذ مفاعیلن بجای  
 آن بگذارد سوم طی استقام ساکن سبب خفیف دوم ست که ابتدای رکن بیفاصله آید و بعد آن و تد مجموع بود  
 مستعلن با نذ متفعلن بجای آن نهند چهارم قطع استقام ساکن و تد مجموع و اسکان تا قبل است متفعلن  
 بسکون لام با نذ مفعولن بجای آن نهند پنجم تالیع اجتماع جنین قطع بود متفعل با نذ مفعولن بجای آن نهند  
 جمل اجتماع طی و جنین ست که عبارت از استقام ساکن سبب خفیف اول و دوم ست متعلن با نذ فاعلاتن بجای آن  
 نهند هفتم رفیل زیاد کرده کردن سبب خفیف در آخر و تد مجموع مستفعلن که عین ست مستفعلن تن شود مستفعلاتن











از بیت مشو یا مکتوف عروض و ضرب مخدوف شرح ششم مکتوف مقصور مفاعیل مفاعیل مفاعیل  
 شالش بیت تراعل شکریه و مرا چشم گریه باره ترا خنده بود و خوبی و مرا گریه بود کاره درین بیت عروض  
 و ضرب مقصور بیت و صدر و ابتدا و مشو یا مکتوف پنج شمس مکتوف مخدوف مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعلن  
 دوبار شالش بیت رانیت آن بحث که بیا نشینم و درون ریش و جگر چاک دل از کار نشینم و درین بیت  
 عروض و ضرب مخدوف است و آتی ارکان مکتوف پنج مسدس سالم مفاعیلین ششش بار شالش بیت  
 کجائی ای غزال شکبوی من چه چرا هرگز نمی آئی بسوی من مسدس معنی ششش کرده شده از تسلیس پنج  
 مسدس مقصور مفاعیلین مفاعیلین مفاعیل دوبار شالش بیت گرفتار خم زلف دو تایم چه ای حلقه دایم بلاغ  
 درین بیت عروض و ضرب مقصور و آتی سالم پنج مسدس مخدوف مفاعیلین مفاعیلین فعلن دوبار شالش  
 سه جفا و جود بسیار دیدم و لیکن بیوه باغش بچیدم و درین بیت عروض و ضرب مخدوف است و آتی  
 ارکان سالم پنج مسدس مکتوف مقصور مفاعیلین مفاعیل فعلن دوبار شالش بیت تنم کاست از ان او  
 دل از زهره دلم سوخت از ان شمع جهان سوزد درین بیت عروض و ضرب مقصور است و آتی ارکان مکتوف  
 پنج مسدس مکتوف مخدوف مفاعیلین مفاعیل فعلن دوبار شالش بیت دل از جفا کار نگاری به جز  
 از ار دلم کار ندارم و درین بیت عروض و ضرب مخدوف است و آتی ارکان مکتوف پنج مسدس از خرب مقبول  
 مخدوف مفعول مفاعیلین فعلن دوبار شالش بیت اشکی به حقیق از ان نشام چه کربل تو سید به نشام  
 درین بیت صدر و ابتدا و خرب است و مشو یا مقبوض و عروض و ضرب مخدوف پنج مسدس از خرب مقبوض مقصور  
 مفعول مفاعیلین مفاعیل دوبار شالش بیت هر چند تو شاه و ما گدایم و دهن میشان که آشنایم و درین  
 بیت صدر و ابتدا و خرب است و مشو یا مقبوض و عروض و ضرب مقصور پنج مسدس از خرب مقصور مفعولین فعلن  
 مفاعیل دوبار شالش بیت صد بارم پیش اگر کشی زار و بر خیزم تا کشی و درین بیت صدر و ابتدا و خرب است  
 و مشو یا اشتر عروض و ضرب مقصور پنج مربع سالم مفاعیلین مفاعیلین دوبار شالش بیت بقدر و گل  
 اندامی خوشا و قلیکه بخوامی به مربع مفعول است از ربع معنی چهار کرده شد پنج مربع مکتوف مقصور مفاعیل  
 مفاعیل دوبار شالش بیت بیا ای بت بدخوی به بیار از رخ گل بوی به درین بیت صدر و ابتدا  
 مکتوف است و عروض و ضرب مقصور پنج مربع مکتوف مخدوف مفاعیل فعلن دوبار شالش بیت  
 زلف تیغ جفانه به زلب کام مراده به پنج مربع مفعول مفاعیلین دوبار شالش بیت آن غنچه دندان  
 که به آن لعل میخندان کوه و دم بگریم جز شمس سالم مستعمل ششش بار شالش بیت ای زندگانی بخش من نعل  
 شکر گفتار تو و در آرزوی مردنم از حسرت دیدار تو و به جز بهفتین و برای مملو و بیم تازی و لغت اضطراب



و سرت ست بر خشم من ندان مستفعلن مستفعلن مستفعلن دوبار شالش بیت یارب چه شدگان  
 ترک من ترک جهان کرده است چه آسودگان وصل را بر بخور بجان کرده است چه درین بیت عروض و ضرب  
 ندان و باقی ارکان سالم جز شمن مطوی مستفعلن شش بار شالش بیت تا چو آینه دلا با همه کیر و نمکنی چیده جان  
 آینه آن رخ نیکو کنی جز شمن مطوی مخبون مفتعلن مفتعلن مفتعلن دوبار شالش بیت ای تو کوه  
 غم بود دل مبتلای من چه نیست مرا و خاطرت جز غم و زبانی من چه درین بیت چهار کون مطوی و چهار کون  
 مخبونست بر خشم من مخبون مطوی مفتعلن مفتعلن مفتعلن دوبار شالش بیت نقان کنان هر سحر  
 بگوی تو میگرم چه چون نیست ره سوی توام بام و درین گم چه جز مسدس سالم مستفعلن شش بار شالش  
 بیت ای هر گز ارفته از پیش نظره روزی چشم محبت سویم نگر چه جز مسدس مطوی مستفعلن شش بار شالش  
 بیت نیست مرا غیر تو یاری دلر چه نیست مرا جز تو نگاری دلری چه جز مسدس مخبون مفتعلن شش  
 بار شالش بیت کنون که کرد دانه بهار خوش هوا چه فزون شود بهر دل و رون هوا چه جز مسدس مطوی  
 مخبون مفتعلن مفتعلن مفتعلن دوبار شالش بیت کیست بر دل من از هوای تو چه کوه گری که دل من  
 بجای تو چه جز مربع سالم مستفعلن چهار بار شالش بیت عاشق شدم بر دلبری سنگین دلی سیمین  
 چه جز مربع مطوی مفتعلن چهار بار شالش بیت ای لب تو مرهم من چه دی غم تو هدم من چه سویم بحر مل  
 شمن سالم فاعلاتن هشت بار شالش بیت کسی دهن کشان دریای گل با گنداری چه نه شسته در جگر  
 خواری و در دل خار خاری چه مل شمن مخبون فاعلاتن هشت بار شالش بیت شکرت را شده بهر جان  
 سیه و مرتب چه کسی نیز میخواهد که کند سایه بران لب خواجه عصمت الله بخاری مل مخبون را شانه زده گرن  
 بنا کرده و آن نیست بیت رنگ رخسار و در گوش و خط و خنده رعایض و خال لبست ای سر و پر و رو  
 سمن بر چه شفق و کوب و شام و سحر و طوبی و گلزار بهشت و بلال و آب چشمه کوثر چه مل شمن مقصور فاعلاتن  
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن دوبار شالش بیت روز را ساخت چون شب تیره آناه از فراق چه چند  
 سوزم از فراق آه از فراق آه از فراق چه درین بیت عروض و ضرب مقصورست و باقی ارکان سالم مل شمن  
 مخدوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن دوبار شالش بیت گریه ای قیمت یکتا رموی خویش را چه  
 کی دهمی بر باد زلف مشکبوی خویش را چه درین بیت عروض و ضرب مخدوف ست و باقی ارکان سالم  
 مل شمن مشکول فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن دوبار شالش بیت بسرا و ناز بنا بگرشده گاه گاهی چه  
 گرا از التفات افتد بفتادگان نگاهی چه درین بیت چهار کون مشکول و چهار کون سالم مل شمن مشکول  
 مسبع فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن دوبار شالش بیت غم و خیال باری شب و روز با جوانان چه



در خط خوش تو با خود ز قلم خیال خوانان به درین بیت صدر و ابتدا و جزو آخر خوشکول است و عروض  
 و ضرب سبع و باقی ارکان سالم مل مسدس مقصور فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و دوبار شالش بیت باز  
 بوی گل مراد یوانه کرده باز از عقل صبا بگانه کرده درین بیت عروض و ضرب مقصور باقی سالم مل  
 مسدس مخدوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و دوبار شالش بیت مانده امان یار و روزنده ام دین  
 گنه تازنده ام شمرنده ام مل مسدس مخبون مقصور فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و دوبار شالش بیت  
 آن چه رخسار و چه زلف و چه لبست به و آن چه خط خوش و خال عجبت به مل مسدس مخبون مقصور فاعلاتن  
 فاعلاتن فاعلاتن یسکون عین و دوبار شالش بیت سر دی نگیس او سید اند به جادوی غمزه او خواند مل  
 مربع سالم فاعلاتن فاعلاتن و دوبار شالش بیت چشم آن دارم که گاهی به انگلی سویم نگاهی به مل مربع سالم  
 فاعلاتن فاعلاتن و دوبار شالش بیت دل من هیچ نیز و به اگر عشق نوزد چهارم بحر مضارع  
 شمن اخر بفعول فاعلاتن چهار بار شالش بیت ابر بهار گریان دین چشم خون نشان هم دلیل  
 بیایغ تالان عاشق بصد فغان هم به درین بیت چهار رکن اخر و چهار رکن سالم است مضارع شمن اخر  
 مسجع مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان به و دوبار شالش بیت اعل تو خوش خدمت کام شکوایان  
 سر بلنت بیرون از فم نکت و امان به درین بیت عروض و ضرب سبع باقی ارکان مانده بیت اول است  
 مضارع شمن اخر مکفوف مخدوف مفعول فاعلاتن فاعلیل فاعلین و دوبار شالش بیت گرم کنیت پرش  
 آزادگان غمت به کم را نکت نیست آگهی و یاد از منت مضارع شمن مکفوف مقصور فاعلیل فاعلاتن فاعلیل  
 فاعلاتن و دوبار شالش بیت خوشا موسم بهار که بر طرف جو بهار به نهد یار گلند ابر کف جام خوشگوار مضارع  
 مسدس مکفوف مخدوف فاعلیل فاعلاتن فاعلین و دوبار شالش بیت خوشا جلوه جمال تو دیدن به  
 خوشایوده و حال تو حیدین مضارع مسدس اخر مکفوف مفعول فاعلاتن فاعلیلین و دوبار شالش بیت  
 ای کرده که ماه زشت ترین به گریان زخمت تو چو باران من به پنج بحر سرح مسدس مطوی موقوف مفتعلن  
 فاعلاتن و دوبار شالش بیت با تو مرا سوختن اندر غدا به به که شدن با دگری در پشت به درین جاعروض و  
 ضرب مطوی موقوف و باقی ارکان مطوی آمده سرح مسدس مطوی مقطوع مخدوف مفتعلن مفعول فاع و دوبار  
 شالش بیت ای گل رویت سبیل خیزه زلف سیاهت آتش نیز به سرح مسدس مکفوف مخدوف مفتعلن  
 مفتعلن و دوبار شالش بیت تیغ کفت زاری به آتشده غم سپری سرح مسدس مکفوف مفتعلن مفتعلن فاعلین  
 و دوبار شالش بیت قطره ز فیض تو گهر میشود خاک تباثیر تو ز میشود چشم مقصوب شمن مطوی فاعلاتن  
 مفتعلن فاعلاتن مفتعلن و دوبار شالش بیت بگذر ای نسیم صبا صبحم بطرف چمن به نکت بیار از ان گلزار



گردانی به مقتضای مربع معلومی فاعلات مفتعلن و دو بار مثالش بدین نیست چنانچه در همین  
 مکتوبات غنچه درین مقتضای مربع معلومی فاعلات مفتعلن و دو بار مثالش بدین نیست ای نگار حسین بر سر این غنچه  
 مقتضای مربع معلومی عرض و ضرب سالم فاعلات مفتعلن و دو بار مثالش بدین نیست که شرب گلگون بود و بی لب  
 تو خون بود بهر همت که محبت شمع مجنون سبغ مفاعیلن فاعلات مفتعلن و دو بار مثالش بدین نیست  
 و کم که سوخت ز عشقت چراغ جان نیست آن به غبار که تو رسد و دیدگان نیست آن محبت شمع مجنون  
 مفاعیلن فاعلات مفتعلن و دو بار مثالش بدین نیست ز دور نیست سینه نظر بروی تو مارا چه در دولت تو  
 اندازد تو قبار محبت شمع مجنون مقصور مفاعیلن فاعلات مفتعلن و دو بار مثالش بدین نیست از آن  
 که دل من بسوی یار نیست نه زهی دراز که شبهای اشتیاق نیست به محبت شمع مجنون مخدوف مفاعیلن  
 فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن و دو بار مثالش بدین نیست تو نور صبح و من شمع خلوت محرم در نیستی کن و جان من  
 که چون همی سپرم به محبت شمع مجنون مقصور مفاعیلن فاعلات مفتعلن و دو بار مثالش بدین نیست  
 بدین دردت عقل و دل دین و ماند جان تنها چه جو آن غریب که ماند ز کاروان تنها بهر همت که محبت شمع مجنون  
 موقوف مفتعلن فاعلات چهار بار مثالش بدین نیست غارت عشقت رسید و رفت دل را برده فتنه بکین سر کشیده  
 بخون بی فشر و به اصل این بهر همت که محبت شمع مجنون مقصور مفاعیلن فاعلات مفتعلن و دو بار  
 مثالش بدین نیست نوش لب در رسید بهوش بر داز حسن و حمد خداوند را از لب غنا سخن مفسر موقوف مجنون  
 فاعلات مفتعلن فاع و دو بار مثالش بدین نیست من نشنیدم که خط بر آب نویسند آیت خوبی بر آفتاب نویسند بهر همت  
 معلومی مخدوف مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع و دو بار مثالش بدین نیست آنچه تو داری کسین ماه ندارد چه جاه جلال تو آگاه  
 ندارد بهر همت که محبت شمع مجنون مخدوف فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن و دو بار مثالش بدین نیست  
 از شوق جامه کپاره کنم به عاشقم عاشقم چه چاره کنم بهر همت که محبت شمع مجنون مقصور مفاعیلن فاعلات  
 بسکون عین و دو بار مثالش بدین نیست هر گشتی لعل میگون را به دست کن عاشقان مخزون را به خفیف  
 مسدس مجنون مقصور سبغ فاعلات فاعلات مفتعلن و دو بار مثالش بدین نیست پیش تو جانمیتوانم کرد و  
 وز تو خود را نمیتوانم کرد و بهر همت که محبت شمع مجنون مقصور فاعلات مفاعیلن فاعلات و دو بار مثالش  
 بدین نیست ای نگار حسین سیه مو به سرفرد گوی میگوید قشاکل مربع مخدوف مقصور فاعلات مفاعیلن و دو بار مثالش  
 بدین نیست وز کار خزان است به باز گردی از آن است به یاز و هم که منتقارب شمع سالم فاعلات بدین نیست بار  
 مثالش بدین نیست ز شاد پرستی نشانی ندارد بهر همت که محبت شمع مجنون مقصور فاعلات مفاعیلن فاعلات  
 فاعلات و دو بار مثالش بدین نیست نه زهی ابرویت قبله پاک و نیان به نیاز خوش خاطر نازنینان بهر همت که محبت شمع



مقصود فعلین فعلین و دو بار مثالش بیست دلم بر دوزخ و غامی نداشت و دلش هم زخم آشنای  
 نداشت متقارب شمن مخدوف فعلین فعلین فعل و دو بار مثالش بیست چکا چاک گزده شاپ زره و یکی  
 گفت گیر و در گفت زه متقارب شمن اتم فعلین فعلین فعلین و دو بار مثالش بیست آشوب جانی شوخ جهانی  
 بی اعتقادی ناصر بانی متقارب شمن مقبوض اتم فعلین فعلین فعل و دو بار مثالش بیست اگر بخوانی ورم بانی  
 دل خیرین راجا دانی و خواجه عصمت الله بخاری متقارب مقبوض اتم را بر شانزده رکن نیا کرده این بیت گفته  
 اوست ز بهی دوزیفت که بر گل تر گنده سبیل نشاند و غلب چو قدرت نبات و شکر قیامت سحر  
 ز بهی و چشمت بخون مردم کشاده تیر کشیده خنجر رخ چو باهت صباح دولت خط سیاهت شب معبر  
 متقارب مسدس سالم فعلین شش بار مثالش بیست زور و جدائی چنانم که از زندگانی بجام متقارب  
 مسدس مخدوف فعلین فعلین فعل و دو بار مثالش بیست چو زلفت نشاند صبا و دل من بنفیت زجا  
 دوازدهم کج متدارک شمن سالم فاعلین هشت بار مثالش بیست ای من بستر از تیر شب بر قمر طوطی  
 انگنده پیر رشک متدارک شمن مجنون فاعلین هشت بار مثالش بیست صفا تمارخ و جان بر باه که ترا  
 بود این به از آن که در راه متدارک شمن مجنون فاعلین فاعلین فعل و دو بار مثالش بیست سبیل  
 بر من حزن و لشکر حبش بر ختن مزین و سینه و هم کج طویل شمن سالم فعلین فاعلین فعل و دو بار  
 مثالش بیست چگونیم نگار بیا که با من چاک کردی و قرارم ز دل بردی ز صبرم جدا کردی و چهاردهم کج مدید  
 شمن سالم فاعلین فاعلین فاعلین و دو بار مثالش بیست بیو غایار آگهی یاد غمخواری بکن و عشق  
 بیچاره را چاره کاری بکن و پانزدهم کج بسط شمن سالم متفعلن فاعلین چهار بار مثالش بیست چون  
 خار و خس روز و شب افتاده ام در رهت باشد که بر حال من اندک نظر ناکت و شانزدهم کج وافر  
 شمن سالم فاعلین هشت بار مثالش بیست بیانشین و می برم من از غم تو بصدالم و چو روی خوشتم نمی گم  
 چه حال از نیکه دیده ورم و افسوس سالم فاعلین شش بار مثالش بیست خر شامی که آه منت کنه  
 آخری و ز راه و نابوسی منت افتد که ز می نهقد هم کج کامل شمن سالم فاعلین هشت بار مثالش  
 بصورت قد و کشتی گهی امی صبا گزری کنی و بهوای جان خیرین من و خسته را خبری کنی و هجدهم کج قریب  
 نوزدهم کج حد بد پوشیده نماند که این دو کج از موضوعات متاخرین است در دیوان بیچک از اساتذ  
 شعری در آن کج دیده نشد بسا بر آن بد که آن نیز داخت بد آنکه وزن و بیتهای آن عروضیان بانی  
 و ترانه گویند از کج برخ بیرون آورده اند و آن وزن خوش و نظم و کشتی است از جمله اوزان همین وزنست  
 که استادان نظم جدید همین فرموده اند و از غایت لطافت آن بر دو بیت اختصار نموده و آن برست و بها



نوع است و در دو قسم محصور یکی آنکه کن اول او مفعول باشد که آخر مست و آن نیز دوازده نوع است و دوم آنکه  
 کن اول او مفعول باشد که آخر مست و آن نیز دوازده گونه است از برای هر قسمی سه رباعی آورده میشود  
 اوزان آخر هم رباعی میخایم تا ریزم امی طرفه زگار به ساعت در پاتر جان بهر تشاره کی بارم معل میوز  
 دیده که بر باشد هر خطه مرا پیش تو بار به مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
 مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
 گل آمد بومی تو رفتم از هوش به چون گفتم با گل ز جالت سخن به مرغان کردند سوی من یکیک گوش مفلین  
 مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
 فاع به رباعی گاه ای وار و زلفت در هم مارا به گاه ای بخشد لعل تو مرا به من دانستم حورست خط گردخت  
 کاخر سوز و رخ تو از غم مارا به مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
 فعل به مفعول فاعل مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
 شده خاک ره شود در هر گام به از جبهه تو که آرد یک شمه شمال به از عاشق شوریده رباید آرام به مفعول مفعول  
 مفعول فاع به رباعی بر خاک درت هر دم رخ میسایم به زان روشنی بصر همی افزایم باشد که ز در آبی  
 از گوهر اشک به ما محنت که خوشی همی آرایم به مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
 مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول  
 بهر تو جان و هم بخاکم بگذر به خوابی شوی آگاه حال دل ریش به بین چهره من غرق بخوناب جگر به مفعول  
 مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول

گلزار چهارم متضمن رباعی گل به

گل اول در تشبیه گل دوم در ستاره گل سوم در روانی گل اول در تشبیه با نیک تشبیه در لغت مانده  
 کردن باشد و آنرا چهار چیز لازم است اول تشبیه دوم تشبیه به سوم ادوات تشبیه چهارم وجه تشبیه اول تشبیه چیزی که  
 مانند کرده دوم تشبیه به چیزی که با او مانند کنند سوم ادوات تشبیه نقلی که دلالت بر تشبیه کند و آن در چهار  
 چون چو مثل شال همچو مانند و آسان گوی پنداری همچون نانی مانند رنگ و غیره است چهارم وجه  
 تشبیه صفتی که مشترک است میان تشبیه و تشبیه به و آن هر چهار چیز درین مصرعه جمع اند مصرعه چهره یار چون  
 قمر روشن به چهره یار تشبیه قمر تشبیه به چون ادوات تشبیه روشن وجه تشبیه و آنرا انواع متعدد است از آن جمله  
 تشبیه مشروط است و آن چنانست که در پیرایه شاعر چیزی را بچیزی مانند کند بشرط که اگر چه بین بودی چنان بودی  
 شال از شرفای فلان چون شیر است اگر شیر عقل دارد و فلان مانند ابر است اگر ابر که به بار و استادی فرمای



بیت ماه میگفتم ترا که راه را گفتار بودی بد سر می گفتم ترا که سر و راز رفتار بودی بد مثال دیگر محقق بخاری  
گوید بیت اگر موری تخن دارد و موری روان دارد بدین آن موری منکوم من آنموم که جان دارد از آنجا  
است تشبیه سویت چنان باشد که شاعر مشبه و مشبه به تنها ذکر کند مثال سویت زلف یار و حالت شفقگان  
در پیشانی و تاریکی یک اند کل و هم دستاره بداند که ستاره در لغت عاریت محاسن بود و در اصطلاح عبارت  
از لفظی که معنی لازم او را داده نمایند و قرینه بر عدم اراده معنی ضمنی قائم باشد و در معنی حقیقی معنی مجازی علاقه  
تشبیه شد و مشبه را مستعار منه و لفظ او را استعاره و مشبه را مستعار له و وجه تشبیه را وجه جامع گویند و در ستاره  
ناگزیر است که یکی از دو طرف تشبیه متروک باشد چیزی که متروک بود و لازم او نذر شود چنانکه شخصی گوید بیت دست  
غمم ز یک آب و خاک مجنون می سرشت بود و در کوی جنون آن زور باد در گل مرا بدست فی الحقیقه مضمون است  
برای انسان و اطلاق دست بغم ستاره است انسان مستعار منه غم مستعار له وجه جامع سامان و سر انجام است  
چنانچه سامان و سر انجام کا تعلق از دست است و ساختن چیزی بدست نمیتواند شد همچنین ساختگی جنون بدون غم  
نیتواند شد مسعود سعد سلمان گوید بیت محبت را بهین فروشند سر که عطارد بهین بر آرد و در آخر این روزگار  
ناقص دست به لکدی و کمال را محکم شد از مردم تهمی کنار جهان به خاک را پر شد هنوز شکم گل شوم  
در قافیه بد آنکه قافیه بقاف مفتوح و قافی کسور در اصل قافی بود بمعنی قفور و نده قاعده عرب برین جاریست  
که هر گاه لفظی را از وصفیت بطرف اسمیت در آرند تا را در آخر آن می افزایند چون شایفه و کانیه  
اساس رساله حرف و نحو که در اصل شانی و کانی بود و در اصطلاح ارباب شعر در فی چند است  
که در آخر بیت در الفاظ مختلف آرند که در آخر ابیات بغیر تقلال تکرار حروف آنکه بعد ازین مذکور خواهد  
واجب باشد چنانچه حافظ فرماید بیت بلا زمان سلطان که رساند این دعا را چه که بشکریا و شایسته  
ز نظر مران گذار اید که ارا و دعا را در هر دو مصرع قافیه است که تکرار الف در هر دو لفظ شده و را در هر دو جای  
است که متحد اللفظ و المعنی تکرار آن بعینه واقع شد نظام الدین گنجی فرماید بیت پناه بپندری و پستی توئی  
همه نیستند آنچه هستی توئی بد پستی و پستی قافیه توئی و در ولف خاقانی گوید بیت عید است پیش از صبی دم زده  
بخمار آمده به بر چرخ دوش از جام جم یک نیمه دیدار آمده به خمار و دیدار قافیه آمده و در ولف را قافیه لازم و قافیه  
را و ولف لازم نیست بدانکه روی اصل قافیه است و قافیه بدون آن مستحق نمیشود و چهار حرف پیش از روی  
و چهار بعد از وی ملحق میگردد و چنانچه شاعر گوید قطعه قافیه در اصل کج حرف است و پشت آنرا طبع به چهار پیش و  
چهار پس این نقطه آنها دایره به حرف تاسیس و خیل و ردیف و قیده آنکه ردیف بعد از آن اصل خروج است  
و قیده و ناسره به چهار حرف که پیش از روی باشند تاسیس و خیل و ردیف و قیده است اما تاسیس الفی است که







ناسره حرفی است که بجزید پیوند و خواه یک حرف مانند شین درین بیت بدیت دل که بدست تو  
 پرستش نیاز و دای جان که بجزدستش خواه بیشتر مانند سیم و شین درین بیت بدیت آن دل که بدست  
 تو پرستش دای جان بده اکنون که بجزدستش در رعایت این چهار حرف و رقافیه از ضروریات است  
 چرا که بی رعایت این قافیه صحیح نمی شود.

### خاتمه

الحمد لله والمنه که درین زمان بهار عنوان بآبیاری فضل عنایت تخلصند چارچمن جهان و آهتر از  
 نسیم لطف و تائید باغبان حدیقه کن فکان این گلستان همیشه بهار و گلشن بهار یعنی  
 کتاب لا جواب و رساله نایاب رشک بوستان فرخارسمی چهار گلزار و درین  
 قواعد فارسی که در حقیقت گلشنی است بنظمی نظیر افاده عام و نفع تمام  
 در مطبع اقبال مطلع جناب غشی نو گلشن و صاحب  
 بقمقام کانپور ماه گشت ۱۳۰۴ هجری مطابق  
 ماه رشتوال سنه ۱۳۰۴ هجری  
 علیه انطباع کشید  
 فقط



حسن عشرین بلبل اسرار حکیم گزیده

درین مان عشرت تو امان فسانه عدیم المثال که قطرش دریم بحر کمال است این نسخه



که در عهد سلطنت محی الدین افندگ شیب عالمگیر پادشاه لطائف و لطیف و العیصر فرید الدیر بود

مطبع مجمع فضیل کمال منشوی نو بانی طبع

۱۲۱۵











از در کشاوه پشانی قدم بدرون نهاد قنوی  
 چه دید آنجا نگاری شوخ و طعنا  
 لطافت جلو آرای برود و  
 خمار آلوده چشمست بیا  
 کشیده بر فراز چشم ابرو  
 نگه در صید مرغ دل خوشه باز  
 لبی چون مصحف یا قوت خوشتر  
 مصور چون کشد زان چهره  
 ندین نقطه که آن نشان  
 بزیبائی مسی لب زده اند  
 سیاه بستی اندام از جسم  
 چون سجیدی بمب خضر کیسو  
 در خشان ساعدی چون شعله طو  
 جزان لستان که بخت ز نور دیده  
 زنا فتنه را شش مندی

همه عثوه همه غمزه همه ناز  
 زلال نازکی در موج اغوش  
 در آورده بگردش جامه شاد  
 چو آن مدی که میباشند بر آه  
 بر آورده ز مرقان مال پروا  
 شده از رنگ پاش مدشخرف  
 بکنج لب گذارد نقطه خال  
 که شک ارم و هانی هست یانه  
 چو آبم در شب تیره نمایان  
 شده در دیده آینه مردم  
 نمی بودی تفاوت یکسو  
 کفی چون خپ خورشید نور  
 حساب از آب آینه که دیده  
 مگر گرد آب زندگی بود

افزون آمدن کسب و کار و پیشرفت  
و اتقوا الموت ایضا

عاشق جلال که کشته و فریب داده  
اصطلاح عاشقانه

عاشقان تجی جمال معشوق

ابن خلدون

لا بد که این کتاب را به دست خود بخوانی و به دست دیگران ندهی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام  
موسى عليه السلام  
موسى عليه السلام

پہلے آؤ گے ہندوستان کی  
 پہلے آؤ گے ہندوستان کی  
 پہلے آؤ گے ہندوستان کی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الطاهر المنيّر

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم أئمة المرسلين وأركان الدين والدار الآخرة  
أجمعين

سبب خلیفه اگر باضافت لغو  
نویز با قوت خوا بود و لفظ با قوت  
خوا بود و لفظ با قوت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين المطهرين المعصومين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله















کسی کند و نزد او

بعد اطلاع آن باینین دواخی  
باشند باینین دواخی

و معنی اول اینست که

بگو کامی عشق با این نایابم  
 ای مشاطه نظار <sup>بفتح قاف</sup>  
 گلی با خاسکی پیوند گم  
 کنشاید غمخ <sup>ه</sup> را باد و سحرگاه  
 بضم کات تاری و فارسی هر دو آمد و آب و غیره  
 مزاج حسن نازک اسپندان  
 کرایار که بگذار و قدم پیش  
 بود صیاد غمزه گرچه بی باب <sup>ه</sup>  
 اسپنزل غشتن نیست آسان  
 منه در راه کام خوشیتن کام  
 بسنی و سرتا جابتان و عات

بجای آنکه اگر آوری بار گویید

بی با است که شکاری  
خجاست نمی پایلیا  
صدید لاغرا بسبب  
فانچه کونی ساند  
**محمد علی**  
و انچه غنی می گویند  
از آن که هر چه  
از بخت نام مقصود  
مهر خستیم



عالمی جو خوار گرفت ہووے دامن کس  
 انکا گاہ از حسرت گل خسار کلاب شکی بر روی بنجودی پاشید زبان را  
 چون مغرب باد ام مجرب و نرمی تمام دشکر شیرین سخن چید کہ عمر رفت  
 طول آمل در از تر باد و برق کشرمہ از آتش عشق جا کند از تر حقا کہ فہم  
 قاصرات الطرف لہ لطیفہ من انس عقیلہم ولا جان  
 صفت مکان حور آشیان نتست گو یا کہ ان اللہ اصطفیک  
 وظہرک واصطفیک علی نساء العالمین وصف ان جلا  
 پاک ساعت ترا از لوت شرک کفر و برگزیدہ ترا بر زمان عالمیان



[illegible]











در جویید چیز را و گوشتش کند باید اورا و هر که بگوید در و از هر دو حاجت کند در آید در ۱۲

سند زیاده را که روتیدستی مشابه بنی است و آواز قی غذا می روح است ۱۲ یعنی اگر تو



و بدین پیغمبر آنرا وضع کرده اند  
و معنی کیمیایان بویجاواروی آفتاب چو جهان  
والله قارب گویند و بعضی گفته اند که کزانی که بر  
عبارت از نخست ۱۲ کزانی که بر  
مشتری سعد کبر و شکیبایی بود  
سعیست ۱۲ شش ۱۲  
مهرک اول و سکون تا نام ماه  
از سال پنجمی و آن بود  
آفتاب در برج میزان  
خداوند



از دل عشق  
آری و عذرا  
شعشع ز کعب  
رشته عشق بر چرخ  
چرخ

چرخ ستاره  
بجای آفتاب  
در آینه کعبه  
و از آفتاب کعبه  
سحر

و قرار از دل گرفت چه عجب که کوب زوز از آتش غم خلاص  
گشته از خانه و بال غصه بر آید و آفتاب میبازد کسوف فراق بهانی یافته  
بیت الشرف وصال و آید پس انگاه و زرا پنجه طالع عشق نگاه کرد  
روشن شد که در جداول الصلوات کلی مضمون والشمس والقمر  
والنجوم مستحکم باقره مرقوم است در اوتاد طالع مولود حسن  
افکند بطالع آمد که تاویل انی ترایت احد عشر کوب  
والشمس والقمر کانه هم فی ساجدین معلوم است ابیات  
و آفتاب و ماه را دیده اند که هر چه در کتب تفسیر و تفسیر است ۱۲

چپ می برسی برای وصل است	ازین بهتر چه می باشد
جدائی زار و باشد عستلا	چو منته شوق شد قیامت قیامت

راویان بوی گل اندیشه رموز تازه خیالی و ناقلا بلبل شیرین  
ز کعبین نقالی چنین آورده اند که در همان ساعت که ساعت مقرر شد  
عشق خوشیشان و یاران خود را یعنی حست و لی اعتباری و ناکامی  
لی سر انجامی را برای سر انجام ساقی طلبید فی الفور همگی مجتمع  
به تهنیه مصاح و حواج پر و خند بستاری بهر مندان و مرض تقدیر کاخانه  
منجمله کارها ساختند هر یک آنچه داشت بر رسم طبق بران بر طبق اخلاص

۱۵  
علامت روی باشد  
نیم ساعت و سی  
و افتادن بهانی  
گویا بنظر عشق شدن  
شهرت که از ملا  
قیامت است چنین  
دقت جدا حسن و عشق  
نموده قیامت است

انفکند و کلام  
ادام الله تعالی  
مولوی الوصل  
وقت بدانی بیاید  
بلاسیون علامت







بسم الله الرحمن الرحيم  
 می افروختند و از گرمی بهنگامه خان مان سب بر طاق را می سوزند  
 اسباب وقت سوز غم است ای همکنان غمت کند هر کجا باشد  
 نشانی صرف این صحبت کنید بوی گلزار وصال از نشانه می بهتر  
 غنچه منای ل را پر می گفت کنید جوش گل نزدیک شد قوت  
 قدح نوشی رسید خاوند چشم غم و خون در دل حسرت کنید  
 بسته اند این بیاد سن دهر خیال خانه را ای مردم چشم از نگه  
 زینت کنید می سداوی با استقبال و از خود وید عیش بعد از  
 مدتی همان شود عشرت کنید بزم خوشحالی است اما حای عا  
 خالی سب آه گرفتار شد و تکلیف این صحبت کنید رفتن  
 سپاس حق جانانه حسن دران بهنگام محبت انجام که سپاس و عجب عشق  
 رفته درجه پذیراتی یافت و پنجه آفتاب حسن بر بخشی تمام از شرق و غرب  
 یافت جا و شان اشاره ابر و ای حی علی العیش در داند که در شهرت  
 ناز هر قدر زهر نهند ان باشند در کار خانه شادمانی بسع آیند و وزیر  
 اسباب خوابندی از دوستی که باید و پنجه که شاید قیامت فرزند نکند

الكتاب

این طبعه طلاق میسر است  
چنانچه در این کتاب مذکور است







[illegible]

از غم آنکه ازین فیض چرامحرومست  
 مست انجم گل عشق شعلانی بلبل شوق  
 عالی از رشک سرمه شتابسته یار  
 دل از اشنکدگر همه از دست  
 هر که بخود شود اشنکدگر همه از دست  
 لب سرت چه گزیند و غنچه که بی دست  
 بعد از آن که چنین چناندی رنگ موم گل شگفتگی گذشت و غمابان  
 بشا بهت سرت عروس نکشت ناکشت شب دیگر که موجب  
 افانیتا السماء الذینا یزینة الکواکب جمله فلک این  
 و باقر عقد پروین استند و از طربین بسامان سوز برداشتند و شعلها  
 نور دیده فانونه های خیال و آتش بازی شوق و مطربان نامی هومی ستان  
 چند آنکه در وقت آباد تصور بد حاضر ساختند از بیجا ب عشق و  
 سرگردانی و طره پریشان مانعی و قبا ی طلسم دل و حوی گمبند و شنگی و سیرانی  
 بیسرو پا پوشیده و سهره ریگی و جیغه سرباز سرفرازی یافته بر تن بی باقیم  
 سوار شده خوشیان بسی سویی بگی همراست بجلوه گاه حسن آمد نظر سلطان  
 کامراجه سرت سنگه آه جان شان خان خلاص سیرا بهدم خصاص سید  
 محبت پهلوان لاور برات ملا قانع خاکساری خواجه اشوب بقرار می قانع  
 مندر یک سوز زو که از میر محوی حیرانی شیش عابر ناتوانی درویش حیرت



و غیر با مطلق **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

و پیرشانی حاجی قربان جان نشانی میان آیس و او تا طهرت و اتحاد  
 طالع شوق و متبر صادق اسید حافظ صوفی ناله حکیم حاذق لا علاجی و  
 از جانب جانب نیز جمع شده بود و در جنگی مانده رانی تا جریک  
 سید شجاع الدین عرب ملا فاضل شیرازی میر صالح استر ابادی بفرستاد  
 افغان خواجه محمل کشمیری کبلائی شتاق بیک افغان  
 صفها استانبول مندرلی میان کالی هندوستانی عبد الجند رومی فرا  
 هندوستان دیوت بیک یزدی حافظ فقیر الله لاهوری درویش قلندر  
 اردبیلی خواجه شمس الدین خراسانی ریس احمق قزوینی پهلوان عفر  
 کاشانی آقا بلخ قزلباش شیخ سننی حافی سنجیک سنجی واری نصر الله طو  
 مغرور داسل اجوت جمله ازین عزیزان در رکاب جنون امتساب عشق  
 کیمبارگاه گلستان اشتباه حسن رسیدند ابیات تعالی العجب  
 بارگاہی نگه با باغ رضوان کوچه را بر زمین سجده میکردش با  
 غلط شد شمس الدین یوان بخورشید مگر از هر دویر پسر خ آنجا  
 نهاد و عینک از خرب تراشا زیرش طاق شد طاقتر اجباب  
 که خفت طاق بر بود و در دیوار قصر شد آیین تجلی

و پیرشانی حاجی قربان جان نشانی میان آیس و او تا طهرت و اتحاد  
 طالع شوق و متبر صادق اسید حافظ صوفی ناله حکیم حاذق لا علاجی و  
 از جانب جانب نیز جمع شده بود و در جنگی مانده رانی تا جریک  
 سید شجاع الدین عرب ملا فاضل شیرازی میر صالح استر ابادی بفرستاد  
 افغان خواجه محمل کشمیری کبلائی شتاق بیک افغان  
 صفها استانبول مندرلی میان کالی هندوستانی عبد الجند رومی فرا  
 هندوستان دیوت بیک یزدی حافظ فقیر الله لاهوری درویش قلندر  
 اردبیلی خواجه شمس الدین خراسانی ریس احمق قزوینی پهلوان عفر  
 کاشانی آقا بلخ قزلباش شیخ سننی حافی سنجیک سنجی واری نصر الله طو  
 مغرور داسل اجوت جمله ازین عزیزان در رکاب جنون امتساب عشق  
 کیمبارگاه گلستان اشتباه حسن رسیدند ابیات تعالی العجب  
 بارگاہی نگه با باغ رضوان کوچه را بر زمین سجده میکردش با  
 غلط شد شمس الدین یوان بخورشید مگر از هر دویر پسر خ آنجا  
 نهاد و عینک از خرب تراشا زیرش طاق شد طاقتر اجباب  
 که خفت طاق بر بود و در دیوار قصر شد آیین تجلی

و پیرشانی حاجی قربان جان نشانی میان آیس و او تا طهرت و اتحاد  
 طالع شوق و متبر صادق اسید حافظ صوفی ناله حکیم حاذق لا علاجی و  
 از جانب جانب نیز جمع شده بود و در جنگی مانده رانی تا جریک  
 سید شجاع الدین عرب ملا فاضل شیرازی میر صالح استر ابادی بفرستاد  
 افغان خواجه محمل کشمیری کبلائی شتاق بیک افغان  
 صفها استانبول مندرلی میان کالی هندوستانی عبد الجند رومی فرا  
 هندوستان دیوت بیک یزدی حافظ فقیر الله لاهوری درویش قلندر  
 اردبیلی خواجه شمس الدین خراسانی ریس احمق قزوینی پهلوان عفر  
 کاشانی آقا بلخ قزلباش شیخ سننی حافی سنجیک سنجی واری نصر الله طو  
 مغرور داسل اجوت جمله ازین عزیزان در رکاب جنون امتساب عشق  
 کیمبارگاه گلستان اشتباه حسن رسیدند ابیات تعالی العجب  
 بارگاہی نگه با باغ رضوان کوچه را بر زمین سجده میکردش با  
 غلط شد شمس الدین یوان بخورشید مگر از هر دویر پسر خ آنجا  
 نهاد و عینک از خرب تراشا زیرش طاق شد طاقتر اجباب  
 که خفت طاق بر بود و در دیوار قصر شد آیین تجلی

و پیرشانی حاجی قربان جان نشانی میان آیس و او تا طهرت و اتحاد  
 طالع شوق و متبر صادق اسید حافظ صوفی ناله حکیم حاذق لا علاجی و  
 از جانب جانب نیز جمع شده بود و در جنگی مانده رانی تا جریک  
 سید شجاع الدین عرب ملا فاضل شیرازی میر صالح استر ابادی بفرستاد  
 افغان خواجه محمل کشمیری کبلائی شتاق بیک افغان  
 صفها استانبول مندرلی میان کالی هندوستانی عبد الجند رومی فرا  
 هندوستان دیوت بیک یزدی حافظ فقیر الله لاهوری درویش قلندر  
 اردبیلی خواجه شمس الدین خراسانی ریس احمق قزوینی پهلوان عفر  
 کاشانی آقا بلخ قزلباش شیخ سننی حافی سنجیک سنجی واری نصر الله طو  
 مغرور داسل اجوت جمله ازین عزیزان در رکاب جنون امتساب عشق  
 کیمبارگاه گلستان اشتباه حسن رسیدند ابیات تعالی العجب  
 بارگاہی نگه با باغ رضوان کوچه را بر زمین سجده میکردش با  
 غلط شد شمس الدین یوان بخورشید مگر از هر دویر پسر خ آنجا  
 نهاد و عینک از خرب تراشا زیرش طاق شد طاقتر اجباب  
 که خفت طاق بر بود و در دیوار قصر شد آیین تجلی







آنکه غمزه و عشوه باناز و کشمیر نگاه دیده با دیده عاشق دیدار معشوق ظاهر ساختن ای و نمودن برین قیاس است معنی فقر و لا حقه است و محمد شمس الدین سلمه

نزد کشمیری و عشوه باناز و کشمیر نگاه دیده با دیده عاشق دیدار معشوق ظاهر ساختن ای و نمودن برین قیاس است معنی فقر و لا حقه است و محمد شمس الدین سلمه

فراتر نیست بساط نشاط و عشرت گسترده و باز بالش ستغنا در تکیه گاه ناز و نعیم  
آورده عشق بر بند محمل خوابی چون نشین بر کرسی شست و آه  
حسرت از دل همچو غوغای بخت بر خاست بانو با همان نوازه از جانب  
مجلس آری بودند کمال دل نوازی خاطر داری نظم و نسق محفل نمودن ناز پرور  
غمزه و ولر با خاتون عشوه و زور با نوازانش و بوبوی روح افزای خوشبو  
وبی بی مسی کجراتی و آسائش صفا بی و پیچ و مهره کابلی و دایه گلگون  
کشمیری و مامی غازه فرنگی پیاله خمیازه وصال را بشربت شهادت لب  
ساخته بعشق نوشتانیدند و از چشم پر حمار معشوق جام شراب داده بدو  
بگرش آوردن گزک حسرت مستی بوسه میچشانیدند تماشای خال مستی  
نظاره گویان از بازو زیاده میگرد که بسفون من تر حقیق مختوم خت  
مسک ازین قبیل است مژه غناب لب و نارنج غنیمت و غیب  
زندان و نارستان کام آرزو را چاشنی میچشیدند که وفا کماله  
کتابت لامقطوعه و لاممنوعه ازین تاویل است مطرب  
غمزه پیش رو و عشوه از دوازگناه و طنبور کاسه چشم که مدتی گوشه  
همچو دیده بود و شهنشای ناز کوک نموده از هر گوشه نفیسه دیدار بینی

نزد کشمیری و عشوه باناز و کشمیر نگاه دیده با دیده عاشق دیدار معشوق ظاهر ساختن ای و نمودن برین قیاس است معنی فقر و لا حقه است و محمد شمس الدین سلمه

نزد کشمیری و عشوه باناز و کشمیر نگاه دیده با دیده عاشق دیدار معشوق ظاهر ساختن ای و نمودن برین قیاس است معنی فقر و لا حقه است و محمد شمس الدین سلمه



۱۰  
 و از آنست که  
 خطاب به  
 هر کس که  
 بعضی

رواجاز و  
نوعی از سر و دست  
در سر با دست  
حاصل

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

[illegible]

عبدالواحد اعظمی  
مدرسہ اہل تشیع، لاہور

الحاج آقا میرزا حسن

و در از مخالفت بر طبع است فغم برده داران مقام خاص از بربرگ  
نام برده از موسیقی ۱۲  
و کوچک ظاهر میبایست و بانگ شتار تخته نگار قانون عشاق توان  
ای هر یک از سبب غم و پیش و عشوه ۱۲  
ساز گروهی نوایان فراق را که زیر بار ثقیل غم و الم چون جنگ خم  
ای سبب غم ۱۲  
شده بودند از دایره مجیر حیرت زدگان خارج نموده با هنر و دل  
نام ساز ۱۲  
بسانک معشوقی نواخت ز فرمه باین غزل بود و ایام  
ای بیرون نموده و ایام با سطلح موسیقی ۱۲  
نام ساز ۱۲

کَلَامِ اَوْ مَعْنَى تَعْبِيرِ یَارِ سِتِّ بَیِّنِد  
 آن حَسَن اَو اَیْتِکَہ نَمَاسْتِ  
 تا چند بگوید که ما حسن ندیدیم  
 چون کسی گل از دیده نمان گشت و بگوید  
 یارِ چیت و مَحَبَّتِ بَخاکی که شد اَوَم  
 عالی بس قَلْبِ اَدِیْمِ سِتِّ

دیوانه و لالان جوشن بهار است بینید  
مراد عاشقان ۱۲ ای و نور ۱۲  
بیدار همه از نقش و نگار است بینید  
مشتب که شنب و س کنار است بینید  
هر برگ گل آینه وار است بینید  
زین گره و نمایان چه سوار است بینید  
بالفتح ۱۲ ای و نور ۱۲  
نقد سخنش را چه عیار است بینید

سفرچی لذت خوان او ان لغت بنوعی راست که رسم حسرت از جهان  
 برخواست <sup>افزاد صفت بسوی موصوف ۱۲</sup> و چون نقش خوانی آرا <sup>میبارد و هر چه دل خواسته</sup>  
 اگر نقش توصیفش آشنائی قم کرد و سخن استخوان قلم مغر سخن کرد و خوان <sup>آه چه نه</sup>  
 آشنایانک در کان جوع را صلا میرد و لکه <sup>آه چه نه</sup> فیما ما التشتیه فی انفسک

و شتر است و درین ایچ طبلید لکسهای می شنما

نفس نقش می بندد و این نشان را در آن کف دست راست بپایند  
 و در آن دست راست ای ظاهر که گفته است **۱۲۱** سفر می  
 در روی گل نمایان است **۱۲۲** صاحب دست از خوان  
 دارند بسفر ای صاحب دست سفره بالشمع  
 نفاجی را نسبت آید و سفره بالشمع  
 نظم است یعنی سفر می لذت خوان  
 بطوری آراست **۱۲۳**  
 خوی در همان باطله  
 آن که ده شود یعنی نامی لغات بر دست از خوان  
 بود **۱۲۴** ای چنانکه هوکس ای خواهش  
 نفس نقش می بندد و این نشان را در آن کف دست  
 بود و هوکس نقش می بندد که احاطه  
 آن دست از علامه خوان بآن لغت  
 آراسته بود که هوکس بآن نقش می بندد  
 ای خواهش می کنند و معراج ثانی ای  
 میاد در هر چه انجیان معراج اول  
 توصیف نشان می کند

ای قلم اگر صفت این خوان پر  
نویسد استخوان قلم که بر زمین  
نیزین توصیف این خوان برهنه  
که نعمت علی است که در دود







عده ای از جمیع بارهای رسیان با اند و نرند و از اسو این کوندر پس آب حیات و استغنی آن باعتبار اینکه در آب پنجه شده و عمر و از با اعتبار طو لانی خود شش ۱۲

[illegible]



کوه آسمان پیدایش تو نیست ای پروردگار که یسیرت  
 بین لیب طریقت ازین مرتبت است  
 جان یگرید استو پس اصل کلام مصنف که یسیر  
 اینها جهان دیگرید ایستد تعریفی آمد در دست  
 ۴۷ یعنی وقتیکه سازم مقابل از پاره و کمر بنظر سخنان  
 کل امر مروجی با و قاندا انورید و عت مقابل از پاره  
 و مشتری سعید با و حسن مرآت الزموت  
 خود را اعتدیل نموده و مرفا از ثبوت و کالت  
 است گواه آورده یعنی شایسته است که حسن مرآت و مرفا  
 که لازم مرآت دارد و این فی نفسه  
 ۴۸ صفت کمال است خصوصاً در نقوش گویید که  
 به حسن انقضی داشته و چنانچه نقوش یعنی  
 وزیر آنکه در نقوش داشته و چنانچه نقوش یعنی  
 از درم اعجاز که این زده بود و مبارک و درم  
 سینه گنجین را می سینه عشق گنجانی با نوبت  
 و اشارت بلفظ ناز و با نفعی که هر لحظه در اختیار  
 و سینه عشق با و درم ناز و سکه که آرزو گویید  
 عیار یک وزیر تقدیر  
 ۴۹ غنیز و مشین به با با  
 که از حکم معلوم میشود پس بخش بان خوانند  
 که در راه و فال متوقف نام  
 ۵۰ که در راه و فال متوقف نام



ببین فیض چمن آید گلستان کفر و کفر و لایحه

فرهنگ زیبا که در آینه الفاظش پر تو معانی لغوی و اصطلاحی بوستان سعدی جلوه گناست نامش



از تالیف صدر نشین آئین علم و فن شیوا زبان ادا دان سخن جناب سید ابن حسن مغفور منتخب سعدیان سلج

در مطبع می مشی نو کشتور و اوقه کاپور می طبع شد



بسم الله الرحمن الرحيم

عندليب خامه در بوستان شالیش بهار آفرینی زفر سه پردازست که بسیر آبی ابر حشش چارچین گیهان سر سبز دریا  
 و از هزار نگارنگ گلستان جهان با بهر از نسام انضالش شگفته و خندان رکعیت هزار داستان قلم در گلزار نعت گل  
 فورس حدیقه جاوید بهار رسالت نغمه سازست که گلشن دین مبین از بهر ایش با صد خرمی لبر ز رنگ و انداز ازین  
 پس همیشه نالید از کوچه علم و فن سر ایام دامن حیدرین حسن عفا ذلویه انقار ذوالمنن که از مدتی دراز یعنی از ۱۲۶۴  
 عیسوی تا شمس العیسوی در ظل عواطف مربیانه قدر دان علم و اهل علم منبع اخلاق و علم سر بوستان فتوت شیشا  
 ریاض مروت و در زمین سحر فراست - مهر منیر سپهر ریاست حق نبوش انصاف پسند صافی دل صفا همت و حوصله  
 از جنبه دمی جاوه والا دستگاه نامی و نامور مشهور خباب مستطاب منشی نول کشور صاحب ام اقباله باغزار  
 روز به بسر می برم - اکنون که عمرم افزود از شصت و پنج سالگی رسید بنظر پیرانه سهری بغنایت فاضل افتخار اندک  
 که بلا تیب بهر آنچه خدای از دست زبانه می بر آید از راه ترجمه خواندانه بمعرض معارفه منی افتد شکر نعمای اغراضی  
 بیرون از حد قیاس است که بجای آرم اندرین حالت خواستم که سوای انجام دهنی کارهای مسفرقه مطیع اوقات خود  
 را بقدر طاقت بسری رایگان ندیم و بکار بسپارم بالجملة نهنگانی که فرصت دست می دید به تلیف و تدوین  
 کتاب اشتغال می دارم چنانچه فرنگیک سکنه رنانه است که قبل ازین به طبع رسیده و فی الحال همین فرنگیک  
 بوستان سعدی را بمشایب که فرنگیک گلستان مولفه چنید عبداللہ الموسوی ست ترتیب اما بینما فرق افتد  
 است که در آن بر یک معنی هر لفظ التکاف کرده و درین بهمانی متعدد حسب کنجایش مقام آراسته و دیگر اینکه در آن  
 عبارت نظم و شعر عربی را تقدیم جائز داشته که زیاده تر بود و درین اشعار و خبر و اشعار عربی را با ترجمه موخر نمودم که کمتر بود  
 لاریب در هیچ فرنگیک یا قلیل الحکم کثر النفع برای عامه معلمین و در سنین دهم بر تعلیم و تحصیلین مدارس سودمند  
 بسیار است که با و به توجیه روی مقصود می بنید و زحمات تلاش و تفحص حواشی و شروح نمی کشند و اندرین فرنگیک  
 معانی مشکل و متعارفه هر لفظ را هم نوشته ام که هر کس بقدر استعداد خود فائده بردارد حالا وقت دعا خواستن است و دست  
 بدعا برداشتن خدایا نادیر گاه طبع را در سایه غشیات خویش کایاب دار و مبد و کریم دنیا طلبی از من خواجایا موش کن

۱۲  
 این کتاب را  
 سر سبز دریا  
 و از هزار نگارنگ  
 گلستان جهان  
 با بهر از نسام  
 انضالش شگفته  
 و خندان رکعیت  
 هزار داستان  
 قلم در گلزار  
 نعت گل  
 فورس حدیقه  
 جاوید بهار  
 رسالت نغمه  
 سازست که  
 گلشن دین  
 مبین از بهر  
 ایش با صد  
 خرمی لبر  
 ز رنگ و  
 انداز ازین  
 پس همیشه  
 نالید از کوچه  
 علم و فن  
 سر ایام  
 دامن حیدرین  
 حسن عفا  
 ذلویه  
 انقار  
 ذوالمنن  
 که از مدتی  
 دراز یعنی  
 از ۱۲۶۴  
 عیسوی تا  
 شمس  
 العیسوی  
 در ظل  
 عواطف  
 مربیانه  
 قدر دان  
 علم و اهل  
 علم منبع  
 اخلاق و  
 علم سر  
 بوستان  
 فتوت  
 شیشا  
 ریاض  
 مروت و  
 در زمین  
 سحر فراست  
 - مهر  
 منیر  
 سپهر  
 ریاست  
 حق  
 نبوش  
 انصاف  
 پسند  
 صافی  
 دل صفا  
 همت و  
 حوصله  
 از جنبه  
 دمی  
 جاوه  
 والا  
 دستگاه  
 نامی و  
 نامور  
 مشهور  
 خباب  
 مستطاب  
 منشی  
 نول  
 کشور  
 صاحب  
 ام  
 اقباله  
 باغزار  
 روز به  
 بسر  
 می  
 برم -  
 اکنون  
 که  
 عمرم  
 افزود  
 از  
 شصت  
 و  
 پنج  
 سالگی  
 رسید  
 بنظر  
 پیرانه  
 سهری  
 بغنایت  
 فاضل  
 افتخار  
 اندک  
 که  
 بلا  
 تیب  
 بهر  
 آنچه  
 خدای  
 از  
 دست  
 زبانه  
 می  
 بر  
 آید  
 از  
 راه  
 ترجمه  
 خواندانه  
 بمعرض  
 معارفه  
 منی  
 افتد  
 شکر  
 نعمای  
 اغراضی  
 بیرون  
 از  
 حد  
 قیاس  
 است  
 که  
 بجای  
 آرم  
 اندرین  
 حالت  
 خواستم  
 که  
 سوای  
 انجام  
 دهنی  
 کارهای  
 مسفرقه  
 مطیع  
 اوقات  
 خود  
 را  
 بقدر  
 طاقت  
 بسری  
 رایگان  
 ندیم  
 و  
 بکار  
 بسپارم  
 بالجملة  
 نهنگانی  
 که  
 فرصت  
 دست  
 می  
 دید  
 به  
 تلیف  
 و  
 تدوین  
 کتاب  
 اشتغال  
 می  
 دارم  
 چنانچه  
 فرنگیک  
 سکنه  
 رنانه  
 است  
 که  
 قبل  
 ازین  
 به  
 طبع  
 رسیده  
 و  
 فی  
 الحال  
 همین  
 فرنگیک  
 بوستان  
 سعدی  
 را  
 بمشایب  
 که  
 فرنگیک  
 گلستان  
 مولفه  
 چنید  
 عبداللہ  
 الموسوی  
 ست  
 ترتیب  
 اما  
 بینما  
 فرق  
 افتد  
 است  
 که  
 در  
 آن  
 بر  
 یک  
 معنی  
 هر  
 لفظ  
 التکاف  
 کرده  
 و  
 درین  
 بهمانی  
 متعدد  
 حسب  
 کنجایش  
 مقام  
 آراسته  
 و  
 دیگر  
 اینکه  
 در  
 آن  
 عبارت  
 نظم  
 و  
 شعر  
 عربی  
 را  
 تقدیم  
 جائز  
 داشته  
 که  
 زیاده  
 تر  
 بود  
 و  
 درین  
 اشعار  
 و  
 خبر  
 و  
 اشعار  
 عربی  
 را  
 با  
 ترجمه  
 موخر  
 نمودم  
 که  
 کمتر  
 بود  
 لاریب  
 در  
 هیچ  
 فرنگیک  
 یا  
 قلیل  
 الحکم  
 کثر  
 النفع  
 برای  
 عامه  
 معلمین  
 و  
 در  
 سنین  
 دهم  
 بر  
 تعلیم  
 و  
 تحصیلین  
 مدارس  
 سودمند  
 بسیار  
 است  
 که  
 با  
 و  
 به  
 توجیه  
 روی  
 مقصود  
 می  
 بنید  
 و  
 زحمات  
 تلاش  
 و  
 تفحص  
 حواشی  
 و  
 شروح  
 نمی  
 کشند  
 و  
 اندرین  
 فرنگیک  
 معانی  
 مشکل  
 و  
 متعارفه  
 هر  
 لفظ  
 را  
 هم  
 نوشته  
 ام  
 که  
 هر  
 کس  
 بقدر  
 استعداد  
 خود  
 فائده  
 بردارد  
 حالا  
 وقت  
 دعا  
 خواستن  
 است  
 و  
 دست  
 بدعا  
 برداشتن  
 خدایا  
 نادیر  
 گاه  
 طبع  
 را  
 در  
 سایه  
 غشیات  
 خویش  
 کایاب  
 دار  
 و  
 مبد  
 و  
 کریم  
 دنیا  
 طلبی  
 از  
 من  
 خواجایا  
 موش  
 کن



الف محدود	الندون پر کردن	ارچه مخفف اگرچند شریف	اقصی - اطراف دورتر
ب راز دیده پاک کردن از کین	آلا - جمع الانمت و کموتی	آرومیل نام سپهر از حسن	اقلیدس نام کتابت بنام
بے دادن و مهربانی کردن	اما جگاہ - نشاندہ مراد شاه نشین	نام شهرے از آذربایجان	مصنف شهرت گرفته معنی کلبه بنام
بے رون بر بون رونق بر	اما ج بدت و نشاندہ	آردو بهشت نام ماه بہا	اقبیل - اما اقبال
ب چشم - اشک	آوازه کنایہ از شهرت	از پادشاهان کنایہ از افتاد	اقطاع - مراد جاگیر
بکینہ - شیشہ	آہو - عیب جانوری	از دو حام - هجوم انبوی آوردن	الوند نام کوهی بلند بجای ہند
بق - گریزان	آہنختن - شمشیر از بنام کشیدن	ارزق - کبود نیلگون	الیرسلان - پیش ابابکر
وز - آتش و نار	آئین - طرز عادت	امرار - رانہ یا	نام یکی از سلاطین سلجوقیہ
امگاہ جای راحت	الف مقصورہ	اسپ رانی کردن تمام و بریدن	الف - ہزار
ز - طبع و حرص	ابلیس نامی از حیث و نام شیطان	اسیر - بغارت گرفته شدہ	التمنا ب شعلہ زن شدن آتش
زمنہ - صاحب حرص	ابن ایل - کنایہ از مسافر	استخوان - نام سلاحی رنگیان	اللا - با صطلاح معنی رسم الخطای
زیب - صدرہ و گزند	البود مرعوجی نام سطح باری	اسفندیار نام پهلوان	نوشتن ترکیب و موافق قاعدہ
ستن افشاندن - کنایہ	مکار و فضا و بلاغت الش	استوار - محکم	امل - امید
طاعت بخش کردن	ابدال - گروہی از اولیائے	استعانت - مدد خواہی کردن	انجیل نام کتاب آسمانی کہ عبرانی شد
ستر - ضد برہ	ایروہم و کشیدن ناخوش شدن	استار نام کتاب زرقشت	انگہ - مخفف الحاکم الوقت
نوش - کنار	امل شمران جمعیکہ و آمدن	استیللا - غالب شدن	اندام - جسم و تن
نشتی - صلح و مخالفت	آتابک ادب آموز و خطاب	اصل - منج	انگار - معنی تصور کردن
نفتن - برہم و عصیان	باو شاہ شیراز	اصم کردن دانشوا	انہان - خرمن
ن -	ادیم زمین - روی زمین	اغرا ز غرت و رونق دادن	انبار - شراب و ہمتا
ناب بکوه رفتن کنایہ	ادراک - بر یافتن خیر و محسوس	افسوس - لغت و باز و طرافت	انگشت - بر حرف نهادن
زندگانی و دولت کامرانی	ادہم - اسپ سیاہ رنگ	افطار - روزہ کشادن	عیب گیری کردن
ق - گردا گرد - عالم	ادرار - روزنیہ و طیفہ	افواہ - جمع فوہ معنی ہن مجاز	انگشت پچیدن کنایہ شمار کردن
	ارمنغان - تھ و سوغات	معنی شہرت شعلہ و نم بلخ و ہار	انبوب - میان بندہای

[illegible]



















حرف - حاله و کسب	حرون - اسپ سرکش	حصار - قلعه	حلقه - بر در زدن کنایه از
حرف - بالکس و نعت	حریا - هندی گرگ	حضر عند سفر	فتح الباب کردن باشد
حریه - پاه چپا بر شیم بافت	حسیب اما صاحب	حطب - پیغم	حلقه در گوش مطیع و زبان
حراق - پارچه کنده که بداند	حسود - بدخواه	عمر دین عبدالعزیز نام	حمام گرما بد
حش - افزونند و چرخیکه است	حسرت - افسوس و دروغ	بادشاه از خلفای بنی امیه	حمام - کبوتر
در و گیرند	حسک - خار چار پهلوی	حکیم دانا استوار کار	حمول
حرف گیر - عیب گیر	گو کهر و -	حکایت - نقل	حوصله در فارسی کنایه از
حرم مشکوی خانه	حسام - تیغ	حلم بردباری و آهستگی	حی نامی از نامهای تاریخی
حرز - نگاه بانی و حفظ	حسیس گیا تشنگ	حله لباس فاخره و جاشی که در	حیثیت - ظلم و افسوس
حرب - جنگ و کارزار	حشو - انگشت بیعی عیب	حلقوم - ناله گلو	حیات - زندگی

## باب خامی معجم

خاصان - مراد او بیاد دنیا	خبیث - بد ما من -	خرقه - لباس درویشان	خشت - نيزه کومک
خانی حرم کوچک چشمه آب	خبت - بد ما منی	خردل - هندی رانی	خشک سال سال قحط
دخسی از زرسکو که بچ و درون	خجل - شرم منده نام	خرزهره - هندی کینرختی	خشم - غصه و غضب
خائن العین دزدیده نگاه	خداوندگار مرکب معنی صاحب	خرمهره - هندی کوری	خضم - عدد و دشمن
خاشاک گاه نيزه	خدیو خداوند و پادشاه	خروس - نرماکیان	خضاب نیلی که بر بگو کنند
خاطر پریش اسم فاعل کسی	خدم یا کران -	خرچک - سرطان هندی کله	خطوه - گام قدم
ای بریشان کننده خاطر	خدا - رنهار	خران - موسم برگ ریز	خفوق - زشت رو
خاک - نام مقام	خرد - نيزه ریزه	خسر نام ببر و نیر و شیر	خفشان - تر انگند و چله
خامیک - مطر هندی شوره	خرام - امر از خراسین	خسپیدن خواب کردن	خلیل - دوست و نصیب برادر
خام - ای چرم و معنی ریش	خرمن	خساست -	خلق نیک خوئی
و کند هم	خرابات - شترانجام	خسروان - عجم اشاره	خلعت - نيزه شایسته
خامش - محفت خاموش	خراب - دیران	خردون - جیشید و غیره	خلافت - جانشینی و تسلط
خبر - خبردار	خرد و - نيزه هر خبر و معنی انگار	خست - بخل و ارساک	بر تمام بادشاهان اسلام

سکه نقیبین  
نمای معجزاتی  
بای آبی که بگوید  
چاپ سکه سکه  
و در میان  
سکه سکه  
نارنج  
نیزه  
خشت  
خاک  
خام  
خامش  
خبر



خلوت تنائی - خلاص - رستگاری احلد بهشت خلق کنه خلال کنایه از باریک ناز خشک - سرد خوش خنده زیر لبی تبسم خوان یغما و خوان کرم	خوان فراز گریه و صلا عام خواجہ لعبث و نشر کنایه از محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و لعبث و نشر در رستخیز قیامت باشد خوان گاه لنگر خانه خوشیدن خشک شدن خون خوردن غم خوردن	و مشقت کشیدن خور - آفتاب مهر آسمان خوید علت جو نارسیده خوار زم نام شهر از کشتن و هم دانی از امانی گویند خول در آب در آمدن بفکر رفتن - خواندن - طلب کردن	خیر - نیکوئی خیل گله پان گرده سوار خیانت و غل و ناستی خیره روی شکرش شوخ بجا خیره بجا و تبسم - خیال بندارد و صو تیک در آب آئینه نمایان خواب دیده شود یاد در بیداری
---	---	--	--

## باب دال مملو

دارا دارنده و نام پادشاه مشهور ملک ایران داعی - خواهنده گاه درنده دارالسلام - بهت داور - حاکم عادل و مروت دادخواه - فریادی دانگ - ششم حصه دم دام - جانور وحشی غیر دره مانند آهو و غیره داود طائی - شیخ ابو سیمان بن نصیر داود طائی از کبرای مشایخ دجله نام رود زیر بغداد دمجازا هر روز در اجم گویند دخمه - گورستان کبریا	دختر خانه دختر که بخانچود دخت - ترخیم دختر دو - چار پایه درنده دریای خون کنایه از دریا و عشق الهی - درود - رحمت خدا دریغ - تاسف در یوزه گدائی در مکنون و تیمم پیش بها دریای افکندن کنایه از داهمال و تعطیل کردن در شست سخت و گران در خورد - لایق سزوار درنگ - تاخیر در گل فرو باندن عافیت شدن	درست - بمعنی اشرافی تمام و غیر ناقص - در رزق زدن کنایه از پیش و معیشت خود سرگرم شدن در غله و سط غله در ارج بندی تیر جانور در نبه نام شهر قویب شیراز دیز قاصد در میان در ولایت درج - نامه و کتاب در زن - سوزن دست دادن - میسر شدن و معیت کردن دست رس - دست بخدا کنایه از داشتن دستار بند مراد عالم فاعلا	دست در خون دادن کنایه از سعی کردن در کشتن دست بر لب گرفتن کنایه از تعب کردن دستگاه قدرت دسترس دست بزدان بر د کندن کنایه از پشیمانی و حشر بردن و افسوس خوردن دست یافتن تا بویا و غالب آمدن دست داشتن کنایه از عفو کردن است چیر غالب مستولی دستان مکر و حیل دست از دامن دادن
--	---	---	--

خیال بافتن نام  
تو بیت سر نگاه  
میدارد خبری که  
قبول کرده است  
از ارمش نشستن  
از صورتش محو  
اگر چه عجب نشود  
آن صورتی  
مستور و پنهانی  
بمع و کشتن  
بازماندن بوی  
سند و پنهانی  
و زنجار انعام



دلیوان کبری	دو نیم - دوپاره	دلق پشینه کننده درویشان	کنایه از رها کردن -
دیو مرید کنایه از شیطان	دوک آهنی دراک در آریا	دل دل نام چربی سفید	دست از کار داشتن کنایه
دیو کش و شمر	دوش - شب گذشته	دامل بیاهی -	از ترک خدمت کردن
دیو یاز زمانه دراز	دواب - عرافه معنی ستور	دم در کشیدن خاموش شدن	دست از هم دادن متفرق شدن
دیوان نهادن - عدا	دور - زمانه	دمع اشک و آب چشم	دست رنج مزد دست
کردن	دو نیست دو صد	دمادم - دم بدم	دست در قلیه کردن کنایه
دیویم - تاج بادشاهی	دولاب حوض آب گشتی از چاه	دمشق نام شهر تحت گاه	از قلیتانی و تجمه گری
دیو سفید نام پهلوانی	دوده - خان دمان	دومار - هلاکی	دست بردل کنایه از تجمه
مازندران کنایه از دیو	دوست کام نگه کار بنان و شای	دم بقیم مراد قول بی فعل	و پشیمان -
قوی سرکش -	دوان فریه علیه دو -	دونبال پس چیز عقب دم جنبه	دستور وزیر
دیگدان سر کنایه از بخیل	دوشاب شیر خرمای خسته	دندان تیز کردن - کنایه	دشنه - بخیل
دی روز دشب گذشته	دوشت - تیر رفتن عقل	طبع کردن و کینه نمودن	دشخوار - دشوار
دس نام سار	دول - بندل دصول	دنیارست - بخیل	دغل - دغایا
دو پست خانه	دو هقان ساکن رئیس قوت	دندان بریز خائیدن	دک - دکان زمین چوار
دیار صاحب دار	دهی - زمیندار	کنایه از گفتن سخن ناشی عدا	دکان سود که عادت است
دیس - کله تشبیه معنی نند	ده مردگوی پرگونی و	دندان بکام بردن کنایه	دور فارسی - تحفیف مشعل
چون خورد دیس اماند آقا	دو اثر خا	از کامیاب شدن	دل انگار دل خسته
آفتاب خورد دیس مانده	ده خدای - صاحب قریه	دوکون مراد دنیا و آخرت	دلو - بندل ددل

باب ذوال مجسمه

ذیل - دامن	ذل ذلت و خواری	ذوالنون سهر نام عمار کمال	ذوق زرخندان
------------	----------------	---------------------------	-------------

باب رای ممل

رای - شبان	رایج - منزل	رحمت مهربانی و مغفرت	رز درخت انگور
را حله منزل گاه	رجا - امید	رحیل کوچ	رسید - معنی رسیدن
راغ - صحرانگشت - نغز	رحیم رانده درگاه خدا	رخنه - کنایه از عیب	رسل جمع رسول پنجم
در دامن کوه	رحم زهران بچو دان	رخام سنگ سفید و نرم	رسم آیین

دست در قلیه کردن کنایه از قلیتانی و تجمه گری  
دست بردل کنایه از تجمه  
دشخوار - دشوار  
دغل - دغایا  
دک - دکان زمین چوار  
دکان سود که عادت است  
دور فارسی - تحفیف مشعل  
دل انگار دل خسته  
دلو - بندل ددل  
ذیل - دامن  
ذل ذلت و خواری  
ذوالنون سهر نام عمار کمال  
ذوق زرخندان  
رایج - منزل  
رجا - امید  
رحمت مهربانی و مغفرت  
رحیل کوچ  
رخنه - کنایه از عیب  
رخام سنگ سفید و نرم  
رز درخت انگور  
رسید - معنی رسیدن  
رسل جمع رسول پنجم  
رسم آیین











سمن گلی سفید خوشبودار سماوات و ستار خوان که بر سر طعام کشند سمندر - جالور که در آتش پیدا شود سمه قند شهر در توران سیمیل - گل لایب آینه سمک - ماهی سم - افسانه سنگ ترازو دهنی بان	سردان هندی نانی آهنگان شکین دل به رحم سنگلاخ - زمین سخت سند با و نام کتاب در نصاب از حکیم ازرقی سین - جمع سن معنی سال سوفار - دهنه تیرت سودا شوریدگی سوکوار - مامزه سونمات نام بت خانه	در شهر گجرات سگمین - هوناک سیمیل نام ستاره که در غا سرماطلوع کند سیمرغ - طائر که غنا گویش سیمه چالایک بی آ سیمرگ منزلی که در راه باشد سیاح سیر کننده سیاست - پاس داشتن	ملک حکم راندن بر رعیت سیمر - هندی لسن کنایه از نفرت سیمه کار - گنگار - سیکی شراب شلث سیستان شهر اقامت ستم پهلوان سیمه غلام سیاحت سیر و جهان گردی و رفتن بر زمین
---	---	---	--

## باب شین منقوطه

شاه لشکر سردار فوج شاه پور - مردی عالم و نقاش که میانجی بود در و خسر شیرین و نام بادشاهی شاهد - مشتوق و گواه شام مراد طعام شام شاطر - چالاک و شوخ و بیابک شبان - هندی کنگھی شبهه دار - شب بیدار شبان - چوپان شجون و شیخون ناخت شب	بیلی نام عارنی شب رو - دزد و عیال شبهستان خانه شب باشی شخ - محف شاخ شست شونا تیر شغال هندی گیر جانور شفاد نام برادر رستم شفاوت برنجی شقایق گل لاله شکیمب - صبر شکوه - بزرگی نهایت بد شکر لب خوش آواز	شگفت - عجب و تادور شل بیدت باز کار بیکار شمشاد درخت از قسم سرو شمره - اندک و یاره شنفت رستی و بدگویی شنا - آب تازی شنگ رشوخ و خود را شوخی بیابک شور بر آمدن از عام کردن شوکت بخت محکم شدن جنگ شوطب غلبه خوشی شوره بوم زمین ناکسین	شوریده - مستانه شهریار - حاکم شهرت پرست بدکارانی شهر نبره مکان جشن و آواز اندر قلع و دزدان شیرویه - نام پسر خسرو شید زرق و ساوسی شیاد مکار شیب - محف نشیب شباب یعنی جوان و نیز شیب بسنی پیری شیوه - طور و قسم
--	---	--	--

## باب صاد ممله

غایت یا حاکم  
 صورت و  
 چشم نشود و  
 زبانش نام و  
 نمیشود و از  
 با چشم آن  
 از چشم و  
 شود و از  
 نام آن خود را  
 شمس و  
 در و  
 به بیابان  
 به شگفت  
 شکی  
 این خفیت  
 معنی  
 طبع و  
 حاکم  
 و  
 و



صایم الدیر که تمام سال روزها	صدق - راستی	صنعا نام شهر تخریجگاه مین	صنعان بافتح نام نریگی
صاحب خیر کتایه ازایی	صلا آواز - طعام خواندین	صنوبر - سر دگرایی	که نفست صدم مرید است
صدر - بالانشین	صلب - پشت	صنع - کارگیری	صور شلاح دایمجا نریگی
صد خجند - رئیس خجند	صلب سنگ - پشت	صنم - یعنی مبت و مباد	زشت بر دز خشره رود
صدف گوش مایه بندی	یانگ سخت	فارسیان بر مشق طلاق	صوم روزه
سپی	صم - کر بندی بهرا	لند	صیت - آواز نگی
باب ضا کے معجم			
ضراعت - زارعی عاجزی	ضعیف - دو چندان	ضلال گمراهی	ضیف - مہان
باب طا کے مہملہ			
طاعت - عبادت	طارم - بام و سقف	طعن - سرزنش	طنین - آواز پر گسیں
طہ دیس نام دوستو قرانی	طبل - نقاره	طغول نام شاہی از سلجوقی	طوبہ - نام گوی کہ موسی
طاق - بنا خیز و ایوان	طبعی - ذاتی و خلقی	طفیل - مہان ناخواند	بار و دگاہ ہم کلام بودی
طامار - سخنان بلند برا	طبقری نام وہ و مقام	طلعت - دیدار و رو	طوفان غلبہ بک
انظار سیخت	طرب - شادی	طلم صو تیکہ بر گنج سازند	طیرہ تہر و چشم
طاؤس - جانور مشہور	طریف - طرفہ دناور	طمع آرز	طی - نام بسیار کہ حاتم بود
رقص جلوہ دارو	طشت سون مرتبت	طناب - رسن	طیبت - خوش طبعی
باب ظا کے معجم			
ظفر - نعتیابی	ظل سایہ و پناہ	ظن - گمان	ظہر - دایہ کہ بچہ غیر را شہود
باب عین مہملہ			
عافیت - تندرستی	عار ننگ و شرم	عامی - ناخواندہ	عنقری ب دگر انما
عازض - رخسار	عاصی - نافرمان	عاج - دندان فیل	عاصیب - امالی

اصطلاح باب  
سکرت بر صوابی  
نباتی در یاد و معنی  
گمندی  
نوعی از جاب  
کونجی و صیغہ  
در باشند  
نام نوی  
مبایس عام  
می رفت  
مجاز آنا ناخواند  
مہان دعوت  
کدام گمونی



عجم - غیر عرب عجب - تکرار و غرور عذاب الحریق عذاب سوزن آتش عذار دختر و زن بکرو آشکار و خوشه عرصه - میدان عرب مردی تازی دهم نام شهر که دور یاس عراق کنایه از دریای عمو نام شهر که خصوصاً عروس - زن مرد ناکتار عرب - بنشین شیر عربان - برهنه غیر - تاد و ارجمند	لقب بادشاه مصر غرازیل نام شیطان غرب مرد بی زن غرم - آهنگ غری نام بت یا نام درخت کونی خلکان می پرستیدند غر - غرت عس جمع عاس معنی شعله و پاسبان و بجای مفرد مستعمل عشق نوط محبت ربط عصیان نافرمانی کردن عصار - هندی تبلی عضو - اندام عضد - نام عضد الدین	بادشاه شیراز عطسه - هندی چھنک عظام استخوانها عقیق پارسا عفو - بخشش عقوبت عذاب علم - مراد حقیقت حال علف گیاه علم افکندن مقابله کردن علم نجوم - علم دریافت احوال ستارگان عمل - کار و عهده عمل کنایه از مفرد عمان - نام بلده در شام عمیق - مراد آبگیر	عمان - لگام عمان - چیدن و عمان تا فتن کنایه از غارت کردن دشمن را گردانیدن عنایوت گرم گریه هندی عفت - فند ز می عصری نام شاعر عوج - نام مردی در اتریش عود هندی اگر عبدالست روز میثاق عیال - اولاد فرزندان عیوق - نام تار کتار کمشان عیان - زیرک عالم گرد عیوبه ز بیل جرمی
---	--	--	---

## باب نهمین معجمه

غازی - سن بار هندی غبار - گرد مراد رنج عذر - بیوفائی عذیرتالاب عرب - مسافر غریب - تاد و ارجمند	غریق - آب فروخته عرب - زراعت یا نوعی از غریب - شور و غوغا غرب فرو نشستن غزنین نام شهر پایتخت غزا - جنگ با کفار	غش خیانت غضب - خشم غلطاق - کرت غماز خلخورد غنی - بی پروا غنیچیم تازی معنی گرد	و غنیچیم ناشگفته را به سبب گرد آمدگی آن نوشته که گرد آورد غور - نام ولایتی عربیه غور قهر و تک هر چه غول - دیو بیانی
---	---	--	--

## باب فاش

فاش - ظاهر فانید قد سفید نوعی از حلا قام - رنگ - قاریاب - شهری از ترکستان			
--	--	--	--

عوج - معنی عوج  
نام مردی در اتریش  
عود - هندی اگر  
عبدالست - روز میثاق  
عیال - اولاد فرزندان  
عیوق - نام تار کتار  
کمشان  
عیان - زیرک عالم گرد  
عیوبه - ز بیل جرمی  
ملوفان - معنی عود  
ملکش - معنی عود  
و از جمله دریاها  
بر آورده و یک  
میش آفتابیان  
می گرد می خورد







کاخ - قصر و کوشک	کرمان - نام شهر نیرنج	کشیش - عالم مجوس	کنه - چرخ ناریت با یک خط
کام - مقصد مراد خلق	کرم که هندی گیر آونید	کعب - شتاتنگ	کنار - آغوش
کاروان - تماثل	کرد - نام قومی از صحرانشینان	کفن - جامه مرده	کینزک - جاریه هندی بومی
کاروان - مراد عامل	کردگار - خدای تبار	کفایت - روزی روزگاری	کنجشک - عصفور هندی چرخ
کار بستن - عمل کردن	کرم پیله - کرم ابریشم	کلیک - قلم	گنشت - بنانه
کارزار - جنگ	کرکک - شمشیر شب	کلبه - خانه تاریک و تنگ	گوتاه بین - ناهاتبت
کالیوه - دیوانه مزاج و ک	کندی جگنو گیر	دکان - رانیز گویند	گوئی - راه فرار و محله
کار بدست - کسی بودن	کبر کس - هندی گیر جانور	کله مخفک - کلاه	کوس - نقاره
کتاب از اهل خدمت بودن	کروه - بچه شتره و اسب	کله پرده تنگ - پشه کس	کستر - خردتر
کبک - هندی چکور	کرو بیان - ملایک تنه	کلوخ - هندی دھیل	کمر با مخفک - کاه با منی
کبریا - بزرگ پد داشت	کره تر از و کنا - از بد صا	کلاغ - زرافه سیاه ریش	کیش - ترکش تیر نام خفوف
کتقم - پوشیدن	کسری - منبر و تکیه شیر	کمر بستن - سینه آماده شدن	کیوان - نام شاه و کنا - از بد
کتف - شان	کسوت - لباس	کمار -	کید - کرد زرب
کتاب کتب و کتابان	کشوقان - کشانیدن	کم خویش گرفتن خود را	کینه توز - کینه کش
کحل - معنی سر	کشور - تعلیم	مردم ساختن	کیل و کیل - پای

## پایه کاف فارسی

گاز - مقراض	گرم رانیدن کنا - از بد صا	گره - بند هندی بلی جانور	گردگان - هندی اخرد
گازرون - نام مقام	گرو بر آوردن پائمال	گرگین - نام پهلوان ایرانی	گزه - هندی جها و دخت
گبر - قوم آتش پرست	گرو بود ساختن	گره بر سر خیزه زدن	گزاف و گزافه چیز
گدا - شب بختی گدا	گردن سپیدن انکار کردن	کردن آن چیز	بکمان و تخمین گفتن
شب گریه	گرما به و گرا و آ - حمام	گراییدن میل کردن	گرشوم عقرب هندی بچه
گرویی تیش بروز آیل	گریز مال گز و بخی خوک و سی	گرو بالش - بیکه خرد و	گسلا نیدن
مراد گروه فرعون که در دریا	درد شجاع	گردن معنی شجاع قوی	گفتار - معنی تقریر
نیل غرق شدند	گریز مکار و میل	گرفتن زرض کردن	کلیم - هندی کل

گره - بند هندی بلی جانور  
گزه - هندی جها و دخت  
گزاف و گزافه چیز  
بکمان و تخمین گفتن  
گرشوم عقرب هندی بچه  
گسلا نیدن  
گفتار - معنی تقریر  
کلیم - هندی کل



کلفام - گلرنگ گم کردن ضایع کردن کنج حمارون اینجا کلمات کنج عرفان کنجه شهری مابین نیر و شر و ن	گوی رلودن غلبان گوش داشتن کنایه از دین نگاه داشتن و متوجه شدن گوشیای قلب یعنی محسن و متوسل گو محفت گاد	گویال گزنا یعنی تختی و چون معمولاً نام مبارزی گوا - محفت گواه گیتی عالم دنیا گیلان نام ملکه	و هم در گیدی مرکب از گیدی غلیو از دای نسبت مرد رزی که در جیت و غیرت داشته باشد
---	--	---	--

## باب لام

لا - روشن لا احصی حاصل کردن نام لا - اشاره بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله لات نام تبارک و تعالی لا ابالی یعنی باین دردم فارسی معنی شخص بپر بیایک مستعمل لا جرم - ناچار لان اشاره دهانه زنبور	لا مع نزل و طرافت لا انعم - کلمه نفی و ایجاب معنی انکار و اقرار لا حول کنایه از تیری از کاره - لبس پوشیدن جامه پوش لت انبان هر دو لحن از خوش و خوشخوانی لحد تشنگان گور لشکری سپاهی	لطف مهربان لطف باریک بینی لطف احسان و نکوئی لطف چیزیکه بدان بازی کنند و تصادیر جامه که بدان دختران می بازند لکت زدن پا زدن - لم و لاسلم در فارسی سبب پرسی و حاجت	و افعراض مستعمل مولو مر و اریو بزرگ ولاک - اگر نبود لوس - تملق و چرب زبان فریقین لوم ملامت کردن لوی و لعب بازی لیکم کیسه خود و دزد و دزد لین - نرم
---	---	---	---

لا اشاره بکلمه لا اله الا الله  
نویسند و علامه  
از و سلم  
نما و ملک انت  
نیت علی بنک  
نما  
جودت قدسی  
ما خلفت الا غلام

## باب میم

ماجرای خبر گذشته یعنی احوال ماهیت - حقیقت مان افعاض بازن می گذارد مانورشید - بسیار روشن ماهر بادشاه از خلفای عباس ماوی - چا با دگت ساع - مراد با محتاج	محبیب قبول کننده مجال یعنی تو - مستعمل مجرم - گنهگار محیط در گیرنده مخامد خوبها مجال نابودنی محتسب محاسب حاکم	محموده ستوده مخفل نام دنگ کنایه از قیامت مخترم بزرگ و حرمت داشته محک هندی کسوتی مخلص دست باریا مخنت چیز مدحت ستودن	موج - صبر مراحم - پیشه مدر بر تبر کننده واضح توان مدر بر تبر کننده واضح فان مدین نام شهرت نیرال مغم - پیوسته مرکب آب
--	---	--	--



مرز - سرزمین	مستجاب - قبول	معطل - بیکار	مینی - خودی
مروت - مردانگی	مسکار - منج آهنی	معلم - طراز کننده جامه	ممشور - فرمان
مرتفع - بلند	مسلم - درست	معرف - کنایه از چوپان	مناجات - با هم باز گفتن
مرغزار - بنه زار	مشمع - شونده	منع - خود	منزل - فردگاه
مرعی - چوپان	مسلط - غالب	منفیل - هندی بول	منجمل - نیزه قزاق جراحان
مرغ - سحر مراد بلب	مشت - کنایه از قندهار	منع - قوم آتش پرست	منعم - مالدار
مهری - خرد و غیره	مشمرف - صاحبان	ملول - طوق کرده شده	منازل - مراد مراتب
مرفوع - بلند برداشته	میشنی - کجری	متواک - گوشت	منزلت - مرتبت و جاه
مرالی - ریا کار و مکار	مشقت - سختی کشیدن	مناس - تنگدستی بی زور	منقض - مکرر تیره
مرفق - خرده	مشت زن - کنایه از زور	مقر - قرارگاه	من - احسان
مرفق - آبخ هندی کهنی	آورد و پهلوان	مقبیل - صاحب اقبال	منار - از غرور و فخر مکن
مرفق - نام موصنی	مشغل - بکار در شونده	مقصود - جبره	مناع - بسیار منع کنند
مرد و نام ماه هندی بجان	مشغله - بازی گری	مقل - گرز و عمود و صفی	منظر - دیدار
مرحبا - آفرین و شاباش	مصاف - خبک نبردگاه	مکافات - پاداش	مناس - جا خوبانیدن شتران
مرد - قصبه در ایران	مصفی - آلودگی زدودن	مکان - کنایه از مرتبه	منقار - نول مرغ
مرصع - هندی جڑاؤ	مطرب - سرانیده	مکمل - زربافته	منجلی - روشن کشاده
مرحات - اندک و تلیل	مطبخ - بادورچی خانه	ملت - دین و مذہب	منات - نام بنه
مستغنی - بے پروا	مطران - حاکم ترسیان	ملک - فرشته	منسوج - مراد از زلفیت
مستور - پوشیده	مظالم - جمع مظالم گناه	ملا مت - سرزنش	مناس - سوراخهای مینی
منظر - پشت پناه	معجزه - حرق عادات کج	ملخ - هندی میوه	موید - حکیم دانشمند
مستقیم - راست و قائم	حقم را بدان حاضر کنند	ملازم - بویگی کننده	موش - گور - هندی چوپان
متکبر - بهار و مغرور	معطر - خوشبو کرده شده	بجای و بدین مناسبت	موسی - با ستعاره یعنی آتش
مستفی - صاب مرض	معمور - آباد	مل - مشرباب	مهیا - آماده
استفا که از آب سیر شود	معروف - کرخی نام خدو	ملک - صاحب نام بادشاهی	معیط - جای فرود آمدن
مسام - سوراخهای بن	معمار - آباد کنند	مملکت - سلطنت	همان - بزرگان

مستغنی - بے پروا  
مستور - پوشیده  
منظر - پشت پناه  
مستقیم - راست و قائم  
متکبر - بهار و مغرور  
مستفی - صاب مرض  
استفا که از آب سیر شود  
مسام - سوراخهای بن



متر - سردار مهد - گواره مسل - مانی پندنی گشتن ممانسری - نگر خانه	مهر - کابین میس - هولناک مهره - پست پاره خوان میان - دو عید ماه و قیام	میل - بطرفی جمدن و خواش میل - نشانی که بر آفتاب مهره - نرسنگ نصب کننده میان - بستن کنایه مستعد شدن	میر اصل - مراد شاه خلیل میغ - ابر و سحاب میرز زیر جابه و شلوار و... مینو - بهشت
---	---	---	--

## باب نون

نام بردار - نامور ناظر - وارنده کنایه از جاسوس وهر کاره - ناز - ضد نیاز ناحیت - سود جانب طرن نان بستن - نان بختن ناورد خبگ کارزار نا خوب کردن بد کردن نا گفته دان - عالم غیب نال - آواز سوز دل ناح - آواز نوحه نازک - شمی تیر کوچک نا طوز نگبان - رعایت باغ ناموس - غرت نا خلت - ناشایسته نبید - شراب خرا نحاس - مس نخست - اول و آغاز نمفل - خرابین	نخچر - شکار نذر - ترسانیده از عذاب و نفع نرگس - نام گل کنایه از چشم محبوب نره - دیو دیو سخت زهر است نزع - روان جان کنه نی نزی - ممانی نزار - لانر نژاد - نسل و اصل نسق - روش و طرز نسخه - نوشته و کتاب نشا پور - مقصود نشا پور شهر نشاط - ازبخت کنایه از جماع نصیب - حصه و بهره نصیر - مددگار نطفه - آب منی نطق - گویائی نطع - باطرحین نطر - مانند و مثل نظر داشتن - عاشق شدن	نظامیه - نام مقامی نعم - آری نعره - آواز شوق نفر - خوب و نادر نفرین - دعای بد نفسر ناله - فریاد نفس - دم نفسه یکبار رسیدن نفس - باره نفس حکم کنایه نقاب - روی نند نکته - سخن باریک نکو سیده - راکم موم نکو شش - سر زش بد گوئی نگون - دانه گون نمط - طریقه و طور نمد زین - خوگیر اسپ نوشتن - بچیدن و خوردن نوشیدن - آن نوشیدن نوشیران - باد شامی آل معمر نوشین شیرین نوم خواب نوخا بیان - نو آواز ناخبر کنایه نوا - حیثیت سامان فرزند نوزند زاده - دخته و خرم نوال - بخشش نواخانه - بندی خانه نوع - قسم نوشدار و نریاک نهاد - سرست و خلعت نهیپ - ترس و زور نیاز - مایه زنی فردنی نبرد - زور و طاقت نیت - غرض نیایش - دعا و تضرع کردن نیوشیدن - شنیدن نیک - محقر نیک ذات نیسان - هفتم سال نیران - جمع نارانش
---	---	---

نیل  
عاشق کریم  
بازن ناسی  
سخت گشتن  
نیکو گشتن  
بچه بردار  
زین سلطان  
سر برایش سلطان  
نیکو قطع بینی  
نیکو حشر  
نیکو پند  
نیکو شنیدن  
نیکو نود و...



باب ہائے ہوز

دشاق - یعنی خدمت  
و غا -  
دقود - بهیم ریزه  
دقید ریزه بهیم

هونج عربی ده عمار  
هیکل - پیکر صورت و جنبه  
هیت - ترسانیدن  
هیجا - خجک  
هیزم - چوب سوختنی  
هیئات - کنایه از اقسام  
همنون - شتر داسپ  
هن - کلمه تنبیه و زحر

یسم - دریا  
یوسف نام نبی علیه السلام  
که مای ایش از آفرود برده بود  
یوز هندی چتیا جانو  
یهودا - نام برادر کلا  
یوسف نبی علیه السلام  
یهود جمع یهوی یعنی صود

[illegible]



ترجمہ اشعار یا جزو اشعار عربی زبان مسطور در بوستان

بزرگ خویہا نیکو عادتہا

بنے علاقہ سفارش خواہ گرد مائے مرد

پس خوشحال بارگاہ را که مانند خانہ کعبہ بامین خطایق است

کہ باطن و سے میاں ہر دو مان ازرا

کیکه بگفت در دازه مرد کریم راکشاده شد آن دروازه

نیکو کن یکسکه بدی کرد با تو

پس بگو به رستندگان این روز هر آئینه روز سختیست

پس بدست ہمیشگی و مصاحب

شب بے چاشت روز روشن را

هلاکی باد هر دو دست را

برگیرانجہ صان و بے درد بود

خاتمة الطبع

لعل الحمد والمثنه که رساله فرهنگ بوستان مدونه مفتخر من خباب مولانا سید ابن صن صاحب مرحوم می  
خدمتی مطبع اود و حد اخبار بصحت مما امكن در مطبع غنشی نول کشور صاحب واقع کاپور بستی  
عالمجناب معالی القاب ملک التجار شهیره امصار و دیار ستوده خصال خوشنویسی غنشی پیراگ نرا  
صاحب بھارگو مالک مطبع دامت اقبال مہار جون سنہ ۱۲۹۷ ہجری بار سوم لباس طبع در بر شید

ملود ازین عای بداد پس











செவ்வாய் 14/12/1944

செவ்வாய் 14/12/1944

செவ்வாய்	14/12/1944	செவ்வாய்
14/12/1944	செவ்வாய்	14/12/1944
14/12/1944	செவ்வாய்	14/12/1944

செவ்வாய் 14/12/1944